

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاریخ عصر غیبت

نگاهی تحلیلی به عصر غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریع

(ویرایش جدید)

پورسید آقایی،

جباری، عاشوری، حکیم

عنوان و نام پدیدآور	تاریخ عصر غیبت : نگاهی تحلیلی به عصر غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف/پورسیدآقای ... [و دیگران].
مشخصات نشر	قم: آینده روشن، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری	۲۷۵ ص.
شابک	۵۳۰۰۰ ریال: 978-600-5073-29-4
وضعیت فهرست نویسی	فیا
یادداشت	نویسندگان پورسیدآقای، جباری، عاشوری، حکیم.
یادداشت	چاپ قبلی: موسسه فرهنگی انتشاراتی حضور: ۱۳۷۹.
یادداشت	کتابنامه: ص. [۳۶۷-۳۷۵]؛ همچنین به صورت زیرنویس.
عنوان دیگر	نگاهی تحلیلی به عصر غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف.
موضوع	محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - -- غیبت
موضوع	مهدویت-- انتظار
موضوع	شیعه -- تاریخ
موضوع	عباسیان -- تاریخ
موضوع	نواب اربعه
شناسه افزوده	پورسیدآقای، مسعود، ۱۳۲۸-
رده بندی کنگره	۱۲۸۹ ب۲/۴/۲۲۴ BP
رده بندی دیویی	۲۹۷/۴۶۲
شماره کتابشناسی ملی	۳۱۹۲۵۷۳



تاریخ عصر غیبت

(نگاهی تحلیلی به عصر غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف)

نویسندگان:	سیدمسعود پورسیدآقای، محمدرضا جباری، حسن عاشوری، سیدمنذر حکیم
ناشر:	مؤسسه آینده روشن
طرح جلد:	مصطفی برجی
صفحه آرا:	علی قنبری
ویراستار:	سیدرضا سجادی نژاد
چاپ:	چاپخانه بزرگ قرآن کریم، اسوه
نوبت چاپ:	اول، ۱۳۸۹
شمارگان:	۲۰۰۰ نسخه
بها:	۵۳۰۰۰ ریال
شابک:	۹۷۸-۶۰۰-۵۰۷۳-۲۹-۱۴
مرکز پخش:	قم، خیابان صفاییه، کوچه ۲۳، پلاک ۵، مؤسسه آینده روشن
تلفن:	۷۸۴۰۹۰۲

فهرست

پیش‌گفتار.....	۱۹
فصل اول: معرفی و بررسی منابع تاریخی عصر غیبت.....	۲۱
شناخت منابع.....	۲۱
الف) کتاب‌های ویژه غیبت.....	۲۲
ب) کتاب‌های رجالی.....	۲۷
ج) کتاب‌های تاریخی.....	۲۸
چکیده.....	۲۹
فصل دوم: نگاهی کوتاه به زندگانی امام دوازدهم علیه السلام	۳۱
الف) میلاد.....	۳۱
ب) نام.....	۳۲
ج) القاب.....	۳۲
د) مادر.....	۳۳
ه) ولادت پنهانی.....	۳۷
و) شمایل و خصوصیات.....	۳۸
ز) دوره‌های زندگی حضرت.....	۳۹
۱. دوره اختفا.....	۳۹
۲. غیبت صغرا.....	۴۱
۳. غیبت کبرا.....	۴۲
چکیده.....	۴۴
فصل سوم: وضعیت سیاسی، اجتماعی و فکری عصر عباسیان در آستانه غیبت صغرا.....	۴۷
الف) وضعیت سیاسی.....	۴۹
۱. انتقال مرکز خلافت از بغداد به سامرا.....	۴۹

۵۱.....	۲. نفوذ و تسلط ترکان.....
۵۴.....	۳ و ۴. عزل و نصب‌های پی‌درپی و نفوذ زنان.....
۵۴.....	۵. ستم‌گری وزیران و امیران.....
۵۵.....	۶. فتنه‌ها و آشوب‌های داخلی.....
۵۶.....	یکم. آشوب‌های بغداد.....
۵۷.....	دوم. آشوب‌های سامرا.....
۵۷.....	سوم. فتنه خوارج.....
۵۸.....	چهارم. شورش «صاحب زنج» (زنگیان).....
۶۲.....	پنجم. قیام‌های علویان.....
۷۱.....	۷. خودمختاری مناطق تحت نفوذ.....
۷۲.....	یکم. اندلس.....
۷۲.....	دوم. شمال افریقا (تونس و دیگر مناطق).....
۷۲.....	سوم. ایران.....
۷۴.....	چهارم. مصر.....
۷۴.....	پنجم. سوریه.....
۷۵.....	ششم. موصل.....
۷۵.....	۸. تغییر ماهیت و اهداف فتوحات.....
۷۷.....	ب) وضعیت اجتماعی.....
۷۷.....	۱. عیاشی.....
۷۹.....	۲. قصرها.....
۷۹.....	۳. جشن‌ها.....
۸۲.....	۴. بزم‌ها.....
۸۳.....	۵. بخشش‌ها.....
۸۷.....	۶. طعام‌ها.....
۹۵.....	ج) وضعیت فکری.....
۹۹.....	چکیده.....

فصل چهارم: وضعیت فکری، سیاسی و اجتماعی شیعه در آستانه غیبت صغرا.....	۱۰۱
الف) وضعیت فکری.....	۱۰۳
ب) وضعیت سیاسی.....	۱۰۵
۱. انتقال عسکریین علیهم السلام از مدینه به سامرا و نظارت فراوان بر آنان.....	۱۰۵
۲. شیوه‌های مبارزه سیاسی عسکریین علیهم السلام	۱۰۶
ج) وضعیت اجتماعی.....	۱۰۹
۱. وضعیت شیعیان.....	۱۰۹
یکم. اندک‌سازی ارتباط با امام علیه السلام	۱۱۰
دوم. فشار.....	۱۱۰
سوم. اخراج از سیمت‌ها.....	۱۱۰
چهارم. گرفتن امکانات اقتصادی.....	۱۱۱
۲. پایگاه اجتماعی و نفوذ رهبری شیعه.....	۱۱۱
یکم. نفوذ امام هادی علیه السلام	۱۱۱
دوم. نفوذ امام عسکری علیه السلام	۱۱۶
چکیده.....	۱۲۰
فصل پنجم: زمینه‌سازی معصومان علیهم السلام برای ورود شیعه به عصر غیبت.....	۱۲۱
الف) پیش‌گویی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام درباره ولادت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه و غیبت آن حضرت.....	۱۲۲
۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله	۱۲۲
۲. امام علی علیه السلام	۱۲۴
۳. حضرت فاطمه علیها السلام	۱۲۴
۴. امام حسن مجتبی علیه السلام	۱۲۵
۵. امام حسین علیه السلام	۱۲۶
۶. امام سجاد علیه السلام	۱۲۶
۷. امام باقر علیه السلام	۱۲۷
۸. امام صادق علیه السلام	۱۲۸
۹. امام کاظم علیه السلام	۱۳۰

۱۰. امام رضا علیه السلام ۱۳۱
۱۱. امام جواد علیه السلام ۱۳۲
- (ب) زمینه سازی امام هادی و امام عسکری علیه السلام برای ورود شیعه به عصر غیبت ۱۳۳
۱. تبیین نزدیکی ولادت حضرت مهدی علیه السلام، آغاز غیبت و چگونگی آن ۱۳۳
۲. کاهش ارتباط مستقیم با شیعیان ۱۳۷
۳. سامان دهی و تقویت سازمان و کالت ۱۳۸
- چکیده ۱۴۰
- فصل ششم: پیشینه سازمان و کالت و جایگاه آن در عصر غیبت صغرا ۱۴۱
- (الف) بررسی معنای لغوی و اصطلاحی واژه و کالت و معرفی اجمالی سازمان و کالت ۱۴۲
- (ب) علل تشکیل سازمان و کالت و استمرار و گسترش فعالیت آن تا پایان عصر غیبت ۱۴۳
۱. لزوم ارتباط میان رهبری و پیروان ۱۴۴
۲. خفقان در دوره عباسیان و لزوم حفظ شیعیان و مکتب ۱۴۴
۳. آماده سازی شیعه برای ورود به عصر غیبت ۱۴۵
۴. رفع بلا تکلیفی از شیعه در ایام حبس امامان علیهم السلام و در عصر غیبت ۱۴۵
- (ج) بررسی محدوده زمانی و جغرافیایی فعالیت سازمان و کالت ۱۴۵
۱. حجاز ۱۴۸
- مدینه ۱۴۸
- مکه ۱۴۹
- یمن ۱۴۹
۲. عراق ۱۵۰
- کوفه ۱۵۰
- بغداد ۱۵۰
- سامرا ۱۵۱
- واسط ۱۵۲
- بصره ۱۵۲
۳. ایران ۱۵۲

۱۵۲.....	• خراسان بزرگ
۱۵۳.....	• قم
۱۵۴.....	• ری
۱۵۵.....	• قزوین
۱۵۵.....	• همدان
۱۵۶.....	• آذربایجان
۱۵۶.....	• قرمیسین
۱۵۶.....	• اهواز
۱۵۷.....	• سیستان – بُست
۱۵۷.....	• مصر
۱۵۷.....	(د) وظایف و مسئولیت‌های سازمان و کالت
۱۵۸.....	۱. دریافت، تحویل و توزیع وجوه شرعی
۱۶۱.....	۲. رسیدگی به اوقاف
۱۶۱.....	۳. راهنمایی و ارشاد شیعیان و مناظره با مخالفان
۱۶۳.....	۴. نقش سیاسی سازمان و کالت
۱۶۵.....	۵. نقش ارتباطی سازمان و کالت
۱۶۶.....	۶. کمک به نیازمندان، و حل مشکلات شیعیان
۱۶۷.....	(ه) ویژگی‌ها و شرایط لازم برای وکیلان امامان علیهم‌السلام
۱۶۷.....	۱. وثاقت یا عدالت
۱۶۸.....	۲. رازداری و پنهان‌کاری
۱۶۹.....	(و) ساختار و شیوه‌های عملکرد سازمان و کالت
۱۶۹.....	۱. رهبری
۱۷۰.....	۲. وکیل ارشد یا سر وکیل
۱۷۱.....	۳. نماینده‌های سیار
۱۷۱.....	۴. بهره‌گیری از اصل تقیه و پنهان‌کاری
۱۷۳.....	۵. بهره‌گیری از وسایل ارتباطی مناسب

- (ز) معرفی مهم ترین و کیلان امامان علیهم السلام تا عصر غیبت صفرا ۱۷۴
۱. عبدالرحمان بن الحجاج ۱۷۴
 ۲. محمد بن سنان ۱۷۵
 ۳. معلی بن خنیس ۱۷۵
 ۴. نصر بن قاموس لخمی ۱۷۶
 ۵. مفضل بن عمر جعفی ۱۷۶
 ۶. علی بن یقطین ۱۷۶
 ۷. عبدالله بن جندب ۱۷۷
 ۸. ابراهیم بن سلام نیشابوری ۱۷۷
 ۹. علی بن ابی حمزه بطائی ۱۷۷
 ۱۰. زیاد بن مروان قندی ۱۷۷
 ۱۱. احمد بن ابی بشر سراج ۱۷۷
 ۱۲. عثمان بن عیسی رواسی ۱۷۷
 ۱۳. صفوان بن یحیی ۱۷۸
 ۱۴. عبدالعزیز بن المهتدی ۱۷۸
 ۱۵. علی بن مهزیار اهوازی ۱۷۸
 ۱۶. فضل بن سنان ۱۷۸
 ۱۷. هشام بن ابراهیم عباسی ۱۷۸
 ۱۸. ابو عمرو الحذاء ۱۷۹
 ۱۹. زکریا بن آدم قمی ۱۷۹
 ۲۰. ابراهیم بن محمد همدانی ۱۷۹
 ۲۱. محمد بن الفرّج ۱۷۹
 ۲۲. ایوب بن نوح ۱۸۰
 ۲۳. علی بن جعفر همانی ۱۸۰
 ۲۴. فارس بن حاتم قزوینی ۱۸۰
 ۲۵. علی بن الحسین بن عبد ربّه ۱۸۰

۲۶. ابوعلی بن راشد.....	۱۸۱
۲۷. ابراهیم بن مهزیار.....	۱۸۱
۲۸. عثمان بن سعید عَمری.....	۱۸۱
۲۹. احمد بن اسحاق قمی.....	۱۸۱
۳۰. محمد بن احمد بن جعفر القمی العطّار القطّان.....	۱۸۲
۳۱. ابراهیم بن عبده النیشابوری.....	۱۸۲
۳۲. ایوب بن الناب.....	۱۸۲
چکیده.....	۱۸۳
فصل هفتم: عصر غیبت صغرا (۲۶۰ - ۳۲۹ قمری).....	
وضعیت سیاسی، اجتماعی و فکری عصر غیبت.....	۱۸۸
الف) وضعیت سیاسی.....	۱۸۸
یکم. انتقال خلافت از سامرا به بغداد.....	۱۹۴
دوم. ظهور قرامطه.....	۱۹۴
سوم. کاهش قیام‌های علویان و پیدایی فضای اختناق بیشتر بر شیعه.....	۱۹۶
چهارم. ظهور مهدی در شمال افریقا و تأسیس دولت فاطمی در مصر.....	۱۹۷
پنجم. ظهور دولت‌های مستقل و خودمختار.....	۱۹۸
ششم. سه خلیفه در یک زمان.....	۲۰۰
ب) وضعیت اجتماعی.....	۲۰۰
۱. اختلافات مذهبی و فرقه‌ای.....	۲۰۱
۲. اختلافات قومی و قبیله‌ای.....	۲۰۱
۳. اختلافات طبقاتی.....	۲۰۲
یکم. عیاشی و خوش‌گذرانی.....	۲۰۲
دوم. اسراف و تبذیرهای گسترده.....	۲۰۳
ج) وضعیت فکری.....	۲۰۵
۱. پیدایی مکتب اشعری.....	۲۰۵
۲. تدوین کتاب‌های روایی.....	۲۰۶

تاریخ غیبت و چگونگی آغاز آن.....	۲۰۷
الف) آغاز غیبت امام مهدی (عج).....	۲۰۷
ب) شهادت امام حسن عسکری (عج).....	۲۰۹
ج) تلاش حکومت برای یافتن امام مهدی (عج).....	۲۱۲
د) اقدامات جعفر.....	۲۱۴
۱. نماز بر پیکر امام (عج).....	۲۱۴
۲. ادعای امامت و جانشینی.....	۲۱۵
۳. ادعای ارث.....	۲۱۵
۴. تحریک حکومت برای دست گیری امام مهدی (عج).....	۲۱۵
۵. توبه جعفر.....	۲۱۶
ه) داستان سرداب.....	۲۱۶
فلسفه غیبت.....	۲۱۹
۱. رازی از رازهای الهی.....	۲۲۱
۲. آزمایش و غربال انسان های صالح.....	۲۲۲
۳. ستم پیشه بودن انسان ها.....	۲۲۴
۴. آمادگی جهانی.....	۲۲۴
۵. آزادی از یوغ بیعت با طاغوت های زمان.....	۲۲۴
۶. حفظ جان امام مهدی (عج).....	۲۲۶
ویژگی های دوره غیبت صغری.....	۲۲۶
اختلافات فرقه ای پس از رحلت امام عسکری (عج).....	۲۲۸
زمینه پیدایی فرقه های جدید شیعی بعد از رحلت امام عسکری (عج).....	۲۲۸
۱. اعتقاد به امامت جعفر، پسر امام هادی (عج).....	۲۳۰
۲. اعتقاد به امامت فرزند دیگری از امام عسکری (عج).....	۲۳۱
۳. اعتقاد به استمرار امامت امام حسن عسکری (عج).....	۲۳۱
۴. اعتقاد به امامت محمد بن علی، برادر امام حسن عسکری (عج).....	۲۳۲
۵. اعتقاد به توقف در امامت.....	۲۳۳

۶. اعتقاد به دوره فترت	۲۳۳
نواب اربعه	۲۳۴
الف) معرفی اجمالی نواب اربعه	۲۳۵
۱. ابو عمرو، عثمان بن سعید عمروی	۲۳۵
۲. محمد بن عثمان بن سعید عمروی	۲۴۱
۳. ابوالقاسم، حسین بن روح نوبختی	۲۴۴
۴. ابوالحسن علی بن محمد سمری	۲۴۸
ب) ملاک‌های نصب نواب اربعه	۲۵۱
ج) چگونگی ارتباط نواب اربعه با شیعیان	۲۵۴
د) وظایف و مسئولیت‌های نواب اربعه	۲۵۶
۱. زدودن شک و حیرت مردم درباره وجود امام مهدی (ع)	۲۵۷
۲. حفظ امام (ع) از راه پنهان داشتن نام و مکان آن حضرت	۲۵۸
۳. سازماندهی و سرپرستی سازمان و کالت	۲۵۸
۴. پاسخ‌گویی به پرسش‌های فقهی و مشکلات عقیدتی	۲۵۹
۵. اخذ و توزیع اموال متعلق به امام (ع)	۲۶۰
۶. مبارزه با غالیان و مدعیان دروغین نیابت و بابیت و افشای ادعاهای باطل آنان	۲۶۰
۷. مبارزه با وکیلان خیانت‌کار	۲۶۱
۸. آماده‌سازی مردم برای پذیرش غیبت کبری	۲۶۲
نصب و کیلان برای نواحی شیعه‌نشین در عصر غیبت صغری	۲۶۳
۱. ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی کوفی رازی	۲۶۵
۲. ابو عبدالله بن هارون بن عمران همدانی	۲۶۵
۳. محمد بن صالح بن محمد همدانی	۲۶۶
۴. ابواسحاق، محمد بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی	۲۶۶
۵. قاسم بن علاء	۲۶۷
۶. حسن بن محمد بن قطاه صیدلانی	۲۶۷
۷. محمد بن شاذان بن نعیم شاذانی نیشابوری	۲۶۷

۸. عزیز بن زهیر ۲۶۸
۹. قاسم بن محمد بن علی بن ابراهیم همدانی ۲۶۸
۱۰. ابوعلی بسطام بن علی ۲۶۸
۱۱. علی بن حسین بن علی طبری ۲۶۸
۱۲. ابوهاشم، داود بن قاسم جعفری ۲۶۹
۱۳. حسن بن نصر قمی ۲۶۹
۱۴. حاجز بن یزید الوشاء ۲۶۹
- وکلائی خائن و مدعیان دروغین و کالت ۲۶۹
- الف) خیانت و فساد در برخی از کارگزاران سازمان و کالت ۲۷۰
۱. واقفیه ۲۷۱
۲. وکالت و جاسوسی علیه امام رضا (ع) ۲۷۳
۳. فارس بن حاتم قزوینی، وکیل خائن امام هادی (ع) ۲۷۳
۴. عروه بن یحیی؛ سوزاندن و دزدی اموال امام عسکری (ع) ۲۷۵
۵. کار زشت وکیل امام عسکری (ع) ۲۷۵
۶. احمد بن هلال عبرتائی و احمد بن هلال کرخی ۲۷۶
۷. ابوطاهر محمد بن علی بن بلال بلالی ۲۷۷
۸. أبوجعفر محمد بن علی شلمغانی ابن أبی عزافر ۲۷۸
- ب) مدعیان دروغین و کالت و باییت ۲۸۱
۱. ابو عبدالله، احمد بن محمد سیّاری ۲۸۱
۲. علی بن حسکه، قاسم شعرانی یقطینی، و محمد بن فرات ۲۸۱
۳. حسن بن محمد بن بابا القمی ۲۸۲
۴. ابو محمد، الشریعی ۲۸۳
۵. محمد بن نصیر التمیمیری الفهری ۲۸۳
۶. ابوبکر محمد بن احمد بن عثمان البغدادی ۲۸۴
۷. اسحاق احمر و باقطنانی ۲۸۵
۸. حسین بن منصور حلاج ۲۸۶

۲۸۷.....	۹. ابودلف محمد بن المظفر الکاتب
۲۸۹.....	وضعیت فکری و سیاسی - اجتماعی شیعه
۲۸۹.....	الف) وضعیت فکری
۲۹۰.....	ب) وضعیت سیاسی
۲۹۲.....	ج) وضعیت اجتماعی
۲۹۳.....	چکیده
۲۹۷.....	فصل هشتم: مروری بر برخی از مهم‌ترین مسائل عصر غیبت کبری
۲۹۷.....	الف) تاریخ شیعه، نهضت‌ها و دولت‌های شیعی در عصر غیبت کبری
۲۹۷.....	۱. شیعه پیش از غیبت کبری (از قرن یکم تا چهارم قمری)
۲۹۹.....	۲. شیعه در عصر غیبت کبری
۳۰۱.....	۳. نهضت‌ها و دولت‌های شیعی در عصر غیبت کبری
۳۰۹.....	ب) مبارزات فکری و سیاسی علمای شیعه در عصر غیبت کبری
۳۱۲.....	۱. مبارزه فکری علمای شیعه در عصر غیبت
۳۱۳.....	۲. فقاهت شیعه و مراکز آن در عصر غیبت
۳۱۴.....	۳. مراحل تکامل فقه و فقاهت شیعه
۳۱۴.....	یکم. فقه و فقاهت در دوران حضور ائمه علیهم‌السلام
۳۱۵.....	دوم. فقه و فقاهت شیعه در دوران غیبت صغری
۳۱۵.....	سوم. فقه و فقاهت شیعه در دوران غیبت کبری
۳۱۶.....	۴. حوزه‌های علمیه و مراکز فقاهت شیعه در دوران غیبت کبری
۳۱۹.....	۵. مبارزه‌های سیاسی علمای شیعه در عصر غیبت کبری
۳۱۹.....	یکم. زمینه‌های فعالیت سیاسی
۳۲۰.....	دوم. مراحل فعالیت سیاسی و انواع آن در هر مرحله
۳۲۲.....	ج) دوره‌های مرجعیت دینی (علمی و سیاسی) شیعه در عصر غیبت کبری
۳۲۲.....	۱. نهاد مرجعیت و تداوم خط امامت و رسالت
۳۲۴.....	۲. مراحل و دوره‌های مرجعیت
۳۲۶.....	د) مدعیان مهدویت و بایت

۳۲۸	۱. عبیدیان.....
۳۲۹	۲. حاکم بأمرالله.....
۳۲۹	۳. محمد بن تومرت.....
۳۳۰	۴. تهامی.....
۳۳۰	۵. بابا اسحاق.....
۳۳۰	۶. عباس الریفی.....
۳۳۰	۷. الرجل الجبلی.....
۳۳۰	۸. ملا عرشی کاشانی.....
۳۳۱	۹. میرزای بلخی.....
۳۳۱	۱۰. شیخ عبدالقدیر بخارائی.....
۳۳۱	۱۱. محمد جونپوری هندی.....
۳۳۱	۱۲. مغربی.....
۳۳۱	۱۳. شیخ مغربی.....
۳۳۱	۱۴. شیخ زاده کردستانی.....
۳۳۲	۱۵. عبدالله العجمی.....
۳۳۲	۱۶. بنگالی.....
۳۳۲	۱۷. سنگالی.....
۳۳۲	۱۸. شیخ سعید یمانی.....
۳۳۲	۱۹. سودانی.....
۳۳۳	۲۰. صومال.....
۳۳۳	۲۱. علی محمد شیرازی.....
۳۳۴	۲۲. قادیانی میرزا غلام احمد.....
۳۳۵	چکیده.....
۳۳۹	فصل نهم سیرت و آثار امام مهدی (عج).....
۳۳۹	الف) سیرت.....
۳۳۹	۱. عصر غیبت.....

۳۴۰	یکم. آگاهی از وضعیت و احوال شیعیان.....
۳۴۰	دوم. حفظ و نجات شیعیان از گرفتاری‌ها و شر دشمنان.....
۳۴۱	سوم. حضور در میان مردم.....
۳۴۲	چهارم. حضور همیشگی در مراسم حج.....
۳۴۲	پنجم. دستگیری درماندگان، راه‌یابی گم‌شدگان، شفای بیماران دور از علاج.....
۳۴۳	۲. دوران ظهور.....
۳۴۳	یکم. سیرت تربیتی و اخلاقی.....
۳۴۴	دوم. سیرت اجتماعی.....
۳۴۶	سوم. سیرت سیاسی.....
۳۴۹	چهارم. سیرت اقتصادی.....
۳۵۱	پنجم. سیرت علمی.....
۳۵۲	ششم. سیرت قضایی.....
۳۵۳	هفتم. سیرت احیاگری.....
۳۵۴	هشتم. سیرت نبوی و علوی.....
۳۵۵	نهم. سیرت فردی.....
۳۵۸	دهم. سیرت مدیریتی.....
۳۶۱	(ب) آثار.....
۳۶۱	۱. روایت‌ها و احتجاج‌ها.....
۳۶۱	۲. دعاها و نمازها.....
۳۶۲	۳. زیارات.....
۳۶۲	۴. توقیعات و بیانات.....
۳۶۵	چکیده.....
۳۶۷	فهرست منابع.....

پیش‌گفتار

با شهادت امام عسکری علیه السلام (۲۶۰ قمری) دوره غیبت فرا رسید. آن هنگام، طرح اساسی مذهب درانداخته شده بود؛ احادیث به شکل «اصول اربع مائة» و «جوامع» گردآوری شده بودند. معیار شناسایی احادیث و تهذیب آنها به دست آمده بود. عالمان سرشناس و توانایی نیز برای دفاع از کیان اعتقادی و فقهی شیعه تربیت شده بودند تا در برابر فرقه‌ها و گروه‌های مختلف به ویژه اهل سنت، گره از حوادث بگشایند. حضور «حجت» نیز به بلوغی نیاز داشت که تا آن هنگام حاصل نشده بود؛ پس غیبت به طور طبیعی آغاز شد و تا هنگام فراهم نیامدن زمینه‌های رهبری امام، عصر غیبت ادامه خواهد داشت.

حفظ اسلام و رهبری مسلمانان دو وظیفه امام است. هر چند بنیاد مذهب و اصول کلی آن درافکنده شده بود و امامان شیعه علیهم السلام تا زمان امام عسکری علیه السلام از آن پاسداری کرده بودند. رهبری مسلمانان به آمادگی بیشتر و زمینه‌ای گسترده و یاورانی مناسب نیاز دارد. از این رو، هرگاه که این زمینه‌ها فراهم شود، «غیبت» به «ظهور» می‌انجامد و گرنه غیبت به گونه طبیعی ادامه می‌یابد.

رویداد غیبت امام دوازدهم علیه السلام که بدون تردید از مهم‌ترین حوادث تاریخ تشیع به شمار می‌رود، از دو دیدگاه اعتقادی و تاریخی می‌توان بررسی کرد. این کتاب، می‌کوشد تا از منظر تاریخی «غیبت صغرا» و «غیبت کبرا» را بررسی کند.

نکاتی که درباره غیبت صغرا (۲۶۰-۳۲۹ قمری) برخوایم رسید، از این شمار است: بررسی منابع و شناخت وضعیت سیاسی - اجتماعی و فکری عصر امام علیه السلام در آستانه غیبت، و آشنایی با زمینه‌های تاریخی و تمهیدات ائمه علیهم السلام، به ویژه عسکریین علیهم السلام برای ورود شیعه به این عصر، بررسی سازمان مخفی وکالت و تکوین و فرآیند تکاملی آن و نقش آن در زمان غیبت صغرای امام علیه السلام و سپس کیفیت آغاز غیبت، دلایل آن، شرح حال «نواب اربعه»، وظایف و نقش آنان در این عصر.

نکاتی که درباره غیبت کبرا (۳۲۹ قمری) برخوایم رسید، از این شمار است: تاریخ شیعه، نهضت‌ها و دولت‌های آن به همراه حرکت‌های علمی و مبارزه‌های علما و دوره‌های مرجعیت فقها و مدارس آنان و در نهایت، بررسی آثار و سیرت امام مهدی علیه السلام.^۱

سیدمسعود پورسیدآقایی

۱. این نوشته، کاری گروهی است که در ابتدا به سفارش مرکز جهانی علوم اسلامی (جامعة المصطفی صلی الله علیه و آله و آله) برای تدریس «تاریخ عصر غیبت» و تحت اشراف این جانب در مدتی کوتاه به سرانجام رسید و طی سال‌های ۷۶ و ۷۷ در آن مرکز، تدریس شد. از آن پس، خلاصه آن نوشتار «درس‌نامه تاریخ عصر غیبت» نام گرفت و پس از گذشت چند سال، متن کامل کتاب با اصلاحات و اضافاتی برای استفاده عموم به گونه کمک‌درسی منتشر شد.

گفتنی است که این جانب برای نگارش و تدوین فصل‌های یک تا چهار و نیز فصل نهم، حجة الاسلام والمسلمین دکتر رضا جباری، برای سامان‌دار بودن فصل‌های پنجم و ششم و گفتارهای هفتم و هشتم از فصل هفتم، و حجج اسلام حسن عاشوری و سیدمنذر حکیم به ترتیب برای فصل‌های هفتم و هشتم کوشیده‌اند.

فصل اول

معرفی و بررسی منابع تاریخی عصر غیبت

بررسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام از دو دیدگاه «اعتقادی» و «تاریخی» امکان می‌پذیرد.

بسیاری از دانشمندان نیمه اول قرن چهارم هجری (دهم میلادی) به بعد، غیبت آن حضرت را تنها از دیدگاه «اعتقادی» بررسی کرده‌اند،^۱ در حالی که بدون تردید این روی‌داد جنبه «تاریخی» نیز دارد. به ظاهر، ارتباط نزدیک غیبت با امامت، باعث جای گرفتن این موضوع در مباحث کلامی شیعه و نادیده انگاشتن تدریجی جنبه‌های تاریخی آن شده است.

شناخت منابع

برای بررسی تاریخ امام دوازدهم علیه السلام و عصر غیبت، از کتاب‌هایی که در موضوع «غیبت» نوشته شده و نیز برخی از کتاب‌های «رجالی» و «تاریخی»، می‌توان بهره برد. در ذیل به بررسی اجمالی هر سه خواهیم پرداخت:

۱. دکتر جاسم حسین، *تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام*، ص ۲۰.

الف) کتاب‌های ویژه غیبت

تألیف کتاب‌هایی که به موضوع غیبت پرداخته‌اند، در سه دوره تاریخی پیش آمده است:

یکم: آن‌چه در طول زندگی یازده امام علیهم‌السلام تا هنگام شهادت امام عسکری علیه‌السلام (۲۶۰ قمری / ۸۷۴ میلادی) نوشته شده؛
دوم: آن‌چه در فاصله غیبت صغرا و غیبت کبرا (۲۶۰ - ۳۲۹ قمری / ۸۷۴ - ۹۴۱ میلادی)؛

سوم: آن‌چه از آغاز غیبت کبرا (بعد از ۳۲۹ قمری) تاکنون نوشته شده است.
۱. کتاب‌هایی با موضوع غیبت که قبل از سال‌های (۲۶۰ قمری / ۸۷۴ میلادی) نوشته شده‌اند:

اصحاب و شاگردان ائمه علیهم‌السلام در طول زندگی یازده امام، در حدود چهارصد کتاب نوشته‌اند که به «اصول چهارصدگانه» (الاصول الاربع مئة)^۱ مشهورند. این اصول و نوشته‌ها در قرون بعدی (چهارم و پنجم)، اساس جوامع روایی شیعه را تشکیل می‌دادند. برخی از این آثار و نوشته‌ها، با نقل احادیثی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان علیهم‌السلام به غیبت امام مهدی علیه‌السلام پرداخته‌اند. برای نمونه می‌توان از کتاب‌های امامیه، به دو کتاب *الملاحم و القائم* نوشته علی بن مهزیار^۲ (وکیل امام نهم و دهم) و *المشیخة* نگارش حسن بن محبوب^۳ (متوفای ۲۲۴ قمری / ۸۳۸ میلادی) و

۱. نک: آقا بزرگ تهرانی، *الذریعة الی تصانیف الشیعة*، ج ۲، ص ۱۲۵-۱۶۷؛ جعفر سبحانی، *کلیات فی علم الرجال*، ص ۴۷۷؛ هاشم معروف حسنی، *المبادئ العامة للفقه الجعفری*، ص ۷۲-۷۶.

۲. علی بن مهزیار اهوازی، دستیار نزدیک امام نهم علیه‌السلام بود. امام جواد علیه‌السلام او را به نمایندگی خود در اهواز منصوب کرد و در دوران امامت امام دهم علیه‌السلام هم‌چنان این وظیفه را عهده‌دار بود. در دو کتاب او: *الملاحم و القائم*، غیبت امام علیه‌السلام و قیام او با شمشیر مورد بحث قرار می‌گیرد. (نک: نجاشی، *رجال*، ص ۱۴۵؛ شیخ طوسی، *الفهرست*، ص ۱۵۲). از این رو، بین سال‌های (۲۶۰ قمری / ۸۷۴ میلادی) و (۳۲۹ قمری / ۹۴۱ میلادی) دو پسرش: ابراهیم و محمد، وکلای امام دوازدهم در اهواز شدند. ثقة الاسلام کلینی و شیخ صدوق به استناد نوشته آنها اطلاعات مهمی را درباره روش‌های ارتباطی مورد استفاده در فعالیت‌های مخفی امامیه به دست می‌دهند. (به نقل از: *تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم*، ص ۲۲)

۳. حسن بن محبوب سراد، در این اثر خود درباره غیبت، چندین حکایت را که اغلب به امامان علیهم‌السلام منسوب است، ثبت می‌کند. این اثر از بین رفته، ولی نقل‌قول‌هایی از آن در مآخذ موجود امامیه در دست است. (همان، ص ۲۳)

الغیة (اثبات الرجعه) اثر فضل بن شاذان^۱ (متوفای ۲۶۰ قمری/ ۸۷۴ میلادی) اشاره نمود.^۲

۲. کتاب‌هایی با موضوع غیبت که در سال‌های «غیبت صغرا» (۲۶۰ - ۳۲۹ قمری/ ۸۷۴ - ۹۴۱ میلادی) نگارش یافته‌اند:

آثار و نوشته‌های این دوره بیشتر بر مبنای آثار قبل از سال ۲۶۰ قمری/ ۸۷۴ میلادی نگارش یافته‌اند. نویسندگان این آثار، از فقها یا مبلغانی بوده‌اند که در فعالیت‌های مخفی «نهاد وکالت» با رهبری امام دوازدهم علیه السلام، شرکت داشتند. از این‌رو، اطلاعات مهمی را ثبت کرده‌اند که نمی‌توان آنها را در کتب تاریخی که در آن ایام گردآوری شده، یافت. برای نمونه می‌توان کتاب‌های *الغیة* نوشته ابراهیم بن اسحاق نهاوندی؛^۳ *الغیة والحیرة* از عبدالله بن جعفر

۱. فضل بن شاذان نیشابوری، از علمای معروف امامیه که امام یازدهم وی را بسیار احترام و تکریم می‌فرمود. فضل بن شاذان کتاب *الغیة* را گردآوری نموده است. (رجال نجاشی، ص ۳۰۶) ولی به نظر می‌رسد بیشتر مطالب آن، از نوشته حسن بن محبوب نقل شده باشد. (نک: لطف‌الله صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص ۴۶۷) از آن‌جا که فضل دو ماه قبل از رحلت امام عسکری علیه السلام در سال ۲۶۰ قمری/ ۸۷۴ میلادی درگذشته است، اهمیت اثر او در احادیثی که نقل می‌کند و امام دوازدهم را قائم می‌داند، نهفته شده است.

بسیاری از نویسندگان بعدی، هم‌چون شیخ طوسی در کتاب *الغیة* بر کتاب فضل تکیه کرده‌اند. بهاء‌الدین تیلی (۷۹۰ قمری / ۱۳۸۸ میلادی) نیز اثری تحت عنوان *الغیة* با تلخیص اثر فضل گردآوری کرده است. (نک: الذریعة، ج ۲۰، ص ۲۰۱). به‌رغم آن‌که اثر فضل از بین رفته است، لکن به نظر می‌رسد آثاری، مانند *کفایة المهدی فی معرفة المهدی*، نوشته میرلوحی متوفای قرن (۱۲ قمری / ۱۸ میلادی) و *کشف الاستار* از میرزا حسین نوری (۱۳۲۰ قمری / ۱۹۰۲ میلادی) رونویسی این اثر باشند. (نک: الذریعة، ج ۱۸، ص ۱۰۲ و منتخب الاثر، ص ۴۶۷). (همان، ص ۲۳).

۲. برای اطلاع بیشتر از کتاب‌هایی که توسط واقفیه و زیدیه، درباره مسئله غیبت نوشته شده و به کارگیری و نقل آنها از علمای امامیه، مانند حسن صفار (۲۹۲ قمری / ۹۰۴ میلادی)، کلینی (۳۲۹ قمری / ۹۴۱ میلادی)، نعمانی (۳۶۰ قمری / ۹۷۰ میلادی)، صدوق (۳۸۰ قمری / ۹۹۱ میلادی)، و شیخ طوسی (۴۶۰ قمری / ۱۰۶۷ میلادی) نک: *تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم* علیه السلام، ص ۲۱-۲۲.

۳. ابراهیم بن اسحاق نهاوندی (۲۸۶ قمری / ۸۹۹ میلادی) در سال (۲۶۲ قمری / ۸۷۶ میلادی)، مدعی نیابت امام دوازدهم علیه السلام در بغداد شد. (نک: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۰). وی کتابی درباره غیبت نوشت که دیدگاه غلات را منعکس می‌کند. پس از آن نعمانی (۳۶۰ قمری / ۹۷۰ میلادی) اطلاعات نهاوندی را در کتاب معروف خود *الغیة* به صورت گسترده‌ای درآورد. (همان، ص ۲۴).

حمیری،^۱ متوفای بعد از (۲۹۳ قمری / ۹۰۵ میلادی) و *الامامة و التبصرة من الحيرة* اثر ابن بابویه (متوفای ۳۲۹ قمری / ۹۴۰ میلادی) را نام برد.

ثقة الاسلام کلینی (متوفای ۳۲۹ قمری / ۹۴۰ میلادی) نیز، بخش عمده‌ای از کتاب *الکافی* را تحت عنوان «الحجة» به مسئله غیبت اختصاص داده است. او این مطالعه را با تکیه بر اطلاعات مهمی در وضعیت کلی امامت، بین سال‌های ۲۶۰-۳۲۹ قمری / ۸۷۴-۹۴۰ میلادی، با تاکید خاص بر نقش سفرای امام علیه السلام در این دوران انجام می‌دهد. ثقة الاسلام کلینی احادیثی را منسوب به امامان درباره غیبت امام دوازدهم علیه السلام ثبت می‌کند. او این اطلاعات را از نویسندگان قدیمی واقفیه و امامیه؛ هم‌چون حسن بن محبوب (متوفای ۲۲۴ قمری / ۸۳۸ میلادی)، عبدالله بن یعقوب عصفری (متوفای ۲۵۰ قمری / ۸۶۴ میلادی) و حسن بن سماعه (متوفای ۲۶۳ قمری / ۸۷۷ میلادی) روایت می‌کند. گذشته از اینها وکلای امام دوازدهم علیه السلام مأخذ اصلی اطلاعات او در زمینه فعالیت‌های مخفی امامیه بوده‌اند.^۲

۳. کتاب‌هایی که درباره غیبت، بعد از سال (۳۲۹ قمری / ۹۴۱ میلادی) نوشته شده‌اند: روی داد «غیبت کبرا» در سال (۳۲۹ قمری / ۹۴۱ میلادی) سرفصل جدیدی را در تاریخ امامیه پایه گذارد.

غیبت امام دوازدهم علیه السلام از یک سو به دلیل طولانی شدن و از سوی دیگر به دلیل پاسخ‌گویی به شبهات جدید، آثار و نوشته‌های دیگری را می‌طلبید. از این رو، فقها و علمای شیعه به این مهم پرداختند و آثاری گرانسنگ از خود به یادگار گذاشتند؛ آثار این دوره را می‌توان اساس عقاید بعدی امامیه در موضوع غیبت دانست. پنج اثر این دوره عبارتند از: *الغیبة* اثر نعمانی^۳ (۳۶۰ قمری / ۹۷۰ میلادی)، *کمال‌الدین و تمام*

۱. اهمیت اثر او در این نکته نهفته شده که وی یکی از دست‌یاران نزدیک امام دهم و امام یازدهم علیه السلام بود، و پس از آن کارگزار نواب اول و دوم امام دوازدهم علیه السلام شد. متأسفانه این اثر و نیز کتاب *الامامة و التبصرة من الحيرة* ابن بابویه (۳۲۹ قمری / ۹۴۰ میلادی) از بین رفته‌اند، در عین حال، صدوق (۳۸۲ قمری / ۹۹۱ میلادی) فرزند وی، و شیخ طوسی (۴۶۰ قمری / ۱۰۶۷ میلادی) از این آثار بهره‌وری برده‌اند. (همان، ص ۲۴).

۲. همان.

۳. محمد بن ابراهیم بن جعفر، معروف به نعمانی، از اهالی شهر نعمانیه، یکی از روستاهای واسط بود. وی به بغداد هجرت کرد و در آنجا حدیث را تحت سرپرستی ثقة الاسلام کلینی (۳۲۹ قمری / ۹۴۰ میلادی)

النعمه از صدوق^۱ (۳۸۱ قمری / ۹۹۱ میلادی)، الفصول العشرة فی الغیبة و الارشاد اثر

و ابن عقده (۳۳۳ قمری / ۹۴۴ میلادی) آموخت. او سپس به سوریه رفت و در حدود سال (۳۶۰ قمری / ۹۷۰ میلادی) در آنجا درگذشت.

چون پس از رحلت امام یازدهم، حضرت عسکری علیه السلام در سال (۲۶۰ قمری / ۸۷۴ میلادی) در میان شیعه هاله‌ای از حیرت و شگفتی مشهود بود، نعمانی کتاب *الغیبة* را نوشت. وی کوشید تا ضرورت غیبت امام دوازدهم علیه السلام را با روایت احادیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام که غیبت آن بزرگوار را پیش‌بینی کرده‌اند، اثبات کند. او بیشتر اطلاعات خود را از نویسندگان قدیمی که در این باره کتاب نوشته‌اند، بدون در نظر گرفتن دیدگاه‌های عقیدتی و آیینی ایشان کسب نموده است. در میان این نویسندگان قدیمی، حسن بن محبوب، امامی (۲۲۴ قمری / ۸۳۸ میلادی)، فضل بن شاذان، امامی (۲۶۰ قمری / ۸۷۳ میلادی)، حسن بن سماعه، واقفی (۲۶۳ قمری / ۸۷۷ میلادی)، ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، غالی (۲۸۶ قمری / ۸۹۹ میلادی)، کلینی، امامی (۳۲۹ قمری / ۹۴۰ میلادی)، ابن عقده، فقیه مشهور زیدی (۳۳۳ قمری / ۹۴۴ میلادی)، و مسعودی، امامی (۳۴۵ قمری / ۹۵۶ میلادی) دیده می‌شوند. (نک: *الغیبة*، ص ۸۲ - ۸۶ و ۱۰۰؛ *معجم رجال الحديث*، ج ۷، ص ۴۷).

نعمانی پس از مسعودی (۳۴۵ قمری / ۹۵۶ میلادی) نخستین کسی بود که تفسیر احادیث منسوب به ائمه علیهم السلام را از کلینی گردآوری کرد. احادیث یادشده بر این مهم دلالت دارد که قائم علیه السلام، دو غیبت را در پی خواهد داشت؛ نخستین غیبت او کوتاه و غیبت بعدی او طولانی است. نعمانی این نکته را بیان می‌دارد که نخستین غیبت، دوران چهار نایب امام دوازدهم علیه السلام است، که از سال (۲۶۰ قمری / ۸۷۴ میلادی) آغاز و تا سال (۳۲۹ قمری / ۹۴۱-۹۴۰ میلادی) ادامه دارد، و غیبت دوم پس از رحلت چهارمین سفیر در سال (۳۲۹ قمری / ۹۴۱ میلادی) آغاز می‌شود. (نک: نعمانی، *الغیبة*، ص ۱۷۳). تفسیر او اساس آثار بعدی امامیه در این موضوع قرار گرفت. (همان، ص ۲۵).

۱. محمد بن علی بن بابویه، معروف به شیخ صدوق (۳۸۱ قمری / ۹۹۱ میلادی)، کتابی در مسئله غیبت با عنوان *کمال الدین و تمام النعمه* نوشت. محتوای کتاب ارزشمند بوده، زیرا بر مآخذ اصلی شیعه (*الاصول الاربع مئة*) که قبل از سال (۲۶۰ قمری / ۸۷۴ میلادی) گردآوری شده تکیه دارد (نک: *کمال الدین*، ص ۱۹). از این رو، درمی‌یابیم که وی اغلب، خواننده را به نویسندگانی چون حسن بن محبوب، فضل بن شاذان، حسن بن سماعه، صفار، حمیری و ابن بابویه پدر خود که رابطه نزدیکی با سومین و چهارمین سفیر امام دوازدهم داشت ارجاع می‌دهد. شیخ صدوق به خاطر آن که پدرش از فقهای عالی‌قدر و وکیل امام در قم بود، توانست اطلاعات موثقی را درباره ارتباطات پنهانی بین وکلا و امام به وسیله چهار سفیر ارائه دهد. در عین حال، مطالعه سلسله روات (اسناد) بعضی از روایات او درباره تولد امام دوازدهم علیه السلام این نکته را می‌رساند که شیخ صدوق اطلاعات خود را از غلاتی، چون محمد بن بحر دریافت داشته است. لذا، باید در به کارگیری این روایات دقت کافی را مبذول داشت. (همان، ص ۲۶ و ۲۷).

شیخ صدوق انگیزه خود را از نوشتن این کتاب چنین اعلام می‌دارد: «آنچه مرا واداشت که به نگارش این کتاب بپردازم، این بود که در هنگام بازگشت از زیارت امام رضا علیه السلام وقتی به نیشابور رسیدم، دیدم شیعیان آنجا درباره قائم علیه السلام مسئله‌دار شده‌اند. سعی کردم، آنان را با بیان روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام رسیده، به راه درست رهنمون گردانم. در این ایام، یکی از بزرگان مشایخ دانش و تقوا، از اهالی قم، به نام نجم‌الدین ابوسعید محمد بن احمد بن علی بن صلت قمی علیه السلام در بازگشت از سفر بخارا، بر ما وارد شد. روزی درباره آراء و باورهای برخی از فلاسفه و علمای منطق بخارا گفت: از آنان درباره

شیخ مفید^۱ (۴۱۳ قمری / ۱۰۲۲ میلادی) و الغیبة تألیف شیخ طوسی^۲ (۴۶۰ قمری /

حضرت قائم^{علیه السلام} سخنانی شنیدم که مرا درباره غیبت طولانی حضرت، دچار حیرت و تردید کرد، من مطالبی در اثبات وجود حضرت مهدی^{علیه السلام} برای از بین بردن تردید او بیان کردم و روایاتی چند درباره غیبت، بر او خواندم، حیرت او برطرف شد و دلش آرام گرفت، از من خواست، کتابی درباره غیبت حضرت مهدی^{علیه السلام} بنویسم، پذیرفتم و به او وعده دادم که ان شاء الله وقتی به وطن خود (ری) برگشتم، آن را عملی خواهم ساخت، تا این که شبی در خواب دیدم خانه کعبه را طواف می کنم و به حجرالاسود رسیدم و آن را استلام کردم، ناگاه دیدم، امام زمان^{علیه السلام} کنار در کعبه ایستاده است؛ سلام کردم، حضرت جواب دادند. فرمود: «چرا کتابی درباره «غیبت» نمی نویسی، تا ناراحتی ات برطرف شود؟ عرض کردم: «یابن رسول الله^{صلی الله علیه و آله} من کتاب ها درباره غیبت شما نوشته ام.» حضرت فرمود: «نه، آن موضوعات را نمی گویم، کتابی درباره غیبت من بنویس و غیبت های پیامبران را در آن نقل کن.» سپس از نظرم غایب شد. من با اضطراب از خواب بیدار شدم و تا طلوع فجر به گریه و زاری پرداختم، چون صبح شد، به منظور انجام امر ولی الله و حجت خدا، آغاز به نوشتن این کتاب کردم.» (نک: کمال الدین، مقدمه).

این کتاب دائرةالمعارف روایی است با دسته بندی و تبویبی مناسب درباره موضوعات مربوط به امام دوازدهم^{علیه السلام}.

۱. محمد بن محمد بن نعمان، معروف به شیخ مفید (۴۱۳ قمری / ۱۰۲۲ میلادی) او مرجع تقلید شیعیان امامیه بود. در همان زمان بود که تعمق در مباحث کلامی غیبت آغاز شد. از این رو، وی پنج مقاله را در دفاع از غیبت امام دوازدهم نوشت و اثر جداگانه ای را تحت عنوان *الفصول العشرة فی الغیبة* گردآوری کرد. این اثر اطلاعات ارزشمندی را درباره شرایط تاریخی که بر زندگی پنهانی امام دوازدهم^{علیه السلام} قبل از سال (۲۶۰ قمری / ۸۷۴ میلادی) احاطه یافته بود به دست می دهد. شیخ مفید نیز تصویری مشابه نوبختی و سعد قمی را از پانزده دیدگاه مختلفی که در میان امامیه پس از درگذشت امام عسکری^{علیه السلام} (۲۶۰ قمری / ۸۷۴ میلادی) رسوخ نموده بود، ارائه می کند. او شواهدی درباره از بین رفتن پانزده گروه، تا سال (۳۷۳ قمری / ۹۸۳ میلادی) می آورد، به جز شیعیان دوازده امامی که معتقدند رهبرشان امام دوازدهم^{علیه السلام} است و در پرده غیبت به سر می برد.

شیخ مفید در کتاب *الارشاد*، روش کلینی و نعمانی را در نقل حدیث دنبال می کند. وی قبل از هرچیز وجود امام دوازدهم^{علیه السلام} را اثبات می نماید و سپس طولانی بودن عمر آن حضرت را که از طول عمر اشخاص معمولی فراتر رفته را توجیه می کند. (به نقل از: *تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم*، ص ۲۶).

۲. عالم معروف شیعه، محمد بن حسن طوسی (۴۶۰ قمری / ۱۰۶۷ میلادی) مسئله غیبت امام دوازدهم^{علیه السلام} را در آثار خود مطرح نموده، ولی مهم ترین آنها کتاب *الغیبة* است که در آن، هم با استفاده از احادیث و هم با استدلال عقلی ثابت می کند که امام دوازدهم مهدی قائم^{علیه السلام} است که باید در پرده غیبت به سر برد. او ادعای دیگر گروه های شیعه که، علی بن ابی طالب^{علیه السلام} (شهادت ۴۱ قمری / ۶۶۱ میلادی) یا ابن حنفیه (۸۴ قمری / ۷۰۳ میلادی) یا امام صادق^{علیه السلام} (شهادت ۱۴۸ قمری / ۷۶۵ میلادی) یا محمد بن اسماعیل و یا امام موسی کاظم^{علیه السلام} (شهادت ۱۸۳ قمری / ۷۹۹ میلادی) را قائم می دانستند، رد می کند.

شیخ طوسی، اطلاعات تاریخی موثقی را درباره فعالیت های مخفی چهار نماینده امام دوازدهم^{علیه السلام} به نقل از کتاب مفقود شده *اخبار الکلاء الاربعة*، نوشته احمد بن نوح بصری به دست می دهد. اثر شیخ طوسی

۱۰۶۷ میلادی).^۱

ب) کتاب‌های رجالی

کتاب‌های رجالی، به لحاظ این که زندگی‌نامه علمی راویان، گردآورندگان احادیث و گرایش‌های اعتقادی و سیاسی هریک از آنان را برای تعیین میزان وثاقت بیان می‌دارد، از منابع اصلی برای تحقیق در تاریخ سیاسی امام دوازدهم علیه السلام به‌شمار می‌رود؛ زیرا خواننده را قادر می‌سازد تا روابط بین امامان، پیروان و وکلای آنها به ویژه رابطه امام با وکلا و وکلا با علمای امامیه را، در عصر غیبت صغرا کشف کند. علمای امامیه چهار کتاب رجال را دربارهٔ محدودهٔ بحث حاضر در قرون (چهار و پنج قمری / ده و یازده میلادی) گردآوری کرده‌اند که عبارت‌اند از: *معرفة الناقلین عن الائمة الصادقین* تألیف کشی،^۲ *الفهرست و الرجال* اثر شیخ طوسی،^۳ و *فهرست اسماء*

مأخذ اصلی نویسندگان بعدی امامیه درباره غیبت امام دوازدهم، به‌ویژه مجلسی (۱۱۱۱ قمری / ۱۶۹۹ میلادی) در *بحار الانوار* شد. (نک: *تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم*، ص ۲۷).

۱. شایان ذکر است که پس از مفید، دو شاگرد برجسته او سید مرتضی علم‌الهدی (۴۳۶ قمری / ۱۰۴۴ میلادی) و محمد کراجکی (۴۴۹ قمری / ۱۰۵۷ میلادی)، دو کتاب به نام‌های *مسئله وجیزه فی الغیبة و البرهان علی صحة طول عمر الامام صاحب الزمان* نوشته‌اند. اما از آن‌جا که این دو کتاب به مسئله طول عمر امام دوازدهم علیه السلام به روش استدلالی پرداخته‌اند، و فاقد هرگونه اطلاعات تاریخی درباره امام دوازدهم علیه السلام در سال‌های بین (۲۶۰ - ۳۲۹ قمری / ۸۷۴ - ۹۴۱ میلادی) هستند؛ از بیان آنها خودداری شده است. (نک: *همان*، ص ۲۶ - ۲۷).

۲. محمد بن عمر کشی، از اهالی کَش در نزدیکی سمرقند است. وی در همان‌جا تحت تعلیم و تربیت عالم امامیه محمد بن مسعود سمرقندی قرار گرفت و سراسر زندگی خود را در آن شهر سپری نمود. بنا به گفته شیخ طوسی، او در سال (۳۶۸ قمری / ۹۷۸ میلادی) درگذشت. (نجاشی، *رجال*، ص ۲۸۸؛ شیخ طوسی، *الرجال*، ص ۴۴۰). کشی اطلاعات خود را از ۵۳ نفر راوی نقل کرده، ولی مأخذ اصلی او علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری است. (نک: نجاشی، *رجال*، ص ۱۹۷). او معاصر با غیبت صغرا بوده و رابطه نزدیکی با وکلای امام دوازدهم علیه السلام در خراسان داشت. ابن‌قتیبه اطلاعات مهمی را درباره سیر تکاملی نهاد مخفی وکالت پس از امام صادق علیه السلام (شهادت ۱۴۸ قمری / ۷۶۵ میلادی) فراهم می‌آورد و فلسفه قیام گروه‌های واقفیه را پس از امام هفتم علیه السلام در سال (۱۸۳ قمری / ۷۹۹ میلادی) یادآور می‌شود. اثر کشی مأخذ مهمی برای علمای بعدی امامیه؛ مانند شیخ طوسی (۴۶۰ قمری / ۱۰۶۷ میلادی) شد. شیخ آن را خلاصه کرد و *اختیار معرفة الرجال* نامید. (*همان*، ص ۲۸، و نیز نک: جعفر سبحانی، *کلیات فی علم الرجال*، ص ۵۲).

۳. آثار شیخ طوسی موسوم به *الفهرست و الرجال* دو کتاب از چهار کتاب اصلی امامیه در رجال است. وی اسناد مختلفی را که موثق هستند، یادآور شده و خواننده را قادر می‌سازد تا روابط بین علمای امامیه و وکلای آن حضرت را در غیبت صغرا کشف کند. (*همان*، ص ۲۹).

مصنّفی الشيعة اثر نجاشی.^۱

ج) کتاب‌های تاریخی

مقصود از کتاب‌های تاریخی، منابع تاریخ عمومی است که به برخی از نویسندگان و آثار آنان در این زمینه اشاره می‌گردد.

۱. طبری (متوفای ۳۱۰ قمری / ۹۲۲ میلادی) در دوران غیبت صغرا می‌زیست. اثر او *تاریخ الرسل و الملوك* که به *تاریخ طبری* شهرت دارد، عاری از هرگونه اطلاعات درباره فعالیت‌های وکلای امام دوازدهم علیه السلام است (که همین می‌تواند مشعر به پنهانی بودن فعالیت‌های آنان باشد)؛ در عین حال فعالیت‌های مبارزه‌ای دیگر گروه‌های شیعه، مانند اسماعیلیه را تا تشکیل حکومت آنان در سال (۲۹۶ قمری / ۹۰۸ میلادی) مطرح می‌کند. وی هم‌چنین کاربرد حدیث نبوی را درباره مهدی قائم به وسیله این گروه‌ها و تلاش آنان را برای دستیابی به قدرت در طول زمان غیبت صغرا پی‌گیری می‌نماید.

۲. مسعودی (متوفای ۳۴۶ قمری / ۹۵۷ میلادی) در دوره غیبت کبرا می‌زیست و اطلاعات مهمی را درباره رفتار خشونت‌آمیز عباسیان نسبت به امامان و پیروان آنها و تأثیر این سیاست را بر وقوع غیبت بیان می‌نماید. این نکات را می‌توان از کتاب‌های او، موسوم به *مروج الذهب، التنبيه والاشراف و اثبات الوصية* (منسوب به او) به دست آورد.

۳. ابن‌اثیر (متوفای ۶۳۰ قمری / ۱۲۳۲ میلادی) در اثر خود *الکامل فی التاریخ* گزارش مفیدی درباره شکاف و اختلاف‌های میان وکلای امام دوازدهم علیه السلام و نقش «غلات» را در ایجاد اختلاف‌ها، به ویژه «شلمغانی» برمی‌شمارد.

۱. چهارمین اثر رجال‌ی امامیه *فهرست اسماء مصنّفی الشيعة* است که آن را احمد بن علی نجاشی (۴۵۰ قمری / ۱۰۵۸ میلادی) از اهالی کوفه به رشته تحریر درآورده است. او تعالیم شیعه را در آن‌جا فرا گرفت و آن‌گاه رهسپار بغداد شد. در آن‌جا با سید مرتضی (۴۳۶ قمری / ۱۰۴۴ میلادی) از علمای رهبری‌کننده امامیه هم‌راه گردید.

اقامت وی در این دو شهر موجب شد تا با ۴۵ تن از علمای امامیه که مدارک دوران غیبت صغرا را در اختیار داشتند تماس برقرار سازد. این مأخذ مراتب مختلف در نهاد امامت را روشن می‌سازد و اطلاعات مفیدی را در آثاری که درباره غیبت، قبل و بعد از سال (۲۶۰ قمری / ۸۷۴ میلادی) فراهم آمده، بیان می‌کند. (همان).

گذشته از منابع و مآخذ دست اول، در دوران معاصر و دهه‌های اخیر نیز کتاب‌های تحقیقی و درخور ستایشی درباره غیبت و تاریخ آن و زندگی سیاسی امام دوازدهم علیه السلام نوشته شده که می‌تواند نقش به سزایی در روشن نمودن تاریخ سیاسی آن حضرت و سازمان مخفی وکلا و پرده برداشتن از حقایق تاریخی آن عصر، داشته باشد. در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود:

منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر علیه السلام، آیه الله صافی گلپایگانی؛

تاریخ الغیبة الصغری و تاریخ الغیبة الکبری، سید محمد صدر؛

تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام،^۱ دکتر جاسم حسین؛

حیة الامام محمد المهدی علیه السلام، باقر شریف القرشی.

در نوشته حاضر، بسیاری از آثار تاریخی، کتب حدیث و... به خصوص درباره عصر غیبت کبرا و وضعیت فکری و سیاسی - اجتماعی مسلمانان در آستانه غیبت صغرا به کار رفته که در ذیل هر بحث به آنها اشاره شده است.

چکیده

غیبت امام دوازدهم علیه السلام را می‌توان از دو دیدگاه اعتقادی و تاریخی بررسی کرد. برای بررسی زمینه‌های تاریخی این روی داد و نقش «نهاد وکالت» در ایام غیبت، در آغاز باید منابع و مآخذ بحث را شناسایی و بررسی نماییم. این منابع سه گروه هستند:

۱. کتاب‌های ویژه غیبت؛

۲. کتاب‌های رجالی؛

۳. کتاب‌های تاریخی.

نوشته‌های دکتر جاسم حسین و سید محمد صدر از کتاب‌های مناسب جدید در این زمینه هستند.

۱. این کتاب را آقای دکتر سید محمد تقی آیت‌اللهی به فارسی ترجمه نموده و می‌توان گفت: یکی از بهترین کتاب‌ها در موضوع خود است. ما نیز در نوشتن این فصل از آن استفاده کردیم.

فصل دوم

نگاهی کوتاه به زندگانی امام دوازدهم علیه السلام

پیش از پرداختن تفصیلی به تاریخ امام دوازدهم علیه السلام مناسب است نگاهی کوتاه به زندگانی آن حضرت از هنگام تولد و حوادث پس از ولادت، تا مراحل مختلف حیات آن امام داشته باشیم.

الف) میلاد

دوازدهمین امام شیعیان، فرزند امام حسن عسکری علیه السلام، در سپیده‌دم^۱ جمعه، نیمه شعبان،^۲ سال ۲۵۵ قمری^۳ (۸۶۹ میلادی) در سامرا چشم به جهان گشود. سال‌های ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۷^۴ و ۲۵۸ قمری را سال تولد آن حضرت دانسته‌اند،^۵ ممکن است که علت این اختلاف‌ها پنهان نگاه‌داشتن تولد آن حضرت باشد.^۶

۱. شیخ صدوق، *کمال الدین*، ص ۴۲۷ - ۴۲۸.
۲. بیشتر مأخذهای شیعه در تعیین این روز اتفاق نظر دارند.
۳. شیخ مفید، *الارشاد*، ج ۲، ص ۳۳۹؛ *الکافی*، ج ۱، ص ۵۱۴؛ شیخ طوسی، *الغیبة*، ص ۲۳۸؛ شیخ صدوق، *کمال الدین*، ج ۲، ص ۴۳۰؛ *اعیان الشیعة*، ج ۲، ص ۴۴؛ باقر شریف القرشی، *حیة الامام محمد المهدی* علیه السلام، ص ۲۹؛ *تاریخ ابن خلکان (وفیات الاعیان)*، ج ۴، ص ۱۷۶؛ *الاتحاف بحب الاشراف*، ص ۱۷۸؛ *ینایع المودة*، ج ۳، ص ۱۷۱؛ دکتر حسن ابراهیم حسن، *تاریخ الاسلام*، ج ۳، ص ۱۹۳.
۴. *بحار الانوار*، ج ۵۱، ص ۱۶ (به نقل از: *کمال الدین*، ج ۲، ص ۴۷۴).
۵. *کمال الدین*، ج ۲، ص ۴۳۲؛ *اثبات الوصیة*، ص ۲۳۱؛ *الکافی*، ج ۱، ص ۳۲۹ و ۵۱۴؛ *حیة الامام محمد المهدی* علیه السلام، ص ۲۹؛ دکتر جاسم حسین، *تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم* علیه السلام، ص ۱۲۱. (یادآور می‌شویم که پس از سال ۲۵۵ قمری این سال از بقیة سال‌های دیگری که بیان شده مشهورتر است).
۶. نک: *تاریخ اهل‌البیت*، ص ۸۸، پاورقی.
۷. *کشف الغمة*، ج ۲، ص ۴۳۷؛ *بحار الانوار*، ج ۵۱، ص ۲۳.
۸. برای بررسی این اقوال و اندازه اعتبار هریک، نک: *تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم* علیه السلام، ص ۱۱۵ - ۱۲۲. شایان ذکر است که در میان برخی از فرقه‌های اشعری کسانی بوده که تولد امام را هشت ماه پس از رحلت امام عسکری علیه السلام دانسته‌اند. این سخن نه تنها با روایات بسیاری تعارض دارد که با عقیده شیعه نیز مبنی بر خالی نماندن زمین از حجت، موافق نیست. (*المقالات و الفرق*، ص ۱۱۴، فرقه سیزدهم).
۹. امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «... حتی یبعث الله لهذا الامر غلاماً منا، خفی الولادة والمنشا، غیر خفی فی نسبه». (*الکافی*، ج ۱، ص ۳۴۱)

اصل ولادت مهدی جزء مسلمّات تاریخ است که به جز ائمه، عالمان، مورّخان و محدّثان شیعه و اهل سنت بدین امر تصریح کرده‌اند. در برخی کتاب‌های پژوهشی بیش از ۶۵ تن، از این عالمان و نام کتاب‌های آنان آمده است.^۱

ب) نام

نام آن حضرت، محمد همان نام جدش، رسول‌الله ﷺ است.^۲ تمامی مورّخان و محدّثان معتقدند که پیامبر ﷺ خود این نام را بر او نهاده بود.^۳ این هم‌نامی بی‌دلیل نیست، بلکه گویای این حقیقت است، هم‌چنان که پیامبر ﷺ با طلوع خود، جهانیان را از گم‌راهی و جهل نجات داد، دوازدهمین فرزندش نیز با ظهور خود بشر را از تاریکی و ضلال می‌رهاند.^۴

ج) القاب

القاب مشهور آن حضرت عبارتند از: مهدی، قائم، منتظر، حجت، خلف صالح، بقیة‌الله، منصور، صاحب‌الامر، ولی‌عصر و صاحب‌الزمان که معروف‌ترین آنها مهدی است.^۵ هریک از این القاب وجه یا وجوهی دارد، برای مثال آن حضرت را مهدی می‌گویند از آن جهت که به حق هدایت شده است.^۶ و قائم می‌گویند، چون قیام به حق می‌کند و منتظرش گویند، چون مؤمنان منتظر قدوم اویند و حجت نامند از آن‌رو که حجت و گواه خدا بر خلق به شمار می‌آید.^۷ در نگین انگشتر حضرت نیز همین

۱. نک: محمدرضا حکیمی، خورشید مغرب، ص ۱۸-۲۰.

۲. نک: صافی گلپایگانی، منتخب‌الائثر، ص ۱۸۲-۱۸۴؛ بحار‌الانوار، ج ۵۱، ص ۲، ۵، ۱۵ و ۳۸.

۳. باقر شریف القرشی، حیاة الامام محمد المهدی ﷺ، ص ۲۷. (به نقل از: عقد‌الدُرر)

۴. بحار‌الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸؛ الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۴.

۵. اعیان‌الشیعة، ج ۲، ص ۴۴؛ حیاة الامام محمد المهدی ﷺ، ص ۲۷؛ بحار‌الانوار، ج ۵۱، ص ۲۸-۴۳.

۶. مهدی اسم مفعول از (هدی) به معنی هدایت‌شده است. در روایتی آمده است «انما سمی المهدی لانه یهدی لامر خفی» (الغیبة نعمانی، ص ۲۴۳؛ بحار‌الانوار، ج ۵۱، ص ۲۹) البته کسی که از هر جهت هدایت‌شده باشد، هادی همه‌جانبه نیز خواهد بود.

۷. نک: بحار‌الانوار، ج ۵۱، ص ۵۱، و ۲۸-۳۱؛ حیاة الامام محمد المهدی ﷺ، ص ۲۷-۲۸.

لقب نقش شده که کفعمی عبارت انگشتی حضرت را این گونه بیان می‌کند: «أنا حجة الله و خاصته»^۱

(د) مادر

روایات گوناگونی درباره مادر آن حضرت، وارد شده؛ مسعودی آن بانوی بزرگوار را کنیزی به نام نرجس می‌داند.^۲ شهید اوّل نام او را مریم، دختر زید علویه بیان می‌کند.^۳ شیخ طوسی در روایتی نام او را ریحانه خوانده، اما بلافاصله اضافه می‌کند که به او نرجس، صقیل (صقیل) و سوسن نیز می‌گفتند.^۴ شیخ مفید اسم آن بزرگوار را نرجس می‌داند^۵ که در روایت حکمیه، عمه امام عسکری علیه السلام نیز تنها همین نام بیان شده است.^۶ برخی از محققان نام اصلی او را همان نرجس می‌دانند و برآنند که دیگر اسامی، به جز صقیل^۷ را بانوی او حکمیه، دختر امام جواد علیه السلام به وی داده است. مردم آن زمان، برای خوش‌آمدگویی کنیزان را به اسامی گوناگون می‌خواندند و نرجس، ریحانه و سوسن همه اسامی گل‌ها هستند.^۸ صدوق روایتی را بیان می‌نماید که این احتمال را تقویت می‌کند؛ او به سند خود از غیاث، روایت می‌کند که جانشین امام

۱. اعیان الشیعة، ج ۲، ص ۴۴ به نقل از مصباح کفعمی که به‌رغم جست‌وجوی فراوان متأسفانه در این کتاب و دیگر منابع یافت نشد.

۲. اثبات الوصیة، ص ۲۴۸.

۳. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۸. (به نقل از: الدرر، ج ۲، ص ۱۶) یادآور می‌شویم که شهید، این قول را به صورت «قیل» آورده است.

۴. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۳۹۳ و نیز، نک: کمال الدین، ص ۴۳۱.

۵. الارشاد، ج ۲، ص ۳۳۹.

۶. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲۶؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۲ (به نقل از: کمال الدین).

۷. صقیل، به معنای زودده و صیقیلی است. به گفته سید محمد صدر، خانواده امام علیه السلام وقتی دیدند آثار حمل در این کنیز مشاهده نمی‌شود علاوه بر اسم گل‌های نرجس، سوسن و ریحانه، نام تازه‌ای برای وی انتخاب کردند که صقیل بود. (تاریخ الغیبة الصغری، ص ۲۴۳)؛ در روایتی دیگر علت این نام را نورانیت و درخشش آن بانو به دلیل حمل فرزندی نورانی می‌دانند؛ (قیل لسبب الحمل صقیل)، (کمال الدین، ص ۴۳۲)، مرحوم مجلسی در توضیح آن می‌نویسد: «انما سَمِیَ صَقِیلاً او صَقِیلاً لما اعتراه من النور والجلاء بسبب الحمل المنور. يقال: صقل السیف و غیره ای جَلَّاه فهو صقیل و لا یبعد ان یكون تصحیف الجمال.» (بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۵)

۸. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۱۴.

حسن عسکری علیه السلام در روز جمعه به دنیا آمد؛ مادر آن حضرت ریحانه بود که نرجس، صیقل و سوسن نیز نامیده شد. چون در وقت حاملگی درخشش و نورانیت خاصی داشت، صیقل نیز خوانده می‌شد.^۱

سید محمد صدر نیز دربارهٔ تعدد نام‌های آن حضرت تحلیلی جامع و مناسب را بیان می‌کند.^۲

اقوال مختلفی نیز درباره ملیت مادر امام دوازدهم علیه السلام آمده است، شیخ صدوق مطابق روایتی او را ملیکه، دختر یشوع پسر قیصر روم و مادرش را از نسل شمعون یکی از حواریین مسیح می‌داند که به اسارت نیروهای اسلام درآمد و به صورت کنیز در معرض فروش قرار گرفت. فرستاده امام هادی علیه السلام او را از بازار برده‌فروشان بغداد خرید و به نزد امام هادی علیه السلام در سامرا فرستاد.^۳

کلینی نیز مادر قائم را کنیزی از نوبه استان شمالی سودان می‌داند.^۴ نعمانی و صدوق در احادیث دیگری مادر قائم را کنیزی سیاه معرفی می‌کنند.^۵ شیخ طوسی^۶ در روایتی که بعضی از محققان نیز همان را ترجیح می‌دهند،^۷ آن بانو را کنیزی می‌داند که در خانه بعضی از خواهران امام دهم (حکیمه)، بزرگ می‌شد، و چون امام علیه السلام سیمای او را می‌بیند پیش‌بینی می‌کند که از وی فرزندی با عنایت خاص الهی به دنیا می‌آید.^۸

یادآور می‌شویم که آن بانوی بزرگوار در عظمت و برتری به آن‌جا می‌رسد که مادر امام زمان می‌شود و حکیمه، عمه امام عسکری علیه السلام (که خود از بزرگ بانوان

۱. کمال الدین، ص ۴۳۲.

۲. نک: تاریخ الغیبة الصغری، ص ۲۴۲.

۳. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲۲. (درباره نقد و بررسی این روایت، نک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۱۴ - ۱۱۵)

۴. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۳. (به نقل از: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۱۵)

۵. نعمانی، الغیبة، ص ۱۶۱ و ۱۲۰؛ کمال الدین، ص ۳۲۹. (به نقل از: همان)

۶. نعمانی، الغیبة، ص ۲۴۴؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۲.

۷. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۱۵.

۸. الارشاد، ص ۳۹۰. (به نقل از: همان)؛ نک: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۲. (به نقل از: کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲۶)؛ شیخ طوسی، الغیبة، ص ۲۴۴.

خاندان امامت است) او را بانوی خود و خانواده خویش می‌خواند و خود را خدمت‌گزار او می‌داند.^۱ پیامبر صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین علیه السلام^۲ و صادقین علیهما السلام^۳ نیز او را از بهترین کنیزان و سرور و سیده آنان می‌خواندند.

در پایان، روایتی درباره ولادت امام دوازدهم علیه السلام از زبان حکیمه، عمه امام عسکری علیه السلام بیان می‌کنیم که گزارشی به نسبت دقیق از تولد امام علیه السلام است. این روایت در زمان مسعودی (متوفای ۳۴۵ قمری) موثق شمرده می‌شد.^۴ شیخ صدوق آن را از قول حکیمه، دختر امام جواد علیه السلام این‌گونه بیان می‌کند:

ابومحمد حسن بن علی علیه السلام با پیکی مرا به نزد خود خواند و گفت: «ای عمه، امشب افطار را در نزد ما بگذران؛ زیرا پانزدهم شعبان است، امشب خدای متعال حجت خود را در زمین ظاهر خواهد کرد»، از او پرسیدم: «مادرش کیست؟» فرمود: نرجس، گفتم: «جانم فدایت! ولی آثار حاملگی در او وجود ندارد»، فرمود: آنچه گفتم، همان خواهد شد». بنابراین، وارد شدم و سلام کردم، نرجس پیش آمد تا کفش‌هایم را از پا در آورد و به من گفت: «بانوی من! حال شما چطور است؟» بدو گفتم: «تو بانوی من و بانوی خاندان منی»، ولی او از سخن من امتناع ورزید و پاسخ داد: «ای عمه! چه می‌فرمایید؟»، بدو گفتم: «دخترم! امشب خداوند متعال پسری به تو عطا می‌فرماید که مولای این جهان و آن جهان خواهد بود»، او خجالت زده و سرخ شد، پس از آن‌که نماز مغرب به جای آوردم، افطار کردم و به خواب رفتم، نیمه شب از خواب برخاستم تا نماز عشاء به جای آورم، نماز خواندم در حالی که نرجس در خواب بود، بدون آن‌که اثری از وضع حمل در او دیده شود. آنگاه نشستیم و تعقیبات نماز را خواندم، پس از آن به رختخواب رفتم و دوباره بیدار شدم، ولی او هنوز در خواب بود. آنگاه برخاست، نماز نافله را به جای آورد و دوباره دراز کشید.

۱. «انت سیدتی و سیده اهلی» (کمال الدین، ص ۴۲۴) «بل اخدمک علی بصری» (همان، ص ۴۲۷)

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۲۷۵-۲۷۶؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۲۳؛ اعلام الوری، ص ۳۳۰؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۱.

۳. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۶ (بآبی ابن خیرة الاماء)؛ الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۲؛ شیخ طوسی، الغیبة، ص ۴۷۰ و ۴۷۸.

۴. کمال الدین، ج ۳، ص ۳۷۱؛ شیخ طوسی، الغیبة، ص ۴۷۰ (به نقل از: حیاة الامام محمد المهدی علیه السلام، ص ۲۴۰)

۵. نک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۱۹.

حکیمه، ادامه می‌دهد: «از اطاق خارج شدم تا طلوع فجر را ببینم و نخستین مرحله طلوع را دریابم، ولی او هنوز خوابیده بود. از این‌رو، از انتظار امام عسکری علیه السلام (در این باره) مردد شدم، درست در همان لحظه، امام از جای خود صدا زد، ای عمه! عجله نکن، امر نزدیک است! من نشستم و سوره‌های حم سجده (سوره ۴۰) و یس (سوره ۳۶) را تلاوت کردم، در همان لحظه او (نرجس) با هوشیاری از خواب برخاست، من به سوی او روان شدم و گفتم: «خود را جمع کن و آرامش قلبی را به دست آر.» در عین حال در آن لحظه احساس خواب کرده و چرت بر من غالب شد؛ پس از آن، با صدای مولایم از خواب برخاستم و چون پوشش را از او بلند کردم، حضرتش را دیدم به حال سجده بر زمین افتاده بود، او را بر دامان گرفتم و متوجه شدم پاک و تمیز است.

ابو محمد، مرا صدا زد و گفت: «ای عمه! پسر من را برایم بیاور» و چنین کردم... پس از آن امام عسکری علیه السلام زبان بر کامش گذاشت و با آرامی دستش را به چشم‌ها، گوش‌ها و آرنج‌هایش کشید؛ سپس گفت: «ای پسر من! سخن بگو»، کودک لب به سخن گشود و پاسخ داد: «شهادت می‌دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست، او یکتا است و شریک و انبازی ندارد، شهادت می‌دهم، محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خدا است؛ سپس بر امیرالمؤمنین علیه السلام سلام کرد، و بر امامان به ترتیب، تا در نام پدرش توقف کرد، آنگاه از ادامه سخن باز ایستاد.»

ابو محمد گفت: «ای عمه! او را نزد مادرش ببر، تا وی را سلام گوید و سپس او را به من بازگردان»، چنین کردم و او را بازگردانده و در همان‌جا گذاشتم، امام عسکری علیه السلام به من فرمود: «ای عمه! هفت روز دیگر برای دیدار او بیایید»، روز بعد آمدم تا به ابو محمد، سلام گویم، پرده را بالا زدم تا مولایم را ببینم، ولی او را ندیدم. از این‌رو، از امام پرسیدم: «جانم به فدایت! برای مولای من چه اتفاقی افتاده؟»، حضرتش پاسخ فرمود: «ای عمه! او را به همان‌کس که مادر موسی فرزندی را بدو سپرد، سپردیم.»

حکیمه می‌گوید: روز هفتم آمدم و به او سلام گفتم و نشستم. ابو محمد فرمود: «پسر من را نزد من بیاور»، او را قنداق کرده در قطعه‌ای پارچه آوردم و امام آن‌چه را که در روز نخست به هنگام تولد انجام داده بود تکرار کرد و کودک، آن‌چه را که از قبل گفته بود، گفت، آنگاه این آیه قرآن را تلاوت کرد:

«بسم الله الرحمن الرحيم، و ما اراده کردیم بر مستضعفان زمین، منت نهاده و آنان را پیشوایان خلق و وارثین قرار دهیم و در زمین به آنها قدرت و تمکین ببخشیم و به

فرعون، هامان و لشکریان‌شان آنچه را که از آن اندیشناک و ترسان بودند، نشان دهیم.»^{۱ و ۲}

ه) ولادت پنهانی

حاکمان بنی عباس در دوران امامت عسکریین علیه السلام نگرانی عمیقی داشتند، زیرا در اخبار و احادیث بسیاری پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام بشارت تولد فرزندی از امام حسن عسکری علیه السلام را داده بودند که اساس حکومت‌های باطل را برهم می‌زند، تاج و تخت‌ها را واژگون می‌کند و عدل و داد را در دنیا می‌گستراند.^۳ از این‌رو، آن دو بزرگوار، به ویژه امام حسن عسکری علیه السلام سخت تحت نظر بودند و دستگاه خلافت برای جلوگیری از تولد چنین فرزندی می‌کوشید.^۴

به همین علت، دوران حمل و تولد امام مهدی علیه السلام از مردم پنهان بود. به گفته امام رضا علیه السلام ولادت پنهانی از ویژگی‌های آن حضرت است: «خفی الولادة و المنشأ». در احادیث بسیاری نیز آمده است که مهدی علیه السلام مشابیهایی به حضرت ابراهیم و موسی علیه السلام دارد.^۵

پس از ولادت نیز، جز اصحاب و یاران خاص امام عسکری علیه السلام آن هم به صورت پراکنده کسی فرزندش مهدی علیه السلام را نمی‌دید که درباره دوره اختفای زندگی حضرت به تعدادی از این افراد اشاره می‌کنیم.

۱. سوره قصص، آیه ۵ و ۶.

۲. کمال الدین، ص ۴۲۴-۴۲۶.

۳. نک: منتخب الاثر، فصل دوم، باب ۲۵ و ۳۴.

۴. امام حسن عسکری علیه السلام در ضمن روایتی، یکی از علل مخالفت و موضع‌گیری بنی‌امیه و بنی‌عباس با اهل بیت علیهم السلام را وجود همین اخبار متواتر می‌داند. «ابومحمد بن شاذان، عن ابی‌عبدالله بن الحسین بن سعد الکاتب، عن ابی‌محمد علیه السلام قال: قد وضع بنو امیة و بنو العباس سیوفهم علینا لعلیتین احدهما... و ثانیهما انهم قد وقفوا من الاخبار المتواترة علی ان زوال ملک الجبابة و الظلمة علی ید القائم منا و کانوا لایشکون انهم من الجبابة و الظلمة، فسعوا فی قتل آل الرسول صلی الله علیه و آله و ابادة نسله طمعا منهم من الوصول الی فی تولد القائم علیه السلام او قتله...» (منتخب الاثر، ص ۲۹۱)

ما از تلاش حکومت عباسی برای یافتن فرزند امام عسکری علیه السلام در فصل‌های آینده بیشتر گفت‌وگو خواهیم کرد.

۵. همان، ص ۲۸۶ (پاورقی).

(و) شمایل و خصوصیات

محدثان و مورخان، براساس روایات بسیاری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام شمایل و اوصاف حضرت مهدی علیه السلام را در کتاب‌های خویش آورده‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

حضرت مهدی علیه السلام چهره‌اش جوان و گندم‌گون، ابروانش هلالی و کشیده، چشمانش سیاه و درشت، شانه‌اش پهن، دندان‌هایش برّاق و گشاده، بینی‌اش کشیده و زیبا، پیشانی‌اش بلند و تابنده، استخوان‌بندی‌اش استوار، دستان و انگشتانش درشت، گونه‌هایش کم‌گوشت و اندکی متمایل به زردی (که از شب زنده‌داری عارض شده) بر گونه راستش خالی مشکین، عضلاتش پیچیده و محکم، موی سرش بر لاله گوشش ریخته،^۱ اندامش متناسب و زیبا، هیئتش خوش‌منظر و رباینده و در میان شانه‌اش اثری است چون اثر نبوت.^۲

آن حضرت فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله، از اولاد بانوی گرامی اسلام؛ حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، نهمین پیشوا از نسل امام حسین علیه السلام، خاتم اوصیا، منجی نهایی و قائد جهانی است. وی دو غیبت دارد که یکی کوتاه‌مدت و دیگری بلند مدت است. او جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد، همان‌گونه که از ظلم و جور پر شده باشد و...^۳

مهدی علیه السلام با این مشخصات و ویژگی‌هاست و ده‌ها نشانه و علامت دیگر که پیش از ظهور، مقارن ظهور و پس از ظهور تحقق می‌یابد. مهدی علیه السلام امام معین و منصوص است که دیگر هرچه بگویند و هرکس را پیش اندازند، یاوه و قبول آن حماقت است.

مهدی علیه السلام اکنون غایب است. او خلیفه حق، ولی مطلق، خاتم اولیا، وصی اوصیا، منجی نهایی، قائد جهانی، انقلابی اکبر و مصلح اعظم است. چون در آید، به کعبه

۱. در برخی از روایات چنین آمده: «یسبل شعره علی منکبیه؛ موی سرش بر دوش‌هایش ریخته.» (منتخب الاثر، ص ۱۸۵؛ اعیان الشیعة، ج ۲، ص ۴۴؛ کشف الغمة، ج ۲، ص ۴۲۶)

۲ و ۳. منتخب الاثر، باب ۴ تا ۲۵؛ برای آگاهی بیشتر از شمایل و خصوصیات حضرت مهدی علیه السلام، نک: منتخب الاثر، باب ۴ تا ۲۵؛ اعیان الشیعة، ج ۲، ص ۴۴؛ نعمانی، الغیبة، باب ۱۳، ص ۲۱۲؛ کشف الغمة، ج ۲، ص ۴۶۴ - ۴۷۰.

تکیه کند، و پرچم پیامبر صلی الله علیه و آله را در دست گیرد، دین خدا را زنده سازد و احکام خدا را در سراسر گیتی جاری کند. او با شمشیر (قدرت) درآید و زمین پر شده از جور و بیداد را پر از مهربانی و داد گرداند.^۱

او اهل قیام و جهاد،^۲ عبادت و تهجد،^۳ خشوع و خضوع،^۴ زهد و ساده‌زیستی،^۵ صبر و بردباری،^۶ عدالت و احسان،^۷ و... است. او سرآمد همگان در علم و دانش^۸ و سراپا عدل، برکت و پاکی است.^۹

در فصل پایانی به سیرت و شیوه تربیتی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... حضرت مهدی علیه السلام بیشتر خواهیم پرداخت.

ز) دوره‌های زندگی حضرت

دوره‌های زندگی حضرت به سه دوره «اختفا»، «غیبت صغرا» و «غیبت کبرا» تقسیم می‌گردد. عصر ظهور و بعد از ظهور نیز می‌تواند از دوره‌های زندگی امام علیه السلام محسوب شود که در بحث‌های کلامی به آن پرداخته می‌شود.

۱. دوره اختفا

این دوره از هنگام تولد حضرت (۲۵۵ قمری) تا رحلت امام عسکری علیه السلام (۲۶۰ قمری) است. حضرت در مدت این پنج سال در دوران پدر بزرگوار خود زندگی می‌کرد.

۱. محمدرضا حکیمی، *خورشید مغرب*، ص ۲۹.
۲. «الجججاج المجاهد» (شیخ طوسی، *مصباح المتججد*، ص ۴۱۰، بیروت، مؤسسه فقه الشیعه، ۱۴۱۱ق)، «القائم المؤمل» (همان، ص ۵۸۱).
۳. «بابی من لیلة یرعی النجوم ساجداً و راکعاً» (مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۲۲).
۴. «خاشع لله کخشوع النسر لجناحه» (عقد الدرر، ص ۱۵۸)؛ «یکون من الله علی حذو لا یغتر بقرابه». (الملاحم والفتن، ص ۲۶۵).
۵. «ما لبسه الا الغلیظ و ما طعامه الا الجشب». (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۴).
۶. «علیه صبر ایوب». (کمال الدین، ص ۳۱۰).
۷. «العدل المنتظر» (شیخ طوسی، *التهذیب*، ج ۳، ص ۱۱۱، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ش).
۸. «اوسعکم کهنفاً و اکثرکم علماً» (بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۱۵)؛ «ان العلم بکتاب الله و سنة نبیه لنبیت فی قلب مهدینا کما ینبت الزرع علی احسن نباته». (کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۳).
۹. «اذ بعث الله رجلاً من اطایب عترتی و ابرار ذریتی، عدلاً مبارکاً زکیاً». (الملاحم والفتن، ص ۱۰۸).

امام عسکری علیه السلام دو وظیفه اساسی و حساس را در آن دوره عهده‌دار بود؛ یکی حفظ فرزند از گزند خلفای عباسی و دیگر اثبات وجود او و اعلام امامتش به عنوان امام دوازدهم که آن حضرت از عهده هر دو به بهترین شکل برآمد؛ هم فرزندش را حفظ کرد و هم در فرصت‌های مناسب به یاران و دوستان خود او را معرفی نمود، اما به دلیل اختناق شدید عباسیان، تنها تعداد اندکی از یاران صدیق امام عسکری علیه السلام؛ مانند ابوهاشم جعفری، احمد بن اسحاق، حکیمه و خدیجه، عمه‌های امام یازدهم علیه السلام از ولادت آن حضرت آگاه بودند.^۱

معاویه بن حکیم و محمد بن ایوب بن نوح و محمد بن عثمان عمری نقل می‌کنند: چهل تن از شیعیان نزد امام عسکری علیه السلام گرد آمدیم، آن حضرت فرزندش را به ما نشان داد و فرمود: «این امام شما پس از من و جانشین من است، از او پیروی کنید و از گرد او پراکنده نگردید که هلاک می‌شوید و دیتان تباه می‌گردد، این را هم بدانید که پس از امروز او را نخواهید دید.»^۲

با بررسی مدارک تاریخی، امام عسکری علیه السلام برای حفظ جان فرزندش نخست او را در سامرا و سپس در مدینه پنهان نمود. امام دوازدهم علیه السلام در مدینه تحت سرپرستی مادر بزرگ پدری خود زندگی می‌کرد.^۳ بنا به نقل صدوق، امام عسکری علیه السلام چهل روز پس از تولد فرزندش، او را به مکان نامعلومی فرستاد و آن‌گاه وی را به مادرش بازگرداند.^۴

بنا به روایت مسعودی، امام عسکری علیه السلام در سال (۲۵۹ قمری) از حدیث، مادر خود درخواست کرد تا به حج مشرف شود، از آن پس حدیث و نوادهاش با محافظت احمد بن مطهر، یار صمیمی و نزدیک امام عسکری علیه السلام به مکه رفتند.^۵ به نظر می‌رسد آنان پس از برگزاری مناسک حج، مدینه را محل اختفای امام

۱. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۲۳.

۲. کمال الدین، ص ۴۳۵؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۵۲۷؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۵؛ برای اطلاع بیشتر از همه کسانی که در این دوره به خدمت حضرت بار یافتند، نک: منتخب الاثر، ص ۳۵۵-۳۵۸.

۳. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۲۴.

۴. کمال الدین، ص ۴۲۹.

۵. اثبات الوصیّة، ص ۲۴۷ و ۲۵۳.

دوازدهم علیه السلام قرار داده باشند.^۱ برخی از روایات نیز می‌تواند مؤید همین نکته باشد؛ چنان‌که زمانی ابوهاشم جعفری از امام عسکری علیه السلام پرسید: «پس از وفات شما، سراغ جانشینتان را در کجا باید گرفت؟» امام پاسخ داد: «در مدینه».^۲

به گفته برخی از محققان، بیشترین احتمال این است که امام دوازدهم علیه السلام، بخش عمده دوران کودکی خود را در مدینه گذرانده باشد؛ زیرا امام عسکری علیه السلام خطر اقامت فرزندش را در عراق تشخیص داده بود.^۳ در بحث‌های آینده به تلاش عباسیان برای دست‌گیری فرزند امام عسکری علیه السلام بیشتر می‌پردازیم.

۲. غیبت صغرا

با شهادت امام عسکری علیه السلام در سال (۲۶۰ قمری) مرحله غیبت کوتاه‌مدت امام دوازدهم علیه السلام آغاز شد و تا سال (۳۲۹ قمری)، یعنی هفتاد^۴ سال به طول انجامید. این غیبت را به دلیل محدود بودن زمان، غیبت صغرا می‌گویند. این دوره نقش بسیار مهمی در آمادگی شیعه برای پذیرش غیبت کبرا داشت.

امام در طول غیبت صغرا از نظرها پنهان بود، اما کسانی با آن حضرت در تماس بودند و سِمَت «نواب خاص» امام را داشتند؛ نواب مشکلات و مسائل شیعیان را به

۱. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۲۴.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۸. یادآور می‌شویم بنابر اعتقاد بسیاری از محققان مقصود از مدینه، همان مدینه طیبه است. (نک: علامه مجلسی، مرآة العقول، ج ۴، ص ۲)، علاوه بر آن روایاتی نیز از امام جواد علیه السلام مؤید این مطلب است. «... فقال الى المدينة، فقلت ای المدن؟ فقال مدینتنا هذه و هل مدینة غیرها.» (نعمانی، الغیبة، ص ۱۸۵)

۳. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۲۴-۱۲۵.

۴. شیخ مفید در الارشاد، ج ۲، ص ۳۴۰، آغاز غیبت صغرا را از هنگام ولادت حضرت مهدی علیه السلام می‌داند. او می‌گوید: «غیبت صغرا، از زمان ولادت حضرت مهدی علیه السلام تا پایان دوره سفارت (نیابت خاصه)، و هنگام درگذشت آخرین سفیر از سفیرانی که واسطه ارتباط شیعه با امام بوده‌اند، می‌باشد.»؛ با این حساب دوره غیبت صغرا، ۷۵ سال می‌شود. آنچه شیخ مفید را بر این عقیده واداشته به‌ظاهر این نکته است که حضرت مهدی علیه السلام در آن پنج سال ابتدای تولد، حضور و معاشرت چندانی نداشته و از نظر کلی غایب محسوب می‌شده است.

آن حضرت می‌رساندند و پاسخ را دریافت می‌کردند. گاهی گروهی از مردم با نایبان خاص به دیدار امام می‌رسیدند.^۱ این نایبان چهار نفر بودند که به «نواب اربعه» مشهورند.

اینان که همگی از علما و بزرگان شیعه بودند به ترتیب عبارتند از:

۱. ابو عمرو، عثمان بن سعید عُمَری از (۲۶۰ قمری) تا هنگام وفات که به ظاهر قبل از سال (۲۶۷ قمری) بوده است.^۲ برخی وفات او را در سال (۲۶۵ قمری) بیان کرده‌اند؛^۳
 ۲. ابو جعفر، محمد بن عثمان عُمَری (از هنگام وفات سفیر اول تا ۳۰۵ قمری)؛
 ۳. ابوالقاسم، حسین بن روح نوبختی (۳۰۵ قمری - ۳۲۶ قمری)؛
 ۴. ابوالحسن، علی بن محمد سَمَری (۳۲۶ قمری - ۳۲۹ قمری).
- در «فصل ششم» درباره زندگی، تلاش‌ها و فعالیت‌های هر یک از این چهار بزرگوار و نقش آنان در سازمان مخفی وکالت و ایجاد آمادگی در شیعیان برای پذیرش «غیبت کبرا» به تفصیل خواهیم پرداخت.

۳. غیبت کبرا

سومین مرحله از زندگی امام مهدی علیه السلام را، دوران درازمدت «غیبت کبرا» تشکیل می‌دهد. این دوره پس از سپری شدن «غیبت صغرا» آغاز شده و تاکنون ادامه یافته و به امر خداوند تا هنگام حصول «اقتضای تام»، یعنی تا زمان فراهم شدن زمینه پذیرش رهبری و حکومت جهانی آن حضرت از نظر جمعیت و امکانات ادامه خواهد یافت.

این مرحله میدان بزرگ‌ترین آزمایش انسان‌ها و غربال مؤمنان و سنجش ایمان و عمل قرار گرفته، در این مدت طولانی «حجت» خدا در پشت پرده غیبت، خورشیدگونه از پس ابرها، نورافشانی می‌کند.^۴

۱. شیخ صدوق در *کمال الدین* (ص ۴۳۴-۴۷۹) تعدادی از این افراد را نام می‌برد.

۲. نک: *تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام*، ص ۱۵۶.

۳. هاشم معروف حسنی. (به نقل از: همان، ص ۱۵۵)

۴. *بحار الانوار*، ج ۵۲، ص ۹۳.

نیابت نیز همانند «غیبت»، به دو مرحله و گونه تقسیم می‌شود، یعنی دو مرحله دارد و به دو گونه «نیابت خاصه» در «غیبت صغرا» و «نیابت عامه» در «غیبت کبرا» است.

امام در «نیابت خاصه»، اشخاص معینی را به اسم و رسم نایب خود قرار داد و هر کدام را با نایب پیش از خود به مردم شناساند.

امام در «نیابت عامه»، ضابطه کلی و معینی را مشخص نموده که هر فردی آن ضابطه را از همه جهت و در همه ابعاد دارا باشد، به نیابت از امام، ولیّ جامعه در امر دین و دنیا خواهد بود.

این مقام و این نیابت را خود حضرت مهدی علیه السلام به عالمان واجد شرایط تفویض نموده‌اند.

شیخ صدوق، شیخ طوسی و شیخ طبرسی از اسحاق بن عمار نقل کرده‌اند که گفت: مولای ما حضرت مهدی علیه السلام (درباره وظیفه شیعیان در زمان غیبت) فرموده است:

وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حَجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ^۱؛

در حوادث و رخ دادهایی که واقع می‌شود به روایت‌کنندگان حدیث ما رجوع کنید که آنان حجت من بر شمایند و من حجت خدا بر آنانم.

طبرسی هم‌چنین از امام عسکری علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت در ضمن حدیثی می‌فرماید:

وَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، خَالِفًا لِهَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مُوَلَّاهٍ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يَقْلُدُوهُ^۲؛

هریک از فقها که مراقب نفسش و نگهبان دینش و مخالف هوا و هوسش و مطیع فرمان مولایش (ائمه علیهم السلام) باشد بر مردم، لازم است که از او تقلید کنند.

۱. الغیبة طوسی، ص ۲۹۲؛ کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۸۵؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۶۹.

۲. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۸.

بنابراین، امور مسلمانان در زمان غیبت کبرا برعهده ولی فقیه است که باید با نظر او انجام و جریان یابد. منصب فتوا، قضاوت و حکم برای فقیهان از پیش، توسط امامان معصوم علیهم السلام جعل شده بود، ولی رسمیت مرجعیت و زعامت فقهای اسلام از این تاریخ پدید آمد و تا ظهور آن حضرت ادامه خواهد داشت و پس از ظهور مهدی علیه السلام نیز دولت ایام^۱، پیوسته از آن اولیای خدا خواهد بود.^۲

چکیده

به گفته همه مورخان و محدثان شیعه و سنی، امام محمد المهدی علیه السلام دوازدهمین امام شیعه و آخرین وصی پیامبر، در پگاه جمعه، نیمه شعبان سال (۲۵۵ قمری) یا (۲۵۶ قمری) در سامرا چشم به جهان گشود، پدرش امام حسن عسکری علیه السلام و مادرش نرجس از پارساترین و بزرگترین زنان روزگار خود بود. مشهورترین لقب او مهدی است. بر نگین انگشتی اش، این عبارت نقش بسته است: «أنا حجة الله و خاصته».

او شمایل و ویژگی‌هایی دارد که وی را از مدعیان دروغین متمایز می‌کند. زندگانی آن حضرت چندین دوره دارد:

۱. اختفا، به مدت پنج سال، از آغاز تولد تا هنگام شهادت امام حسن عسکری علیه السلام. در این مدت، تولد آن حضرت از دشمنان مخفی بود و تنها تعدادی از خواص، نزدیکان و شیعیان آن حضرت به خدمتش رسیدند.

۲. غیبت صغرا، به مدت هفتاد سال از زمان شهادت امام حسن عسکری علیه السلام تا سال (۳۲۹ قمری)، هنگام رحلت آخرین نایب از نایبان چهارگانه.

در این دوره، شیعیان مشکلات و مسائل خود را از طریق چهار نایب به آن حضرت می‌رساندند. اینها که از علما، پرهیزکاران و بزرگان شیعه هستند عبارتند از: عثمان بن سعید (از ۲۶۰ قمری، تا هنگام وفات)؛

۱. اشاره است به آیه «وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدْأُوْهَا بَيْنَ النَّاسِ...» «ما دولت روزگار را، هرچندگاه، به دست کسانی می‌دهیم تا مقام اهل ایمان به امتحان معلوم گردد.» (آل عمران، آیه ۱۴۰)

۲. «لأدأولنَّ الأیامَ اولیائی الی یوم القیامة» (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۲؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۶)

محمد بن عثمان (از وفات نایب اول، تا ۳۰۵ قمری)؛
حسین بن روح نوبختی (۳۰۵ قمری، تا ۳۲۶ قمری)؛
علی بن محمد سمري (۳۲۶ قمری، تا ۳۲۹ قمری).
۳. غیبت کبرا، از ابتدای سال (۳۲۹ قمری) تاکنون و تا فراهم شدن مقدمات رهبری آن حضرت ادامه خواهد یافت. در این دوره امام علیه السلام برای نایب خود ضابطه عامی قرار داده و هر فردی که آن ضابطه، از هر جهت و در همه ابعاد بر او صدق کند، نایب او شناخته می‌شود و به نیابت از وی، ولیّ جامعه در امر دین و دنیا خواهد بود. این مقام را خود حضرت مهدی علیه السلام و دیگر ائمه علیهم السلام به چنین کسی که عالم و واجد شرایط است تفویض نموده‌اند.

فصل سوم

وضعیت سیاسی، اجتماعی و فکری عصر عباسیان

در آستانه غیبت صغرا

بررسی وضعیت سیاسی - اجتماعی و فکری این عصر در آستانه غیبت امام، برای شناخت هرچه بهتر تاریخ سیاسی عصر غیبت صغرا ضروری است و از این رهگذر می‌توان به تحلیلی صحیح و جامع درباره این عصر، علل و زمینه‌های غیبت امام دوازدهم علیه السلام و در نهایت عمق موضع‌گیری‌های امام، دست یافت.

خلافت عباسیان بیش از پنج قرن (۱۳۲-۶۵۶ قمری / ۷۹۴-۱۲۵۸ میلادی) به طول انجامید؛ یعنی از سال خلافت ابوالعباس سفاح تا زوال آن به دست تاتارها در بغداد.

مورخان، تاریخ خلافت عباسیان را به چهار دوره تقسیم کرده‌اند:^۱

عصر عباسیان اول^۲ یا دوره نفوذ فارسان (۱۳۲-۲۳۲ قمری / ۷۴۹-۸۴۷ میلادی)؛

۱. دکتر ابراهیم ایوب، *التاریخ العباسی*، ص ۲۶-۲۷. برخی دیگر، عصر عباسیان را به دو دوره عباسیان اول و عباسیان دوم تقسیم می‌کنند و عصر دوم را شامل سه دوره نفوذ ترک‌ها، آل‌بویه و سلجوقیان می‌دانند. (نک: دکتر نادیه حسنی صقر، *مطلع العصر العباسی الثانی*، ص ۴۶-۴۷).

۲. خلفای این عصر عبارتند از:

۱. سفاح (۱۳۲-۱۳۶ قمری / ۷۴۹-۷۵۳ میلادی)؛

عصر عباسیان دوم^۱ یا دوره نفوذ ترکان (۲۳۲-۳۳۴ قمری / ۸۴۷-۹۶۵ میلادی)؛
عصر عباسیان سوم، یا دوره آل بویه از فارسان (۳۳۴-۴۴۷ قمری / ۹۴۵-۱۰۵۵ میلادی)؛

عصر عباسیان چهارم، یا دوره نفوذ ترکان سلجوقی (۴۴۷-۶۵۶ قمری / ۱۰۵۵-۱۲۵۸ میلادی).

در این فصل عصر عباسیان دوم؛ یعنی از ابتدای خلافت متوکل (۲۳۲ قمری) - عصر نفوذ ترکان - و گاه کمی قبل از آن، ابتدای ورود ترکان به دستگاه خلافت در عصر خلافت معتصم (۲۱۸ قمری) و تغییر مرکز خلافت از بغداد به سامرا، تا شروع غیبت صغرا (۲۶۰ قمری) را بررسی خواهیم کرد.

۲. منصور (۱۳۶-۱۵۸ قمری / ۷۵۳-۷۷۵ میلادی)؛

۳. مهدی (۱۵۸-۱۶۹ قمری / ۷۷۵-۷۸۵ میلادی)؛

۴. هادی (۱۶۹-۱۷۰ قمری / ۷۸۵-۷۸۶ میلادی)؛

۵. رشید (۱۷۰-۱۹۳ قمری / ۷۸۶-۸۰۹ میلادی)؛

۶. امین (۱۹۳-۱۹۸ قمری / ۸۰۹-۸۱۳ میلادی)؛

۷. مأمون (۱۹۸-۲۱۸ قمری / ۸۱۳-۸۳۳ میلادی)؛

۸. معتصم (۲۱۸-۲۲۷ قمری / ۸۳۳-۸۴۲ میلادی)؛

۹. واثق (۲۲۷-۲۳۲ قمری / ۸۴۲-۸۴۷ میلادی).

نک: دکتر حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۲۰؛ تاریخ العباسی، ص ۱۰۰.

۱. خلفای این عصر عبارتند از:

۱. متوکل (۲۳۲-۲۴۷ قمری / ۸۴۷-۸۶۱ میلادی)؛

۲. منتصر (۲۴۷-۲۴۸ قمری / ۸۶۱-۸۶۲ میلادی)؛

۳. مستعین (۲۴۸-۲۵۲ قمری / ۸۶۲-۸۶۶ میلادی)؛

۴. معتز (۲۵۲-۲۵۵ قمری / ۸۶۶-۸۶۹ میلادی)؛

۵. مهدی (۲۵۵-۲۵۶ قمری / ۸۶۹-۸۷۰ میلادی)؛

۶. معتمد (۲۵۶-۲۷۹ قمری / ۸۷۰-۸۹۲ میلادی)؛

۷. معتضد (۲۷۹-۲۸۹ قمری / ۸۹۲-۹۰۲ میلادی)؛

۸. مکنفی (۲۸۹-۲۹۵ قمری / ۹۰۲-۹۰۸ میلادی)؛

۹. مقتدر (۲۹۵-۳۲۰ قمری / ۹۰۸-۹۳۲ میلادی)؛

۱۰. قاهر (۳۲۰-۳۲۲ قمری / ۹۳۲-۹۳۴ میلادی)؛

۱۱. راضی (۳۲۲-۳۲۹ قمری / ۹۳۴-۹۴۰ میلادی)؛

۱۲. متقی (۳۲۹-۳۳۳ قمری / ۹۴۰-۹۴۴ میلادی).

نک: تاریخ الاسلام، ص ۲؛ تاریخ العباسی، ص ۱۴۱.

این بررسی در واقع نگرشی به عصر مرکزیت سامرا از سالی که بیان شد تا کمی به آخر آن عصر است.^۱ این دوره مختصات و ویژگی‌هایی دارد که بعضی از آن با خصائص دوره‌های سابق خلافت (عصر عباسیان اول) مشترک، ولی از برخی جهات متمایز است. در تاریخ عسکریین عليه السلام به بعضی از این ویژگی‌ها اشاره شده، ولی برای جمع‌بندی، رسیدن به دید کلی و دست یافتن به تحلیلی جامع و صحیح نسبت به عصر غیبت، مروری یک‌جا و خلاصه به وضعیت سیاسی - اجتماعی و فکری «عباسیان» در آستانه آن عصر ضروری است.

الف) وضعیت سیاسی

۱. انتقال مرکز خلافت از بغداد به سامرا

معتصم عباسی در سال (۲۲۰ قمری) پایتخت جدیدش را شهر سامرا^۲ یا «سُرَّمن رأی» انتخاب نمود^۳ او با ساخت آن در سال (۲۲۱ قمری / ۸۳۷ میلادی)^۴ به این شهر آمد و آن را مرکز خلافت خود قرار داد.

معتصم به علت این که مادرش مارده از کنیزکان ترک بود، با کمک ترکان، روی کار آمد و از همه مهم‌تر عدم اطمینانش به سپاهیان،^۵ علاقه و گرایش بسیاری به ترکان پیدا کرد، به طوری که شروع به خرید و جلب غلامان ترک نمود تا آن‌جا که چهارهزار از آنان در بغداد جمع شدند. آنها به دستور خلیفه لباس‌های فاخر می‌پوشیدند و با ممتاز بودن از دیگر سپاهیان اجازه داشتند در خیابان‌های بغداد سواره حرکت کنند.^۶

۱. یعنی سال (۲۷۹ قمری)؛ همان سالی که مرکز خلافت از سامرا به بغداد منتقل شد. در این نوشتار تا کمی به آخر این عصر مانده؛ یعنی (۲۶۰ قمری) سال غیبت صغری امام دوازدهم عليه السلام را بررسی خواهیم کرد.

۲. در علت نامیده شدن این شهر به سامرا اقوال متعددی است. (نک: *تاریخ الاسلام*، ج ۲، ص ۳۸۱ - ۳۸۲؛ *معجم البلدان*، ج ۳، ص ۱۷۳)

۳. *تاریخ الخلفاء*، ص ۳۳۵؛ *مروج الذهب*، ج ۴، ص ۵۴.

۴. *الکامل*، ج ۶، ص ۴۵۲؛ *مروج الذهب*، ج ۴، ص ۵۵؛ *معجم البلدان*، ج ۳، ص ۱۷۴.

۵. *التاریخ العباسی*، ص ۹۳؛ دکتر احمد مختار العبادی، *فی التاریخ العباسی و الفاطمی*، ص ۱۱۷؛ یوسف العیش، *تاریخ عصر الخلافة العباسیة*، ص ۱۰۰.

۶. *مروج الذهب*، ج ۴، ص ۵۳؛ *تاریخ الخلفاء*، ص ۳۳۵ - ۳۳۶. در نقلی دیگر تعداد آنها هفت هزار نفر آمده. (نک: *معجم البلدان*، ج ۳، ص ۱۷۴). دکتر احمد مختار العبادی در *فی التاریخ العباسی و الفاطمی*، ص ۱۱۷،

این ترک‌ها مردم بغداد را آزار و اذیت می‌کردند؛ آنان در بازار و خیابان‌ها، زنان، کودکان، پیران و کوران را لگدکوب اسب‌های خود می‌نمودند و چه بسا بعضی از اوقات، مردم هجوم می‌آوردند و بعضی از ترک‌ها را می‌کشتند.^۱ مردم بغداد که دیگر به ستوه آمده بودند، نزد معتصم آمدند، و گفتند: اگر سپاه ترک را از ما دور نکنی، با تو خواهیم جنگید! معتصم با تعجب پرسید: چگونه می‌جنگید؟ گفتند: با تیرهای سحرگاهان! پرسید: مقصودتان چیست؟ جواب دادند: نفرینت می‌کنیم!^۲ یک‌بار پیرمردی در روز عید صریحاً در این‌باره به خلیفه اعتراض کرد.^۳

ابن‌اثیر، علت اساسی بنای سامرا را عدم اعتماد معتصم به سپاهیان خود می‌داند و این وجه را ترجیح می‌دهد. او می‌نویسد:

در سال (۲۲۰ قمری) معتصم به محل سامرا رفت تا در آن‌جا شهری بسازد؛ علت این بود که معتصم گفته بود: من از این سپاهیان می‌ترسم. اگر یک بار بشورند تمام غلامان مرا خواهند کشت، من میل دارم در محلی باشم که مشرف بر آنها باشم و اگر امری واقع شد از راه صحرا و رود بتوانم به آنها برسم و مسلط شوم.^۴

از این تاریخ به بعد، مرکز خلافت عباسی به مدت ۵۹ سال؛ یعنی تا سال ۲۷۹ قمری از بغداد به سامرا منتقل شد. سامرا در طول سال‌هایی که مرکز خلافت بود، رشد بسیاری کرد به طوری که به نقل *تاریخ سامرا* طول بنا در این شهر به بیش از

می‌نویسد: «بلغت عدتهم بضعة عشر ألفاً؛ حدود سیزده تا شانزده هزار نفر». هیجده هزار نفر هم نوشته شده. (نک: *العصر العباسی الثانی*، ص ۱۰، به نقل از: *النجوم الزاهرة*، ج ۲، ص ۲۳۳). یادآور می‌شویم که معتصم، اولین خلیفه‌ای نبود که به خرید و جلب ترکان پرداخت، بلکه قبل از او مأمون نیز همین سیاست را داشت. او پس از بازگشت به بغداد این سیاست را پیش گرفت، اما به طور کم و محدود. (نک: *تاریخ عصر الخلافة العباسیة*، ص ۱۰۰، پاورقی؛ *مطلع العصر العباسی الثانی*، ص ۵۲).

۱. *مروج الذهب*، ج ۴، ص ۵۳؛ *الکامل* ج ۶، ص ۴۵۲. (یاقوت در *معجم البلدان*، ج ۳، ص ۱۷۴)، از قول بعضی از ارباب سیر می‌نویسد: «ترک‌ها پس از آن‌که در بغداد رو به فزونی گذاشتند (هفت هزار نفر) به نوامیس مردم دست‌درازی نمودند و شروع به فساد کردند و همین باعث نارضایتی مردم شد.»

۲. *تاریخ الخلفاء*، ص ۳۳۶.

۳. *الکامل*، ج ۶، ص ۴۵۲.

۴. همان، ص ۴۵۱.

هشت فرسخ می‌رسیده است،^۱ اما پس از انتقال خلافت عباسی از آن‌جا به بغداد و پس از پایان خلافت معتمد (۲۷۹ قمری) به سرعت به خرابه‌ای شبیه شد که تنها قبر دو امام هادی و عسکری علیهما السلام و مکان غیبت امام مهدی علیه السلام در آن آباد باقی ماند. یاقوت حموی (متوفای اوایل قرن هفتم قمری) خرابه‌های سامرا را این‌گونه وصف می‌کند:

به غیر سرداب حضرت مهدی و محله کرخ سامرا که دورتر از آن است، تمامی نقاط آن شهر خرابه‌ای بیش نیست به گونه‌ای که بیننده از دیدن آن وحشت می‌کند، آن هم پس از آنکه در هیچ کجای روی زمین بهتر، زیباتر و بزرگ‌تر از آن وجود نداشت، «فسبحان من لایزول و لا یحول».^۲

سامرا در مدت (۲۲۰ تا ۲۷۹ قمری) هشت نفر از خلفای عباسی را پشت سر گذاشته است:

۱. معتمد (۲۱۸ - ۲۲۷ قمری)؛
۲. واثق (۲۲۷ - ۲۳۲ قمری)؛
۳. متوکل (۲۳۲ - ۲۴۷ قمری)؛
۴. منتصر (۲۴۷ - ۲۴۸ قمری)؛
۵. مستعین (۲۴۸ - ۲۵۲ قمری)؛
۶. معتز (۲۵۲ - ۲۵۵ قمری)؛
۷. مهتدی (۲۵۵ - ۲۵۶ قمری)؛
۸. معتمد (۲۵۶ - ۲۷۹ قمری).

معتضد در سال (۲۷۹ قمری) پس از معتمد، به خلافت نشست. در عصر او مرکز خلافت دوباره به بغداد منتقل شد و دیگر هرگز به سامرا باز نگشت.

۲. نفوذ و تسلط ترکان

نفوذ و تسلط ترکان در همه شئون حکومت و کارهای کلیدی، به ویژه سپاه، از مهم‌ترین ویژگی این دوره است. از این‌رو، عصر عباسیان دوم را عصر

۱. تاریخ سامرا، ص ۵۶؛ معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۷۶. (یادآور می‌شویم که این وسعت، اغراق‌آمیز به نظر می‌آید، اما به هر حال از رشد بسیار حکایت می‌کند)

۲. معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۷۶؛ تاریخ اسلام، ج ۲، ص ۳۸۲.

نفوذ ترکان می‌دانند. پیش‌تر انگیزه‌های گرایش به ترکان از دوره معتصم تا اوج آن، پس از کشته شدن متوکل به دست ترکان، ذکر شد. برخی از پژوهندگان، رهایی از تسلط و نفوذ فارس‌ها را نیز از انگیزه‌های مهم گرایش به ترکان می‌دانند.^۱

امتیاز ترکان در جنگ‌جویی و سلحشوری بود، ولی در امور مملکت‌داری و سیاست سررشته‌ای نداشتند.^۲ بی‌لیاقتی و عیاشی خلفا به قدرت و نفوذ هر چه بیشتر ترکان انجامید، آنان همه کارها را در قبضه خود گرفته بودند.^۳ بغای شراپی کوچک و وصیف بن باغر ترکی^۴ برگزیده و زیرک‌ترین آنان به شمار می‌رفتند، چنان‌که درباره نفوذ این دو، بر خلیفه گفته‌اند:

خلیفة فی قفص بین وصیف و بغاء
یقول ما قالاً له کما تقول البغاء^۵

خلیفه در قفسی میان وصیف و بغاء زندانی است، طوطی‌وار گفته‌های آنان را می‌گوید.

ابن طباطبا می‌گوید:

۱. دکتر شوقی ضعیف، *العصر العباسی الثانی*، ص ۱۰.

۲. همان، ص ۵ و ۱۰؛ *تاریخ عصر الخلافة العباسیة*، ص ۱۰۱. جاحظ در رساله خود تصویر روشن و دقیقی از ویژگی‌های ترکان در آن عصر نشان می‌دهد. او می‌گوید: «الترك أصحاب عمد (خیام) و سکان فیاف و أرباب مواش، و هم أعراب العجم... ممن لم تشغلهم الصناعات والتجارات والطب والفلاحة والهندسة، و لا غرس و لا بئان و لا شق أنهار و لا جباية غلات. و لم یکن همهم غیر الغزو و الغارة و الصيد و رکوب الخیل و مقارعة الابطال و طلب الغنائم و تدویخ البلدان و کانت همهم إلى ذلك مصروفة و کانت لهذه المعانی و الاسباب مسخرة و مقصورة علیها و موصولة بها، احکموا ذلك الأمر بأسره و أتوا علی آخره، و صار ذلك هو صناعتهم و تجارتهم و لذتهم و فخرهم و حدیثهم و سمرهم، فلما کانوا کذلک صاروا فی الحرب کالیونانیین فی الحکمة و أهل الفعین فی الصناعات... و کال ساسان فی الملک و الریاسة.» (به نقل از: *العصر العباسی الثانی*، ص ۱۰ و ۱۱)

۳. بغای بزرگ و پسرش موسی بن بغا و برادر موسی، محمد بن بغا و کیغلیغ و بایکیال و اسارتکین و نسیمای طویل و مارکوج و طبایغو و اذکوتکین و بغای شراپی کوچک و وصیف بن باغر ترکی از این شمارند.

۴. *العبر*، ج ۲، ص ۵. (به نقل از: محمد صدر، *تاریخ الغیبة الصغری*)

۵. *مروج الذهب*، ج ۴، ص ۱۴۵؛ *تاریخ الاسلام*، ج ۳، ص ۹.

ترکان پس از کشتن متوکل کاملاً بر مملکت مسلط شدند و مدام بر قدرتشان افزوده می‌شد، به طوری که خلیفه در دست آنان هم‌چون اسیری بود که هرگاه اراده می‌کردند او را عزل و یا نصب کرده و یا می‌کشتند.^۱

با نگاه به دو داستان زیر، نفوذ و قدرت ترکان در دستگاه خلافت را به خوبی می‌توان دریافت:

آورده‌اند روزی که معتز به خلافت نشست، گروهی از خواص خود را در مجلسی گرد آورد و سپس ستاره‌شناسان را خواست تا مدت خلافتش را تعیین کنند. آن‌گاه رندی از جا برخاست و گفت: من بیش از ستاره‌شناسان از مدت خلافت و عمر او آگاهم. از او پرسیدند: چه مدت عمر می‌کند و چه اندازه بر منصب خلافت می‌ماند؟ پاسخ داد: تا هر زمان که ترکان بخواهند. آنان که در مجلس بودند و این سخن شنیدند، همه خندیدند.^۲

نیز آورده‌اند روزی گروهی از ترکان، به قصر معتز خلیفه عباسی وارد شدند، او را از پا گرفتند، کشان کشان به طرف در اتاق بردند، و با چوب، کتکش زدند، و پیراهنش را پاره پاره کردند و او را در حیاط قصر، زیر آفتاب نگاه داشتند. معتز از شدت گرما ناچار پا به پا می‌کرد. سپس دوباره او را زدند و به اتاقش کشاندند. آن‌گاه ترکان او را از خلافت برکنار کردند و گروهی را بر این برکناری گواه گرفتند. سپس برای قتل خلیفه برکنار شده، او را به دست کسی سپردند که شکنجه‌اش کند. او نیز سه روز خلیفه را گرسنه و تشنه نگاه داشت. بدین‌گونه، خلیفه نیمه جان را در سردابی انداختند و در سرداب را با خشت و گچ بستند و معتز به همان حال زنده به گور ماند تا بمرد.^۳

۱. «استولی الاتراک منذ قتل المتوکل علی المملکة، و استضعفوا الخلفاء، فكان الخلیفة فی یدهم کالاسیر، إن شاءوا أبقوه، وإن شاءوا خلعه، وإن شاءوا قتلوه.» (الفخری فی الآداب السلطانیة، ص ۱۸۱)

۲. الفخری، ص ۲۴۳؛ تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۹.

۳. الفخری، ص ۲۴۳؛ تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۹ - ۱۰؛ الکامل، ج ۷، ص ۱۹۵ - ۱۹۶.

کیفیت کشته شدن معتز به گونه‌های دیگر نیز نقل شده است. (نک: تاریخ الخلفاء، ص ۳۶۰ و مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۷۸). برای اطلاع بیشتر از تسلط و نفوذ ترکان، نک: تاریخ الاسلام، ج ۳، الباب الاول، عصر نفوذ الاتراک، ص ۱ - ۲۵.

۳ و ۴. عزل و نصب‌های پی‌درپی و نفوذ زنان

عزل و نصب‌های پی‌درپی و بی‌دلیل دولت‌مردان و مسئولان، از نشانه‌های ضعف و تزلزل هر نظام سیاسی است. گذری به وزارت دولت عباسیان و سرگذشت وزیران و یا دیگر مسئولان و مقام‌های لشگری و کشوری، عزل و نصب‌های پی‌درپی آنان، رقابت و پرداخت رشوه‌های کلان در میان آنان برای دستیابی به این سمت‌ها، به خوبی تزلزل و ضعف دستگاه خلافت را نشان می‌دهد.^۱

البته از نقش همسران و مادران خلفا در برخی از این عزل و نصب‌ها، و به طور کلی از نفوذ زنان خودکامه و هوسران خلفا بر آنان نباید غافل بود. هم‌چنان که نقش همسر متوکل (مادر معتز) در عزل مستعین و روی کار آوردن فرزندش معتز بر کسی پوشیده نیست.^۲ دکتر ابراهیم حسن در کتاب خود نمونه‌های متعددی از نفوذ زنان بر خلفاء و دخالت آنان در کارها و عزل و نصب‌ها ارائه می‌دهد.^۳

۵. ستم‌گری وزیران و امیران

بیشتر وزیران و امیران عباسی، افرادی بی‌کفایت و ستم‌گر بوده‌اند و در تحقیر، ضرب و شتم، شکنجه و از بین بردن حقوق و چپاول اموال مردم، از هیچ کاری دریغ نکردند.

آورده‌اند که روزی، وزیر منتصر عباسی (۲۴۷ - ۲۴۸ قمری)، احمد بن الخصیب، سواره از خانه خارج شد و مردی به دادخواهی نزدش آمد. او هم‌چنان که بر مرکب نشسته بود، پایش را از رکاب درآورد و آن‌چنان بر سینه او کوفت که آن مرد در دم جان سپرد و این قصه، زبان‌زد همگان شد. یکی از شاعران آن عصر این ماجرا را این‌گونه به نظم درآورده است:

قل للخليفة يا بن عمّ محمّد أشكل وزيرك أنّه ركال

۱. نک: مؤثر الانافة في معالم الخلافة، ج ۱، ص ۲۲۸ - ۲۶۱؛ الفخری، ص ۲۳۷ - ۲۵۷؛ الدولة العباسية، ص ۲۴۳ -

۲۸۵؛ تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۲۵۷ - ۲۶۵؛ و ج ۳، ص ۲۵۵ - ۲۶۷.

۲. دکتر حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۴۴۷.

۳. نک: همان، ج ۲، ص ۴۳۰ - ۴۳۴ و ج ۳، ص ۴۴۶ - ۴۵۱.

امنحه عن ركل الرجال و إن ترد مالا فعند وزيرك الاموال^۱

به خلیفه بگویند: ای عموزاده پیامبر! وزیرت را پای‌بند؛ زیرا او چموش است. او را از لگد زدن به مردم بازدار و اگر مالی بخواهی، نزد وزیرت است.

محمد بن عبدالملک الزیات، وزیر واثق (۲۲۷-۲۳۲ قمری) نیز مردم را در تنوری پر از میخ شکنجه می‌داد. گویند که خود او هم در همان تنور شکنجه و کشته شد.^۲ والیان و دیگر کارگزاران دولت نیز در ظلم و اجحاف، دست کمی از وزیران نداشتند، چنان‌که ظلم فراوان آنان، بسیاری از شورش‌ها را برانگیخت، که در بحث بعد به برخی از آنها خواهیم پرداخت. هم‌چنین در بررسی وضعیت اجتماعی این دوره به برخی از چپاول‌ها، اختلاس‌ها، رشوه‌ها، اسراف‌ها، زیاده‌خواهی‌ها و درآمدهای کلان وزیران و امیران و دیگر کارگزاران و دولت‌مردان اشاره خواهیم کرد.

۶. فتنه‌ها و آشوب‌های داخلی

ضعف دستگاه خلافت به دلیل عیاشی و حیف و میل کردن بیت‌المال و تسلط ترکان از یک‌سو، و فشار و ظلم به توده مردم، از سوی دیگر، به آشوب‌ها و قیام‌هایی در این دوره انجامید؛ شورش‌ها و نهضت‌هایی که در واقع ضعف و ظلم را نشان می‌دهد.

برخی از این حرکت‌ها فتنه و بدون خاستگاه بودند که برخی از اشرار آنها را رهبری می‌کردند، هم‌چون فتنه خوارج و شورش صاحب زنج. برخی دیگر نیز جنبش‌هایی در برابر ظلم خلفا و یا فریاد اعتراض به چیرگی ترکان و دسته دیگر قیام‌هایی اصیل و با پشتوانه بودند که به هواداری از رضای آل محمد علیهم‌السلام به پا می‌شد؛ قیام‌های علویان هوادارانی دارای بینش‌های گوناگون و رهبرانی با انگیزه‌های

۱. محاضرات فی تاریخ الامم الاسلامیه، ص ۲۷۰. (به نقل از: باقر شریف قرشی، زندگانی امام هادی علیه‌السلام، ترجمه سیدحسن اسلامی، ص ۲۲۳)

۲. مروج الذهب، ج ۴، ص ۸۸؛ الکامل، ج ۷، ص ۳۷؛ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۳۸ (به نقل از: دکتر حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۲۵۵). برای اطلاع بیشتر از بی‌کفایتی و ظلم و چپاول وزرای عباسی، نک: الفخری؛ جهشیاری، الوزراء و الکتاب؛ قلقشندی، مآثر الانافه فی معالم الخلافه؛ دکتر حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۲۵۵-۲۶۰؛ دکتر نادیه حسنی صقر، مطلع العصر العباسی الثانی، ص ۹۳-۱۰۵.

متفاوت داشته است. با وجود این، تاریخ سرشار از سلحشوری و حق‌طلبی علویانی است که در این راه، رشادت ورزیده‌اند. چندین فتنه و آشوب در این دوره به وقوع پیوست که شماری از آنها در پیش خواهد آمد:

یکم. آشوب‌های بغداد

گرچه بغداد در آن روزگار مرکز خلافت نبود، ولی شاهد فتنه‌ها و آشوب‌های بسیاری بود.

سپاهیان و شاکریه^۱ در بغداد، در سال (۲۴۹ قمری) سر به شورش برآوردند، مردم به آنان پیوستند و از این‌رو، فتنه‌ای در بغداد به پا شد.

شورشیان با فریاد و جنجال به زندان‌ها هجوم می‌بردند، و در زندان‌ها را می‌گشودند و زندانیان را آزاد می‌ساختند. آنان یکی از دو پل معروف بغداد را نابود کردند و دیگری را به آتش کشیدند. آنان همچنین خانه‌های دو تن از منشیان دولت را غارت کردند.

رویاری با ترکان به دلیل کشتن متوکل و تسلط آنان بر امور، از علل این شورش بوده است؛ زیرا آنان خلفایی که مخالف خواسته‌هایشان بود را می‌کشتند و کسی را که خود می‌خواستند، به جای او می‌گماشتند، بدون این که در این مسئله، دین و یا خواست مسلمانان را در نظر گیرند.^۲

بار دیگر، در سال ۲۵۲ قمری ارتش بغداد برای گرفتن حقوق خود شورش کرد؛ در مرتبه اول با گرفتن دوهزار دینار، غائله خوابید، اما چند روزی نگذشت که دوباره سر به شورش گذاشتند؛ پرچم‌ها برافراشتند و طبل‌ها بنواختند و آماده کارزار شدند و

۱. شاکریه نام ارتشی نوین بود که متوکل آن را بنا نهاد. وی بدین منظور افرادی ضد علوی را از مناطقی که به این بینش معروف بودند به ویژه سوریه، الجزیره، جبل، مجاز و عینا استخدام کرد. (تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۸۲). دکتر فاروق عمر در کتاب *العباسیون الاوائل*، ج ۱، ص ۹۰ می‌نویسد: «اما الشاکریه فكانت فرقة أغلبها من الموالی و الغلمان و كانت كلمة «شاکریه» تعنی الخدم باللغة الفارسیة و ربما كان أغلب هؤلاء الشاکریه من عجم خراسان.»

۲. *الکامل*، ج ۷، ص ۱۲۲.

یکی را به رهبری خود برگزیدند تا آنجا که خطیب بالای منبر را از خواندن خطبه به نام معتز باز می‌داشتند. شورشیان پل بغداد را به تصرف در آوردند و مغازه‌های پیرامون آن را غارت کردند و تعدادی را به آتش کشیدند. در این میان، مردم اداره شرطه (پلیس) را غارت کردند؛ دامنه این غائله رفته‌رفته گسترده‌تر می‌شد، سرانجام محمد بن عبدالله بن طاهر با خیانت دو تن از شورشیان، توانست آن را سرکوب کند.^۱

دوم. آشوب‌های سامرا

گروهی از مردم ناشناس در سال ۲۴۹ قمری در سامرا سر به شورش برآوردند به زندان‌ها هجوم بردند، و در آنها را شکستند و زندانیان را آزاد ساختند. عده‌ای از موالی^۲ و غلامان به آنان حمله بردند، ولی مردم به کمک شورشیان شتافتند و آنان را پراکنده ساختند.^۳

بار دیگر، مردم در سال ۲۵۱ قمری در سامرا شوریدند و بازار زرگران، جواهرفروشان و صرافان و دیگر جاها را غارت کردند. غارت‌شدگان نزد ابراهیم مؤید شکایت کردند. او نیز چون توانی نداشت و از عهده شورشیان نمی‌توانست بر آید، گفت: «خوب بود کالاها و پول‌های خود را به خانه می‌بردید و هیچ کاری در برابر غارت‌گران نمی‌کردید!»^۴

سوم. فتنه خوارج

فعالیت‌های چشم‌گیر خوارج در این دوره، از سال ۲۵۲ قمری شروع شد؛ زمانی که مساور بن عبدالحمید بن مساور شادی بجلی موصلی، رهبر این اشرار قیام کرد.^۵

۱. همان، ج ۷، ص ۱۶۹-۱۷۱. برای آگاهی از دیگر آشوب‌های بغداد نک: همان، ج ۷، ص ۱۴۱؛ سید محمد

صدر، *تاریخ الغیبة الصغری*.

۲. موالی به بردگانی می‌گفتند که از نقاط مختلف خریداری می‌شدند و بر اثر لیاقت خود ارتقا می‌یافتند و در مناصب لشکری و کشوری گماشته می‌شدند.

۳. *الکامل*، ج ۷، ص ۱۲۲.

۴. همان، ص ۱۴۹.

۵. همان، ص ۱۸۸.

مساور در سال ۲۵۴ قمری بر بیشتر اطراف موصل استیلا پیدا کرد و کارش بالا گرفت. فرماندار خلیفه، در موصل با او به جنگ پرداخت، ولی شکست خورد. از این رو، مساور کارش بیشتر بالا گرفت و مردم از وی به هراس افتادند. او پس از آن، خانه امیر موصل را به آتش کشید و سپس در مسجد جامع شهر با مردم نماز جمعه اقامه کرد و برای آنان خطبه خواند.^۱

ارتش خلیفه در سال ۲۵۵ قمری با او جنگید، ولی باز هم شکست خورد و مساور پیروز شد.^۲

مساور آن قدر سیطره و قدرت یافت که بر بیشتر شهرهای عراق تسلط پیدا کرد، تا آن جا که نمی گذاشت برای خلیفه خراج و اموال بفرستند و بر حقوق و مواجب سپاهیان خلیفه تنگ می گرفت.^۳ وی سرانجام پس از درگیری^۴ و غارت^۵ در سال ۲۶۳ قمری درگذشت.^۶

خوارج در این که بعد از او به چه کسی رجوع کنند، اختلاف کردند و در نتیجه به کشتار و جنگ با یکدیگر پرداختند، تا سرانجام به هارون بن عبدالله جبلی گرویدند، او نیز همین که تعداد طرفدارانش فزونی گرفت، موصل و اطراف آن را گرفت و مالیات را برای خود استیفا نمود.^۷

چهارم. شورش «صاحب زنج» (زنگیان)

بی تردید، شورش و قیام صاحب زنج از خطرناک ترین و مؤثرترین حوادث دوره دوم خلافت سامرا و هنگام ضعف و از هم پاشیدن آن در زمان مهتدی و معتمد به شمار می رود.^۸ در این باره بسیاری معتقدند که شورش و قیام صاحب زنج برای

۱. همان، ص ۲۰۵.

۲. همان، ص ۲۱۵.

۳. همان، ص ۲۲۶.

۴. همان، ص ۲۲۶، ۲۴۰ و ۲۷۲.

۵. همان، ص ۲۴۹.

۶. همان، ص ۳۰۹.

۷. همان، ص ۳۰۹-۳۱۰.

۸. سید محمد صدر، تاریخ الغیبة الصغری، ص ۳۵۰.

کیان خلافت عباسی بیش از ترک‌ها خطرناک بوده است.^۱ این شورش از بصره آغاز و تا دروازه‌های بغداد پیش رفت و بر قسمت بزرگی از عراق مسلط شد.^۲ در این شورش، همواره اساس خلافت عباسی در معرض تهدید و زوال بود.^۳

ده‌ها هزار نفر در این فتنه کشته شدند و عرض و ناموس هزاران نفر از بین رفت و ده‌ها شهر به آتش کشیده شد.^۴

صاحب زنج، رهبر این شورش در سال ۲۵۵ قمری در بصره قیام کرد. او علی بن محمد نام داشت و از بنی عبدالقیس به‌شمار می‌رفت. بعضی دیگر اسم اصلی او را بهبود و او را ایرانی و اهل قریه ورزنین از قُرّای ری می‌دانند.^۵ او برای خودنمایی و گردآوری توده‌ها و تأیید قیام، به دروغ، خود را از علویان و نوادگان شهید جوادانه اسلام زید بن علی بن الحسین (علیه السلام) معرفی کرد. نسبت داشتن با این خاندان گرامی که سرآغاز حوادث سرنوشت‌سازی در عالم اسلام بود، تضمینی برای پیروزی قیام و رمزی از شورش و انقلاب بر ضد ستم و ظلم به‌شمار می‌رفت.

امام حسن عسکری (علیه السلام) ادعای علوی بودن او را نپذیرفته و درباره او فرمود:

صاحب الزنج ليس منّا أهل البيت؛^۶

صاحب زنج از ما اهل بیت نیست.

۱. یوسف العث، تاریخ عصر الخلافة العباسية، ص ۱۲۱.

۲. همان.

۳. احمد علی، ثورة الزنج وقائدها علی بن محمد، ص ۶۰. (به نقل از: دکتر احمد مختار العبادی، فی التاریخ العباسی و الفاطمی، ص ۱۲۵)

۴. گفته‌اند که سپاهیان صاحب الزنج تنها در هجوم به بصره، سی صد هزار نفر را کشتند و تعداد زیادی از زنان و کودکان را به اسارت گرفتند تا آن‌جا که هرکدام از سپاهیان، ده زن را به بردگی بردند. (یوسف العث، تاریخ عصر الخلافة العباسية، ص ۱۲۷؛ دکتر شوقی ضعیف، العصر العباسی الثانی، ص ۳۰) نیز گفته‌اند که در طول این قیام، حدود یک و نیم میلیون نفر کشته و قربانی شدند. (العصر العباسی الثانی، ص ۳۳)

۵. همان، ص ۲۷؛ تاریخ عصر الخلافة العباسية، ص ۱۲۲.

۶. ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۳، ص ۵۲۹؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۵۹. دکتر شوقی ضعیف، دلایل خوبی در عدم انتساب او به علویان ذکر می‌کند. (نک: العصر العباسی الثانی، ص ۲۸).

این شخص حدود پانزده سال (چهارده سال و چهار ماه) در میان مردم فساد انگیخت و سرانجام در سال ۲۷۰ قمری کشته شد. صاحب زنج در شورش خود علاوه بر ادعای انتسابش به علویان برای تحریک و تشویش بردگان و توجه آنان، خود را رهبر بردگان مملوک معرفی می‌کرد و ندای آزادی آنان را سر می‌داد؛ آنانی که زیر ظلم و ستم و شکنجه‌های اربابان و زیر فشارهای دولت، به بدبختی‌ها و خواری‌هایی افتاده بودند. از این‌رو نیز وی را صاحب زنج نامیدند، یعنی رهبر بردگان.

او علاوه بر شعار آزادی بردگان برای جلب توجه بیشتر آنان، تشکیل حکومت و حق داشتن اموال و کنیز و عبد را نیز در سرلوحه اهداف خود گنجانده بود.^۱ برخی از مورخان، سرچشمه عقاید او را تفکرات فرقه ازارقه از خوارج می‌دانند، و بر این نکته، شواهد خوبی می‌آورند.^۲

او در آغاز بردگان بصره را به خود فرا خواند تا آنان را از قید بردگی و شکنجه نجات و خلاصی بخشد. از این‌رو، بسیاری گرد او آمدند، پس برای آنان خطبه خواند و وعده داد که آنان را آزاد و ثروت‌مند سازد و نزد آنان قسم یاد کرد که آنها را هرگز فریب ندهد.^۳

بردگان گروه گروه در دسته‌های پنج تا پانصد نفری به او می‌پیوستند. او علاوه بر بردگان، کشاورزان، روستاییان و دیگر مخالفان عباسی را نیز به خود دعوت می‌کرد.^۴

۱. تاریخ عصر الخلافة العباسية، ص ۱۲۲ و ۱۲۳.

برخلاف پندار برخی، در دعوت او هیچ نشانی از تفکر اشتراکی نیست؛ زیرا آزادی یک شعار عام است و ربطی به تفکر اشتراکی ندارد. اموال نیز بین آنان به صورت اشتراکی تقسیم نمی‌شد، بلکه هرکس مالک اموال خود بود. شگفت این‌که در این دعوت، بردگی مشروع بود و چه‌بسا یک زنجی ده یا بیشتر زن عرب را به بردگی خود درآورد! (نک: تاریخ عصر الخلافة العباسية، ص ۱۲۳)

۲. نک: مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۰۸ - ۱۰۹؛ العصر العباسی الثانی، ص ۲۸ - ۲۹؛ تاریخ عصر الخلافة العباسية، ص ۱۲۳. (درباره فرقه ازارقه از خوارج نک: دکتر احمد محمد احمد جلی، دراسة عن الفرق فی تاریخ المسلمین «الخوارج والشیعة»، ص ۶۶.)

۳. یوسف العث، تاریخ عصر الخلافة العباسية، ص ۱۲۳ و ۱۲۴.

۴. همان.

صاحبان و اربابان بردگان در ابتدا در برابر هر برده پنج دینار را بر او پیش نهادند تا بردگانشان را بازگردانند. او پس از شنیدن درخواست آنان، به آن بردگان دستور داد تا به هر کدام از اربابان و یا نمایندگانشان پانصد تازیانه بزنند.

فتنه آغاز شده بود. بردگان نیرو و شور فراوانی یافتند، چنان که قصد اشغال بصره نمودند. مردم بصره در برابر یورش آنان تا سه روز مقاومت کردند و جنگیدند، ولی سرانجام با حيله و مکر، به رغم امانی که دریافت شده بود، به جز عده کمی که فرار کرده بودند، همه را کشتند. آن گاه مسجد جامع شهر و بیشتر شهر را به آتش کشیدند. هرکس ثروتی داشت، نخست ثروتش را گرفتند و بعد او را کشتند و هرکس نداشت، همان دم او را به قتل رساندند. آنان درباره شهرهای آبادان، اهواز، آبله و ابی‌الخصیب، نیز همین گونه پیش رفتند.

فتنه و آشوب آنان به آبادان، اهواز، دشت میشان، واسط، رامهرمز و شهرها و مکان‌های بین راه این شهرها نیز کشیده شد.

حکومت وقت نیز چند نفر از سران ارتش خود، از جمله موسی بن بغا را به جنگ آنها فرستاد، ولی همه آنان شکست خوردند و کاری از پیش نبردند. تنها ابوالاحمد موفق طلحه بن متوکل در جنگ با او به پیروزی رسید. او به کمک فرزندش معتضد و لؤلؤ غلام احمد بن طولون که از ارباب خود جدا و به موفق پناهنده گردیده بود، توانست سپاه صاحب زنج را شکست دهد. این موفقیت اثر فراوانی در موقعیت و قدرت موفق گذاشت تا آن جا که برای برادرش معتمد از مقام خلافت، جز نامی نماند.

موفق تا هنگام مرگش (۲۷۸ قمری) بر همین قدرت باقی بود و پس از مرگش، سران ارتش با فرزندش ابوالعباس ولی عهد بیعت کردند و لقب المعتضد بالله به او دادند. ناگفته نماند که معتضد نیز این سیطره و قدرت را از جنگ‌هایی به دست آورده بود که با صاحب زنج داشت. او پس از انتقال خلافت به بغداد، اولین خلیفه آن جا شد.^۱

۱. درباره قیام صاحب زنج و مدارک آن چه در این قسمت آورده شد نک: *الکامل*، ج ۷، ص ۲۰۵ - ۴۰۶ (وقایع سال‌های ۲۵۵ - ۲۷۰ قمری)؛ دکتر حسن ابراهیم حسن، *تاریخ الاسلام*، ج ۳، ص ۲۰۹ - ۲۱۳؛ *تاریخ*

پنجم. قیام‌های علویان

در این دوره علویان، قیام‌های فراوانی را با شعار و هواداری رضای آل محمد صلی الله علیه و آله در اطراف و اکناف کشور اسلامی به پا داشتند. در حقیقت، این قیام‌ها فریاد اعتراضی به ظلم و ستم خلفا به توده مردم و رهبران قیام بود.

متوکل به گونه رسمی انزجار و تنفر خویش از ذریه علی علیه السلام و علویان را یاد می‌کرد. آل ابی طالب در زمان او مصایبی متحمل شدند که در عهد هیچ‌یک از خلفای ستم‌گر پیشین ندیده بودند. او علویان را در محاصره اقتصادی قرار داد و به گونه رسمی هرگونه احسان و نیکی در حق آنان را منع کرد و متخلفان را به سختی کیفر می‌داد^۱ مردم نیز از ترس کیفرهای او از هر نوع کمک و یاری به آنان خودداری می‌کردند. فقر و تهی‌دستی علویان چنان فزونی یافته بود که گویند گروهی از زنان علوی، تنها یک پیراهن داشتند به ترتیب آن را به تن می‌کردند تا نماز بگذارند و سپس آن را به دیگری می‌دادند و خود عریان پشت دستگاه نخ‌ریسی می‌نشستند.^۲

متوکل در همان زمان میلیون‌ها دینار خرج عیاشی‌های خود می‌کرد و اموال بی‌حسابی به رقاصه‌ها، دلک‌ها و آوازه‌خوانان می‌داد.

ابوبکر خوارزمی نویسنده بزرگ آل‌بویه، متوفای (۳۸۳ یا ۳۹۳ قمری) در نامه‌ای که سخت‌گیری‌های عباسیان به علویان را شرح می‌دهد، درباره جنایت‌های متوکل می‌نویسد:

الغیة الصغری، ص ۷۱؛ محمدجواد طبسی، حیات الامام العسکری، ص ۲۷۷-۲۸۳؛ العصر العباسی الثانی، ص ۲۶-۳۳؛ تاریخ عصر الخلافة العباسیة، ص ۱۲۱-۱۳۰ (این کتاب به معرفی شخصیت صاحب زنج و علل و انگیزه‌های قیام و جنگ‌ها و شیوه‌های جنگی او و در نهایت به نتایج و آثار این جنگ‌ها می‌پردازد)؛ دکتر علی حسنی الخربوطلی، عشرة ثورات فی الاسلام، ص ۱۷۲-۱۹۰ (این کتاب بیشتر به علل این قیام می‌پردازد و تا شش علت برای آن برمی‌شمارد)؛ دکتر فاروق مر، الخلافة العباسیة فی عصر الفوضى العسکریة (۲۴۷-۳۳۴ قمری ۸۶۱-۹۴۶ میلادی)، ص ۱۴۳-۱۶۱؛ دکتر حسین علی ممّتن، نهضت صاحب الزنج (یا قیام خونین بردگان سیاه در عراق).

۱. مقاتل الطالبیین، ص ۳۹۴.

۲. همان.

پیشوایی از پیشوایان هدایت و سیدی از سادات خاندان نبوت از دنیا می‌رود، کسی جنازه او را تشییع نمی‌کند و قبر او گنج‌کاری نمی‌شود. اما چون دلقک و مسخره‌ای و یا بازی‌گری از آل‌عباس می‌میرد، تمام عدول (عدول دارالقضاء) و قاضیان، در تشییع جنازه او حاضر می‌شوند و قائدان و والیان برای او مجلس عزاداری به پا می‌دارند!

دهریان و سوفسطاییان از شر ایشان (آل‌عباس) در امانند، لیکن آنها هرکس را شیعه بدانند، به قتل می‌رسانند. هرکس نام پسرش را علی بگذارد، خونس را می‌ریزند.

... علویان را از یک وعده خوراک منع می‌کنند، در حالی که خراج ... به مصرف ... می‌رسد. متوکل عباسی دوازده‌هزار کنیز داشت، اما سیدی از سادات اهل‌بیت فقط یک کنیز (خدمت‌کار) زنگی یا سندی دارا بود... یک وعده خوراک و یک جرعه آب را از اولاد فاطمه علیها السلام دریغ می‌دارند. قومی که خمس بر آنان حلال و صدقه حرام است و گرامی داشتن و دوستی نسبت به ایشان واجب است، از فقر، مُشْرِف به هلاک هستند؛ یکی شمشیر خود را گرو می‌گذارد و دیگری جامه‌اش را می‌فروشد. آنان گناهی ندارند جز این‌که جدشان، نبی و پدرشان، وصی و مادرشان، فاطمه و مادر مادرشان، خدیجه و مذهبشان ایمان به خدا و راهنماییشان قرآن است. من چه بگویم درباره قومی که تربت و قبر امام حسین علیه السلام را شخم زدند و در محل آن زراعت کردند و زائران قبرش را به شهرها تبعید نمودند.^۱

متوکل به حاکم خود در مصر دستور داده بود که هیچ‌گونه ملکی را به هیچ‌یک از علویان ندهند، آنان را از اسب‌سواری و حرکت از فسطاط به شهرهای دیگر بازدارند، برای داشتن بیش از یک برده به آنان جواز ندهند و چنان‌چه دعوایی میان علوی و غیر علوی صورت گرفت، قاضی نخست به سخن غیر علوی گوش فرا دهد و پس از آن بدون گفت‌وگو با علوی، آن را بپذیرد.^۲

متوکل، علویان را از زیارت قبر امام حسین علیه السلام و نزدیک شدن به کوفه باز داشت. او هم‌چنین شیعیان را از رفتن به این مشاهد مشرف منع می‌کرد و دستور داده بود که

۱. رسائل خوارزمی، ص ۷۶-۸۳ (به نقل از: آل بویه، ص ۴۵۳).

۲. آل بویه، ص ۴۱۵؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۸۴؛ مآثر الانافة فی معالم الخلافة، ج ۱، ص ۲۲۸.

مزار امام حسین (علیه السلام) را نابود کنند و اثری از آن نگذارند. از این رو، به دستور او آن جا را با گاو آهن شخم زدند و کشت کردند.^۱

متوکل قبر امام حسین (علیه السلام) را به آب بست، اما آب به گرد قبر حلقه زد و آن جا را فرا نگرفت. لذا از آن پس آن جا را حائر نامیدند.^۲

با وجود آن که هواداران و دوست داران علی (علیه السلام) و خاندان او را نابود کردند و مالشان را تاوان گرفتند،^۳ کینه و حسادت متوکل به امام علی (علیه السلام) چنان روزافزون بود که یکی از ندیماناش در نشستی با او متکابی بر شکم خود زیر لباسش بست و سر تاسش را برهنه کرد و در برابر متوکل به رقص پرداخت و دیگران نیز هم صدا با او چنین می خواندند: «این مرد تاس شکم گنده آمده تا خلیفه مسلمانان شود.» و مقصود آنان از این جمله، علی (علیه السلام) بود. متوکل نیز شراب می خورد و خنده مستانه سر می داد.^۴ پس از متوکل، دیگر خلفای عباسی نیز علاوه بر ظلم های فراوان به علویان و شیعیان، تا خون امامان شیعه (علیهم السلام) را نریختند، آرام نگرفتند. دوران زندگانی امامان شیعه (علیهم السلام) در این دوره بسیار کوتاه بود و خیلی زود به دست خلفای عباسی به شهادت رسیدند. امام جواد (علیه السلام) ۲۵ سال، امام هادی (علیه السلام) ۴۱ سال و امام عسکری (علیه السلام) ۲۸ سال، بیشتر زندگی نکردند. خلفای عباسی از امامان شیعه (علیهم السلام) بیم فراوان داشتند و با وجود این که هیچ مدرکی از آنان درباره مشارکت شان در نهضت ها، قیام ها و فعالیت ها در دست نداشتند آنان را می کشتند.

ما در این مختصر به نقش ائمه (علیهم السلام) در برخی از این نهضت ها برای ایجاد تزلزل در پایه های خلافت عباسی و یا کاهش فشار و ظلم به علویان و دیگر توده های مردم و

۱. مقاتل الطالبيين، ص ۳۹۴؛ مؤثر الانافة فی معالم الخلافة، ج ۱، ص ۲۳۱؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۳۵؛ تاریخ طبری، ج ۱۱، ص ۴۴؛ الکامل، ج ۷، ص ۵۵. (شیخ عباس قمی در تمة المنتهى در تاریخ خلفاء، ص ۳۲۷ می نویسد: «متوکل هفده مرتبه این قبر شریف را خراب کرد و باز به صورت اولی برگشت.»)

۲. باقر شریف قرشی، زندگانی امام حسن عسکری (علیه السلام)، ص ۲۴۵.

۳. مقاتل الطالبيين، ص ۳۹۴.

۴. الکامل، ج ۷، ص ۵۵ - ۵۶؛ مؤثر الانافة فی معالم الخلافة، ج ۱، ص ۲۱۳-۲۳۰. ناگفته نماند که همین عمل او باعث اعتراض و قتل او به وسیله پسرش منتصر شد. (همان و نیز، نک: الفخری، ص ۲۱۵) «و لاریب انه کان شدید الانحراف عن هذه الطائفة - آل علی و اهل البيت (علیهم السلام) - و لذلك قتله ابنة غیرة و حمية».

نیز دستاوردها و ثمرات این قیام‌ها و دیگر مسائلی که مربوط به این نهضت‌ها و قیام‌هاست نمی‌پردازیم.^۱ و تنها به فهرستی از قیام‌ها و نام رهبران آن، از آغاز خلافت معتصم تا آخر خلافت معتمد که بیش از نیم قرن به طول انجامید، اکتفا می‌کنیم.

۱. قیام محمد بن قاسم بن علی بن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام؛ کنیه او ابوجعفر و در نزد مردم، مشهور و ملقب به صوفی بود؛ زیرا همیشه جامه‌ای از پشم سفید می‌پوشید. او اهل علم، فقه، دین، زهد و اخلاقی پسندیده بود، در گفتار همیشه جانب عدل و توحید را می‌گرفت و هوادار فکر زیدیه جارودیه^۲ بود.

در ایام معتصم در طالقان قیام کرد و پس از پیش‌آمدی بین او و عبدالله بن طاهر^۳ در سال ۲۱۹ قمری، عبدالله بن طاهر او را گرفت و به نزد معتصم فرستاد. او مردم را به رضای آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم دعوت می‌کرد.^۴ عده‌ای از پیروان او معتقدند که او را با سم کشته‌اند. برخی از زیدیه نیز به امامت او معتقد شده‌اند. بسیاری از آنان، او را زنده می‌دانند و معتقدند که روزی خروج خواهد کرد و جهان را پر از عدل خواهد نمود، هم‌چنان که پر از جور شده و او مهدی این امت است.^۵

۲. قیام محمد بن صالح بن عبدالله بن موسی بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام؛ کنیه او ابوعبدالله و از جوان‌مردان، جنگ‌جویان، شجاعان و شاعران آل ابوطالب است. وی در محلی به نام سویقه (مکانی نزدیک مدینه که آل

۱. نک: سیدمحمد صدر، *تاریخ الغیبة الصغری*، ص ۸۸.

۲. جارودیه پیروان ابوجارود زیاد بن منذر عبدی هستند. آنان بر این عقیده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر امامت علی علیه السلام نص فرموده است به وصف و نه به اسم و نیز معتقدند که صحابه با بیعت نکردن خود با امام علی علیه السلام کافر شده‌اند. به اینان زیدیه می‌گویند؛ زیرا به امامت زید بن علی بن الحسن بن علی بن ابی‌طالب معتقدند. (*الفرق بین الفرق*، ص ۲۲؛ *والمملک والنحل*، ج ۱، ص ۱۵۸)

۳. عبدالله بن طاهر از طرف معتصم در خراسان، هم والی و هم سپهسالار بود. عراق، ری، طبرستان و کرمان در آن ایام نیز ضمیمه خراسان بود. خراج و مالیات آن ولایات در هنگام وفات او بیشتر از ۴۸ میلیون درهم بود. وی در سال ۲۳۰ قمری در ۴۸ سالگی درگذشت. (*الکامل*، ج ۷، ص ۱۳ و ۱۴).

۴. *مقاتل الطالبیین*، ص ۳۸۴ - ۳۸۵؛ *الکامل*، ج ۶، ص ۴۴۲.

۵. *مروج الذهب*، ج ۴، ص ۵۲. (در این باره نک: *مقاتل الطالبیین*، ص ۳۷۶ - ۳۸۵).

علی بن ابی طالب آنجا سکونت داشتند) بر متوکل خروج کرد. متوکل، ابوساج را با سپاهی بزرگ به جنگ او فرستاد. ابوساج او را شکست داد و سویقه را خراب و بسیاری از اهل آنجا را کشت و تعدادی را نیز اسیر کرد و محمد بن صالح را به سامرا فرستاد. وی در آنجا به دستور متوکل زندانی شد.^۱

۳. قیام یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) کنیه او ابوالحسین است. او در سال ۲۵۰ قمری در ایام خلافت مستعین در کوفه قیام کرد و مردی زاهد، متقی، عابد، عالم،^۲ بسیار شجاع و جنگجو و دارای بدنی محکم و قلبی قوی بود.^۳ او پیش از قیام، به زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) رفت و زائران را از قصد خود آگاه کرد و آنگاه داخل کوفه شد و قیام خود را علنی نمود.^۴ برخی از مورخان علت قیام او را تنگدستی و مشقتی می‌دانند که متوکل و ترکان بر او روا داشتند.^۵ با وجود این، ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین خبری را از او نقل می‌کند که به روشنی نشان می‌دهد او فقط برای رضای خداوند سبحان، قیام کرد و هدفی دیگر نداشت.^۶ او در کوفه مردم را به رضای آل محمد دعوت کرده و بسیاری به او پیوستند که به او فراوان علاقه‌مند بودند. توده مردم بغداد او را «ولی» برگزیدند، در حالی که پیش‌تر مردم بغداد کس دیگری را به ولایت نپذیرفتند. هم‌چنین جمعی از سرشناسان کوفه که خردمند و با تدبیر بودند، با او بیعت کردند.

حسین بن اسماعیل با یحیی بن عمر جنگید و این مرد بزرگ علوی را کشت و سرش را به سامرا برای مستعین فرستاد. او هم پس از مدتی آن را به بغداد فرستاد، تا در آنجا نصب شود و مردم مشاهده کنند، اما از مردم ترسیدند و

۱. معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۸۶ (ذیل کلمه سویقه؛ مقاتل الطالبیین، ص ۲۹۶). (صاحب معجم البلدان معتقد است که وی در زندان متوکل بوده تا مرده است، ولی صاحب مقاتل الطالبیین می‌نویسد: «او دو سال قبل از مرگش از زندان متوکل آزاد شده است.»)

۲. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۴۸. (مسعودی سال ۲۴۸ قمری را سال قیام او ذکر کرده است).

۳. مقاتل الطالبیین، ص ۴۲۰.

۴. همان، ص ۴۲۰ - ۴۲۱.

۵. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۴۸؛ الکامل، ج ۷، ص ۱۲۶.

۶. مقاتل الطالبیین، ص ۴۳۶.

چنان نکردند.^۱

مردم بر اثر عشق و علاقه به او، در مرگش ضجه زدند و بزرگ و کوچک برایش اشک ریختند و در مصیبت او اشعار فراوانی سرودند.^۲ ابوالفرج اصفهانی می‌گوید: من نشنیده‌ام که برای احدی از علویان که در دولت عباسیان کشته شد، به اندازه‌ای که برای یحیی عزاداری شد، عزاداری شده باشد و یا بیش از آن اندازه که شعر در مصیبت او سروده شد، درباره دیگری سروده شده باشد.^۳

۴. قیام حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل بن حسن بن زید بن حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب (علیه السلام)؛ او در سال ۲۵۰ قمری در طبرستان قیام کرد و آنجا را به تصرف خود درآورد. سپس به آمل و ری حمله برد و آنها را نیز به تصرف خود درآورد. پس از آن در سال ۲۵۷ قمری، از طبرستان به گرگان حمله برد و آنجا را بعد از جنگ‌ها و کشتارهای فراوان، تا هنگام مرگش در سال ۲۷۰ قمری در دست داشت. پس از او برادرش محمد بن زید جانشین او شد. او هم در سال ۲۷۷ قمری دیلم را گرفت. این دو برادر هر دو، مردم را به رضای آل محمد دعوت می‌کردند. حسن بن زید مردی فقیه، ادیب، بسیار بخشنده و کریم بود.^۴

۵. قیام حسن بن علی حسنی معروف به اطروش؛ او پس از محمد بن زید و پس از او، فرزندش و سپس حسن بن قاسم بر طبرستان حکومت کردند. گفتنی است،

۱. الکامل، ج ۷، ص ۱۲۷-۱۲۸.

۲. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۴۹.

۳. مقاتل الطالبیین، ص ۴۲۴. معروف‌ترین این اشعار، قصیده علی بن عباس بن رومی است که طلیعه آن چنین است:

«أمامک فانظر نهجیک تنهج طریقان شتی مستقیم و أعوج؛

جلوی خود را بنگر! و ببین که در چه راهی می‌روی؛ زیرا دو راه مختلف وجود دارد، راه راست و راه کج.»

ابوالفرج اصفهانی، این قصیده طولانی و نیز برخی دیگر از اشعاری را که در رثای او گفته شده، در کتاب خود آورده است. (نک: مقاتل الطالبیین، ص ۴۲۴-۴۳۴؛ و نیز مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۴۹-۱۵۱؛ الکامل، ج ۷، ص ۱۲۹-۱۳۰)

۴. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۵۳؛ الکامل، ج ۷، ص ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۲۴۸ و ۴۰۷؛ مقاتل الطالبیین، ص ۲۵۷.

حسن بن قاسم به دست اسفار در طبرستان کشته شد. این سه تن به رضای آل محمد دعوت می‌کردند.^۱

۶. قیام محمد بن جعفر بن حسن؛ او در سال ۲۵۰ قمری در ری قیام کرد و مردم را به حسن بن زید حاکم طبرستان دعوت نمود. وی در جنگ با اهل خراسان شکست خورد و اسیر شد. او را به نیشابور، نزد محمد بن عبدالله بن طاهر بردند. او هم، وی را به زندان انداخت و در زندان درگذشت.^۲

۷. قیام احمد بن عیسی بن علی بن حسن بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (علیه السلام)؛ او همراه با یکی دیگر از علویان به نام ادريس بن موسی بن عبدالله بن موسی بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) پس از محمد بن جعفر که نامش گذشت، در روز عرفه، سال ۲۵۰ قمری پس از نماز عید در ری قیام کرد و مردم را به رضای آل محمد دعوت نمود. او با سپاه محمد بن طاهر جنگید و او را شکست داد و بر وی برتری یافت.^۳

۸. قیام حسن بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (علیه السلام)؛ او که به کرکی یا کوکبی مشهور بود، در سال ۲۵۰ قمری در قزوین و زنجان قیام کرد و کارگزاران حکومت را از آنجا راند.^۴ وی سپس در سال ۲۵۲ قمری همراه با صاحب دیلم و عیسی بن احمد بن علوی به ری حمله کرد و بر آنجا نیز تسلط یافت. اهل ری به دومیلیون درهم با آنان مصالحه کردند که دست از آنجا بردارند و آنان نیز پذیرفتند^۵ و سرانجام در سال ۲۵۳ قمری موسی بن بُغا در قزوین با او جنگید و او را شکست داد. آنگاه کرکی به دیلم گریخت.^۶

۱. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۵۳.

۲. همان؛ الکامل، ج ۷، ص ۱۳۳؛ مقاتل الطالبیین، ص ۲۵۷.

۳. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۵۴؛ الکامل، ج ۷، ص ۱۳۴؛ مقاتل الطالبیین، ص ۲۵۷.

۴. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۵۴؛ مقاتل الطالبیین، ص ۲۵۷؛ الکامل، ج ۷، ص ۱۶۵. (الکامل اسم او را این گونه آورده است: «حسین بن احمد بن اسماعیل بن محمد بن اسماعیل الارقط بن محمد بن علی بن حسین بن علی.» مسعودی به هردو صورت نقل کرده است.)

۵. الکامل، ج ۷، ص ۱۷۷.

۶. همان، ص ۱۸۴.

۹. قیام حسین بن محمد بن حمزه بن عبدالله بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام؛ او در سال ۲۵۱ قمری در کوفه قیام کرد و حاکم خلیفه را از آنجا تبعید نمود. مستعین، مزاحم بن خاقان را برای سرکوبی او فرستاد. وی بر مردم کوفه غالب آمد و دستور داد آن شهر را آتش بزنند؛ هفت بازار در آن شهر سوخت.

مسعودی می‌گوید: چون هوادارانش او را تنها گذاشتند، وی مخفی شد.^۱

۱۰. قیام محمد بن جعفر بن حسن بن جعفر بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام؛ او جانشین حسین بن محمد است که از او یاد شد. وی پس از حسین بن محمد در کوفه قیام کرد. محمد بن طاهر با فریب کاری وی را حاکم کوفه کرد. اما همین که بر او قدرت یافت، جانشین ابوالساج او را گرفت و به سامرا فرستاد و تا هنگام مرگ در زندان بود.^۲

۱۱. قیام یک علوی که نام او معلوم نیست؛ او در سال ۲۵۱ قمری در محل نینوا از سرزمین عراق قیام کرد. هشام بن ابی‌دلف در ماه رمضان با او جنگید، گروهی از پیروان علوی را کشتند و خود او نیز به کوفه گریخت.^۳

۱۲. قیام اسماعیل بن یوسف بن ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام؛ او در سال ۲۵۱ قمری در مکه قیام کرد. اسماعیل بن یوسف در همان سال مرد و برادرش محمد بن یوسف که بیست سال بزرگ‌تر از او بود، جانشین وی شد. مردم مکه به واسطه او به مشقت و سختی‌های زیادی افتادند. معتز، ابوالساج را به جنگ محمد بن یوسف فرستاد. جمعیت زیادی از سپاه محمد بن یوسف کشته شدند و خود او از مکه گریخت و به یمامه و بحرین رفت و بر آنجا تسلط یافت.^۴ در جنگی که میان اسماعیل بن یوسف و اهل مکه رخ داد، برادر اسماعیل، حسن بن یوسف و نیز جعفر بن عیسی بن اسماعیل بن جعفر بن ابراهیم بن محمد بن علی بن

۱. همان، ج ۷، ص ۱۶۴-۱۶۵؛ *مقاتل الطالبین*، ص ۴۳۱.

۲. همان، ص ۴۳۲.

۳. *الکامل*، ج ۷، ص ۱۶۵.

۴. همان، ص ۱۶۵ و ۱۷۷؛ *مروج الذهب*، ج ۴، ص ۱۷۶، ۱۷۷ و ۱۸۰. (مسعودی سال این قیام را ۲۵۲ قمری ذکر کرده است؛ *مقاتل الطالبین*، ص ۴۳۳)

عبدالله بن جعفر بن ابی طالب علیه السلام کشته شدند.^۱

۱۳. قیام عبدالله بن موسی بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام؛ او پس از اسماعیل بن یوسف در مدینه قیام کرد.^۲

۱۴. قیام علی بن عبدالله باطبی معروف به مرعشی؛ او در سال ۲۵۱ قمری در آمل قیام کرد و اسد بن جندان با او به جنگ پرداخت و او را شکست داد و داخل شهر آمل شد.^۳

۱۵. قیام احمد بن محمد بن عبدالله بن ابراهیم بن طباطبا؛ وی در سال ۲۵۵ قمری در محلی بین بَرَقه و اسکندریه قیام کرد و ادعای خلافت نمود. احمد بن طولون امیر مصر برای سرکوبی او لشکر فرستاد. بین آن دو جنگی درگرفت و پیروان ابن طباطبا نابود شدند. او پس از پای داری و دلیری فراوان کشته شد. سر او را به مصر، نزد ابن طولون بردند.^۴ او هم سر را برای معتمد فرستاد.^۵

۱۶. قیام علی بن زید و عیسی بن جعفر علوی؛ این دو همراه با هم در سال ۲۵۵ قمری در کوفه قیام کردند. معتز لشکری بزرگ را به جنگ آنان فرستاد. آن دو به علت گریختن یارانشان، شکست خوردند.^۶

۱۷. قیام علی بن زید بن حسین بن عیسی بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام؛ او دوباره به تنهایی در سال ۲۵۶ قمری در کوفه قیام کرد و آنجا را تصرف نمود و نایب خلیفه را از آنجا بیرون راند و آنگاه خود در آنجا ماندگار شد. معتمد خلیفه وقت، سپاهی گران به سوی او روانه کرد، اما آن سپاه شکست خورد. پس از آن، معتمد سپاهی دیگر به جنگ او فرستاد. سرانجام این سپاه پس از مدتی پی گیری، این علوی را یافتند و با او جنگیدند و او را شکست دادند. علوی

۱. مقاتل الطالبیین، ص ۴۳۴ - ۴۳۵.

۲. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۸۰.

۳. الکامل، ج ۷، ص ۱۶۳.

۴. همان، ص ۲۱۷.

۵. مقاتل الطالبیین، ص ۴۴۶.

۶. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۸۰؛ البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۱۶.

کشته شد و شماری از سپاه او نیز کشته و شماری دیگر اسیر شدند.^۱

۱۸. قیام ابراهیم بن محمد بن یحیی بن عبدالله بن محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام معروف به ابن صوفی؛ او در سال ۲۵۶ قمری در مصر قیام کرد و شهر آسنا را اشغال و غارت نمود. فتنه او دیگر شهرها را در بر گرفت. سپس احمد بن طولون حاکم مصر لشکری به جنگ او فرستاد. اما ابن صوفی آن را شکست داد. ابن طولون لشکر دیگری به سوی او فرستاد و در آن درگیری ابن صوفی شکست خورد و عده زیادی از یارانش کشته شدند. وی گریخت و داخل بیشه‌ها و جنگل‌ها خود را پنهان نمود^۲ و در آن‌جا بود تا سال ۲۵۹ قمری که دوباره در مصر قیام کرد و مردم را به خود دعوت نمود. بسیاری به او پیوستند. ابن طولون این‌بار نیز سپاهی را به جنگ با او فرستاد و او را شکست داد. او به مکه گریخت، والی آن‌جا او را دست‌گیر کرد و به نزد ابن طولون فرستاد. ابن طولون هم او را در شهر گرداند، و سپس مدتی زندانی‌اش کرد و بعدها او را آزاد کرد. ابن صوفی پس از آزادی از زندان به مدینه رفت و تا هنگام مرگش در همان‌جا ماند.^۳

۷. خودمختاری مناطق تحت نفوذ

آن‌چه از وضعیت سیاسی عباسیان گذشت، مربوط به اوضاع داخلی آنان بود. در رابطه با وضعیت سیاسی آنان در کشورها و مناطق تحت نفوذ آنان نیز می‌توان به دو ویژگی اشاره کرد؛ یکی از آن دو، خودمختاری مناطق و کشورهای تحت نفوذ خلفای عباسی است، به طوری که بسیاری از عمال دولت وسیع اسلامی، مقید به ارتباط و وابستگی با پایتخت و حکومت مرکزی نبودند و چنان‌چه مایل بودند مطیع، و گرنه دم از استقلال می‌زدند و با دیگران به جنگ می‌پرداختند، و این موضوع بستگی به میزان خواست و علاقه آنها در کشورگشایی و توسعه شهرها داشت.^۴

۱. الکامل، ج ۷، ص ۲۳۹ - ۲۴۰؛ مقاتل الطالبیین، ص ۴۳۸.

۲. الکامل، ج ۷، ص ۲۳۸ - ۲۳۹.

۳. همان، ص ۲۶۳ - ۲۶۴.

۴. سید محمد صدر، تاریخ الغیبة الصغری، ص ۳۴۸.

یکم. اندلس

بی شک، وضع اندلس از روشن ترین مصداق های جریان یادشده است. خلافت در اندلس نه تنها در این دوره، زیر نظر عبدالرحمان بن الحکم اموی (۲۰۶-۲۳۸ قمری / ۸۵۲-۸۸۶ میلادی) مانند پیش و پس از آن هنگام مستقل بوده^۱ و تنها عبدالرحمان اول مشهور به الداخل حدود بیست ماه^۲ اسم خلیفه عباسی را در خطبه های خود می آورده، اما در همان هنگام هم استقلال فراگیر داشته و خلفای عباسی در آن جا نفوذ نداشته اند.^۳

دوم. شمال افریقا (تونس و دیگر مناطق)

شمال افریقا تا اندازه ای زیر فرمان امیران آل اغلب، خودمختار بوده است،^۴ چنان که نام خلیفه عباسی به جز در خطبه ها و نقشش به جز در سکه ها، نمودی دیگر نداشته است.^۵ اغالبه سرانجام توسط ابو عبدالله، جد فاطمیان که حکومت «مهدی افریقایی» را در آن جا تأسیس کرد، از پای درآمد در سال ۲۹۶ قمری پایان یافت.^۶ حکومت سامرا یا بغداد در این درگیری ها هیچ گونه نقشی نداشته است.

سوم. ایران

فارس و ماوراءالنهر، در زمان معتصم، همواره میدان کارزار بود. بابک خرمی با افشین و بغای بزرگ، نمایندگان خلیفه، در زنجان، اردبیل و آذربایجان از سال ۲۲۱

۱. نک: دکتر حسن ابراهیم حسن، *تاریخ الاسلام*، ج ۲، ص ۲۲۹-۲۴۲؛ *تاریخ اندلس*، ترجمه دکتر عبدالمحمد آیتی، ج ۱، ص ۲۷۲؛ *الکامل*، ج ۷، ص ۶۹-۷۰.

۲. مورخان در مقدار این مدت اختلاف دارند. برخی ها معتقدند که تا دوره عبدالرحمان الناصر به نام خلفای عباسی خطبه خوانده می شد، اما عبدالرحمان الناصر خود را خلیفه خواند و به نام خود خطبه خواند و برخی دیگر که بیشتر مورخانند، معتقدند که «عبدالرحمان داخل» بیست ماه به نام خلیفه عباسی و سپس به تحریک برخی به نام خود خطبه خواند. (نک: ابراهیم یاسر خضیر الداوی، *عبدالرحمان الداخل فی الاندلس و سياسة الخارجية و الداخلية*، ص ۱۵۶-۱۵۷)

۳. همان.

۴. دکتر حسن ابراهیم حسن، *تاریخ الاسلام*، ج ۳، ص ۲۱۱-۲۲۲.

۵. همان، ص ۲۲۲.

۶. همان.

تا ۲۲۳ قمری جنگیدند تا سرانجام معتصم، بابک را کشت و سرش را به خراسان فرستاد و بدنش را در سامرا به دار آویخت.^۱ در سال ۲۲۴ قمری مازیار در طبرستان بر معتصم شورید و با سپاه او جنگید.^۲ محمد بن بُعِیث در سال ۲۳۴ قمری که از زندان متوکل گریخته بود، در آذربایجان به مدت هشت ماه، جنگ‌ها و آشوب‌هایی به پا کرد. این جنگ‌ها ادامه یافت تا آن‌که بغای شرابی از طرف حکومت، او را سرکوب کرد و شهر را فتح نمود.^۳ بغا، ابن بعیث را به سامرا برد و او را در آن‌جا به زندان انداخت و وزنه‌ای سنگین به گردنش آویزان کرد و او بر همین حال بود تا مُرد.^۴ میان اسحاق بن اسماعیل و سپاه بغا در سال ۲۳۸ قمری در تفلیس، جنگی در گرفت که بغا شهر را به آتش کشید؛ چون شهر از چوب صنوبر ساخته شده بود، خیلی سریع سوخت و در نتیجه، حدود پنجاه هزار نفر تلف شدند و هرکس از آتش جان سالم به در برد، اسیر شد. سپاهیان بغا جنازه‌ها را بریده بریده کردند و حتی لباس مردگان را به یغما بردند.^۵

میان عبدالعزیز بن ابی‌دلف با بیش از بیست هزار نفر از فقیران شورشی و ارتش خلیفه به فرمان‌دهی موسی بن بغا در سال ۲۵۳ قمری و در زمان معتز، جنگی در خارج همدان رُخ داد. عبدالعزیز در این نبرد شکست خورد و یارانش کشته شدند.^۶ سپاهیان یعقوب از سال ۲۵۳ تا ۲۶۵ قمری که یعقوب لیث صفار درگذشت، کم و بیش به شهرهای فارس و عراق یورش می‌بردند.^۷

یعقوب لیث مصلحت می‌دید که با خلفای عباسی اظهار دوستی کند، گرچه او در مقام و موقعیتی قرار داشت که خلفای عباسی، به جنگ با او توانا نبودند. از این‌رو، به ناچار از ترس فتنه و شورش او، با وی به مدارا رفتار می‌کردند و رضایتش را

۱. الکامل، ج ۶، ص ۴۷۸.

۲. همان، ج ۷، ص ۲۹۵.

۳. همان، ج ۷، ص ۴۱-۴۲.

۴. همان، ص ۴۷.

۵. همان، ص ۶۷.

۶. همان، ص ۱۷۸.

۷. نک: همان، ص ۱۸۴-۳۲۶؛ دکتر حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۶۵-۶۷.

فراهم می نمودند.^۱

یعقوب همواره در فکر استقلال و بیرون راندن ایران از سلطه عباسیان بود. او این خواست قلبی خود را آشکار نکرد، مگر در بستر مرگ که به فرستاده و قاصد خلیفه گفت: «به خلیفه بگو: فعلاً که من بیمار و ناتوانم، اگر مُردم، از دست تو راحت شده و تو هم از دست من آسوده می شوی و اگر خوب شدم، بین من و تو جز این شمشیر حاکمی نخواهد بود.»^۲ پس از مرگ یعقوب برادرش عمرو بن لیث بر جای او نشست، ولی او به خلیفه نامه نوشت و اطاعت او را گردن نهاد.^۳

نصر بن احمد سامانی از سال ۲۶۱ قمری فراوان استقلال یافت و بر شهرهای ماوراءالنهر تا منطقه بخارا، سمرقند و خراسان حکومت کرد^۴ تا این که در سال ۲۷۹ قمری درگذشت و برادرش اسماعیل بن احمد جانشین او شد.^۵

چهارم. مصر

احمد بن طولون، حاکم مصر، از ترکانی بود که بابکیال ترک در سال ۲۵۴ قمری در زمان معتز، او را به حکومت آنجا فرستاده بود.^۶ احمد بن طولون در مصر استقلال یافت و کارش بالا گرفت. وی تا هنگام مرگ (۲۷۰ قمری)^۷ به رغم این که هیچ نیازی به ارتباط با خلیفه نداشت،^۸ با خلیفه سوریه اظهار دشمنی نمی کرد.

پنجم. سوریه

سوریه و شهرهای آن مانند حلب، حمص و دمشق نیز در این ایام، صحنه طمع دیگران و میدان کشت و کشتار بود.^۹

۱. الکامل، ج ۷، ص ۳۲۷.

۲. همان، ص ۳۲۵-۳۲۶.

۳. همان، ص ۳۲۶: تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۶۷.

۴. الکامل، ج ۷، ص ۲۷۹.

۵. همان، ص ۴۵۶.

۶. همان، ص ۱۸۷.

۷. همان، ص ۴۰۸.

۸. همان، ص ۳۳۶ و ۳۷۱.

۹. نک: الکامل، حوادث سالهای ۲۴۶، ۲۵۰ و ۲۷۷ قمری.

ششم. موصل

گرفتاری و درگیری در موصل و شهرهای اطراف آن و میان کردهای آن منطقه کمتر از دیگر شهرهای اسلامی نبوده است. موصل در سال ۲۵۳ قمری معرکه قتل و غارت گردید و در سال ۲۶۰ قمری مورد تعرض و ناراحتی اذکوتکین ترک، عامل خلیفه قرار گرفت، او فسق و فجور را علنی کرد، اموال مردم را به زور از آنان گرفت و به آنان ظلم می‌کرد. از این‌رو، مردم قیام کردند و با وی به سختی جنگیدند. مردم سرانجام خانه اذکوتکین را غارت کردند و آنگاه او را از موصل بیرون راندند. قتل و غارت در موصل از آن‌رو که تا سال‌ها فرمان‌داران خلیفه را پذیرا نبود، رو به فزونی و گسترش می‌نمود.^۱

۸. تغییر ماهیت و اهداف فتوحات

بی‌تردید، هدف از فتوحات در اسلام، رحمت و شفقت برای بلاد فتح‌شده و رهایی مردم، از زیر یوغ بردگی و بی‌دادگری و اجرای نظام صحیح اسلامی بوده است، نه کشتار و انتقام و رسیدن به غنایم. از این‌رو، همواره ارتش اسلامی پیش از جنگ، مردم را به اسلام دعوت می‌کرد و محاسن اسلام را بر آنان عرضه می‌داشت. جهاد در اسلام، اهداف و آداب ویژه‌ای دارد که در جای خود مضبوط است.^۲ با وجود این، اهداف و آداب جهاد در هیچ‌کدام از فتوحات این عصر به چشم نمی‌خورد.

به گفته ابن اثیر، عباس بن فضل بن یعقوب در سال ۲۳۷ قمری به قلعه ابن ثور حمله کرد و غنیمت‌ها و اسیرانی به دست آورد و آنگاه آنان را کشت و از آن‌جا عازم شهر قصر یانّه شد و آن‌جا را هم غارت کرد و سوزاند و ویران کرد. او در سال ۲۳۸ قمری هم‌راه با بسیاری به شهر قصر یانّه گام نهاد، غنیمت‌ها گرفت و ویرانی‌ها به بار آورد. وی از آن‌جا به شهرهای قطانیه، سرقوسه، نوطس و رخوس لشکر کشید و پس از به دست آوردن غنایم، آن سرزمین‌ها را نیز به آتش کشید. عباس بن فضل

۱. الکامل، ج ۷، ص ۲۶۹-۲۷۱.

۲. نک: وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۰.

بن یعقوب، در سال ۲۴۲ قمری به قلعه‌های زیادی یورش برد و در سال ۲۴۳ قمری دوباره به شهر قصر یانه حمله کرد. آن‌گاه مردم شهر برای رویارویی با او از شهر بیرون شتافتند و با او جنگیدند، ولی او آنان را شکست داد و بسیاری‌شان را کشت. سپس از آن‌جا عازم سرقوسه شد و آن‌جا را غارت کرد، آتش زد و ویران کرد. عباس بن فضل سپس قصرالحدید را محاصره کرد و بر رومیانی که در آن قصر بودند، سخت گرفت تا آن‌که آنان به پرداخت پانزده‌هزار دینار به او رضایت دادند، ولی او نپذیرفت و محاصره را ادامه داد تا ناچار شدند که قصر را نیز به او تسلیم کنند، به شرط آن‌که دویست نفر را آزاد کند. آن‌گاه وی پذیرفت و همه چیز را در قصر، تملک کرد و به جز دویست نفر از ساکنان، در قصر را فروخت و قصر را ویران کرد.^۱

می‌بینیم که صحنه‌های فتوحات از اهداف و روش‌های فتوحات اصیل اسلامی چه‌قدر فاصله گرفته است. نه قبل از جنگ و نه بعد از آن، دعوتی به اسلام نبود، در حالی که وجوب این دعوت از واضعات شریعت اسلام به شمار می‌آید. آنان هم‌چنین اسیران را برخلاف موازین اسلامی می‌کشتند و یا درختان و شهرها را بی‌جهت به آتش می‌کشیدند. نمونه دیگری از به آتش کشیدن شهرها در جریان جنگ تفلیس قبلاً بیان شد.

ابن‌اثیر در نمونه دیگری نقل می‌کند که، منتصر خلیفه عباسی در سال ۲۴۸ قمری وصیف ترک را به جنگ رومیان فرستاد. این کار به اشاره و اصرار احمد بن خصیب وزیر منتصر صورت پذیرفت. علت این جنگ، کینه و اختلاف احمد بن خصیب و وصیف بود. از این‌رو، احمد، منتصر را تحریک کرد و واداشت تا وصیف را از ارتش جدا کند و به جنگ بفرستد. منتصر هم او را با دوازده‌هزار نفر به مرزبانی برای چهار سال گماشت و دستور داد که همین‌گونه با رومیان بجنگد تا فرمان بعدی.^۲

باری، میزان و ملاک حرکت‌ها و جنگ‌های آن زمان نه فتح اسلامی که درگیری‌های سیاسی، بغض و کینه‌های شخصی بوده است.

۱. الکامل، ج ۷، ص ۶۱.

۲. همان، ص ۱۱۱-۱۱۲؛ تاریخ طبری، ج ۱۱، ص ۷۴.

ب) وضعیت اجتماعی

وضعیت اجتماعی، طبقات گوناگون هر جامعه را بیان می‌کند. دین، نژاد، منزلت اجتماعی، جایگاه، قدرت، توان‌گری و... ارتباط آن طبقات با یکدیگر، آداب و رسوم آنان، جشن‌ها، قصه‌ها، خانه‌ها، اثاث، لباس، خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها و دیگر نمودهای جامعه، بیان‌کننده وضعیت اجتماعی به شمار می‌روند.^۱

مهم‌ترین ویژگی اجتماعی این دوره، شکاف عمیق طبقاتی است.^۲ خلفای ناشایست عباسی در این دوران، جامعه را به دلیل خوش‌گذرانی‌ها، زن‌بارگی‌ها و دنیاپرستی‌های خود، به دو قشر و قطب بزرگ تقسیم کرده بودند: فقیر فقیر و غنی غنی؛ اکثریت محروم و اقلیت برخوردار.^۳ شکاف و فاصله طبقاتی بین خلفا و کارگزاران آنان با توده مردم در این دوران، به اوج رسیده بود. برخی از علت‌های دوگانه‌سازی طبقات اجتماعی، در پی می‌آید:

۱. عیاشی

عیاشی، سیره مشترک همه خلفای عباسی بود.^۴ خوش‌گذرانی‌ها و بساط‌های عیاشی و بزم‌های شبانه خلفای عباسی، رسواتر از آن است که نمونه‌ای بطلبد؛

۱. نک: *تاریخ الاسلام*، ج ۲، ص ۳۹۵.

۲. برای اطلاع کامل از وضعیت اجتماعی این دوره از حکومت خلفای عباسی نک: دکتر شوقی ضعیف، *العصر العباسی الثانی*، ص ۵۳-۱۱۴؛ *تاریخ الاسلام*، ج ۳، ص ۴۲۲-۴۶۲.

۳. دکتر شوقی ضعیف، افزون بر این دو طبقه از طبقه میانه‌ای نیز نام می‌برد، *(العصر العباسی الثانی)*، ص ۵۳ و ص ۶۲-۶۴) اما خود او هم اعتراف دارد که جامعه به لحاظ اقتصادی، به دو طبقه فقیر و غنی تقسیم شده بود. *(همان)*، ص ۶۹) از این رو، با نگاه به شمار اندک طبقه میانه در آن دوران، تنها به دو قشر محروم و برخوردار آن زمانه می‌پردازیم.

۴. شاید تنها بتوان المهندی بالله (۲۵۵-۲۵۶ قمری) را از این روش برکنار داشت. او می‌گفت: «در میان خلفای اموی تنها یک فرد پاک‌دامن (عمر بن عبدالعزیز) وجود داشته است. برای من بسیار شرم‌آور است که در میان ما کسی مانند او نباشد.» *(سیوطی، تاریخ الخلفاء)*، ص ۳۶۱

مسعودی، از قول او نقل می‌کند که همواره می‌گفت: «یا بنی هاشم! دعونی حتی أسلک مسلک عمر بن عبدالعزیز فأكون فيكم مثل عمر بن عبدالعزیز فی بنی امیة.» *(مروج الذهب)*، ج ۴، ص ۱۸۹؛ دکتر شوقی ضعیف، می‌گوید: «گویا همین سیره خوب او ترکان را می‌آزرده است. از این رو، او را خلع کردند و برادرش معتمد را روی کار آوردند.» *(العصر العباسی الثانی)*، ص ۱۷

زیرا کتاب‌های تاریخ و ادب^۱ سرشار از این‌گونه نمونه‌هاست^۲ خلفای عباسی بیشتر دوران زندگی ننگین خود را میان جام‌های شراب و آغوش کنیزکان زیبا به سر می‌بردند. بهترین هدیه برای آنان، شراب ناب بود و کنیزکان ماهرو.^۳ «تنوخی» قاضی بصره، وضع خلیفه عباسی زمان خود را چنین وصف کرده است:

نشأ بین طنبور و زق و مزمر وفی حجر شاد أو علی صدر ضارب^۴
(خلیفه) میان تار و طنبور و باده و عود و در دامن خواننده‌ای و یا بر روی سینه نوازنده‌ای به سر می‌برد.

بسیاری از شاعران، می‌گساری‌های خلفا را به شعر آورده‌اند.^۵ به نوشته مسعودی، متوکل غرق در کام‌جویی و شراب بود و چهارهزار کنیز در کاخ خود داشت که از همه آنان کام گرفته بود.^۶

او چنان خیره‌سر بوده، زشت رفتار می‌نمود که امام هادی علیه السلام را نیمه شبی به بزم شبانه خود کشاند و در حالی که می‌گسارد، جامی به حضرتش تعارف کرد. آن‌گاه امام فرمود: «گوشت و خون من هرگز به شراب آلوده نشده است، از من بگذر.» متوکل از خواسته خود دست کشید، اما از امام به اصرار خواست که شعری برای او بخواند و امام به ناچار شعری خواند که متوکل و همه اهل مجلس را به گریه واداشت و بزم عیش را به سوگ نشانده.^۷

۱. نک: الأغانی، در شرح حال شعرای این دوره به خصوص ابن‌نواس (۱۴۵-۱۹۸ قمری)؛ العصر العباسی الثاني، ص ۴۴۳-۴۷۲؛ حنا الفاخوری، تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه دکتر عبدالمحمد آیتی، ص ۲۹۶-۳۱۵؛ نیز ص ۳۲۷ در شرح حال حسین بن ضحاک (۱۶۲-۲۵۰ قمری).

۲. نک: الکامل، ج ۶-۷؛ تاریخ الاسلام، ج ۲ و ۳؛ تاریخ الخلفاء.

۳. نک: باقر شریف رضی، تحلیلی از زندگی امام هادی علیه السلام، ترجمه محمدرضا عطایی، ص ۴۷۷-۴۷۸.

۴. همان، ص ۴۷۶.

۵. همان، ص ۴۷۷-۴۷۸.

۶. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۲۲؛ تاریخ الخلفاء، ص ۳۴۹-۳۵۰.

۷. مروج الذهب، ج ۴، ص ۹۴؛ مرآة الجنان، ج ۲، ص ۱۵۹؛ مآثر الانافة فی معالم الخلافة، ج ۱، ص ۲۳۱؛ تاریخ ابن خلکان، ج ۲، ص ۴۳۴.

۲. قصرها

خلفای عباسی و پیرو آنان، امیران، وزیران و دیگر دولت‌مردان به ساختن قصرهای زیبا و پر زرق و برق علاقه بسیاری داشتند.^۱ گستره قصرهای خلفا در این دوره، به شهری بزرگ و دارای باغ‌ها، بوستان‌ها، نهرها و ساختمان‌های متعدد می‌نمود.^۲ متوکل دارای کاخ‌های گوناگون بود، چنان‌که هر وقت ساخت قصری پایان می‌پذیرفت، به ساختن قصر دیگری می‌پرداخت. او نزدیک به بیست قصر داشت و آنها را بُرکوار، شاه، عروس، برکت، جوسق، مختار، جعفری، غریب، بدیع، صبیح، ملیح، شبداز، قصور، جامع، قلایه، برج، متوکلیه، بهو و لؤلؤه نامیده بود. ساخت این قصرها بیش از ۲۷۴ میلیون درهم هزینه دربر داشته است.^۳

قصر برج از زیباترین قصرهای او و دارای تصاویر بزرگی از طلا و نقره بود که هزینه ساختن آن را، ۱/۷۰۰/۰۰۰ دینار برآورد کرده بودند.^۴ هزینه قصر دیگر او به نام بُرکوار از بهترین و بزرگ‌ترین قصرهای او نیز، به تنهایی از بیست میلیون درهم می‌گذشت.^۵ مورخان به تفصیل از این قصرها، و تزیینات و خرج‌های آنها یاد کرده‌اند.^۶

۳. جشن‌ها

خلفای عباسی چه در عصر اول و چه در عصر دوم، بسیار می‌کوشیدند تا مجالس و جشن‌های پر زرق و برق برپا سازند.^۷ نمونه‌هایی از ول‌خرجی‌های آنان در هر دو عصر در زیر می‌آید:

۱. تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۴۰۷.

۲. همان، ص ۴۳۵؛ العصر العباسی الثانی، ص ۵۶.

۳. دکتر شوقی ضیف، العصر العباسی الثانی، ص ۵۵؛ شایستی، الدیارات، ص ۱۵۹.

۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۹۱؛ الدیارات، ص ۱۶۰؛ العصر العباسی الثانی، ص ۵۵.

۵. علی اصغر فقیهی، آل بویه، ص ۱۱۵.

۶. تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۴۳۴-۴۳۵؛ العصر العباسی الثانی، ص ۵۵-۵۶؛ تحلیلی از زندگانی امام هادی علیه السلام، ص ۴۳۴-۴۵۴.

(برای اطلاع از قصرهای وزرا و فرماندهان و برخی دولت‌مردان آن دوره نک: العصر العباسی الثانی، ص ۵۶-۵۹)

۷. تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۴۵۶-۴۵۷.

یکم. مهدی عباسی (۱۵۸ - ۱۶۹ قمری) در مراسم تزویج بانو زبیده برای پسرش هارون پنجاه میلیون درهم صرف کرد. زبیده شب زفاف، پیراهنی بی مانند و آراسته به دُرهای شاهوار بر تن کرده بود که خبرگان از ارج نهی و بهاگذاری برای آن فرو مانده بودند. همسر هشام بن عبدالملک نیز جامه بی آستین و سرتاسر زرباف و بی دوخت و دوزی بر تن داشته که جز دو بند، بقیه زرباف بوده است. آراستگی این پیراهن به زر و زیور چنان بوده که از راه رفتن باز می داشته است.^۱

شابهت‌ی در *الدیارات* نقل می کند که مهدی عباسی وقتی که ام جعفر، دختر برادرش را برای پسرش رشید تزویج کرد، چنان صندوق های جواهر، زر و زیورها، تاج ها، اکلیل ها، قبه های طلا و نقره و عطرهایی را فراهم آورده بود که بی مانند و یگانه می نمود. او به عبده زن هشام نیز پیراهنی بی آستین داده بود. همو می گوید: «در اسلام نظیر آن پیراهن و مانند دانه های قیمتی آن را کسی ندیده است. در پشت و سینه اش دو رشته از یاقوت سرخ بود و بقیه آن از دُرهای بزرگی بود که نظیر نداشت. گفته اند که قیمت گذاران به خاطر نفاست آن دُرّه، نتوانستند آن را قیمت گذاری کنند!»^۲

نیز آورده اند که مهدی عباسی، دانه ای یاقوت سرخ و نفیس به سی هزار دینار خرید، و آن دانه را با چند کیسه اموال دیگر روی هم انباشت و آن گاه که پسرش هادی دست او را بوسید، همه آنها را به او بخشید.^۳

دوم. متوکل در جشنی که به مناسبت ختنه پسرش عبدالله معتز بر پا کرد، تشریفات پر خرج و سرسام آوری به راه انداخت. مورخان گزارش آن جشن را به تفصیل نوشته اند، ولی ما به گوشه هایی از آن اشاره می کنیم:

به دستور او: فرشی به طول صد ذراع و عرض پنجاه ذراع در تالار قصر گسترده و در همان جا برای پذیرایی از میهمانان، چهار هزار صندلی طلایی و آراسته به جواهر فراهم آوردند.

۱. دکتر منجد صلاح الدین، *بین الخلفاء و الخلفاء*، ص ۲۵-۲۶. (به نقل از: باقر شریف قرشی، *تحلیلی از*

زندگانی امام کاظم علیه السلام ترجمه محمدرضا عطایی، ج ۱، ص ۴۹۴)

۲. *الدیارات*، ص ۱۰۰. (به نقل از: همان، ص ۴۹۴-۴۹۵)

۳. همان.

به فرمان متوکل، بیست میلیون درهم که برای نثار آماده شده بود، بر سر زنان و خادمان و حاشیه‌نشینان نثار کردند و یک میلیون درهم که روی آنها عنوان «جشن و مراسم ختنه‌کنان» حک شده بود، بر سر آرایش‌گر و ختنه‌کننده و غلامان و پیش‌کاران مخصوص نثار گردید.

ختنه‌کننده معتز در آن روز تا هنگام صرف غذا، هشتاد و چند هزار دینار، افزون بر اشیای زرین و انگشتری و جواهر به‌دست آورده بود.

هزینه مخارج این جشن را افزون بر ۸۶ میلیون درهم برآورد کردند.^۱ دکتر شوقی ضیف پس از نقل این واقعه می‌نویسد:

به این ترتیب، میلیون‌ها دینار و درهم بی‌حساب صرف می‌شد و بدون هیچ نظارتی در میهمانی‌ها و جشن‌های کاخ، خرج می‌شد. این میهمانی‌ها داستان‌های هزار و یک شب را با تمام خیال‌پردازی‌ها و هرزگی‌ها و خوش‌گذرانی‌های موهومش، بدون هیچ کم و کاست به خاطر می‌آورد. آنان به جای آن‌که این میلیون‌ها درهم را در راه کمک به مردم و نیازمندی‌های ایشان و یا تجهیز سپاه در جنگ با ترکان و بیزاران صرف کنند، بیت‌المال را چنین احمقانه، بر باد می‌دادند، مردم در سختی و فقر به سر می‌بردند و عرق زحمت، مدام از سر و رویشان می‌ریخت و غم نومیدی و محرومیت را می‌خوردند تا متوکل و دیگران اموال ایشان را در راه‌های بیهوده صرف کنند و با آنها کاخ‌های عظیمی را بسازند و دینارها را میلیون میلیون حرام کنند و آن کاخ‌ها را به می‌خانه‌هایی بدل سازند که کاسه‌ها و جام‌های شراب در آنجا دور بزنند و کیسه‌های زر و سیم خرج نمایند.^۲

مسعودی به حق می‌نویسد:

در هیچ برهه‌ای از زمان و تاریخ به مانند دوران خلافت متوکل ول‌خرجی نمی‌شد.^۳

سوم. روزی متوکل در کاخ بُرکوار می‌گساری می‌کرد که از ندیمانانش خواست مراسم گل‌ریزان یا همان «شادکلاه» فارس‌زبانان را برگزار کنند. آنان در پاسخ وی

۱. بین الخلفاء و الخلفاء، ص ۳۳-۳۵؛ العصر العباسی الثانی، ص ۶۷-۶۸.

۲. همان، ص ۶۸.

۳. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۲۲. (برای اطلاع بیشتر از این اسراف‌کاری‌ها و ریخت‌وپاش‌ها نک: العصر العباسی الثانی، ص ۶۷-۷۹؛ تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۴۵۶-۴۵۹)

گفتند که شادکلاه بی گل ممکن نیست. چون آن زمان فصل گل نبوده، متوکل یکی از وزرایش به نام عبیدالله بن یحیی را خواست و به او گفت که درهم‌هایی به وزن دو گندم ضرب کنند.

پس از آن که به دستور متوکل پنجاه میلیون درهم را فراهم کردند، متوکل دستور داد که بخشی از آنها را قرمز، بخشی را زرد و بخشی دیگر را سیاه رنگ بزنند و بخشی دیگر را هم به رنگ خود گذارند. آن گاه که عبیدالله بنابر دستور عمل کرد، متوکل هفت صد خدمت‌کار و هوادارش را طلبید و به آنان دستور داد که هر کدام قبا و کلاه نوی، غیر رنگ قبا و کلاه دیگری تهیه کند و آنان نیز چنان کردند. سپس روزی بادوزان را تعیین کرد و دستور داد خیمه‌ای چهل در برپا دارند. او یک روز صبحانه را در آن جا بود، در حالی که ندیمان و خدمت‌کارانش لباس‌های نو بر تن داشتند. متوکل دستور داد همه آن درهم‌ها را به مانند گل بر سر افراد بریزند. باد سکه‌ها و درهم‌های سبک را مانند گل برگ‌ها در فضا می‌چرخاند.^۱

دکتر شوقی ضیف پس از نقل این مطلب می‌نویسد:

تمام اینها از آسوده خیالی و خوش گذرانی بیش از حد سرچشمه می‌گرفت؛ زیرا خلفای عباسی دیوانه‌وار هوس‌باز بوده، خوش می‌گذرانند و در کنار آنها طبقات مختلف مردم در نهایت فقر و تنگ‌دستی می‌زیستند.^۲

۴. بزم‌ها

بزم‌های شبانه عباسیان و دل‌دادگی و بخشش‌های بی‌شمار آنان به رقاصان و آوازه‌خوانان و مطربان در حالت خلسه و مستی، شهره آفاق و یادآور داستان‌های هزار و یک شب است. این بزم‌ها سرشار از لهو و لعب بوده است.^۳ خلفا در قصرهایشان عیش و نوش و مجالس شراب به پا می‌داشتند^۴ و بیشتر اوقات را در

۱. الدیارات، ص ۱۶۰. (به نقل از: العصر العباسی الثانی، ص ۶۸ - ۶۹)

۲. العصر العباسی الثانی، ص ۶۹.

۳. مروج الذهب، ج ۴، ص ۴. (به نقل از: العصر العباسی الثانی، ص ۷۷)

۴. العصر العباسی الثانی، ص ۹۲.

مستی و طرب می گذرانند.^۱ نه تنها قصرهای خلفا که قصرهای وزیران و امیرانشان نیز پایگاه شراب و رقص و غنا بوده است.^۲ که «الناس علی دین ملوکهم». آورده اند که هادی عباسی، همواره ابراهیم موصلی را به دربار دعوت می کرد و ساعت ها به آواز او گوش می داد. هادی از روی دل بستگی فراوان به ابراهیم، اموال و ثروت زیادی به او بخشیده بود. یک روز مبلغ دریافتی او از خلیفه، به ۱۵۰ هزار دینار رسید.

روزی ابراهیم موصلی چند آواز برای هادی خواند و در او هیجان بسیاری انگیخت. هادی او را تشویق کرد و بارها از وی خواست که بخواند. آن گاه در پایان بزم، به یکی از پیش کاران خود دستور داد که دست ابراهیم را بگیرد و به خزانه بیت المال ببرد تا او هر قدر می خواهد، بردارد و حتی به او گفت که اگر ابراهیم خواست، بگذارد تمام بیت المال را ببرد. ابراهیم می گوید: «وارد خزانه بیت المال شدم و فقط پنجاه هزار دینار برداشتم».^۳

بنابر گفته پسر ابراهیم، اگر هادی بیشتر عمر می کرد، ابراهیم می توانست حتی دیوارهای خانه اش را از طلا و نقره بسازد.^۴ متوکل نیز دست کمی از نیای خود نداشته است. بنابر نقل طبری، وقتی متوکل، قصر «جعفری» خود را به پایان رساند، مطربان و دلچکان را فراخواند و پس از انجام کارشان به آنان دومیلیون درهم پرداخت.^۵

۵. بخشش ها

خلفا، بیت المال مسلمین، را تنها به رقاصان و آوازه خوانان بزم هایشان نمی بخشیدند؛ مادران، همسران و دیگر بستگان آنان نیز از این بخشش ها بهره مند بودند. متوکل به مادرش شجاع، سالی شش صد هزار دینار می داد. آورده اند که پنج

۱. همان.

۲. همان؛ و نیز نک: تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۴۳۰.

۳. الأغانی، ج ۵، ص ۱۸۵.

۴. همان، ص ۱۶۳.

۵. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۸۲. (به نقل از: العصر العباسی الثانی، ص ۶۹).

میلیون دینار پول نقد، جواهراتی به ارزش یک میلیون دینار و زمین‌هایی که ارزش غلات سالانه آن چهارصد هزار دینار بود، پس از مرگ این زن به‌جا ماند.^۱

ام‌قبیحه^۲ همسر متوکل و مادر معتز نیز از همین بخشش‌های همسر و پسرش به ثروت‌های هنگفتی دست یافته بود، چنان‌که پس از کشته شدن پسرش معتز، آن هم به دلیل ناتوانی از فراهم آوردن پنجاه هزار دینار برای مخارج سپاه خود، در نزد او یک میلیون و پانصد هزار دینار پول نقد و سه جعبه جواهرات از زمرّد و یاقوت و ذُرّهای گران‌بها یافتند که ماندی نداشت^۳ و قیمت آنها دومیلیون دینار بود.^۴

خلفا، به شاعران درباری و یا مداحان و ستایندگانی که حکومتشان را حق و آنان را از امامان علیهم‌السلام به پیامبر نزدیک‌تر نشان می‌دادند و با زبان گزنده‌شان بر علویان می‌تاختند، نیز فراوان می‌بخشیدند.

متوکل به ابراهیم بن مدبر برای قصیده‌ای که در شفای بیماری او سروده بود، پنجاه هزار درهم صله داد و نیز به وزیر خود دستور داد تا او را به کار پر سودی بگمارد.^۵ نیز به ابوالشبل البرجمی برای قصیده‌ای که در مدح او سروده بود، سی هزار درهم پاداش داد.^۶

حسین بن ضحاک خلیع نیز برای سرودن شعری در وصف خدمت‌کاری که به او پیاله شرابی به همراه عنبر داده بود، هزار دینار در برابر هر بیت گرفت.^۷ ابوالعنبر برای شعری که در هجو بُحتری شاعر گفته بود، ده هزار درهم گرفت و برای شعری که در وصف خر متوکل و عشق‌بازی آن گفته بود، جایزه دریافت و خوش‌حالی فراوان متوکل را سبب شد.^۸

۱. *النققات و ادارتها فی الدولة العباسیة*، ص ۱۶۴.

۲. متوکل وی را به دلیل زیبایی و جمالش، (از باب تشبیه معکوس) قبیحه نامید. چنان‌که به سیاه می‌گویند: کافور. *(الکامل، ج ۷، ص ۲۰۰)*.

۳. *الکامل، ج ۷، ص ۲۰۰؛ النققات و ادارتها فی الدولة العباسیة*، ص ۱۶۵؛ *تاریخ الاسلام*، ج ۳، ص ۴۴۷.

۴. *نساء الخلفاء*، ص ۱۰۶. (به نقل از: *العصر العباسی الثانی*، ص ۷۳)

۵. *تحلیلی از زندگانی امام علی الهادی علیه‌السلام*، ص ۳۶۰.

۶. *الاغانی*، ج ۱۴، ص ۱۹۳. (به نقل از: *زندگانی امام علی الهادی علیه‌السلام*، ص ۳۶۱)

۷. *مروج الذهب*، ج ۴، ص ۱۲۳.

۸. همان، ص ۹۱-۹۳.

ابوالشمط، مروان بن ابی الجنوب برای قصیده‌ای در مدح او خلعت و دوپست هزار دینار و اموال، صله گرفت.^۱ او بارها از متوکل صله‌های گران گرفته بود.^۲ ابن اثیر، از ابوالشمط چنین نقل قول می‌کند:

من برای متوکل شعری خواندم که در آن هجا و ناسزای رافضه بود. او مرا امیر بحرین و یمامه کرد و چهار خلعت به من داد. منتصر هم به من یک خلعت داد. سپس متوکل دستور داد سه هزار دینار بر من نثار کنند و به منتصر و سعد ایتاخی امر کرد که دینارها را از زمین جمع کنند و به من بدهند. آنان نیز هر چه او دستور داد، انجام دادند.^۳ بعد از آن متوکل برای شعر دیگری، مانند آنچه گفته بودم، ده هزار درهم بر من نثار کرد.^۱ ←

۱. الأغانی. (به نقل از: زندگانی امام علی الهادی علیه السلام، ص ۳۶۲)

۲. همان.

۳. الکامل، ج ۷، ص ۱۰۱. (آن شعر چنین است):

ملک الخليفة جعفر	للدین و الدنيا سلامة
لکم تراث محمد	و بعدلکم تنفی الظلّامة
یرجو التراث بنوالبنا	ت و مالهم فیها قلامه
والصهر لیس بوارث	والبنت لا ترث الامامة
ما للذین تنحلوا	میراثکم إلّا الندامة
أخذ الوراثة اهلها	فعلام لومکم علامة
لو کان حقکم لما	قامت علی الناس قیامة
لیس التراث لغيرکم	لا و الله و لا کرامة
اصبحت بین محبکم	والمبغضین لکم علامة؛

سلطنت خلیفه که جعفر باشد، برای دنیا و دین سلامت است.

میراث محمد برای شماست، با عدالت شما ظلم از بین می‌رود.

فرزندان دختر [بنی فاطمه] آرزوی میراث را می‌کنند و حال آن که به اندازه سر ناخن از آن بهره ندارند.

داماد، وارث نمی‌شود و دختر، وارث امامت نمی‌گردد.

آنان که ادعای میراث شما را می‌کنند بهره‌ای جز پشیمانی ندارند.

ارث را وارثین و اهل آن به دست آورده‌اند، پس برای چه ملامت می‌کنید.

اگر این حق [خلافت] برای شما [بنی فاطمه] بود، نسبت به شما این همه شور و نشور نبود.

این میراث برای غیر از شما [بنی العباس] نیست، نه به خدا قسم! دیگران گرامی و کریم نیستند.

تو خود میان دوستان و بدخواهان، یک علامت هستی.

از بخشش‌های متوکل، تنها شاعران برخوردار نبودند، بلکه خنیاگران و دلچکان و مسخرگان نیز جوایز بزرگی دریافت می‌کردند.

برای نمونه، روزی متوکل دستور داد که عباد، مخنث دربار را در سرمای زمستان در یکی از آب‌گیرها ببندازند و آن‌گاه که در آستانه هلاکت بود، دستور داد او را درآورند و بپوشانند، سپس او را به نزد خود خواند و گفت: حالت چطور است؟

عباده گفت: از آخرت بر می‌گردم!

متوکل خندید و گفت: برادرم واثق را چگونه دیدی؟

عباده گفت: از جهنم گذر نکردم.

متوکل خندید و فرمان داد به او صله بدهند.^۲

یکی دیگر از سرگرمی‌های متوکل این بود که ابوالعبر شاعر نادان و بذله‌گو را در منجینی می‌گذاشت و دستور می‌داد او را به هوا پرتاب کنند؛ همین که به بالا می‌رسید، می‌گفت: راه را باز کنید! منجیق آمد. سپس در آب‌گیر می‌افتاد و مانند ماهیان با تور صید می‌شد.^۳ او از متوکل بیش از هر شاعری پول می‌گرفت.^۴ مسعودی می‌نویسد: «هرکس در زمینه‌های جدی و شوخی و غیره ابتکاری داشت و

ناگفته نماند که در همین دوره، شاعرانی نیز بودند که تن به این رذالت‌ها و حقارت‌ها نمی‌دادند؛ شاعرانی هم چون دَعْبَل خزاعی شیعی (۱۴۸ - ۲۴۶ قمری) که از محبان اهل بیت علیهم‌السلام بود. وی سرانجام در راه امامان و در زمان متوکل کشته شد. دَعْبَل به کسی که عواقب ناگوار هجوهایش را برایش یادآورد، گفت: پنجاه سال است که دار خود را بر دوش می‌کشم و هنوز کسی را نیافته‌ام که مرا بر دار کند.

ملوک بنی العباس فی الکتب سبعة و لم تأتنا عن ثامن لهم کتب
کذلک اهل الکهف فی الکهف سبعة خیار إذا عدوا و ثامنهم کلب
و ان لی لا علی کلبهم عنک رتبة لأنک ذو ذنب و لیس له ذنب؛

پادشاهان بنی‌عباس در نوشته‌ها، هفت تن هستند و هنوز از هشتمین آنها نامی در نوشته‌ها ندیده‌ام.

اصحاب کُهِف نیز چنین بودند، هفت تن برگزیده و هشتمین سگشان بود.

ولی من سگشان را بر تو برتری می‌دهم؛ زیرا تو گناه‌کاری و آن را گناهی نبود. (نک: حَنَا الفاخوری،

تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه دکتر عبدالمحمد آیتی، ص ۳۷۳)

۱. الکامل، ج ۷، ص ۱۰۱.

۲. العقد الفرید، ج ۶، ص ۴۳۰. (به نقل از: زندگانی امام علی الهادی علیه‌السلام، ص ۳۵۹)

۳. العصر العباسی الثانی، ص ۵۰۱.

۴. همان.

پیش قدم بود، از خوان یغمای متوکل بهره‌مند می‌شد و اموال زیادی از آن خود می‌ساخت.^۱

۶. طعام‌ها

حرص و اسراف در فراهم آوردن انواع و اقسام خوراکی‌ها، نوشیدنی‌ها و شیرینی‌ها، و چیدن سفره‌های رنگین با ظروف طلا و نقره، از ویژگی‌های خلفای عباسی و همچنین وزیران و امیران آنان بوده است.^۲

مأمون روزانه شش هزار دینار خرج می‌کرد که بیشتر این مبلغ را در آشپزخانه به کار می‌بستند.^۳

درباره هارون الرشید نیز آورده‌اند که در هر روز سی نوع طعام بر سر سفره‌اش می‌چیدند و ده هزار درهم خرج غذایش می‌شده است.^۴

برخی از خلفای عباسی از شعرای خود می‌خواستند که درباره این سفره‌های رنگین شعر بسرایند.^۵

دکتر ابراهیم حسن در کتاب *تاریخ الاسلام* و دکتر شوقی ضیف در *العصر العباسی الثانی* نمونه‌هایی شنیدنی از این اسراف و شکم‌بارگی را یادآور شده‌اند.^۶ دکتر زهراوی نیز در کتاب *التنفقات و ادارتها فی الدولة العباسیة* مخارج گزاف روزانه غذا و آشپزخانه هر یک از خلفای عباسی را آورده و اسراف و ول‌خرجی آنان را برشمرده است.^۷

افزون بر مخارج شکم‌بارگی خلفا و اسراف آنان در طعام، مخارج سنگین همسران خلفا و فرزندان آنها و مبلغ گزاف خرید و نگاه‌داری کنیزکان زیبا و لباس‌های فاخر

۱. *تاریخ الخلفاء*، ص ۳۴۹.

۲. *العصر العباسی الثانی*، ص ۷۴.

۳. *الفخری*، ص ۲۰۷. (به نقل از: *تاریخ الاسلام*، ج ۲، ص ۴۲۵)

۴. *تاریخ الاسلام*، ج ۲، ص ۴۲۴.

۵. همان، ج ۳، ص ۴۳۹.

۶. نک: *تاریخ الاسلام*، ج ۲، ص ۴۲۴-۴۲۷؛ همان، ج ۳، ص ۴۳۹-۴۴۰؛ *العصر العباسی الثانی*، ص ۷۴-۷۵.

۷. دکتر ضیف الله یحیی الزهرانی، *التنفقات و ادارتها فی الدولة العباسیة*.

و... و از همه مهم‌تر ول‌خرجی‌ها و رشوه‌های فراوان که در هنگام رسیدن به خلافت برای بیعت با آنان می‌پرداختند، رقم‌های سنگین و سرسام‌آوری است که فشار آنها، تنها توده مردم مسلمان را می‌آزرده است؛^۱ مردمی که متوسط خرج ماهیانه خانوادگی آنان در همان دوره، بیش از ۲۵ درهم نبوده است، یعنی به طور متوسط از روزی یک درهم فرا نمی‌رفته است.^۲ در همین حال، مخارج شخصی متوکل در سال افزون بر ۷۶/۵۰۲/۵۰۰ درهم بوده است.^۳

نه تنها خلفا که وزیران و امیران و دیگر کارگزاران دولت نیز در فساد و اسراف‌کاری شهره بوده‌اند؛ چراکه «الناس علی دین ملوکهم». برخی از این فسادها و اختلاس‌ها^۴ در پی می‌آید:

یکم. واثق در سال ۲۲۹ قمری عده‌ای از منشیان دولت را به زندان انداخت و از آنان اموال زیادی را مصادره نمود. از احمد بن اسرائیل هشتاد هزار دینار، از سلیمان بن وهب (منشی ایتاخ) چهارصد هزار دینار، از حسن بن وهب چهارده هزار دینار، از ابراهیم بن ریاح و منشی‌هایش صد هزار دینار، از نجاح شصت هزار دینار و از ابوالوزیر ۱۴۰ هزار دینار گرفت.^۵

دوم. متوکل چهل روز پس از خلافت، بر ابوالزیات وزیر خود و وزیر برادرش واثق غضب کرد و او را از وزارت عزل و همه اموال و دارایی‌هایش را مصادره نمود^۶ و به جای او، ابوالوزیر را به وزارت منصوب کرد. اما چیزی نگذشت که در همان سال (۲۳۳ قمری) بر او نیز خشم گرفت و اموال او و برادرش

۱. نک: همان، ص ۱۶۲-۱۷۱. (در مورد لباس‌های فاخر، نک: *العصر العباسی الثانی*، ص ۷۲-۷۳)

۲. *مصارع العشاق*، ص ۱۵۹. (به نقل از: *العصر العباسی الثانی*، ص ۶۲) گفتنی است که در آن زمان درهم ارزش فراوانی داشته است. با یک درهم می‌توانستند گوسفند، یا کوزه‌ی عسلی و یا کوزه‌ای روغن بخرند و با یک دینار نیز می‌توانستند شتری بستانند. (باقر شریف قرشی، *زندگانی امام حسن عسکری*، ترجمه سیدحسن اسلامی، ص ۱۸۲)

۳. *النفقات و ادارتها فی الدولة العباسیة*، ص ۱۵۰. (برای اطلاع از مخارج روزانه‌ی هریک از خلفای عباسی نگاه کنید به همین کتاب، فصل سوم «نفقات دارالخلافه»)

۴. نک: *العصر العباسی الثانی*، ص ۲۰-۲۲ و ۵۶.

۵. *الکامل*، ج ۷، ص ۱۰.

۶. *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۴۸۵؛ *الکامل*، ج ۷، ص ۳۶؛ *مروج الذهب*، ج ۴، ص ۸۸؛ *تجارب الامم*، ج ۶، ص ۵۳۹.

و منشی‌اش را مصادره کرد^۱ و سرانجام به مبلغ دویست هزار دینار با او مصالحه کرد.^۲

سوم. به نقل طبری، هنگامی که متوکل بر عمر بن فرج رُخجی، از منشیان بزرگ دولت، غضب کرد و اموالش را مصادره نمود، از خانه‌اش پنجاه بار شتر، فرش‌های گران‌بها به همراه اموالی دیگر آوردند.^۳ قیمت اینها را تا ۱۲۰ هزار دینار نوشته‌اند. از برادر او نیز ۱۵۰ هزار دینار مصادره کردند.^۴

بنابر عقیده دکتر شوقی ضیف، در خانه یکی از منشیان حکومت که این اندازه فرش‌های گران‌بها باشد، دیگر خدا می‌داند که در خانه وزرا و خلفا چه اندازه از این فرش‌ها بوده است.^۵

چهارم. متوکل در سال ۲۳۷ قمری بر قاضی القضاات خود احمد بن ابی دؤاد خشم‌گین شد و تمام املاک و اموال او را مصادره نمود و فرزندش ابوالولید و دیگر فرزندان او را نیز به زندان انداخت. ابوالولید ۱۲۰ هزار دینار و جواهراتی به ارزش ۲۰ هزار دینار^۶ به خلیفه داد و تعهد کرد شانزده میلیون درهم از فروش املاک خود بپردازد تا آزاد شد.^۷

متوکل پس از برکناری احمد بن ابی دؤاد و مصادره اموالش، یحیی بن اکثم را قاضی‌القضاات گمارد. اما جالب این‌که او را هم سه سال بعد، یعنی در سال ۲۴۰ قمری از کار برکنار کرد و مبلغ ۷۵ هزار دینار، و چهارهزار جریب زمین در بصره از وی غرامت گرفت.^۸

۱. الکامل، ج ۷، ص ۳۹؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۸۹.

۲. طبری، ج ۷، ص ۳۴۳.

۳. همان، ص ۳۴۵.

۴. همان، ص ۳۴۳؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۰۲.

۵. العصر العباسی الثانی، ص ۷۲.

۶. به نقل مسعودی چهل هزار دینار. (مروج الذهب، ج ۴، ص ۹۶)

۷. الکامل، ج ۷، ص ۵۹.

۸. همان، ص ۷۴.

چگونه قاضی القضاات این اندازه ثروت را در مدت سه سال اندوخته است؟ شاعر چه نیکو گفته است:

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سببی برآورند غلامان او درخت از جای
دکتر شوقی ضیف در کتاب خود، ثروت‌های برخی از وزیران، امیران و منشیان خلفای عباسی و درآمدها، زمین‌ها، اختلاس‌ها و رشوه‌های آنان، به همراه باغ‌ها، منزل‌های وسیع، وضعیت خانه، اثاث، کنیزان، خدمه، محافظان مسلح و خوراک و پوشاک آنان را گزارش می‌کند.^۱

او در پایان می‌افزاید: این گونه اموال دولت اختلاس می‌شد و به غارت می‌رفت. دزدان و غارت‌گران کسانی نبودند جز وزیران و منشیان و امیران. آنان فراوان خوش می‌گذراندند، در حالی که توده مردم در فقر و سیاه‌روزی و ناامیدی دست و پا می‌زدند؛ گویا هیچ حکومتی در کار نبود، بلکه حکومت خود در نهایت فساد به سر می‌برد.^۲
به گفته او، دستگاه خلافت و کارمندان دولت در فساد و رشوه غرق بودند، چنان‌که بدون اغراق می‌توان گفت: بیشتر کارمندان دولت به‌ویژه مأموران مالیات و خراج، در اختلاس و رشوه غرق بوده‌اند.^۳ وزیران هم برای رسیدن به وزارت، رشوه‌های کلان می‌داده‌اند تا آن‌جا که بعضی‌ها برای دست یافتن به آن تا پانصد هزار دینار می‌پرداخته‌اند؛ چون می‌دانستند در اسرع وقت آن را جبران می‌کنند!^۴
بسیاری از قیام‌ها و شورش‌های این دوره، به‌ویژه صاحب زنج و بعدها قرامطه، فریاد و واکنشی در برابر این همه ظلم و چپاول طبقه حاکم و فقر و بدبختی توده‌های پابرنه بوده است.^۵

جاحظ^۶ (۱۵۹-۲۵۵ قمری) از مفاخر این عصر، بی‌چارگی و تهی‌دستی خود را

۱. العصر العباسی الثانی، ص ۲۰-۲۳؛ الکامل، ج ۷، ص ۵۶-۵۹.

۲. همان، ص ۲۳.

۳. همان، ص ۲۱.

۴. همان، ص ۲۳.

۵. نک: همان، ص ۶۲؛ همان، ص ۲۶.

۶. برای اطلاع بیشتر از شرح حال و اشعار او، نک: حنا الفاخوری، تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ص ۴۱۲-۴۳۰.

در اشعاری، چنین به تصویر می‌کشد:

أقام بدار الخفض راضٍ بحظّة

و ذوالحرص یسری حیث لا أحد یدری...^۱

دانشمند در خانه‌ای پست زندگی کند و از بهره خود خشنود است، لیکن آزمند هم‌چنان در وادی حرص پیش می‌رود و «رضای به قسمت» را کاری توهین آمیز می‌شمارد، در حالی که بدون رضایت، زهر در کام آدم است و جام تلخ‌تر از صبر زرد در دستش.

بی‌تابی کردم، اما پاسخی نگرفتم و اگر خردمند بودم به مال اندک قناعت می‌کردم. می‌پندارم ابلهان قوم، زندگی بهتری دارند و در خوشی و ناخوشی نیرومندترند. حوادث تلخ و شیرین بر آنان می‌گذرد، لیکن بی‌خبر از آنان کار خود را می‌کنند. از نظر زمانه، آدم مجرب و کار دیده با گوسفند صفتان بی‌شعور یکسان است. اگر پروردگارم نمی‌خواست مرا پای‌بند شرف و جویای قلّه‌های کرامت و افتخار قرار نمی‌داد.

من که مرگ را بر خفت ترجیح می‌دادم، ناچار شدم برای دریافت عطا و بخشش در برابر بعضی از آنان گردن کج کنم، همین که دیدم آنان برخورد خوب و چهره خندان را وسیله حفظ و نگاه‌داری دارایی خود می‌کنند روی گرداندم و راه منزل پیش گرفتم. اینک دوباره هم‌پیمان درس و اندیشه هستم.

آن‌گاه که جاحظ چنین محتاج و فقیر می‌نموده، تکلیف دیگر دانش‌وران نیز روشن بوده است.^۲

«ابوالعیناء» دیگر شاعری است که فقر عمومی آن دوره را به تصویر می‌کشد و تهی‌دستی خود را بیان می‌کند. او می‌گوید:

الحمد لله لیس لی فرس و لا علی باب منزلی حرس...^۳

خدا را سپاس که نه مرا اسبی است و نه بر در خانه‌ام نگهبانی. غلامی نیز ندارم که اگر او را بخوانم مانند برق به سویم بشتابد، فرزندم غلام من است و هم‌سرم

۱. دیوان جاحظ. (به نقل از: زندگانی امام علی الهادی علیه السلام، ص ۳۷۰)

۲. زندگانی امام علی الهادی علیه السلام، ص ۳۷۰.

۳. معجم الادباء، ج ۷، ص ۷۱. (به نقل از: همان، ص ۳۶۸)

کنیزکم که مالک و همسر او هستم. لذا از همگان نومیدم و نیاز به دیدن چهره‌های عبوس ندارم. نه خوش‌رو و نه بد اخمم، مرا بر در خانه خود نمی‌بیند.

حمداوی نیز از شاعران فقیر اما بلند طبع آن دوره به شمار می‌رود که زیر بار حکومت نرفته است و از فقر خود چنین پرده برداشته است:

تسامی الرجال علی خیلهم و رجلی من بینهم حافیة
فان كنت حاملنا ربنا والا فارجل بنی الزانیة^۱

بزرگان هر یک بر اسبی سوارند و از آن میان این من هستم که پیاده می‌روم. پروردگارا! یا مرا نیز مرکبی عطا کن یا آن‌که زن‌آدگان را از مرکب‌هایشان فرود آر.

سعید بن وهب نیز از ادیبان آن دوره، از شدت فقر فریادش به آسمان بلند بوده و چنین گفته است:

من كان فی الدنيا له شارة فنحن من نظارة الدنيا...^۲

هرکس در دنیا بهره‌ای از زیبایی و دارایی و کمال دارد، ولی ما از تماشاچیان دنیا هستیم. از دور با حسرت آن را نظاره می‌کنیم، گویی الفاظی بی‌معنا هستیم. دیگران از نردبان ترقی بالا می‌روند، اما روزگار ما، در میان پستان و ارادل سپری می‌گردد.

بنابر ادعای ادیبان آن روزگار، پرداختن به دانش و فرهنگ نتیجه‌ای جز فقر و حرمان و تهی‌دستی نداشته است. عطوی می‌گوید:

یا أيها الجامع علماً جمّاً إمض إلی الحرفه قدماً قدماً^۳

ای کسی که دانش بسیاری فراگرفته‌ای! شتابان به سوی حرفه‌ای روی آور. از ثروت محروم و فهمی به تو داده شده است. پس سوگند به روزی دهنده و قسمت کننده آن، که دانش، دشمن تو خواهد بود.

او در ادبیاتی حزن‌آور، وضعیت رقت‌بار خود را چنین ترسیم می‌کند:

۱. دیوان الحمداوی، ص ۸۸. (به نقل از: همان، ص ۳۶۹)

۲. الاغانی، ج ۲، ص ۳۳۷. (به نقل از: همان)

۳. شعر العطوی، ص ۸۷. (به نقل از: همان)

هجم البرد مسرعاً و یدی صفر و جسمی عار بغیر دثار

فتسترت منه طيله التشارين إلی تهتکت استاری...^۱

سرما، شتابان هجوم آورد و من دستم تهی و تنم عریان بود. به سختی ماه‌های «تشرین»^۲ خودم را پوشاندم تا آن‌که پوشش‌هایم پاره‌پاره گشت. پیراهنم را آن قدر با نخ و سوزن وصله کردم تا آن‌که آنها را نیز از دست دادم و شپش‌های ریز و درشت در کناره‌های پیراهنم به راه افتادند و قطاری از آنها به دنبال قطاری دیگر و دسته‌ای پس از دسته‌ای راه سرم را پیش گرفتند. سرانجام، ماه «کانون» فرا رسید و سرمای سخت زمستان چهره‌ام را سیاه کرد و چیزی که از آن می‌ترسیدم به سرم آمد.

شاعر هم‌چنان در بیان تصویر درماندگی و فقر خود چنین می‌گوید:

لو تأملت صورتی و رجوعی حین أسی إلی ربوع قفار...

اگر به چهره غم‌بارم آن هنگام که به بیابان‌های بی‌آب و علف پناهنده می‌شوم، نگریسته باشید، من در آن‌جا تنها هستم و اساساً ارزشی و امتیازی ندارد که دیگری به دیدارم آید یا مسکن گزیند. من حتی به قضای حاجت نیاز ندارم؛ زیرا لقمه‌ای نان نخورده‌ام و هنگامی که آدمی غذا نخورد، زحمت بنایی را ندارد و از قضای حاجت بی‌نیاز خواهد بود.

درویشی و تهی‌دستی این شاعر به جایی رسیده که چیزی نمی‌یابد تا بدن خود را بپوشاند و از سرما حفظ کند و جز پیراهن‌های پوسیده که قطارهای شپش در آنها در جولان هستند، پوششی ندارد. این ابیات نهایت درماندگی او را نشان می‌دهد. او به ویرانه‌ای دور دست پناه می‌برد و درد دل می‌کند و به دلیل گرسنگی و نخوردن غذا به قضای حاجت نیز احتیاجی ندارد؛ زشت‌ترین نوع بیمارگی و فقر که آدمی به آن گرفتار می‌شود.^۳

یعقوب بن یزید تمّار، از ادیبان آن دوره نیز در خانه‌ای متعلق به حکومت زندگی می‌کرد که هر دو ماه هفتاد درهم باید می‌پرداخت، لیکن به دلیل تنگ‌دستی امکان

۱. همان، ص ۸۱. (به نقل از: همان)

۲. از ماه‌های رومی است.

۳. زندگانی امام علی الهادی علیه السلام، ص ۳۶۸.

پرداخت اجاره نداشته است. وی احوال خود را چنین ملال‌انگیز به تصویر می‌کشد:
یا رب لا فرج مما اکابده بسرّ من رأی علی عسری و اقتاری...^۱

پروردگارا! مرا گشایشی از مصایبی که بر اثر فقر و بی‌چیزی در سامرا می‌کشم نیست. قبل از مرگ آسایشی ندارم تا دل‌کم صبرم اندکی آرامش یابد.
هفتاد درهم - از آنها که صیرفی درست و خالص می‌داند - بدهی، مویم را سپید کرده است. اجاره‌گیرندگان قبل از رسیدن موعود آماده‌اند تا یکایک، درهم را وصول کنند. همین که زمان پرداخت فرا می‌رسد، غم و اندوهم زیاد شده و اشک‌هایم مانند باران فرو می‌ریزند. هر روز می‌میرم و زنده می‌شوم و با پیدایش ماه نو، بدنم پاره پاره می‌گردد.

مغریبان سیاه‌چرده که گویی چهره‌های خود را با قیر و زفت پوشانده‌اند، به سراغم می‌آیند و اگر لحظه‌ای درنگ کنم، در خانه‌ام را با پتک و تیشه می‌شکنند و اگر آشکار گردم، کمترین پی‌آمد آن، کندن در و زندانی شدن است. در صورتی که همسایه بر من ترحم نکند.

پس اگر با وامی مرا کمک کنند آنان پول خود را گرفته، می‌روند و گرنه فردا برهنه خواهم بود. از حراجی بپرسید که پیراهن‌هایم را در بازار به چند فروخته است.
اگر هنگام مرگم بگویند وصیت کن، به آنها خواهم گفت: شهادت می‌دهم که خدایم خالق و آفریننده است و احمد صلی الله علیه و آله بنده خدا و فرستاده اوست و هفتاد درهم، بدهی اجاره‌خانه می‌دهم.

شاعر، تهی‌دستی خود را که در حقیقت وضعیت آن روزگار را تمام‌نما باز می‌تابد، در ابیات یادشده به خوبی نشان می‌دهد. آن هنگام که دانش‌مندان و فرهنگیان جامعه چنین در چنگال فقر له می‌شدند و زحمت‌کشان جامعه آن‌گونه به وسیله قدرت‌مندان جامعه استثمار می‌گشتند، ثروت‌های جهان اسلام به سوی دربار سرازیر می‌شد تا خرج رقاصان و آوازه‌خوانان و دلقکان و مسخرگان و کنیزکان زیبا شود و بزم‌های شبانه پر از گناه و نکبت عباسیان را رونق دهد.^۲

۱. سامرا فی ادب القرن الثالث الهجری، ص ۱۷۲. (به نقل از: همان، ص ۳۷۱)

۲. نک: زندگانی امام علی الهادی علیه السلام، ص ۳۷۲. (برای اطلاع بیشتر از اشعار دیگر شاعرانی که از فقر و سیه‌روزی خود که در حقیقت بیان‌گر وضعیت عمومی آن دوره است، نک: زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۱۹۷-۲۰۷)

ج) وضعیت فکری

متوکل «وضعیت فکری» این دوره را از اعتزال^۱ (مذهب رسمی دولت) به مذهب اهل حدیث گرداند و به سرکوب معتزله و شیعیان، و حمایت از اهل حدیث پرداخت که بیشتر اهل سنت^۲ بودند.

اقوال متعددی درباره اعتزال و زمان پیدایش آن وجود دارد.^۳ برخی از محققان، اعتزال را پدیده اواخر قرن اول هجری و در دوره امویان و جدایی واصل بن عطا از استاد خود حسن بصری (۲۱-۱۱۰ قمری) می‌دانند.^۴ به گفته آنان، اعتزال با پنج اصل در عراق پدید آمد و بالید.^۵

این مکتب، بر عقل‌گرایی به گونه افراطی تأکید دارد، چنان‌که برخی آن را مانند عقل‌گرایی اروپا در عصر رنسانس دانسته‌اند.^۶

این مذهب تا دوره مأمون به مسائل سیاسی نپرداخت،^۷ اما در دوره مأمون (۱۹۸-۲۱۸ قمری) دولت این عقیده را رسمی خواند و با حمایت‌های خود آن را به اوج رساند. برخی از محققان با برشمردن شواهد تاریخی، بر این عقیده‌اند که هدف

۱. درباره پیدایش معتزله و عقایدشان و نقش آنان در دوره خلفای عباسی، نک: تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۴۱۸ - ۴۲۶؛ همان، ج ۲، ص ۱۵۵-۱۶۲؛ همان، ج ۳، ص ۲۱۳-۲۱۸؛ العصر العباسی الاول و العصر العباسی الثانی، ص ۱۷۰-۱۷۹؛ بحوث فی الملل و النحل، ج ۳، ص ۱۶۵-۴۷۰.

۲. میان اهل حدیث و اهل سنت باید تفاوت گذارد. اهل حدیث تنها به گفته‌های پیامبر ﷺ تمسک می‌کنند، در حالی که اهل سنت علاوه بر آن، به اعمال، کردار و تقریر پیامبر هم باور دارند. (تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۱۶۲) نیز برای اطلاع بیشتر از اصطلاح «اهل سنت» و تاریخ پیدایش و نظم آن در عهد عباسیان و نیز فرقی آن، نک: همان، ج ۲، ص ۱۶۲-۱۶۳؛ همان، ص ۴۶۸-۴۷۰؛ همان، ج ۳، ص ۲۱۸-۲۱۹.

۳. نک: بحوث فی الملل و النحل، ج ۳، ص ۱۷۴-۱۸۳.

۴. تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۴۱۸ (وجوه دیگری درباره این مسئله ذکر شده. نک: همان، ص ۴۱۹؛ بحوث فی الملل و النحل، ج ۳، ص ۱۶۵-۴۷۰).

۵. همان، ص ۴۱۹ - ۴۲۰. این اصول عبارتند از: توحید، عدل و وعید، قائل شدن به حد میانی به نام فسق، بین ایمان و کفر، امر به معروف و نهی از منکر. (برای توضیح هر یک، نک: همان؛ بحوث فی الملل و النحل، ج ۳)

۶. همان، ص ۴۲۱.

۷. همان.

اصلی مأمون از این کار، مبارزه با امامت شیعه و در رأس آن مبارزه با امام رضا علیه السلام و محکوم کردن و شکست آن حضرت بود، تا بدین وسیله، بزرگ‌ترین مانع و خطر را از سر راه خود و دیگر خلفای عباسی بردارد.^۱

مأمون با اجبار امام به پذیرش مقام ولایت‌عهدی از یک طرف و ترجمه کتاب‌های یونانی در فلسفه و منطق از طرف دیگر، برای تحقق اهداف خود تلاش می‌نمود.

او با واداشتن امام علیه السلام به پذیرش مقام ولایت‌عهدی، می‌پنداشت که امام علیه السلام را دور از زهد و خواهان مقامات دنیوی می‌تواند بنماید،^۲ مأمون با انگیزش نهضت ترجمه،^۳ شکست امام و بستن در خانه اهل بیت علیهم السلام را در سر داشت،^۴ اما همه نقشه‌های شومش با برخوردهای پیچیده و دقیق امام علیه السلام و برخورداری حضرت از موهبت عصمت و علم الهی، نقش بر آب شد تا آن‌جا که جز کشتن امام علیه السلام چاره‌ای ندید. به گفته ابوصلت، مأمون از شهرهای مختلف، متکلمان را فرا می‌خواند تا شاید یکی از آنان در مباحثه، امام علیه السلام را شکست دهد و منزلت ایشان را در نزد علما پایین بیاورد و به وسیله آنان، شکست خوردن امام علیه السلام را در میان مردم شایع گردانند، ولی هیچ دشمنی، از یهود و نصارا و مجوس و صابئیان و برهمنان و بی‌دینان و مادیان، با آن حضرت سخن نمی‌گفت، مگر آن‌که با دلیل و برهان محکوم و ساکت می‌گشت. وی در ادامه می‌افزاید که چون نیرنگ‌های مأمون به نتیجه نرسید، به آن حضرت سوء قصد کرد و با خوراندن سم ایشان را کشت.^۵

مأمون پس از پذیرش این مذهب، مردم را واداشت که بپندارند قرآن مخلوق است. این پندار، از نظریات «معتزله» است.

۱. نک: زندگانی سیاسی امام رضا علیه السلام، ص ۳۵۷-۳۶۰؛ زندگانی سیاسی امام جواد علیه السلام، ص ۶۳-۶۵.
 ۲. زندگانی سیاسی امام رضا علیه السلام، ص ۲۳۳-۲۳۴؛ زندگانی سیاسی امام جواد علیه السلام، ص ۶۵. (گفتنی است که جعفر مرتضی عاملی در کتاب تحقیقی خود، پیرامون زندگانی سیاسی امام رضا علیه السلام، ص ۲۰۳-۲۳۳، یازده هدف برای مأمون از اعطای مقام ولایت‌عهدی به امام رضا علیه السلام برمی‌شمارد).
 ۳. نک: تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۳۴۴-۳۴۷؛ همان، ج ۳، ص ۳۸۰.
 ۴. برای اطلاع از اهداف مأمون در ترجمه کتاب‌های فلسفه و منطق، نک: سیره پیشوایان، ص ۴۹۸-۵۰۸.
 ۵. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۳۹؛ بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۲۹۰؛ شرح میمیه، ص ۲۰۴. (به نقل از: زندگانی سیاسی امام جواد علیه السلام، ص ۶۵)

او در سال ۲۱۸ قمری به حاکم بغداد نامه‌ای نوشت و از او خواست که قاضیان و محدثان را در مورد مسئله مخلوق بودن قرآن بیازماید تا چنانچه از پذیرش این نظر سر باز زنند، آنان را از جای‌گاه خود برکنار کند. هم‌چنین دستور داد که از قاضیان تعهد بگیرند که شهادت باورمندان به مخلوق بودن قرآن را، بپذیرند، و منکران به این باور را مجازات کنند.^۱ این کار که در واقع نوعی تفتیش عقاید بود، در تاریخ «مِحَنَةُ القرآن»^۲ نام گرفت.

وادار کردن مردم به پذیرش این باور، از جمله وصایایی بود که مأمون به معتصم ولی‌عهد خود کرد. معتصم نیز که از علم بهره‌ای نداشت، بر هر کدام از علما که بر این باور نبودند، بسیار سخت می‌گرفت و بر عالمان و قاضیان نامعتقد به این باور معتزله، تازیانه می‌زد و آنان را شکنجه می‌کرد.^۳

واثق (۲۲۷-۲۳۲ قمری) نیز به پیروی از معتصم این باور را پذیرفت و از معتزله پشتیبانی می‌کرد. او تا آن‌جا به مردم برای پذیرش عقاید آنان سخت گرفت که باعث رنجش خاطر مردم بغداد شد.^۴ وی افراط را به آن‌جا رساند که در معاوضه اسیران مسلمان با رومیان، پذیرش مخلوق بودن قرآن را پایه‌ای برای مسلمانی نهاد، چنان‌که هر کدام از اسیران نامعتقد به این باور را نامسلمان می‌خواندند و مبادله نمی‌کردند.^۵ خلفای عباسی چنان سخت گرفتند که همه مخالفان را شکنجه کردند و آزرده و در زندان افکندند.^۶ احمد بن حنبل به جرم مخالفت با این پندار، تازیانه خورد و مدت‌ها زندانی شد.^۷ در زمان حکومت واثق، اهل بغداد به خاطر اعتراض به این

۱. تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۱۶۰؛ الکامل، ج ۶، ص ۴۲۳؛ تاریخ الخلفاء، ص ۳۰۸.

۲. «مِحَنَةُ» به معنای آزمایش است. (لسان العرب، ج ۱۳، ص ۴۰۱ می‌نویسد: «المِحَنَةُ: الخِبرَةُ» و نیز می‌نویسد: «المِحَنَةُ: ما يمتحن به الانسان من بلية؛ سختی و بلیه‌ای است که انسان با آن امتحان و آزمایش می‌شود.»)

۳. تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۱۶۱.

۴. همان، ص ۱۶۱ و ۸۰.

۵. همان، ص ۱۶۲، و ج ۳، ص ۲۱۳؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۸۲. (برای اطلاع از موضع ائمه علیهم‌السلام به ویژه امام هادی علیه‌السلام با مسئله مخلوق بودن قرآن، نک: سیره پیشوایان، ص ۶۰۹-۶۱۰؛ شیخ صدوق، توحید، ص ۲۲۴).

۶. الولاة و القضاة، ص ۴۵۱. (به نقل از: دکتر نادیه حسنی صقر، مطلع العصر العباسی الثانی، ص ۱۹۹)

۷. مطلع العصر العباسی الثانی، ص ۲۰۶.

باور، به رهبری احمد بن نصر خزاعی قیام کردند و خواستار عزل واثق شدند. این قیام به کوشش واثق شکست خورد و او رهبر آن قیام را کشت.^۱ یوسف بن یحیی بُویطی از شاگردان شافعی نیز شکنجه شد و در زندان درگذشت.^۲ بی تردید، این گونه کارها نفرت بسیار مردم از معتزله را برمی‌انگیخته است.^۳

سرانجام، در پی درگذشت واثق، متوکل (۲۳۲ - ۲۴۷ قمری) روی کار آمد. او با چرخشی آشکار، سیاست حمایت از اهل حدیث و سرکوبی معتزله و شیعیان^۴ را در پیش گرفت.^۵ و بدین وسیله، رضایت توده مردمی را توانست فراهم آورد که به دلیل سخت‌گیری‌های معتزله و حمایت‌های بی‌دریغ خلفا از آنان، به ستوه آمده بودند.^۶ مردم در ستایش او به سبب این کار چنان مبالغه کرده بودند که او را یکی از سه خلیفه، احیاکننده سنت و از بین برنده بدعت نامیدند.^۷

افزون بر این، متوکل توانست علویان را که بیشتر آنان به اعتزال می‌گراییدند و در واقع، عناصر تندرو جامعه بودند، شکست بدهد.^۸ او با این چرخش فکری، برای رسیدن به اهداف سیاسی خود و نابودی هر چه بیشتر معتزله و شیعه، روش‌های ویژه‌ای به کار بست:

نخست، ممنوع کردن تفتیش عقاید مذهبی (المحنة) که مأمون، با پشتیبانی

۱. مروج الذهب، ج ۴، ص ۷۶؛ تاریخ الخلفاء، ص ۳۴۰؛ الکامل، ج ۷، ص ۲۲؛ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۲۹.

۲. الکامل، ج ۷، ص ۲۶.

۳. طبری، ج ۷، ص ۳۲۹. (به نقل از: دکتر نادیه حسنی صقر، مطلع العصر العباسی الثانی، ص ۲۰۰)

۴. در مورد تأثیر شیعه امامیه در معتزله و وجوه اشتراک این دو، نک: تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۱۵۵ - ۱۶۲؛ تأثیر الآراء الكلامية الشيعية على المعتزلة. (مجلة الفكر الاسلامی، ش ۱۶، ص ۱۶۱ - ۲۰۷)

۵. طبری، ج ۷، ص ۳۶۸؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۸۶. (قال المسعودی: «و لما أفضت الخلافة إلى المتوکل أمر بترك النظر والمباحثة فی الجدل والترك لما كان علیه الناس فی أيام المعتصم والواثق و المأمون و أمر الناس بالتسليم والتقليد و أمر شیوخ المحدثین، بالتحديث و إظهار السنة و الجماعة.»)

۶. ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۱۹۸. (به نقل از: مطلع العصر العباسی الثانی، ص ۲۰۳)

۷. «بالغوا فی الثناء علیه و التعظیم له، حتی قال قائلهم: الخلفاء ثلاثة: ابوبکر فی قتل اهل الردة، و عمر بن عبد العزیز فی رد المظالم، و المتوکل فی احیاء السنة و اماتة التجهيم.» (تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۱۷۰؛ تاریخ الخلفاء، ص ۳۴۶. در تاریخ بغداد به جای «اماتة التجهيم»، «محالبدع» آمده است)

۸. نک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۸۲.

معتزلیان به کار می‌بست. وی، ایشان و هواداران‌شان را به پذیرش شعارهای ضد شیعی ترغیب می‌کرد؛

دوم، ابن‌زیات، وزیر و هم‌کارانش را از مشاغل خود برکنار کرد و به جای او جُرجرائی و ابن‌خاقان را گماشت که در گرایش‌ها و سیاست‌های ضد شیعی افراطی بودند؛

سوم، ارتش جدیدی به نام شاکریه سامان داد و بدین منظور، افرادی را به‌کار گرفت که در بینش ضد علوی معروف بودند؛ مردمانی از سوریه، الجزیره، جبل، حجاز و حتی از عینا که علیه تفتیش عقاید مذهبی (محنة القرآن) قیام کرده بودند.^۱ متوکل افزون بر این کارها، مخالفان شیعی و علوی خود را به‌گونه‌هایی دیگر می‌آزرد^۲ که پیش‌تر به برخی از آنها، هم‌چون خراب کردن قبر امام حسین (ع) اشاره شده است.

از دیگر روی‌دادهای مهم در این ایام، شکل‌گیری و تدوین برخی جوامع روایی و صحاح اهل سنت، هم‌چون مصنف ابن‌ابی‌شیبۀ، (متوفای ۲۳۵ قمری)، صحیح بخاری (متوفای ۲۵۶ قمری) و صحیح مسلم (متوفای ۲۶۱ قمری) است.^۳

چکیده

برای پی‌بردن به علل و زمینه‌های غیبت و دست یافتن به تحلیلی جامع و صحیح در این باره، وضعیت سیاسی - اجتماعی و فکری عصر عباسیان دوم، و دوره مرکزیت سامرا در آستانه غیبت امام زمان (ع) بررسی شد. وضعیت سیاسی و ویژگی‌های این دوره، از این شمارند:

۱. انتقال مرکز خلافت از بغداد به سامرا؛

۲. نفوذ و تسلط ترکان؛

۳. عزل و نصب‌های پی‌درپی؛

۱. به نقل از: همان.

۲. برای اطلاع از این عملکرد، نک: تکرار تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (ع) ص ۸۲ - ۸۵.

۳. نک: دکتر شاکر مصطفی، دولة بنی‌العباس، ج ۲، ص ۱۶۴.

۴. نفوذ زنان در دستگاه خلافت؛

۵. ستم‌گری وزیران و امیران؛

۶. فتنه‌ها و آشوب‌های داخلی؛

۷. قدرت یافتن و خودمختاری مناطق تحت نفوذ؛

۸. تغییر ماهیت و اهداف فتوحات.

چنان‌که به وضعیت اجتماعی آن دوره پرداختیم، جامعه به دو قطب مالی و اقتصادی تقسیم گردید که دو قشر محروم و برخوردار از آن سر برآورد. از این‌رو، زندگی خلفا، وزیران و امیران، جشن‌ها و خوش‌گذرانی‌های افسانه‌ای آنان با تهی‌دستان و سیه‌روزان توده مردم مقایسه شد.

مهم‌ترین ویژگی و وضعیت فکری این دوره، چرخش فکری آشکار متوکل از اعتزال به اهل حدیث و سرکوبی معتزلیان و قدرت بخشیدن به اهل سنت و جماعت بوده است.

فصل چهارم

وضعیت فکری، سیاسی و اجتماعی شیعه در آستانه غیبت صغرا

در آستانه عصر غیبت، تشیع از مهم‌ترین و اصیل‌ترین گروه‌های اسلامی و قوی‌ترین احزاب مخالف خلفا و حکومت بوده است. شاگردان و اصحاب تربیت‌یافته در نزد امامان علیهم‌السلام اصولی را که از ایشان آموخته بودند، در کتاب‌های «چهارصدگانه» (اصول اربع‌مأه) گرد آوردند. امامان علیهم‌السلام مبانی اعتقادی و فقهی شیعه را تبیین می‌نمودند و به گردآوری کتاب‌ها سفارش و تأکید می‌فرمودند.

همواره امامان شیعه در محاصره سیاسی بودند و به‌رغم تقیه فراوان، ایشان را از مدینه به سامرا بردند تا بر رفت‌وآمدهایشان نظارت بیشتر کنند. دسترسی شیعیان به امام، بسیار پرخطر بود. آن‌گاه که مبارزه حساس و پیچیده شد، شیعه طرح سازمان مخفی وکالت، را درافکند؛ سازمانی که پایه‌های آن از دوره امام صادق علیه‌السلام ریخته شده بود و در دوره عسکریین علیهم‌السلام به اوج نفوذ خود رسید. سازمان مخفی وکالت، تشکیلاتی بسیار پیچیده بود که شناسایی ابعاد پنهان آن، بررسی فراوان می‌طلبد.

امامان علیهم‌السلام در این مرحله با ارتباط‌های سازمان‌یافته و پنهانی، به بسط و توسعه این سازمان و در نتیجه، حفظ، تقویت و گسترش شیعه می‌پرداختند. تأیید و حمایت برخی از قیام‌های علویان برای ایجاد ضعف در پایه‌های حکومت عباسی و یا کم

کردن ظلم و بی‌داد آنان، از دیگر عمل‌کردهای امامان شیعه علیهم‌السلام در این مرحله تاریخ‌ساز بوده است.

به لحاظ اجتماعی، توده شیعیان تحت فشار و ظلم شدید خلفا بودند؛ اموال آنان مصادره شده و جان آنان در خطر بود. آنها را از پست‌ها و سمت‌های مهم دولتی، اخراج کرده و تا آن‌جا که ممکن بود در تنگنا و فشار قرار می‌دادند. از این‌رو، تعدادی از آنان با سیاست تقیه در دربار و مناصب مهم نفوذ کرده تا در مواقع ضروری بتوانند اقدامات مفیدی انجام دهند.

رهبران شیعه در این دوره محصور بودند، ولی هم‌چون دیگر امامان علیهم‌السلام در میان همه قشرهای مردم نفوذ فراوانی داشتند.

کلینی از مردی از بنوحنیفه از اهالی بُست و سیستان نقل می‌کند که او روزی در آغاز خلافت معتصم، در سالی که ابوجعفر امام جواد علیه‌السلام به حج رفته بود، هم‌راه ایشان بر سفره‌ای نشسته که جمعی از درباریان نیز بنشسته بودند. آن مرد به امام جواد علیه‌السلام گفته: فدایت شوم! حاکم ما مردی است که شما اهل بیت را دوست می‌دارد و در دیوان او برای من مالیاتی برشمرده‌اند، اگر صلاح بدانید برای او نامه بنویسید و سفارش کنید به من نیکی کند.»

ابوجعفر در پاسخ به او فرموده بود: «من او را نمی‌شناسم.»

مرد گفته بوده است: «فدایت گردم، همان طوری که گفتم، او از دوست‌داران شما اهل بیت است و نامه شما برای او به نفع من خواهد بود.» پس امام علیه‌السلام کاغذی گرفته و نوشته‌اند: «بسم الله الرحمن الرحيم، اما بعد، رساننده این نامه، مذهب و مرامی جمیل از تو یاد کرد. همانا آن عملی برای تو (مفید) است که در آن نیکی انجام دهی، به برادرانت نیکی کن و بدان که خدای - عزوجل - حتی از سنگینی یک ذره و یک خردل از تو می‌پرسد.»

پیش از آن‌که آن مرد به سیستان برسد، حسین بن عبدالله نیشابوری، حاکم سیستان را خبر رسانده بودند که او برخاسته، دو فرسخ به شهر مانده به پیش‌واز آن مرد رفته، نامه را از او گرفته، بوسیده، بر چشمانش گذارده و از او پرسید: خواسته‌ات چیست؟

آن مرد به حاکم سیستان گفته است که در دیوان تو بر من مالیاتی مقرر شده است. حاکم دستور داده که آن مالیات را از او بردارند و گفت که آن مرد تا زمانی که من حاکم هستم، مالیاتی نپردازد. آن گاه از افراد خانواده اش پرسید، شمار آنان را که دانست، دستور داد که مقداری بیش از هزینه زندگی شان، برایشان جیره دهند پس آن مرد تا آن هنگام که حسین بن عبدالله نیشابوری زنده بود، مالیاتی نپرداخته و تا زمان مرگش جیره می گرفت.^۱

الف) وضعیت فکری

شیعه در این دوره به لحاظ فکری - عقیدتی جای گاه شایسته ای داشت؛ چه این که صادقین علیهم السلام طرح مذهب ریخته بودند، احادیث در شکل «اصول» و «جوامع» نگه داری می شد^۲ و دیگر امامان علیهم السلام معیار شناسایی احادیث و تهذیب آنها را درافکنده بودند، همان گونه که شیوخ، شاگردان و اصحابی^۳ برای کارشناسی حوادث

۱. الکافی، ج ۵، ص ۱۱۱-۱۱۲؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۸۶-۸۷.

۲. محمد بن معروف هلالی می گوید: «به حیرت نزد جعفر بن محمد صادق علیه السلام رفتم. از کثرت مردمی که دور آن حضرت جمع بودند نمی توانستم خدمت ایشان برسم تا این که روز چهارم مرا دیدند و به خود نزدیک کردند. پس از این که مردم متفرق شدند به قصد زیارت قبر امیرمؤمنان رفتند و من هم به دنبال ایشان رفتم و سخنشان را می شنیدم.» (تاریخ فقه و فقها، ص ۱۱۵، به نقل از: نجاشی، رجال) حسن بن علی بن زیاد و ثناء به ابن عیسی می گفت: «من در این مسجد (کوفه) نهصد شیخ را دیدم که همه می گفتند: حدثنی جعفر بن محمد علیه السلام» (همان)

حافظ ابوالعباس بن عقده همدانی کوفی (۳۳۳ قمری) کتابی درباره نام های کسانی که از حضرت صادق علیه السلام حدیث روایت کرده اند، تصنیف کرده که در آن چهار هزار نفر معرفی شده اند. (همان) در دوره صادقین علیهم السلام نقل روایت و تدوین حدیث در بین شیعه آن چنان وسعت یافت که در هیچ عصر و دوره و در هیچ مذهبی این طور وسعت نیافته است. (نک: دکتر عبدالهادی الفضلی، تاریخ التشریع الاسلامی، ص ۲۰۳-۲۰۴) این عصر را عصر انتشار علوم آل محمد علیهم السلام نامیده اند. (همان، ص ۹۵) ۳. برای آگاهی به شمار و نام شاگردان و اصحاب عسکریین علیهم السلام نک: دکتر عبدالهادی الفضلی، تاریخ التشریع الاسلامی، ص ۱۸۳-۲۱۱.

شیخ طوسی، تعداد شاگردان امام هادی علیه السلام را در زمینه های مختلف علوم اسلامی ۱۸۵ نفر می داند. در میان این گروه شخصیت های برجسته ای؛ مانند فضل بن شاذان، حسین بن سعید اهوازی، ایوب بن نوح، ابوعلی (حسن بن راشد)، حسن بن علی ناصر کبیر، عبدالعظیم حسنی و عثمان بن سعید اهوازی به چشم

و دفاع از کیان اعتقادی و فقهی شیعه در برابر فرقه‌ها و گروه‌های مختلف، به‌ویژه اهل سنت برخوردار از حمایت و پشتیبانی خلفا تربیت شده بودند.

حفظ اسلام و فرهنگ وحی و نگه‌داری آن از دست‌برد حوادث و منحرفان از جمله وظایف امام است. روشن‌گری‌ها و موضع‌گیری‌های شایسته عسکریین علیهم‌السلام در برابر انحرافات فکری جامعه از صوفیه و واقفیه گرفته تا مُفَوَّضه، ثنویه، غُلّات^۱ و... و پاسخ‌گویی به مسائل فقهی و مشکلات فکری و دور کردن شیعیان از افتادن در وادی‌های بیهوده و توان‌سوز «المحنه»، از ویژگی‌های بارز این دوره به‌شمار می‌رود.

امام هادی علیه‌السلام در پاسخ به یکی از شیعیان، درباره مخلوق بودن قرآن چنین نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم. خداوند ما و تو را از دچار شدن به این فتنه حفظ کند که در این صورت بزرگ‌ترین نعمت را بر ما ارزانی داشته است و گرنه هلاکت و گمراهی است. به نظر ما بحث و جدال درباره قرآن (که مخلوق است یا قدیم) بدعتی است که سؤال‌کننده و جواب‌دهنده در آن شریکند؛ زیرا پرسش‌کننده دنبال چیزی است که سزاوار او نیست و پاسخ‌دهنده نیز برای موضوعی بی‌جهت خود را به زحمت و مشقت می‌افکند که در توان او نیست.

خالق، جز خدا نیست و به جز او همه مخلوقند، قرآن نیز کلام خداست؛ از پیش خود اسمی برای آن قرار نده که از گمراهان خواهی گشت. خداوند ما و تو را از مصادیق این سخن قرار دهد که می‌فرماید: «مُتَّقِیْنَ کَسَانِی هَسْتَنْدَ کَه دَر نَهَانِ از خدای خویش می‌ترسند و از روز جزا بیمناکند».^۲

از دیگر اقدامات مهم عسکریین علیهم‌السلام در این دوره، ایجاد آمادگی فکری در شیعیان برای ورود به عصر غیبت بود. هم‌چنین است احادیث فراوان آنان درباره فرارسیدن

می‌خورند که برخی از آنان دارای آثار و تألیفات ارزش‌مندی در زمینه‌های مختلف علوم اسلامی هستند. (طوسی، رجال، ج ۱، ص ۳۷۳) و نیز نک: باقر شریف قرشی، حیات الامام الهادی، ص ۱۷۰-۲۳۰

برخی از محققان تعداد اصحاب و روات امام عسکری علیه‌السلام را تا ۲۱۳ نفر برشمرده‌اند. (نک: محمد جواد طبسی، حیات الامام العسکری علیه‌السلام، ص ۳۴۵-۴۱۳)

صاحب اعیان الشیعه نیز می‌گوید: «فقد روی عنه (الامام العسکری) من أنواع العلوم ما ملأ بطون الدفاتر؛ علوم و دانش‌های گوناگونی که از آن حضرت نقل شده، صفحات کتاب‌ها را پر ساخته است.» ج ۲، ص ۴۰

۱. نک: حیات الامام العسکری علیه‌السلام، ص ۲۸۷-۲۹۵.

۲. صدوق، توحید، ص ۲۲۴.

غیبت و بشارت آنان به ولادت حضرت حجت علیه السلام^۱ و ارجاع شیعیان به وکیلان^۲ و تأیید برخی از کتاب‌های فقهی و اصول‌روایی^۳ و سرانجام کم کردن تماس مستقیم با شیعیان، چنان‌که حتی در شهر سامرا به مراجعات و مسائل شیعیان با نامه یا به واسطه نمایندگان خویش پاسخ می‌دادند و بدین ترتیب، آنان را برای تحمل اوضاع و شرایط و تکالیف عصر غیبت و ارتباط غیرمستقیم با امام، آماده می‌ساختند.^۴ هم‌چنان که خواهد آمد، امام دوازدهم علیه السلام در زمان غیبت صغرا همین روش را پیش گرفت و شیعیان را به تدریج برای دوران غیبت کبرا آماده کرد.

ب) وضعیت سیاسی

۱. انتقال عسکرین علیه السلام از مدینه به سامرا و نظارت فراوان بر آنان

عباسیان در این دوره در برابر عسکرین علیه السلام همان سیاستی را پیش گرفتند که مأمون در برابر امام رضا و امام جواد علیه السلام به کار برده بود. متوکل نیز در برابر امام هادی علیه السلام آن سنت شوم را به کار بست؛ سنت شوم نزدیکِ دربار کشاندن امام علیه السلام و در تنگنا گذاشتن ایشان در حاشیه حکومت تا بتوانند کاملاً مراقب امام باشند، بر همه کارهای او اطلاع یابند و میان آن حضرت و شیعیان جدایی اندازند. همین سیاست درباره امام عسکری علیه السلام هم اجرا شد. از این‌رو، آن حضرت مانند پدر گرامی‌اش در سامرا زیر نظر بود و ناگزیر هر هفته، روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه خود را باید به کاخ خلیفه معرفی می‌کرد.^۵

علت احضار امام هادی علیه السلام به سامرا گزارش‌هایی بود که درباره فعالیت‌های امام علیه السلام در مدینه، و توجه و علاقه مردم به آن حضرت، به متوکل

۱. نک: حیات الامام العسکری علیه السلام، ص ۳۱۶.

۲. همان، ص ۳۲۴.

۳. همان، ص ۳۲۵.

۴. همان، ص ۳۲۴.

۵. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۷۸. (به نقل از: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۸۷)؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۵۱؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۵۲۸؛ دلائل الامامة، ص ۲۲۶.

می‌رساندند.^۱ امام را به اجبار از مدینه به سامرا بردند^۲ و در آنجا ایشان را زیر نظر گرفتند. آن‌گاه با اندک سعایتی به بهانه این‌که آن حضرت در خانه‌اش پول و سلاح مخفی کرده، نیمه‌شب به خانه‌اش هجوم می‌بردند و آنجا را بازرسی می‌کردند.^۳ پس از امام هادی علیه السلام، امام حسن عسکری علیه السلام در ۲۲ سالگی عهده‌دار امامت شد و تا هنگام شهادتش در ۲۸ سالگی در سامرا زیر نظر مأموران خلیفه به سر برد.

۲. شیوه‌های مبارزه سیاسی عسکریین علیهم السلام

مبارزه‌های سیاسی عسکریین علیهم السلام هم‌چون مبارزه‌های فکری و عقیدتی آنان، شیوه‌ها و ابعاد مختلف و گوناگونی دارد. سیاست تقیّه، فرستادن برخی از شیعیان برای نفوذ در کارهای حکومت،^۴ حفظ و نگه‌داری شیعیان،^۵ رسیدگی به وضعیت آنان،^۶ تأیید و حمایت برخی از گروه‌های انقلابی^۷ و مهم‌تر از همه تقویت و گسترش

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۳۰۹؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۰؛ اثبات الوصیة، ص ۲۲۵. (به نقل از: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۸۳)

۲. حضرت خود می‌فرمود: «مرا از مدینه به اجبار به سامرا آوردند.» (بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۹)

۳. مروج الذهب، ج ۴، ص ۹۳؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۰۳.

۴. دکتر جاسم حسین می‌نویسد: «سازمان امامیه (وکلا) به هواداران خود اجازه می‌داد در دستگاه خلافت عباسی کار کنند. از این رو، محمد بن اسماعیل بن بزيع و احمد بن حمزه قمی مقامات والایی در وزارت اشغال کردند. (نجاشی، رجال، ص ۳۳۱). نوح بن دراج، قاضی بغداد و پس از آن قاضی کوفه بود. چون بستگان او از کارگزاران امام جواد علیه السلام بودند، عقیده خود را در هنگام اشتغال به این سمت پنهان داشت. (همان، ص ۱۰۲) بعضی دیگر از امامیه مانند حسین بن عبدالله نیشابوری، حاکم بست و سیستان شد و حکم بن علیا اسدی به حکومت بحرین رسید. هر دو نفر به امام جواد علیه السلام خمس می‌پرداختند که بیعت پنهانی ایشان با امام نهم علیه السلام را می‌نماید. (الکافی، ج ۵، ص ۱۱۱؛ الاستبصار، ج ۲، ص ۵۸؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۷۹)

۵. نک: بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۴۰، ۲۵۴، ۲۶۹، ۲۹۸ و ۲۷۰.

۶. نک: همان، ص ۳۰۴ و ۲۵۹، و نیز نک: حیات الامام العسکری علیه السلام، ص ۲۶۱-۲۶۶.

۷. نک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۸۵-۸۹. (بسیاری از مورخان؛ مانند اصفهانی روایت می‌کنند که قیام‌های علویان در سال ۲۵۰ و ۲۵۱ قمری در نواحی کوفه، طبرستان، ری، قزوین، مصر و حجاز آغاز شده است. امکان دارد این قیام‌ها از سوی یک گروه یا دقیق‌تر بگوییم توسط یک رهبر، هدایت شده باشد... علی‌رغم جبهه زیدی قیام، بسیاری از امامیه مخلص نیز شرکت داشته‌اند. بنابه گفته ابن‌عقده، پرچم‌دار قیام در مکه، محمد بن معروف حلّی، (متوفای ۲۵۰ قمری) بود که از برجستگان امامیه در حجاز به شمار می‌آمد. (نجاشی، رجال، ص ۲۸۰) افزون بر آن، رهبر قیام‌کنندگان کوفه، یحیی بن عمر بود که به

سازمان مخفی وکلا، از این شیوه‌ها به‌شمار می‌روند. سازمان مخفی وکلا در دوره امام صادق علیه السلام پی‌ریزی شد و در دوره عسکریین علیهم السلام با شتاب بیشتری رو به توسعه و گسترش گذاشت. فصل دیگر به این سازمان و عوامل گسترش آن، ویژگی‌ها و سیر تاریخی آن، خواهیم پرداخت. با وجود این، اشاره به سیاست تقیه و اهمیت آن برای فهم تاریخ امامان شیعه علیهم السلام اهمیت دارد.

تقیه در حقیقت گونه‌ای پیچیده از مبارزه است؛ تقیه بی‌کاری نیست؛ پنهان‌کاری است و در همه گونه‌ها جهاد، دفاع و زمینه‌سازی است. از این رو فرموده‌اند: «التقیة من دینی و دین آبائی و لا ایمان لمن لا تقیة له»^۱ «تسعة أعشار الدین فی التقیة و لا دین لمن لا تقیة له»^۲ و «المؤمن علویّ، المؤمن مجاهد، أمّا فی دولة الباطل بالتقیة و فی دول الحق بالسیف»^۳.

تقیه رمز حیات و بقای شیعه در طول تاریخ در برابر همه طاغوت‌ها و قدرت‌های استکباری است. تاریخ تقیه امامان شیعه کلید فهم تاریخ تشیع است و بدون آن،

او در سال ۲۵۰ قمری سوء قصد شد و ابو هاشم جعفری، وکیل امام هادی علیه السلام او را ستود و هم‌دردی او را به خود جلب کرد. (طبری، ج ۷، ص ۴۲۸)

افزون بر آن، بنا به گزارش مسعودی، علی بن موسی بن اسماعیل بن موسی کاظم علیه السلام در قیام ری شرکت داشت و خلیفه معتز او را دست‌گیر کرد. چون این شخص نوّه اسماعیل بن موسی کاظم علیه السلام، مبلغ آیین امامیه در مصر بود، بسیار محتمل به نظر می‌رسد که قیام وی در اصل امامی بوده باشد. (مروج الذهب، ج ۷، ص ۴۰۴) افزون بر آن، طبری درباره فعالیت‌های مخفی امامیه و نقش ایشان در قیام، آگاهی‌های مناسبی می‌دهد. مقامات دولتی، قیام را بیشتر زیدی می‌دانستند تا امامی. او هم‌چنین گزارش می‌دهد که جاسوسان عباسی مکاتباتی میان رهبر قیام‌کنندگان در طبرستان، به نام حسن بن زید و برادرزاده‌اش، محمد بن علی بن خلف العطار کشف کردند. هر دو نفر از هواداران امام دهم حضرت هادی علیه السلام بوده‌اند. (طبری، ج ۷، ص ۵۱۱ و ۱۶۸۳؛ اختیار، ص ۶۸)

... امامیه ادعای هر علوی که خود را قائم و مهدی موعود پیامبر صلی الله علیه و آله بداند، تکذیب کرده‌اند، ولی با بعضی از قیام‌های علویان که به ایشان وفادار بوده‌اند، هم‌دردی نموده‌اند. همین مطلب، ما را به این نکته ره می‌نماید که ائمه برای وصول به اهداف درست خود دو روش را در دست داشتند: نخست فعالیت‌های علمی، فرهنگی و مذهبی که با اشاعه آن در میان مردم بی‌آن‌که خود را به ظاهر درگیر مسائل سیاسی کنند، همت بگمارند. دوم، بعضی از قیام‌های شیعیان را که وفادار به خود بوده‌اند، را پنهانی حمایت کنند، بدان امید که بتوانند قدرت را به دست آوردند و پس از موفقیت به ایشان واگذارند.

۱. «تقیه از دین من و دین پدران من است، کسی که تقیه ندارد ایمان ندارد.» (وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۳۶)

۲. «تُه دهم دین در تقیه است و کسی که تقیه ندارد، دین ندارد.» (همان)

۳. «مؤمن همواره مجاهد است؛ در حکومت باطل با تقیه و در حکومت حق با شمشیر.» (همان، ص ۲۴۰)

حرکت امامان شیعه علیهم السلام تحلیل نمی‌پذیرد. و هزار اتهام بی‌سیاستی، سادگی، ضعف، ترس و دنیاطلبی را در کمین دارد. مفهوم، ضرورت، اهداف، ابعاد، نقش و از همه مهم‌تر تاریخ تقیه امامان شیعه، کلید فهم و تحلیل تاریخ تشیع است.

علی علیه السلام در خطبه «شقشقیه» می‌فرماید:

ابوبکر خلافت را هم‌چون پیراهنی پوشید و بر خود پیچید، با این‌که می‌دانست جای‌گاه من به خلافت هم‌چون محور به آسیاب است. حکومت بدون من نمی‌چرخد؛ چون سیلاب دانش از دل من سرازیر می‌شود و هیچ پرنده‌ای در فضای علم و دانش به اوج من نمی‌رسد.

من کنار کشیدم و دامن جمع کردم و در این اندیشه رفتم که با دست بریده بجنگم یا بر این گمراهی کور صبر کنم. این گمراهی که بزرگ را می‌شکند و کودک را پیر می‌سازد و مؤمن را در رنج می‌کوبد تا به دیدار پروردگار خویش برسد. دیدم صبر بر این همه سزاوارتر و معقول‌تر است. پس صبر کردم با چشم‌تر، و گلوی درد. می‌دیدم که میراث من به غارت می‌رفت.^۱

علی علیه السلام با وجود همان تقیه، سرداران خویش را از کنار ابوبکر و سعد بن عبادۀ جدا کرد و پس از ۲۵ سال سر برافراشت و با همه نقشه‌ها و برنامه‌ریزی‌های به‌جا به رهبری پرداخت.

امام هادی علیه السلام نیز به داوود صرمی می‌فرماید:

قال لی: یا داود! لو قلت إنّ تارك التّقیّة کنارک الصّلوة لکنّت صادقاً؛^۲

ای داوود! اگر بگویم که چشم‌پوشی از تقیه هم‌چون تارک الصّلوة است، در این گفته صادق بوده‌ام.

در این روایت، ترک‌کننده تقیه به ترک‌کننده نماز مانند شده و وجوب تقیه به پایه وجوب و اهمیت نماز رسیده است.

امام عسکری علیه السلام به یکی از شیعیان خود که دوستش را به تقیه راهنمایی کرد، فرمود:

۱. نهج‌البلاغه، خطبه سوم، معروف به خطبه شقشقیه.

۲. وسائل‌الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۴۰. (به نقل از: ابن‌ادریس، سرائر، بحار‌الانوار، ج ۵۰، ص ۱۸۱)

تو مصداق سخن پیامبر ﷺ هستی که فرمود: «کسی که دیگری را به کار خیری راه نماید، گویا آن را انجام داده است.» آن‌گاه امام فرمود: خداوند برای دوستت که تقیه کرده است، به شمار همه عاملان و تارکان تقیه، از شیعیان و دوستان و محبان ما، اجر و ثواب دهد، به طوری که کمترین آن ثواب‌ها باعث بخشش گناهان یک‌صد ساله می‌شود و همه آن‌چه از اجر و پاداش برای دوست توست، برای تو نیز به دلیل راه‌نمایی‌ات هست.^۱

این همه پاداش برای آثار فراوان تقیه است. شدت تقیه در دوره آن حضرت تا آن‌جا بوده که در بعضی از اوقات به شیعیان خود پیام می‌فرستادند که برای حفظ جان‌تان به من سلام نکنید و با دست اشاره ننمایید.^۲ ایشان به یکی از شیعیان خود فرموده‌اند: «اگر تقیه نمی‌کردی کشته می‌شدی؛ یا تقیه و پنهان‌کاری و یا مرگ و کشته شدن.»^۳

ج) وضعیت اجتماعی

وضعیت اجتماعی شیعیان و پایگاه اجتماعی و نفوذ رهبری شیعه در زیر می‌آید:

۱. وضعیت شیعیان

به رغم وجود شیعیان بسیار در شهرهای مهم،^۴ وضعیت اجتماعی شیعه در این دوره، همواره با فقر و فشار همراه بوده و آنان را از سمت‌ها برکنار می‌کرده‌اند. محروم کردن شیعیان از موهبت هم‌نشینی و انس و مجالست با امام و در حقیقت، کم کردن ارتباط آنان با امام ﷺ از دیگر نمونه‌هایی است که وضعیت نامناسب شیعیان را می‌نماید.

۱. طبرسی، احتجاج، ج ۲، ص ۴۶۰. (به نقل از: محمدجواد طبسی، حیات الامام العسکری ﷺ، ص ۲۴۰)

۲. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۶۹. (به نقل از: همان، ص ۲۳۷)

۳. اثبات الوصیه، ص ۲۴۳. (به نقل از: همان، ص ۲۳۷)

۴. نک: محمدجواد طبسی، حیات الامام العسکری ﷺ، ص ۲۲۳-۲۳۲. (از جمله این شهرها می‌توان کوفه، بغداد، نیشابور، قم، آبه، مدائن، خراسان، یمن، ری، آذربایجان، سامرا، جرجان، بصره و ده‌ها شهر دیگر را نام برد.)

یکم. اندک‌سازی ارتباط با امام علیه السلام

امام در این دوره به صورت‌های گوناگون با شیعیان ارتباط داشت، اما نظارت فراوان بر امام علیه السلام از یک‌سو و شکنجه و آزار مرتبطان با ایشان از سوی دیگر، باعث می‌شد که ارتباط امام علیه السلام با پیروان به کم‌ترین اندازه برسد و همین امر پی‌آمدهایی در میان شیعه به‌هم‌راه داشت که با تدبیر امام این آفات کم‌تر می‌شد.

دوم. فشار

خلفای عباسی در این دوره بر شیعیان به شدت فشار می‌آوردند. پیش‌تر برخی از جنایات متوکل را درباره شیعیان و علویان، تشکیل سپاه شاکریه و خراب کردن قبر امام حسین علیه السلام و... را برشمرده‌ایم. او برای فشار هر چه بیشتر بر شیعیان، به حاکم مصر دستور داد تا «طالبیون» را به عراق تبعید کند. حاکم مصر نیز چنین کرد. آن‌گاه متوکل در سال ۲۳۶ قمری آنان را به مدینه محل تبعید علویان راند.^۱

وی هم‌چنین به ساکنان حجاز هشدار داد هیچ‌گونه ارتباطی با علویان برقرار نسازند و آنان را حمایت مالی نکنند. بسیاری از افراد بدین دلیل به شدت مجازات شدند. بنا به نوشته ابوالفرج اصفهانی، متوکل در نتیجه به‌کار بستن این شیوه‌ها، با علویان در مدینه رفتارهای خشونت‌آمیزی داشت. علویان در مدینه از دیگر مردم جدا و از کم‌ترین احتیاجات زندگی نیز محروم بودند.^۲

سوم. اخراج از سِمَت‌ها

بنا به نوشته مسعودی، متوکل، اسحاق بن ابراهیم، حاکم سامرا و سیروان در استان جبل را به دلیل شیعه بودن از سِمَت خود برکنار کرد.^۳ بسیاری دیگر از مردم نیز موقعیت‌های خود را به همان دلیل از دست دادند.^۴ بعضی از آنان علت اخراج و

۱. ولاء مصرف‌کنندی، ص ۱۷۷. (به نقل از: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۸۳ - ۸۴)

۲. مقاتل الطالبیین، ص ۳۹۶. (به نقل از: همان، ص ۸۴)

۳. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۰۶؛ الکافی، ج ۱، ص ۵۰۰.

۴. نک: الکافی، ج ۱، ص ۵۰۰، ح ۵.

محرومیت خود را ارتباط با امام یاد کرده‌اند.^۱

چهارم. گرفتن امکانات اقتصادی

متوکل سرزمین فدک را که دارایی حسینیان بود، مصادره کرد. درآمد ملک فدک بنا به نوشته سید ابن طاووس در آن زمان بیشتر از ۲۴ هزار دینار بود. متوکل، فدک را به عبدالله بن عمر بزیار، هوادار خود داد.^۲ وی به ساکنان حجاز هشدار داد که با علویان هیچ گونه ارتباطی برقرار نسازند و آنان را از نظر مالی حمایت نکنند. بنا به نوشته ابوالفرج اصفهانی، متوکل، علویان را در تنگنای اقتصادی قرار داد و به گونه رسمی، هرگونه کمک و نیکی در حق آنان را ممنوع کرد و متخلفان را مجازاتی سخت و کیفری سنگین می‌کرد.^۳

۲. پایگاه اجتماعی و نفوذ رهبری شیعه

نفوذ معنوی امامان شیعه علیهم‌السلام، به رغم همه موانعی که حکومت پیش می‌آورد، روز به روز فزونی می‌یافت تا آن‌جا که قصر خلفا را نیز در بر گرفت. بسیاری از مردم شیفته آنان بودند و حتی برخی از وزیران و امیران، در دل به حقانیت آنان معترف و خلافت را تنها شایسته آنها می‌دانستند، گرچه در ظاهر آن را پنهان می‌داشتند. نمونه‌هایی از پایگاه اجتماعی امام هادی و امام عسکری علیهما السلام در زیر می‌آید:

یکم. نفوذ امام هادی علیه السلام

آن حضرت در دربار، در میان علویان، اهل کتاب، مردم مدینه و شیعیان نفوذ داشت، چنان‌که به تفصیل می‌آید:

– در دربار: متوکل، دمل بسیار بزرگی درآورد و سخت بیمار شد، چنان‌که از

۱. «الفخام عن المنصوری، عن عمّ ابیه، قال: قصدت الامام [الهادی] علیه السلام يوماً فقلت: یا سیدی إنّ هذا الرجل [المتوکل] قد أطرحنی و قطع رزقی و مللنی و ما اتهم فی ذلک إلا علمه بملازمتی لک...» (ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۴۱۱؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۷)

۲. سید بن طاووس، کشف المحجّة، ص ۱۲۴.

۳. مقاتل الطالبیین، ص ۵۹۹ (به نقل از: باقر شریف قرشی، زندگانی امام علی الهادی علیه السلام، ترجمه سیدحسن اسلامی، ص ۳۲۶)

شدت درد رو به مرگ بود و هیچ کس جرئت نداشت به او بیشتر بزنند. مادر متوکل (شجاع) نذر کرد چنانچه پسرش از این بیماری بهبود یابد، مال زیادی را از اموال خود برای امام هادی علیه السلام بفرستد. فتح بن خاقان یکی از بزرگان دربار عباسی و از نزدیکان خلیفه،^۱ به متوکل گفت که خوب است کسی را به نزد ابوالحسن هادی علیه السلام بفرستد و از او درباره علاج این بیماری پرسد؛ زیرا چه بسا او دستوری دهد و برای این بیماری علاجی بداند. متوکل کسی را به نزد امام فرستاد و فرستاده او به همراه دستورالعملی برای معالجه بازگشت که بر اثر آن، متوکل معالجه شد.^۲

متوکل در پی سعایت‌هایی که از امام هادی علیه السلام در مدینه می‌شد، حضرت را به وسیله یحیی بن هرثمه به سامرا فراخواند. امام همراه افراد خانواده خود به سوی سامرا به راه افتادند. یحیی که خود خدمت‌گزاری امام را بر عهده داشت، از تقوای حضرت شگفت زده شده بود. کاروان صحرا را در نوردید تا آن‌که به بغداد رسید. بنابر نقل یعقوبی، همین که امام به یاسریه رسید، اسحاق بن ابراهیم، حاکم بغداد، به دیدار ایشان شتافت و چون علاقه و شیفتگی مردم را به ایشان دید، از حضرت خواست شب را در بغداد به سر برد.^۳

آن‌گاه که یحیی، حاکم بغداد را آگاه کرد، حاکم بغداد به او گفت: «این مرد (امام هادی علیه السلام) زاده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و تو انحراف متوکل را از اهل بیت می‌دانی! پس اگر به او کلمه‌ای بگویی که بر ضد امام باشد، او را خواهد کشت و روز قیامت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خصم تو خواهد بود...» سپس بغداد را ترک کردند و راه سامرا را در پیش گرفتند. همین که به مقصد رسیدند، یحیی خود را شتابان به وصیف بن ترکی رساند که از سران حکومت به شمار می‌رفت و او را از رسیدن حضرت آگاه ساخت. وصیف نیز او را از نقل سخنانی که موجب رسیدن گزندی به امام علیه السلام گردد، برحذر

۱. «و كان الفتح بن خاقان التركي مولاه أغلب الناس عليه و أقربهم منه و أكثرهم تقدماً عنده ... و كان له نصيب من العلم و منزلة من الادب و ألف كتاباً في أنواع من الادب ترجمه بکتاب *البستان*.» (مروج الذهب، ج ۴، ص ۸۶) ابن ندیم نیز می‌گوید: «اما الفتح بن خاقان، فکان من کبار رجال دارالخلافه و کان يحضر لمجالسة المتوکل...» (الفهرست، ص ۱۱۶-۱۱۷)

۲. الکافی، ج ۱، ص ۴۹۹؛ الارشاد، ج ۲، ص ۳۰۲.

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۸۴. (به نقل از: زندگانی امام علی الهادی علیه السلام، ص ۲۶۳)

داشت و گفت: «ای یحیی! به خدا سوگند اگر سر مویی از امام علیه السلام کم شود، تنها تو مسئول آن خواهی بود...»

یحیی از یکی بودن سخنان اسحاق و وصیف درباره محافظت از امام علیه السلام و سلامتی او متحیر شد.^۱

درباره امام آورده‌اند که هنگام آمدن آن حضرت به نزد متوکل، تمامی درباریان و نگهبانان قصر بی اختیار به احترام ایشان قیام می کردند و بدون کمترین بهانه جویی و به انتظار گذاشتن، بی درنگ درها را می گشودند و پرده ها را کنار می زدند.^۲

- در میان بزرگان: امام به مجلس ولیمه ای دعوت شد که برای فرزند یکی از خلفا برگزار شده بود. وقتی حضرت وارد شد، همه حاضران به احترام او ساکت شدند...^۳

- در میان «علویان» و...: روزی محمد بن حسن اشتر علوی همراه با پدرش و جمعی از عباسیان، طالبیان و تعدادی از لشکریان و دیگر افراد در درگاه متوکل عباسی بودند که ناگهان ابوالحسن امام هادی علیه السلام سر رسید و خواست به قصر وارد شود. همه حاضران از مرکب هایشان فرود آمدند و به حضرت احترام نمودند تا حضرت وارد قصر شد. مردی از آن جمع، از این تجلیل و گرمی داشت به خشم آمد و لب به اعتراض گشود و گفت: «این همه تشریفات و احترام برای کیست؟ چرا برای این جوان این همه احترام بگذاریم؟ او نه از ما بالاتر است و نه بزرگ سال تر؛ به خدا قسم هنگام خارج شدن دیگر برای او به پا نخواهیم خاست و از اسب فرود نخواهیم آمد.»

ابوهاشم جعفری به او پاسخ داد: «به خدا سوگند با ذلت و کوچکی به او احترام خواهی گزارد...». لحظاتی بعد امام علیه السلام از قصر خارج شد، بانگ تکبیر برخاست و همه مردم به احترام امام به پا خاستند. ابوهاشم به مردم گفت: «مگر شما نبودید که

۱. *مرآة الزمان*، ج ۹، ص ۵۵۳؛ *تذکرة الخوارج*، ص ۳۵۹. (به نقل از: *زندگانی امام علی الهادی علیهما السلام*، ص ۲۶۳؛ *بحار الانوار*، ج ۵۰، ص ۲۰۷-۲۰۸)

۲. ابن شهر آشوب، *مناقب*، ج ۴، ص ۴۰۶؛ *بحار الانوار*، ج ۵۰، ص ۲۰۳.

۳. *اعلام الوری*، ص ۳۴۶؛ *مناقب*، ج ۴، ص ۴۰۷؛ *بحار الانوار*، ج ۵، ص ۱۸۲.

تصمیم داشتید به حضرت احترام نگزارید؟»

گفتند: «به خدا قسم نتوانستیم خود را بازداریم و بی‌اختیار از اسب فرود آمدیم و به ایشان احترام گزاردیم.»^۱

سادات و بزرگان، همگی رهبری و فضل امام را پذیرا بودند و او را بزرگ می‌داشتند. زید بن موسی بن جعفر، معروف به زید النار که عموی پدر حضرت به شمار می‌رفت و در آن وقت مردی کهن سال بود، روزی به قصد دیدار امام علیه السلام بر در خانه آمد و از عمر بن فرج نگهبان در خواست تا برایش از امام اذن ورود بگیرد. امام علیه السلام اجازه داد. زید وارد شد و در مقابل امام علیه السلام که در صدر مجلس بود، دو زانو نشست و بدین گونه به امامت حضرت اعتراف کرد.

روز دیگر که زید به حضور امام علیه السلام شرفیاب شد، حضرت در مجلس حاضر نبود و زید در صدر مجلس نشست. اندکی بعد که امام علیه السلام وارد شد، زید به سرعت از جای خود برخاست و امام علیه السلام را در مکان خویش جای داد و خود مؤدبانه در مقابل ایشان نشست. در این زمان امام علیه السلام بسیار جوان بود. این حرکت زید، اعتراف به امامت حضرت و فضیلت ایشان را می‌نمود و همه معتقدان به امامت ایشان چنین می‌کردند.^۲

– در میان مردم مدینه: وقتی مردم مدینه از مأموریت یحیی بن هرثمه، فرستاده متوکل، برای بردن امام هادی علیه السلام به سامرا اطلاع پیدا کردند، از شدت علاقه به امام علیه السلام آن‌چنان ناله و شیون سر دادند که یحیی می‌گوید: «من همانند آن را ندیده و نشنیده بودم به طوری که مجبور شدم آنان را تسکین دهم و آنان تا وقتی که سوگند نخوردم که هیچ آزار و اذیتی به امام علیه السلام نخواهد رسید، آرام نگرفتند.»^۳

– در میان اهل کتاب: نفوذ امام علیه السلام به مسلمانان و شیعیان منحصر نبود، بلکه اهل کتاب را نیز دربر می‌گرفت. آنان به حضرت بسیار احترام می‌گذازدند و در گرفتاری‌ها و دشواری‌ها به ایشان متوسل می‌شدند و حتی به آن حضرت هدایایی نیز

۱. مناقب، ج ۴، ص ۴۰۷؛ اعلام الوری، ص ۳۴۳؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۳۷.

۲. مؤثر الکبراء، ج ۳، ص ۹۴، (به نقل از: زندگانی امام علی الهادی علیه السلام، ص ۲۵-۲۶)

۳. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۷؛ ابن جوزی، تذکرة الخواص، ص ۲۲. (به نقل از: بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۱).

تقدیم می کردند.

هبة الله بن ابی منصور موصلی می گوید: «روزی یوسف بن یعقوب مسیحی از دوستان پدرم به خانه ما در بغداد میهمان شد. پدرم از انگیزه آمدنش پرسید. یوسف جواب داد: متوکل عباسی مرا احضار کرده است، ولی علتش را نمی دانم. من نیز خودم را به صد دینار بیمه کرده ام که آنها را با خود آورده ام تا برای علی بن محمد بن علی الرضا علیه السلام هدیه ببرم.»^۱

۱. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۴۴-۱۴۵. (ادامه داستان چنین است: «پدرم او را تشویق کرد و او چندی بعد، بغداد را ترک کرد و متوجه سامرا گشت. چند روز بعد یوسف با خوش حالی فراوان وارد خانه ما شد. پدرم از آن چه بر او گذشته بود، پرسید. او گفت: برای اولین باری بود که سامرا را می دیدم و قبلاً به آن شهر نرفته بودم. دوست داشتم قبل از رفتن نزد متوکل، صد دینار هدیه را به ابن الرضا (امام هادی علیه السلام) برسانم، اما فهمیدم که متوکل مانع خروج حضرت از خانه است و ایشان همیشه در خانه است. با خود گفتم چه کنم؛ اگر از خانه حضرت سراغ بگیرم چه بسا موجب دردسر بیشتری برای خود بشوم. مدتی به دنبال راه حلی می گشتم که ناگهان به قلبم خطور کرد بر مرکب خود بنشینم و او را رها کنم تا در شهر گشتی بزند. شاید بدون پرسش منزل حضرت را بیابم. پس بر مرکب سوار شدم و او را رها کردم تا کوی ها و بازارها را یکی یکی پشت سر گذاشت و به در خانه ای رسیدم که مرکبم از حرکت ایستاد و هر چه کردم، نرفت. حس کردم منزل امام است. لذا به غلام خود گفتم: پیرس این خانه از کیست؟ غلام پس از سؤال برایم پاسخ آورد: خانه ابن الرضا است. با خود گفتم: الله اکبر به خدا قسم چه دلیل آشکاری! ناگهان غلامی سیاه از خانه خارج شد و رو به من کرد و گفت: یوسف بن یعقوب تو هستی؟ گفتم: آری! گفت: پیاده شو! من هم از مرکب پیاده شدم. او مرا وارد راهرو خانه کرد و خود داخل شد. با خود گفتم: او مرا به نام صدا زد، در حالی که در این شهر کسی مرا نمی شناسد، این هم نشانه ای دیگر. آن قدری نگذشت که غلام بیرون آمد و گفت: آن یک صد دینار که در آستینت پنهان کرده ای بده! آن را دادم و با خود گفتم: این هم سومین نشانه. او آنها را به امام علیه السلام رساند و برگشت و به من اجازه ورود داد. داخل شدم و امام علیه السلام را دیدم که تنها نشسته است. با مهر و محبت، نگاهی به من کرد و گفت: آیا وقت آن نرسیده است که به راه راست بیایی و هدایت شوی؟ گفتم: مولای من به اندازه کافی براهین و دلایل روشن برای هدایت شدن دیده ام. اما امام علیه السلام فرمود: افسوس! تو اسلام نخواهی آورد، ولی فرزندات به زودی مسلمان می شود و یکی از شیعیان ما خواهد شد. ای یوسف! اقوامی گمان دارند محبت و ولای ما سودی به حال کسانی مانند تو ندارد، به خدا قسم دروغ می گویند. به دیدار متوکل برو که مرادت برآورده خواهد شد.

هبة الله می افزاید: پس از مرگ یوسف فرزندش را ملاقات کردم. او مسلمان و شیعه ای کاملاً معتقد بود. به من گفت: پدرش بر کیش مسیحیت مرد و او پس از مرگ پدرش مسلمان شد و از دوستان حقیقی اهل بیت علیهم السلام گشت. وی همیشه می گفت: من بشارت مولایم (علی الهادی علیه السلام) هستم.»

– نزد شیعیان سامرا: متوکل در سامرا همواره مانع دیدار مردم با امام هادی علیه السلام می‌شد. روزی حضرت در قصر متوکل بود و جماعت زیادی از شیعیان پشت در اجتماع کرده بودند. راوی از آنها علت اجتماعشان را پرسید. آنان گفتند که منتظر بازگشت مولایمان هستیم تا او را ببینیم و بر او سلام کنیم و آن‌گاه برویم. پرسیدم: آیا او را می‌شناسید؟ گفتند: بلی همه او را می‌شناسیم.^۱

دوم. نفوذ امام عسکری علیه السلام

حضرت عسکری علیه السلام در دربار خلفا و وزرا و نیز اهل کتاب، علما و شیعیان و... پایگاه اجتماعی ویژه‌ای داشت.

– نزد خلفا

برخی از خلفای آن دوره، هم‌چون معتمد، در حواجی مهم خود به آن حضرت متوسل می‌شدند و از حضرت درخواست دعا می‌کردند^۲ و یا در شرایط بحرانی و حساس، ایشان را به کمک می‌طلبیدند، چنان‌که معتمد باری که حضرت در زندان بود، دستور داد: حضرت را آزاد کنند تا در مقابل انحراف منحرفان بایستد و شک و تزلزلی را که آنان در میان مردم پدید آورده‌اند، بزداید. معتمد خطاب به حضرت گفت: «دین جدّت را دریاب!»^۳

همو در کلام دیگرش خطاب به جعفر، برادر امام عسکری علیه السلام، هنگامی که از او خواست مقام برادرش را به او اعطا کنند، گفت: «مقام برادرت به دست ما نبود که از جانب خداوند بود و به رغم تلاش فراوان ما در پایین آوردن منزلت، وی، همواره به علت علم و عبادتش بر نفوذش افزوده می‌شود...»^۴.

– نزد وزیران

عبید بن خاقان از وزیران خلفای عباسی هم‌دوره امام عسکری علیه السلام می‌گوید:

۱. بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۴۸.

۲. مناقب، ج ۴، ص ۴۳۰؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۰۹؛ الارشاد، ص ۳۲۴.

۳. الفصول المهمة، ص ۲۶۹.

۴. شیخ صدوق، کمال الدین، ص ۴۷۹.

«اگر خلافت از میان خلفای بنی عباس جدا شود، کسی از هاشمیان به غیر از او (امام حسن عسکری علیه السلام) سزاوار آن نخواهد بود. تنها این مرد است که با علم، عفت، هدایت، خویشنداری، زهد، عبادت، اخلاق زیبا و صلاح نفس، شایسته خلافت است. پدرش نیز هم چون او مردی بزرگ و بخشنده، دانشمند و خیرخواه بوده است.»^۱

احمد بن عبیدالله بن خاقان که مردی ناصبی و از منحرفان و مخالفان اهل بیت علیهم السلام بود، پایگاه اجتماعی و نفوذ امام عسکری علیه السلام را چنین توضیح می دهد:

«در سامرا در بین علویان مردی را مانند حسن بن علی بن محمدالرضا، در رفتار، عفت، بزرگواری، بخشش و مورد احترام نزد فامیل و خلیفه و همه بنی هاشم ندیدم. نه تنها آنها، بلکه تمام وزیران، منشیان و فرماندهان لشکر و دیگر مردمان، حضرت را بر همه بزرگان مقدم می داشتند.»^۲

همو باز می گوید:

«من از هیچ یک از بنی هاشم و فرماندهان و منشیان و قاضیان و فقیهان و دیگر مردم در مورد او (امام حسن عسکری علیه السلام) نپرسیدم، مگر این که دیدم او در نزد آنان در نهایت بزرگی و عظمت و منزلت جای داشت و او را بر همه خاندان و بزرگان و همگان مقدم می داشتند و همه می گفتند: او امام رافضیان است و از آنجا که همه در مورد او سخن به نیکویی می گفتند و او را بزرگ می داشتند در نزد من نیز مقام و منزلتش بسیار بالا بود.»^۳

– نزد امیران

یکی از فرمانداران و امیران، همین که امام عسکری علیه السلام را دید، به احترام حضرت از مرکب پیاده شد و ادای احترام نمود. حضرت به او فرمود که به جای خود بازگردد. وی در حالی بازگشت که به حضرت احترام می گذاشت.^۴

۱. همان، ص ۴۱؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۲۷. (به نقل از: کمال الدین). (برای اطلاع بیشتر از سخن او با جعفر

برادر حضرت عسکری علیه السلام در بزرگداشت امام علیه السلام نک: کمال الدین، ص ۴۴؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۲۹)

۲. کمال الدین، ص ۴۲؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۲۷.

۳. همان.

۴. مدینه المعجز، ص ۵۷۰. (به نقل از: محمدجواد طبسی، حیات الامام العسکری علیه السلام، ص ۹۷)

- نزد طبیب متوکل

بختیشوع پزشک مخصوص متوکل و از برجسته‌ترین طبیبان دوران امام علیه السلام به یکی از شاگردان خود که برای فصد کردن حضرت آماده می‌شد، گفت: «ابن‌الرضا از من خواسته است تا کسی را برای فصد او بفرستم. پس تو برای این کار روانه شو و بدان که او داناترین کسی است که در زیر آسمان زندگی می‌کند. پس مبادا درباره دستوره‌ای او اهمال کنی یا بر او اعتراض نمایی!»^۱

- نزد علمای آن عصر

امام علیه السلام مقامی بس بلند و رفیع در نزد علمای عصرش داشت. جاحظ از نویسندگان بزرگ آن عصر با این‌که در بصره زندگی می‌کرد و امام علیه السلام را در سنین جوانی (حدود ۲۲ سالگی) درک کرده و پنج سال قبل از شهادت حضرت در گذشته بود، درباره حضرتش می‌گوید: «برای هیچ یک از خاندان‌های عرب و غیر عرب، به جز طالبیان اتفاق نیفتاده که همگی آنان دانش‌مند، پارسا، پرهیزگار، دلیر، بخشنده، پاک و پاک‌نهاد، برخی از آنان جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و برخی دیگر نامزد جانشینی او باشند. اینها پدر به پدر عبارتند از: حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی».^۲

- نزد اهل کتاب

برخی از بزرگان و علمای اهل کتاب، به مقام و منزلت حضرت معترف بودند، چنان‌که حضرت در مورد بعضی از آنها می‌فرمود: «حمد خدای را که نصارا را بر برخی از مسلمین به حق ما آگاه‌تر قرار داد!»^۳

از همانان کسانی به امام علیه السلام ایمان آوردند و به دست آن حضرت مسلمان شدند، از جمله انوش نصرانی و راهب دیر عاقول.^۴

۱. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۶۱. (به نقل از: الخراج، ج ۱، ص ۴۲۲)

۲. آثار جاحظ، ص ۲۳۵. (به نقل از: الحیة السیاسیة للإمام الرضا علیه السلام، ص ۴۰۳)

۳. سفینة البحار، ج ۱، ص ۲۶۰؛ حلیة الابرار، ج ۲، ص ۴۹۸. (به نقل از: محمدجواد طبسی، حیات الامام العسکری، ص ۹۸)

۴. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۶۱. (به نقل از: همان) (برای اطلاع بیشتر از این دو واقعه و برخورد امام عسکری علیه السلام با آنان به همان منابع رجوع کنید!)

– نزد مردم

مردم از هر نقطه به زیارت حضرت می‌شتافتند و در آن روزی که بنا بود آن حضرت برای معرفی خود به دربار برود، جمعیت زیادی از مشتاقان حضرت با چشمانی اشک‌بار به امید دیدار ایشان در مسیر اجتماع می‌کردند، آن‌چنان که راه بند می‌شد و کسی نمی‌توانست بگذرد. صدای شیون و ضجه مردم از همه جا به گوش می‌رسید، اما همین که امام علیه السلام از در خارج می‌شد، سکوت همه جا را فرا می‌گرفت و همه محو تماشای هیبت باشکوه امام علیه السلام می‌شدند و برای او راه می‌گشودند و تا هنگام بازگشت ایشان، مردم همان‌طور در انتظارش می‌ایستادند.^۱

شیخ صدوق از قول احمد بن عبیدالله بن خاقان عامل خلیفه در قم که از ناصبی‌ها و دشمنان اهل بیت علیهم السلام به شمار می‌رفت، نقل می‌کند که او گفته است: «در هنگام شهادت امام عسکری علیه السلام تمام بازار تعطیل شد و بنوهایم، لشکریان، منشیان و دیگر مردمان به همراه پدرم (عبیدالله بن خاقان، وزیر معتمد عباسی) به تشییع حضرت شتافتند. آن روز سامرا از کثرت ازدحام و جمعیت و شیون، هم‌چون صحنه قیامت بود.»^۲

– نزد شیعیان

اشعار ابوهاشم جعفری از بزرگان اصحاب امام هادی و عسکری علیهم السلام، در وصف امام عسکری علیه السلام به خوبی گویای مقام شامخ امامت شیعه نزد شیعیان آن حضرت است. ترجمه برخی از اشعار او چنین است:

خداوند تمام معجزات امامت را به او (امام حسن عسکری علیه السلام) بخشید، همان‌گونه که به موسی علیه السلام معجزات شکافتن دریا و ید بیضا و عصا بخشیده بود.
پروردگار حجت و معجزه‌ای به پیامبران عطا نکرد، مگر آن‌که مانند آن را به اوصیا بخشید. و اگر در این مورد تردید داری، پی‌جویی دلیل و برهان بر توست.^۳

۱. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۱۲۸؛ دلائل الامامة، ص ۲۲۶.

۲. کمال الدین، ص ۴۳؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۲۸.

۳. اعلام الوری، ص ۳۷۲. (به نقل از: باقر شریف قرشی، زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام، ترجمه سیدحسن اسلامی، ص ۶۴)

چکیده

وضعیت فکری و سیاسی - اجتماعی شیعیان و رهبری آنان در این دوره ویژگی‌هایی دارد.

اصول و احادیث شیعه، به لحاظ فکری، ضبط و نگه‌داری شده و شیوخ و رجال تربیت یافته‌اند تا در بحران‌ها و حوادث ره‌گشای مسائل و مشکلات باشند. حفظ اسلام از دست‌برد منحرفان و روشن‌گری‌ها و موضع‌گیری‌های به‌جا و پاسخ‌گویی به مشکلات فکری و فقهی و ایجاد توان و آمادگی در شیعیان برای پذیرش غیبت امام دوازدهم علیه السلام از جمله اقدامات ائمه علیهم السلام در این دوران است.

رهبری سیاسی شیعه به اجبار از مدینه به سامرا آورده شده و تحت نظارت شدید به سر می‌برد. عسکرین علیهم السلام با پیش گرفتن سیاست تقیه به تقویت و گسترش سازمان وکلا می‌پرداختند.

حمایت از برخی قیام‌های علویان و حفظ سرپرستی شیعیان و نفوذ شماری از آنان در سمت‌ها و مراکز حساس از دیگر اقدامات آنان است.

شیعیان از نظر اجتماعی در فقر و فشار و اختناق و محرومیت به سر می‌بردند و رهبری شیعه به رغم محصور بودن و ممانعت از تماس مردم و شیعیان با آنان از نفوذ زیادی در میان همه قشرهای جامعه، از شیعیان و توده مردم گرفته تا علما و بزرگان و اهل کتاب و امیران و وزیران برخوردار بود.

فصل پنجم

زمینه‌سازی معصومان علیهم‌السلام برای ورود شیعه به عصر غیبت

مسئله غیبت و مهدویت در میان مسلمانان، به ویژه شیعیان، سابقه‌ای بس دیرین دارد و اذهان مسلمانان سرشار از احادیث نبوی و علوی، درباره این حقیقت بوده است. همواره، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان علیهم‌السلام درباره وقوع غیبت و مسائل آن خبر داده‌اند. شیخ طوسی در این باره می‌نویسد:

... اخبار شایع و رایج رسیده از پدران مهدی علیه‌السلام، که مدت‌ها قبل از وقوع غیبت صادر شده‌اند، دلالت بر امامت وی دارند؛ اخباری که گویای آن است که صاحب این امر، غیبتی خواهد داشت و توضیح می‌دهد که این غیبت چگونه خواهد بود و چه اختلافاتی در آن واقع می‌شود و چه حوادثی رخ خواهد داد و خبر می‌دهد که او دو غیبت خواهد داشت و یکی از آنها طولانی‌تر از دیگری خواهد بود و غیبت اول، مدت‌ش معلوم و روشن است و غیبت دوم نامعلوم...^۱

شیخ طوسی در ادامه به یادآوری برخی از اخبار رسیده از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان علیهم‌السلام درباره مهدی علیه‌السلام و غیبت او می‌پردازد. نیز روایات متعددی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام در منابعی هم‌چون *کمال الدین و تمام النعمة* نوشته شیخ صدوق، و کتاب *الغیبة*

۱. شیخ طوسی، *الغیبة*، ص ۱۵۷.

نوشته ابن ابی زینب نعمانی، وجود دارد.

همچنین روایات فراوانی در منابع اهل سنت در این باره داریم. هم‌چنان که محققان نیز گفته‌اند، با توجه به این روایات می‌توان ادعا کرد که مسئله مهدی علیه السلام و غیبت او، در منابع شیعی و سنی از مسائل معروف، رایج و انکارناپذیر بوده است. از این رو، شیعه با آمادگی دیرینه و سابقه‌ای ۲۶۰ ساله به عصر غیبت پا گذارد. شیعه در مسئله غیبت و مهدویت افزون بر اصل مسئله، خصوصیات، دقایق و جزئیاتی را دربرمی‌گرفت که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام بدان اشاره فرموده بودند.

بررسی برخی از این روایات از پیامبر صلی الله علیه و آله و معصومان علیهم السلام و سپس بررسی اقدامات دو امام هادی و عسکری علیهما السلام با نگاه به مهم‌ترین روایات سه کتاب گران سنگ شیعی، یعنی *کمال الدین و تمام النعمة* و *کتاب الغیبة* اثر نعمانی، و کتاب *الغیبة* تألیف شیخ طوسی این مسئله را بیشتر روشن می‌کند. برای توضیح بیشتر در این باره ناگزیر باید به منابع گوناگون دیگر از شیعه و نیز اهل سنت مراجعه کرد.

الف) پیش‌گویی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام درباره ولادت امام مهدی علیه السلام و غیبت آن حضرت

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن‌گاه که عبدالرحمان بن سمره از ایشان خواست او را به طریق نجات هدایت کند، فرمود: «هنگامی که اختلاف خواسته‌ها و پراکندگی آرا پیش آمد، بر تو باد رجوع به نزد علی بن ابی‌طالب، که او امام امت من و خلیفه من بر آنان بعد از من است. او فاروقی است که به وسیله آن، حق از باطل جدا می‌شود. هرکس از او سؤال کند، پاسخ گوید و هرکس از او طلب هدایت کند، هدایتش نماید و هرکس که طالب حق و در پی هدایت باشد، آن را نزد او می‌یابد و هرکس به او پناه برد، در امان خواهد بود و هرکس به او تمسک کند، نجاتش دهد و هرکس به او اقتدا کند، هدایتش نماید. ای پسر سمره! هرکس از شما دوست و موافق او باشد، اهل نجات و هرکس از شما که دشمن و مخالف او باشد، اهل هلاکت است. ای پسر سمره! علی، از من و روح او روح من و طینت او طینت من است، او برادر من و من برادر اویم،

او همسر دخترم فاطمه سیده زنان عالم از اول تا به آخر است، دو امام امت من و دو سید جوانان اهل بهشت یعنی حسن و حسین فرزندان اویند و نه فرزند حسین که نُهم از آنان قائم امت من است، زمین را از عدل و داد پر می‌کند، پس از آن‌که پر از ظلم و جور شده باشد.^۱

به گفته عبدالله بن عباس، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «خداوند متعال نظری بر زمین نمود و مرا نبیّ خود اختیار کرد، سپس نظری دیگر نمود و علی علیه‌السلام را امام برگزید، و مرا امر فرمود که او را برادر، ولی، وصی، خلیفه و وزیر خود قرار دهم. پس علی از من است و او همسر دخترم و پدر دو سبطم حسن و حسین است. بدانید که خداوند، من و آنان را حجت‌هایی بر بندگان قرار داده و از صُلب حسین امامانی قرار داده که قائم به امر من خواهند بود و وصیت مرا حفظ می‌کنند. نُهم از آنان، قائم اهل بیت من و مهدی امت من است، و شبیه‌ترین مردم به من از نظر شمایل، گفتار و رفتار است که بعد از غیبتی طولانی و حیرتی گم‌راه‌کننده، ظاهر می‌شود و امر الهی را اعلان و آشکار می‌کند و دین الهی را ظاهر می‌نماید و با نصرت خدا و ملائکه‌اش، تأیید می‌شود و زمین را پس از آن‌که پر از ظلم و جور شده، پر از عدل و داد خواهد نمود.»^۲

ابوحمزه از امام باقر علیه‌السلام نقل نموده که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «خوشا به حال کسی که قائم از اهل بیت مرا درک و در غیبتش و قبل از قیامش به او اقتدا کند و دوستانش را دوست و دشمنانش را دشمن بدارد. چنین کسی از رفیقان و دوستان من و گرامی‌ترین امتم نزد من در روز قیامت است.»^۳

۱. شیخ صدوق، *کمال الدین و تمام النعمة*، تحقیق علی‌اکبر غفاری، ج ۱، ص ۲۵۷، ح ۱ (شیخ طوسی نیز در کتاب *الغیبة*، ص ۱۴۸، شبیه این حدیث را به طریق دیگر نقل کرده است).

۲. همان، ح ۲.

۳. همان، ص ۲۸۶، ح ۲. (صدوق، پس از آن‌که بابی تحت عنوان «نص النبى صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم علی القائم علیه‌السلام» را باز نموده، بابی دیگر تحت عنوان «ما أخبر به النبى صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم من وقوع الغیبة بالقائم علیه‌السلام» می‌گشاید و در آن روایات متعددی را که از زبان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم صادر شده و اشاره به وقوع و کیفیت غیبت کرده است، ذکر می‌نماید.)

۲. امام علی علیه السلام

اصبغ بن نباته می‌گوید: به نزد امیرمؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السلام رفتم. پس او را متفکر و نگاهش را خیره به زمین دیدم. عرض کردم: ای امیر مؤمنان! چرا متفکرید و به زمین خیره می‌نگرید؟ آیا به آن رغبت می‌ورزید؟! فرمود: «نه والله! هرگز! نه راغب زمین و نه دنیا گشته‌ام، ولی درباره فرزندی که از صلب من و یازدهم از اولاد من است، تفکر می‌نمودم. اوست آن مهدی که زمین را پر از عدل می‌کند، پس از آن‌که از ظلم و جور پر شده باشد و او را حیرتی و غیبتی است که در آن، گروهی هدایت و گروهی گم‌راه می‌شوند.» اصبغ از امیرمؤمنان پرسید: «آیا چنین امری واقع خواهد شد؟» فرمود: «بلی! این امر قطعی است و تو کجا و علم به این مطلب کجا؟ ای اصبغ! آنان برگزیدگان این امت هستند که همراه نیکان این خاندان خواهند بود. عرض کردم: بعد از آن چه خواهد شد؟ فرمود: سپس خداوند آن‌چه اراده کند، انجام خواهد داد؛ چراکه او دارای اراده‌ها، غایت‌ها و نهایت‌هایی است.»^۱

عبدالعظیم حسنی از امام جواد علیه السلام و آن حضرت از پدرانش از امام علی علیه السلام نقل نموده که فرمود: «برای قائم ما، غیبتی طولانی است و گویا شیعه را می‌بینم که در غیبت قائم علیه السلام همانند گله گوسفند به دنبال چوپان خود هستند و او را نمی‌یابند. بدانید هرکس که در غیبت قائم، ثابت در دین باشد و قلبش به دلیل طولانی شدن زمان غیبت امامش دچار قسوت نگردد، پس او در قیامت با من و در درجه من است.» سپس فرمود: «همانا زمانی که قائم ما قیام کند، بیعت احدی در گردن او نیست و از این‌رو، ولادتش مخفیانه و خودش غایب خواهد شد.»^۲

۳. حضرت فاطمه علیها السلام

جابر بن عبدالله انصاری در روایتی که به طرق مختلف نقل شده، از صحیفه‌ای خبر داده که در دست حضرت فاطمه علیها السلام بوده و درخشندگی عجیبی داشته و در آن،

۱. همان، ج ۱، ص ۲۸۹، ح ۱؛ شیخ طوسی، الغیبه، ص ۱۶۵. (صدوق، پس از ذکر روایات نبوی درباره غیبت و حضرت مهدی علیه السلام به یادآوری روایات رسیده از هر یک از معصومان علیهم السلام در این‌باره پرداخته است.)

۲. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۰۳، ح ۱۴.

نام دوازده امام علیهم‌السلام با نام مادرانشان آمده بود و آخرین نام، قائم آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بوده است.^۱

۴. امام حسن مجتبی علیه‌السلام

بنابر نقل ابوسعید عقیصا، پس از صلح امام حسن علیه‌السلام با معاویه، مردم بر آن حضرت وارد شدند که بعضی از آنان، حضرت را به دلیل صلح، ملامت کردند، حضرت فرمود: «وای بر شما! نمی‌دانید چه اندیشه‌ای کردم. آن‌چه من اندیشیدم برای شیعه‌ام از آن‌چه خورشید بر آن تابیده یا غروب کرده بهتر است. آیا نمی‌دانید که من، به فرموده رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، امامی هستم که اطاعتم بر شما لازم است و یکی از دو سید جوانان اهل بهشت؟» گفتند: «بلی!» فرمود: «آیا نمی‌دانید که خضر علیه‌السلام وقتی کشتی را سوراخ نمود و دیوار را برپا داشت و بچه را کشت، این امر موجب غضب موسی علیه‌السلام شد؛ چراکه حقیقت این کارها بر او مخفی بود، در حالی که این امر نزد خداوند حکمت داشت. آیا نمی‌دانید که هیچ یک از ما نیست مگر آن‌که بر گردن او بیعتی برای طغیان‌گران زمانش واقع می‌شود، مگر قائم علیه‌السلام که روح‌الله، عیسی بن مریم علیه‌السلام به او اقتدا می‌کند و خداوند ولادتش را مخفی می‌کند و او را غایب می‌سازد تا به هنگام قیام، برای هیچ کس بر گردن او بیعتی نباشد. این شخص، نهمین نفر از فرزندان برادرم حسین علیه‌السلام و فرزند سیده زنان است. خداوند عمرش را در دوران غیبتش طولانی می‌کند، سپس او را با قدرت خود، به صورت جوانی با سنی کمتر از چهل سال، آشکار می‌سازد تا دانسته شود خداوند بر هر امری قادر است.»^۲

۱. همان، ج ۱، ص ۳۰۵، باب ۲۷، ح ۱؛ النعمیه، شیخ طوسی، ص ۱۴۴. (بنا به نقل شیخ طوسی از جابر بن عبدالله، در این صحیفه در دوازده نام ائمه علیهم‌السلام سه نام محمد و سه نام علی وجود داشته است).
۲. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۱۵، ح ۲. (صدوق در همین باب، روایتی از امام جواد علیه‌السلام نقل می‌کند که حضرت از جریان ملاقات و پاسخ‌گویی امام حسن علیه‌السلام به سه سؤال حضرت خضر علیه‌السلام خبر می‌دهد و این که پس از پاسخ امام حسن علیه‌السلام، حضرت خضر علیه‌السلام شهادت به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر و امامت امام علی علیه‌السلام و امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام و سایر ائمه علیهم‌السلام تا امام مهدی علیه‌السلام از عدل‌گستری آن حضرت خبر می‌دهد.)

۵. امام حسین علیه السلام

عبدالرحمان بن حجاج از امام صادق علیه السلام و آن حضرت از پدرانش، از امام حسین علیه السلام روایت نموده‌اند که ایشان فرمود: «در نهمین نفر از فرزندان من سَنَّتِی از یوسف و سَنَّتِی از موسی بن عمران است. و او قائم ما اهل بیت است که خداوند امر او را تنها در یک شب اصلاح می‌نماید.»^۱

مردی همدانی می‌گوید: شنیدم که حسین بن علی علیه السلام می‌فرمود: «قائم این امت نهمین فرزند از اولاد من است و او صاحب غیبت و کسی است که میراثش در حالی که زنده است تقسیم می‌شود.»^۲

عبدالرحمان بن سلیط گوید: امام حسین بن علی علیه السلام فرمود: «از ماست دوازده مهدی که اول ایشان علی بن ابی طالب علیه السلام و آخر ایشان نهمین فرزند از فرزندان من است و اوست امام قائم به حق که خداوند به وسیله او زمین را پس از آن‌که مرده باشد، زنده می‌کند و دین حق را بر همه ادیان، به رغم میل مشرکان، غالب می‌سازد. او دارای غیبتی خواهد بود که در آن غیبت، گروهی مرتد می‌شوند و گروهی ثابت بر دین می‌مانند. آنان اذیت می‌شوند و به آنان می‌گویند که اگر راست می‌گویید این وعده که می‌دادید چه زمانی محقق می‌شود. بدانید کسی که در غیبت او بر اذیت‌ها و تکذیب‌ها صبر کند، به منزله کسی است که با شمشیر در پیش‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جهاد کرده باشد.»^۳

۶. امام سجاد علیه السلام

ابو خالد کابلی، روایت نسبتاً مفصّلی از امام سجاد علیه السلام نقل کرده که خلاصه‌اش بدین قرار است:

بر آقایم امام سجاد علیه السلام وارد شده و عرض کردم: «مولای من! مرا نسبت به کسانی که خداوند طاعتشان را واجب نموده خبر ده»، فرمود: «اینان که خداوند اطاعتشان را

۱. همان، ص ۳۱۷، ح ۱.

۲. همان، ح ۲.

۳. همان، ح ۳.

واجب و آنها را بر مردم، امام قرار داده است، امیر مؤمنان، علی بن ابی‌طالب، سپس حسن و سپس حسین، دو فرزند علی بن ابی‌طالب هستند، و سپس امر به ما منتهی شد. در این هنگام حضرت ساکت شدند.

ابوخالده می‌گوید: عرض کردم: «ای آقای من! از امیرمؤمنان علیه‌السلام روایت شده که زمین از حجت الهی خالی نخواهد شد، حجت و امام پس از تو کیست؟» فرمود: «فرزندم محمد، سپس جعفر.» سپس حضرت اشاره به روایتی از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نمود که فرموده است: «هنگامی که فرزندم جعفر متولد شد او را صادق نام گذارید، چراکه پنجم از اولاد او فرزندی خواهد داشت که نامش جعفر است و مدعی امامت خواهد بود، پس او نزد خدا جعفر کذاب، مفتری بر خدا خواهد بود... و اوست کسی که قصد کنار زدن پرده الهی به هنگام غیبت ولی خدا را خواهد داشت.»

سپس امام سجاده علیه‌السلام به شدت گریست و فرمود: «گویا جعفر را می‌بینم که طاغیه زمان را تحریک بر تفتیش امر ولی خدا کرده...»، سپس فرمود: «غیبت ولی خدا و دوازدهم از اوصیای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم طولانی خواهد شد. ای اباخالده! همانا اهل زمان غیبت او که قائل و معتقد به امامت او و منتظر ظهور او هستند برتر از اهل هر زمانی هستند؛ چراکه به خاطر کثرت فهم و عقل، غیبت نزدشان به منزله مشاهده است، و خداوند آنان را در این زمان به منزله مجاهدان در پیشگاه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قرار داده است. آنان به حق، مخلص و شیعیان راستین هستند و دعوت‌گران به سوی دین خدایند.» و فرمود: «انتظار فرج از برترین گشایش‌ها است.»^۱

۷. امام باقر علیه‌السلام

درباره حضرت مهدی علیه‌السلام، غیبت، ظهور، علامات ظهور و حوادث پس از ظهور، از طریق دو امام باقر و صادق علیه‌السلام بیشتر از دیگر معصومان علیهم‌السلام روایت کرده‌اند. روایات از ایشان، علاوه بر بیان اصل مسئله، به بیان بعضی از ویژگی‌ها نیز پرداخته‌اند. توجه

۱. همان، ص ۳۱۹-۳۲۰، ح ۲. (مجموع روایاتی که صدوق، از امام سجاده علیه‌السلام در این باره نقل می‌کند، ۹ روایت است که ما به جهت اختصار تنها به روایت ابوخالده کابلی اکتفاء نمودیم، مشتاقان به منبع مزبور مراجعه نمایند.)

به پاره‌ای از این روایات، دلیلی بر این مدعا می‌تواند باشد. ابراهیم بن عمر یمانی می‌گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «همانا برای صاحب این امر دو غیبت خواهد بود و قائم، قیام می‌کند در حالی که بیعت کسی بر گردنش نیست.»^۱

ابوبصیر از امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود: «نه امام، بعد از حسین علیه السلام می‌آیند که نُهَم از آنان قائم ایشان است.»^۲

جابر جعفری از امام باقر علیه السلام چنین نقل نموده که ایشان فرموده است: «زمانی بر مردم خواهد آمد که در آن زمان امامشان غایب خواهد شد. پس خوشا به حال کسانی که ثابت بر امر ما باشند. همانا کمترین پاداش ایشان آن است که خداوند خطاب به آنان می‌فرماید: بندگان و کنیزان من، به سرّ من ایمان آوردید و غیب مرا تصدیق نمودید، پس بر شما بشارت باد به بهترین پاداش از سوی من؛ شما بندگان و کنیزان من؛ از شما می‌پذیرم و شما را عفو می‌نمایم و به وسیله شما رحمت و باران بر بندگانم نازل می‌کنم و برای شماست که از بندگانم دفع بلا و عذاب می‌کنم...»^۳

۸. امام صادق علیه السلام

روایات از امام صادق علیه السلام بیشتر از روایات رسیده از امام باقر علیه السلام، در این باره است. این روایات به ویژگی‌ها و جزئیات بیشتری اشاره می‌کنند. پاره‌ای از این روایات را در زیر یادآور می‌شویم:

صفوان بن مهران از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «کسی که به تمام ائمه علیهم السلام اقرار نماید، ولی «مهدی» را انکار کند همانند کسی است که نسبت به همه انبیاء اقرار نماید ولی محمد صلی الله علیه و آله را انکار کند.» از حضرت سؤال شد: «ای فرزند رسول خدا!

۱. نعمانی، الغیبة، ص ۱۷۱.

۲. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۱۴۴.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۱۵. (روایات رسیده از امام باقر علیه السلام درباره حضرت مهدی علیه السلام و غیبت او و ویژگی‌های غیبت و ظهور، در باب ۳۲ کتاب کمال الدین و تمام النعمة، ص ۱۴۴ به بعد از کتاب شیخ طوسی، الغیبة، ص ۱۵۵ - ۱۷۱ از کتاب نعمانی، الغیبة، نقل شده است.)

مهدی کدام یک از فرزندان تو است؟» فرمود: «پنجمین فرزند از اولاد هفتمی (امام کاظم علیه‌السلام) است، او از شما غایب خواهد شد و بر شما جایز نیست نام او را بر زبان آورید.»^۱

أبو الهیثم بن ابی حبه از امام صادق علیه‌السلام نقل نموده که فرمود: «هنگامی که سه اسم محمد، علی و حسن به طور متوالی (در ائمه علیهم‌السلام) جمع شد، چهارمی آنان قائم است.»^۲

مفضل بن عمر می‌گوید: بر امام صادق علیه‌السلام وارد شدم و عرض نمودم: «ای آقای من! کاش جانشین خودت را به ما معرفی می‌نمودی!» فرمود: «ای مفضل! امام بعد از من، فرزندان موسی است، و امام خلف و موعود و منتظر (محمّد) فرزند حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی است.»^۳

و باز مفضل بن عمر از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است که: خداوند متعال چهارده هزار سال قبل از آفرینش مخلوقات چهارده نور آفرید که همان ارواح ما بودند. به حضرت عرض شد: «ای فرزند رسول خدا! آن چهارده نور کیانند؟» فرمود: «محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه از اولاد حسین، آخرین ایشان قائم است که بعد از غیبتش قیام کند و دجال را بکشد و زمین را از هر ظلم و جوری پاک سازد.»^۴

در بعضی از روایات، آن حضرت، شیعه را نسبت به انکار مهدی در زمان غیبت هشدار می‌دهد و بدین وسیله اذهان شیعیان را برای پذیرش مسئله غیبت آماده‌تر می‌سازد؛ به عنوان نمونه:

ابوبصیر از امام صادق علیه‌السلام نقل نموده که فرمود: «اگر صاحبان غیبت نمود، مبدا او را انکار نمایید!»^۵

۱. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۳۳، ح ۱.

۲. همان، ح ۲ و ۳.

۳. همان، ص ۳۳۴، ح ۴.

۴. همان، ص ۳۳۵ - ۳۳۶، ح ۷.

۵. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۱۶۱.

عبید بن زراره می گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «مردم امامشان را گم می کنند، پس او در مراسم حج حاضر می شود و مردم را می بینند، ولی آنان او را نمی بینند.»^۱

در بعضی از روایات، آن بزرگوار به دو غیبت صغرا و کبرا برای امام مهدی علیه السلام اشاره نموده است.

مفضل بن عمر می گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «صاحب این امر، دو غیبت خواهد داشت که یکی از آنها آن قدر طول می کشد که بعضی از مردم می گویند او مرده است و بعضی از مردم می گویند او کشته شده است، بعضی از مردم نیز می گویند او رفته است تا جایی که جز عده ای محدود از اصحاب او بر فرمان برداری از او نمی ماند و بر مکان او کسی جز موالیان راستین او آگاه نخواهند شد.»^۲

منابع شیعه از جمله کتاب *الغیبه* از نعمانی روایاتی به این مضمون را به طرق دیگر نقل کرده اند. او پس از نقل این روایات آورده است:

«این احادیث که بر دو نوع غیبت دلالت دارند، احادیثی صحیح هستند و خداوند درستی کلام ائمه علیهم السلام را آشکار ساخت و دو نوع غیبت واقع شد؛ در غیبت نخست، سفیرانی بین امام علیه السلام و خلق وجود داشت که به دست آنان شفا و پاسخ سؤالات و غیر آنها صادر می شد و در غیبت دوم، سفرا و واسطه ها در میان نبودند؛ به دلیل مصلحتی که خداوند آن را اراده کرده است...»^۳

۹. امام کاظم علیه السلام

همان گونه که گذشت، امامان شیعه علیهم السلام همواره در صدد آماده سازی شیعیان برای پذیرش مسئله غیبت بوده اند. رویارویی یکباره با غیبت امام که نزدیک به ۲۵۰ سال حضور داشته اند، احتمال انکار و انحراف را برای شیعیان رقم می زد. از این رو،

۱. همان.

۲. همان.

۳. نعمانی، *الغیبه*، ص ۱۷۳.

معصومان علیهم‌السلام در این باره هشدارهایی داده بودند. نمونه‌ای بر این هشدارها، روایتی از امام کاظم علیه‌السلام است: محمد بن یعقوب کلینی با سند خود از علی بن جعفر و او از برادرش امام کاظم علیه‌السلام نقل کرده که فرمود: «هنگامی که پنجمین امام از فرزندان هفتمین (امام کاظم علیه‌السلام) غایب شد، مواظب دیتان باشید. همانا صاحب این امر را غیبتی است به گونه‌ای که معتقدان به امامت او، از این عقیده باز می‌گردند و این امتحانی است از جانب خداوند...»^۱

داوود بن کثیر رقی می‌گوید از ابوالحسن موسی بن جعفر علیه‌السلام درباره صاحب این امر (مهدی علیه‌السلام) پرسیدم. ایشان فرمود: «او رانده شده (از نزد مردم) و تنهای غریب و غایب از اهلش و تنها فرزند پدرش می‌باشد.»^۲

۱۰. امام رضا علیه‌السلام

عبدالسلام بن صالح هروی می‌گوید که از دعبل بن علی خزاعی شنیدم می‌گفت: «برای مولایم امام رضا علیه‌السلام قصیده‌ای انشا می‌نمودم که ابتدای آن چنین است: مدارس آیات خلت من تلاوة و منزل وحی مقفر العرصات تا رسیدم به این دو بیت که:

خروج امام لامحالة خارج يقوم على اسم الله والبركات
يميز فينا كل حق و باطل و يجزي على النعماء والنقمات

در این هنگام، حضرت به شدت گریست، سپس سر برداشت و فرمود: ای خُزاعی! روح القدس این دو بیت را بر زبان تو جاری نمود. آیا می‌دانی این امام (که در این دو بیت به او و خروجش اشاره کردی) کیست و چه زمانی خروج می‌کند؟ گفتم: خیر، ای مولای من، جز این که شنیده‌ام، امامی از شما خروج می‌کند که زمین را از فساد پاک می‌کند و آن را از عدل سرشار می‌سازد. فرمود: ای دعبل! امام بعد از من فرزندان محمد، و بعد از محمد، فرزندان علی، و بعد از علی، فرزندان حسن، و

۱. همان، ص ۱۵۴.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۶۱، ح ۴.

بعد از حسن فرزندش حجت قائم منتظر است که در زمان غیبتش، در انتظار او خواهند بود و در هنگام ظهورش به اطاعت او خواهند گروید. اگر از دنیا مگر یک روز باقی نماند، همانا خداوند این روز را طولانی می‌کند تا او خروج کند و زمین را از عدل بگستراند، پس از آن‌که از جور گسترده شده است و اما خبر دادن از زمان قیام او، خبر دادن از وقت است که همانا پدرم، از پدرش و او از پدرانش روایت کرده که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفته شد: ای رسول خدا! چه زمانی قائم از ذریه تو قیام می‌کند؟ فرمود: مثَل آن، مثَل قیامت است که خداوند درباره آن فرموده:

لَا يَحْلِيهَا لَوْقَتَهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً.^۱

۱۱. امام جواد علیه السلام

صقر بن ابی دلف می‌گوید که از امام جواد علیه السلام شنیدم که فرمود: «همانا امام بعد از من، فرزندم علی است. فرمان او، فرمان من و گفتار او، گفتار من و اطاعت او، اطاعت من است. امام بعد از او فرزندش حسن است که فرمان او فرمان پدرش و گفتار او گفتار پدرش و اطاعت او اطاعت پدرش است.» سپس ساکت شد. عرض نمودم: «پس امام بعد از حسن کیست؟» حضرت در این هنگام به شدت گریست و فرمود: «بعد از حسن فرزندش قائم بالحق و منتظر است. عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا! چرا قائم نامیده شده؟» فرمود: «زیرا پس از فراموشی نامش و ارتداد بیشتر معتقدان به امامتش قیام می‌کند.» عرض نمودم: «چرا منتظر نامیده شده؟» فرمود: «چون او را غیبتی است که روزگارش طولانی است و مخلصان انتظار خروجش را خواهند کشید و شکاکان او را انکار خواهند کرد و انکار کنندگان او را به تمسخر یاد خواهند نمود، و افرادی در تعیین زمان خروجش دروغ خواهند گفت و تعجیل کنندگان در خروجش هلاک خواهند شد و اهل تسلیم نجات خواهند یافت.»^۲

۱. همان، ص ۳۷۲-۳۷۳، ح ۶.

۲. همان، ص ۳۷۸، ح ۳.

حضرت عبدالعظیم حسنی می‌گوید: «بر آقایم، امام جواد علیه السلام وارد شدم تا از او درباره قائم بیرسم که آیا اوست یا غیر او. پس آن حضرت آغاز به سخن نمود و فرمود: ای ابوالقاسم! همانا قائم از ما، همان مهدی علیه السلام است که بایسته است مردم به هنگام غیبتش، انتظارش را بکشند و به هنگام ظهورش پیروی‌اش کنند و او سومین فرزند از فرزندان من است. قسم به آن‌که محمد علیه السلام را مبعوث فرمود و ما را به امامت گمارد، اگر از عمر دنیا، جز یک روز باقی نمانده باشد، خداوند آن را چنان طولانی کند تا مهدی علیه السلام در آن روز خروج کند و زمین را از قسط و عدل بگستراند، همان‌گونه که از ظلم و جور پر شده باشد و خداوند امر او را در یک شب اصلاح فرماید، همان‌گونه که امر موسی علیه السلام کلیم خود را در یک شب اصلاح فرمود و آن زمانی بود که برای آوردن آتش برای اهلش رفت و به هنگام بازگشت، رسول و نبی بود. سپس فرمود: برترین اعمال شیعه ما، انتظار فرج است.»^۱

ب) زمینه‌سازی امام هادی و امام عسکری علیه السلام برای ورود شیعه به عصر غیبت

همان‌گونه که در قسمت پیشین روشن شد، پیامبر اکرم علیه السلام مسئله آماده‌سازی شیعیان برای ورود به عصر غیبت و ایجاد ذهنیت لازم برای قبول مسئله غیبت و آمادگی آنان را برای دوری از امام معصوم و محرومیت از ارتباط مستقیم با او آغاز فرمود و یکایک امامان شیعه علیه السلام آن را پی گرفتند. امامان شیعه علیه السلام فرمایش‌های پیامبر علیه السلام را در این باره تأکید می‌نمودند و شیعه را برای نزدیک شدن به عصر غیبت آگاه می‌ساختند و از سوی دیگر، درباره انکار وجود امام علیه السلام و انحراف در هنگام غیبت امام معصوم، به شیعیان هشدار می‌دادند. با وجود این، امامان هادی و عسکری علیه السلام گام‌هایی ویژه برای زمینه‌سازی ورود شیعه به عصر غیبت برداشتند:

۱. تبیین نزدیکی ولادت حضرت مهدی علیه السلام، آغاز غیبت و چگونگی آن

همان‌گونه که گذشت، پیامبر اکرم علیه السلام و امامان معصوم علیه السلام اصل مسئله مهدویت و غیبت مهدی علیه السلام را روشن نموده بودند. از این‌رو، دو امام هادی و عسکری علیه السلام به

۱. همان، ص ۳۷۷، ح ۱.

طور اصولی بر نزدیکی زمان موعود تأکید می‌کردند و شیعه را از فرو غلتیدن در دامان سرگردانی و گم‌راهی و ارتداد در هنگامه غیبت باز می‌داشتند. بنابر روایت‌های گوناگون، امام هادی علیه السلام مهدی علیه السلام را فرزند فرزند خود خوانده و غیبت او را نزدیک اعلام فرموده است.

صقر بن ابی دلف می‌گوید از امام هادی علیه السلام شنیدم که فرمود: «همانا امام پس از من، فرزندم حسن و پس از او، فرزندش قائم است که زمین را از قسط و عدل خواهد گستراند، همان‌گونه که از ظلم و جور پر شده باشد.»^۱

عبدالعظیم حسنی می‌گوید: «بر آقایم، امام هادی علیه السلام، وارد شدم. ایشان زمانی که مرا دید فرمود: مرحبا بر تو، ای ابوالقاسم! تو از دوستان راستین ما هستی. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! من قصد دارم دینم را بر شما عرضه کنم، اگر رضایت شما بود بر آن ثابت باشم تا زمانی که خدا را ملاقات کنم.» فرمود: «بگو!» سپس عقاید خود را از توحید و رسالت و امامت امامان علیهم السلام تا امام هادی علیه السلام بیان کرد. در این هنگام حضرت به او فرمود: «و بعد از من، فرزندم حسن است. پس چگونه است حال مردم درباره جانشین او؟» عرض کردم: «چگونه است ای مولای من؟» فرمود: «زیرا شخص او دیده نمی‌شود و ذکر نام او نیز جایز نیست تا زمانی که خروج کند و زمین را پر از قسط و عدل نماید...»^۲

امام هادی علیه السلام مانند همین کلام را به ابوهاشم، داوود بن قاسم جعفری فرموده است: «جانشین پس از من، فرزندم حسن است. پس چگونه است حال شما درباره جانشین او؟» هنگامی که راوی پرسید: «این امر چگونه است؟» فرمود: «زیرا شما شخص او را مشاهده نمی‌کنید و بردن نامش بر شما جایز نیست.» هنگامی که راوی پرسید: پس چگونه از او یاد کنیم؟ فرمود: «بگویید: حجت از آل محمد علیهم السلام»^۳

امام هادی علیه السلام به شیعه آگاهی داده که، ولادت مهدی علیه السلام بر دیگران مخفی است. این کلام حضرت هشدار برای شیعیان است تا مبدا مخفی بودن ولادت مهدی علیه السلام

۱. همان، ص ۳۸۳، ح ۱۰.

۲. همان، ص ۳۷۹-۳۸۰، ح ۱؛ مسعودی، اثبات الوصیة، ص ۲۳۷.

۳. همان، ص ۳۸۱، ح ۵.

در دل‌هایشان تردید اندازد.

اسحاق بن محمد بن ایوب می‌گوید از امام هادی علیه‌السلام شنیدم که فرمود: «صاحب این امر، کسی است که مردم درباره‌اش بگویند: هنوز متولد نشده است.»^۱ وقتی امام هادی علیه‌السلام از دنیا رفت و امامت بر دوش امام عسکری علیه‌السلام قرار گرفت، وظیفه آن بزرگوار در آماده‌سازی زمینه غیبت به مراتب سنگین‌تر شد. در عصر آن امام، مهدی علیه‌السلام به دنیا آمده بود و تا شروع عصر غیبت سال‌های اندکی در پیش بود. بنابراین، امام عسکری علیه‌السلام علاوه بر روشن‌گری درباره اصل مسئله مهدی علیه‌السلام و غیبت او، برای اثبات وجود مهدی علیه‌السلام و ولادت او نیز باید می‌کوشید. از این‌رو، آن حضرت بر بعضی از شیعیان ویژه که بدانان اعتماد داشت، منت می‌گزارد و آنان را به دیدن سیمای نیک فرزندش مهدی علیه‌السلام سرافراز می‌نمود. با وجود این، ولادت آن حضرت از دیده دیگران باید پنهان می‌ماند.

احمد بن اسحاق قمی از کسانی است که به زیارت آن حضرت شرف یافت، او می‌گوید: «بر مولای خود وارد شدم و قصد داشتم درباره جانشین او بپرسم. حضرت فرمود: ای احمد بن اسحاق! خداوند تبارک و تعالی هیچ‌گاه زمین را از حجت خود خالی نگذاشته است؛ حجتی که به وسیله او بلا را از اهل زمین دور و باران را نازل و برکات زمین را خارج می‌سازد. عرض نمودم: ای فرزند رسول خدا! امام و خلیفه پس از شما کیست؟ حضرت با شتاب برخاست، داخل خانه شد و در حالی بیرون آمد که پسر بچه‌ای سه ساله با چهره‌ای هم‌چون ماه در شب بدر، را بر دوش گرفته بود. امام فرمود: ای احمد بن اسحاق! اگر نبود کرامت تو در نزد خداوند، فرزندم را به تو نشان نمی‌دادم. او هم‌نام و هم‌کنیه رسول خدا و کسی است که زمین را از عدل و داد می‌گستراند، در حالی که از ظلم و جور گسترده شده است. ای احمد بن اسحاق! مثل او مثل خضر علیه‌السلام و ذوالقرنین است. قسم به خدا، غیبتی خواهد داشت که در آن غیبت، کسی نجات نخواهد یافت، مگر کسی که خداوند او را در قبول امامت او استوار قرار داده و او را به دعا برای تعجیل فرجش توفیق داده است. پرسیدم:

۱. همان، ص ۳۸۲، ح ۶ و ۷.

مولای من، آیا علامتی هست که قلبم بدان مطمئن شود؟ ناگهان آن پسر بچه به سخن آمد و به زبان عربی فصیح فرمود: «من بقیة الله در زمین و انتقام گیرنده از دشمنان خدا هستم، پس ای احمد بن اسحاق! بعد از رؤیت و مشاهده به دنبال نشانه نگرد.» مسرور و شادمان خارج شدم و فردای آن روز وقتی به محضر امام عسکری علیه السلام رسیدم، عرض نمودم: «ای فرزند رسول خدا! شادی و سرور من برای متنی که بر من نهاده بسیار است. آن سنت جاری از خضر و ذوالقرنین در فرزندت چیست؟» فرمود: «طول غیبت، ای احمد! به گونه‌ای که بیشتر معتقدان به امامت او، از این عقیده باز می‌گردند و جز کسانی که ایمان راسخ در قلبشان است و خداوند آنان را تأیید می‌کند، بر این عقیده باقی نمانند. ای احمد بن اسحاق! این امری از امور الهی و رازی از رازهای او و غیبی از غایب اوست. آنچه گفتم، بگیر و کتمان کن و از شاگردان باش تا فردا در علّیین با ما باشی.»^۱

گاه امام عسکری علیه السلام زمان دقیق غیبت را مشخص فرموده است. ابوغانم می‌گوید از امام عسکری علیه السلام شنیدم که فرمود: «در سال ۲۶۰ قمری شیعه من دچار جدایی و افتراق خواهند شد.»^۲

در مواردی دیگر، حضرت به اختلاف شیعه پس از شروع عصر غیبت تصریح فرموده است. موسی بن جعفر بن وهب بغدادی می‌گوید که شنیدم امام عسکری علیه السلام فرمود: «گویا می‌بینم که پس از من درباره‌ی جانشینم دچار اختلاف شده‌اید ... بدانید که برای فرزندم غیبتی است که در آن، مردم دچار تردید می‌شوند، مگر آن کس که خدا او را حفظ نماید.»^۳

آن حضرت در روایاتی، شیعه را به صبر و انتظار فرج در زمان غیبت فرمان داده است، از جمله نامه آن حضرت به ابوالحسن، علی بن الحسین بن بابویه قمی است که در آن چنین فرموده: «بر تو باد صبر و انتظار فرج؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: برترین اعمال امت من انتظار فرج است و شیعه ما همواره در حزن و اندوه است تا

۱. همان، ص ۳۸۴-۳۸۵، ح ۱.

۲. همان، ص ۴۰۸، ح ۶.

۳. همان، ص ۴۰۹، ح ۸.

زمانی که فرزندی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بشارت او را داده، ظاهر شود و زمین را از عدل و داد بگستراند. پس ای شیخ و معتمد من، ای ابوالحسن علی، صبر کن و همه شیعیانم را به صبر دعوت کن؛ چراکه زمین از آن خداست و آن را به هرکس از بندگان که بخواهد، به ارث خواهد داد و عاقبت از آن پرهیزکاران است...»^۱

۲. کاهش ارتباط مستقیم با شیعیان

از دیگر کارهایی که دو امام هادی و عسکری علیهم‌السلام برای آماده‌سازی زمینه غیبت حضرت مهدی علیه‌السلام انجام داده‌اند، پرده‌پوشی گام‌به‌گام از شیعیان بوده است. این واقعیت با توجه به کلامی که مسعودی، در *اثبات الوصیة* آورده، به خوبی روشن می‌شود. او می‌گوید: «امام هادی علیه‌السلام از بسیاری از مؤالیان خود، به جز اندکی از خواص، دوری می‌گزید و زمانی که امر امامت به امام حسن عسکری علیه‌السلام انجامید، آن حضرت از پس پرده با خواص و غیر آنان سخن می‌گفت، مگر در اوقاتی که به قصد خانه سلطان سوار بر مرکب می‌شد.»^۲

گرچه کلام مسعودی، به خصوص درباره امام عسکری علیه‌السلام، به دور از مبالغه نیست، ولی مدعای ما را اثبات می‌کند. نزدیکی عصر آن دو امام به عصر غیبت نیز تأییدکننده صحت این مدعا می‌تواند باشد؛ چراکه احتجاج و غیبت ناگهانی امام معصوم علیه‌السلام وضع دشوار و تحمل‌ناپذیری را برای شیعه می‌توانست پدید آورد.

به هر حال، این دو امام بزرگوار، هم به لحاظ آن‌که در پادگان نظامی سامرا تحت نظارت حاکمان عباسی بوده‌اند و هم به لحاظ آن‌که در عصری نزدیک به عصر غیبت می‌زیسته‌اند، غالب اوقات از شیعیان پنهان بوده‌اند و بیشتر امور و ارتباط آنان با شیعیان از طریق مکاتبات، توقیعات و وکیلان بوده و به دلیل همین مکاتبات فراوان، مانند احمد بن اسحاق قمی از امام عسکری علیه‌السلام دست‌خطی می‌خواهد تا بدان وسیله، خط حضرت را از غیر آن بازشناسند.^۳

۱. ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۴۲۶؛ سید محمد صدر، *تاریخ الغیبة الصغری*، ص ۲۱۷.

۲. *اثبات الوصیة*، ص ۲۶۲؛ *تاریخ الغیبة الصغری*، ص ۲۲۲.

۳. *الکافی*، ج ۱، ص ۵۱۳، ح ۲۷؛ ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۴۳۳ - ۴۳۴؛ *تاریخ الغیبة الصغری*، ص ۲۲۴.

از این‌رو، جماعت شیعیان، دیدن آن حضرت و ملاقات با او را در مسیر رفت و آمد هفتگی آن بزرگوار به منزل خلیفه مغتنم می‌شمردند، در راه می‌نشستند و منتظر آن حضرت می‌ماندند. از جمله نمونه‌ها بر این مطلب، ملاقات شخصی است که در دل، شبهه ثنویت داشت و امام علیه السلام هنگام بازگشت از منزل خلیفه، با انگشت سبّابه به او اشاره فرمود که: احد احد!^۱

دیگری در مسیر امام علیه السلام به منزل خلیفه نشسته بود و قصد داشت با صدای بلند مردم را به امامت آن حضرت فراخواند، اما حضرت با اشاره انگشت بر دهان مبارک، او را از این کار باز داشت!^۲

۳. سامان‌دهی و تقویت سازمان وکالت

دیگر از چاره‌اندیشی‌های دو امام هادی و عسکری علیهما السلام برای ورود شیعه به عصر غیبت، تقویت سازمان وکالت بود. نظام ارتباط امام با شیعیان به وسیله وکیلان، از عصر امام صادق علیه السلام بنا شده بود، و در گذر ده‌ها سال فعالیت، به فرازها و نشیب‌هایی برخورده بود. امام هادی و عسکری علیهما السلام برای سامان‌دهی و تقویت این سازمان کارهایی فراوان کردند؛ زیرا شیعه رفته‌رفته به عصر غیبت نزدیک‌تر می‌شد و در چنین عصری، نهاد وکالت تنها راه ارتباطی شیعه با امام معصوم علیه السلام به شمار می‌رفت. از جمله کارهای امام هادی علیه السلام برای تقویت و سامان‌مند کردن فعالیت‌های سازمان وکالت، سفارش آن حضرت به وکیلان برای حفظ نظم در امور و رعایت گستره و قلمرو خود و عدم مداخله در امور دیگر وکیلان است. برای نمونه، نامه امام علیه السلام به ایوب بن نوح و ابوعلی بن راشد، دو تن از وکیلانش، در این زمینه جالب توجه است.^۳ کوشش آن امام برای تعیین جانشین وکیل قبل و عدم بروز گسستگی در کار وکالت نواحی، از دیگر اقدامات بوده است.^۴

۱. تاریخ الغیبة الصغری، ص ۲۲۴.

۲. اثبات الوصیة، ص ۲۴۳.

۳. کشی، رجال، ص ۵۱۴، ح ۹۹۲.

۴. نک: همان، ص ۵۱۳ - ۵۱۴، ح ۹۹۱ و ۹۹۲. (جریانی که امام هادی علیه السلام ابوعلی بن راشد را به جای علی بن الحسین بن عبدربه نشانده).

امام عسکری علیه‌السلام نیز با ادامه دادن این گونه اقدامات، راه را برای حرکت سازمان در مسیر خودش هموار نمود. آن جناب نیز هم‌چون پدر بزرگوارش، وکیلان ارشدی را برای نواحی مختلف نصب نمود که بر کار دیگر وکیلان نظارت داشتند. افزون بر این، عثمان بن سعید عمری را به عنوان وکیل الوکلای خود برگزید تا همه وکیلان به او مراجعه کنند. اهمیت این نکته از آن روست که وی در عصر غیبت، بنا بود سفیر و نایب نخست امام عصر علیه‌السلام باشد.

همین‌طور نامه‌های آن جناب به بعضی نواحی شیعه‌نشین، مثل نیشابور، و تأکید بر اطاعت شیعیان از وکیلان و پرداخت وجوه شرعی به آنان و محور قرار دادن وکیلان در حلّ و فصل امور را از دیگر اقدامات امام عسکری علیه‌السلام برای تقویت و سامان‌مندی سازمان وکالت می‌توان برشمرد. برای نمونه، آن جناب به اسحاق بن اسماعیل نیشابوری و شیعیان و بزرگان نیشابور نامه‌ای مفصّل نوشت که در آن، ضمن معرفی وکیلی به نام ابراهیم بن عبده، از مردم این دیار به دلیل اطاعت نکردن و مراجعه نکردن به وکیل پیشین، گله‌گزاری نموده است.^۱

برای شناخت هرچه بیشتر این سازمان، کیفیت سیر تکاملی آن و وضعیت آن در عصر امامان هادی و عسکری علیهم‌السلام و عصر غیبت، به این نهاد مهم و شناخت سیر پیدایی و تکوین و تکامل آن و دیگر ویژگی‌ها و وظایف آن باید توجّه ویژه نمود. از این‌رو، مباحثی در زیر می‌آید:

یکم. تعریف لغوی و اصطلاحی واژه وکالت و معرفی اجمالی سازمان وکالت؛
دوم. علل تشکیل سازمان وکالت و گسترش و استمرار فعالیت آن تا پایان عصر غیبت؛

سوم. محدوده زمانی و جغرافیایی فعالیت سازمان وکالت؛
چهارم. وظایف و مسئولیت‌های سازمان وکالت؛
پنجم. ویژگی‌ها و مشخصات وکیلان و کارگزاران سازمان وکالت؛
ششم. معرفی مهم‌ترین وکیلان امامان علیهم‌السلام.

۱. همان، ص ۵۷۵ - ۵۸۰، ح ۱۰۸۸.

این مباحث به لحاظ گستردگی، در کتابی دیگر به صورت مستقل به تفصیل بررسی شده است.^۱ در فصل دیگر، هریک از موضوعات فوق را به اجمال، بررسی خواهیم کرد.

چکیده

روشن‌گری‌های رهبران معصوم علیهم‌السلام، از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تا امام عسکری علیه‌السلام درباره مسئله مهدویت، شخص مهدی علیه‌السلام، ویژگی‌ها و ابعاد مختلف درباره او، از بخش‌های انکارناپذیر تاریخ اسلام و تشیع است. چنان‌که گذشت، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت گرامی‌اش، در روایات فراوانی که تنها به شمار اندکی از آنها اشاره شد، سعی داشتند درباره حضرت مهدی علیه‌السلام حجت را بر مردم به پایان رسانند و با روشن نمودن ابعاد مختلف مهدویت راه را بر هر کژاندیشی و سوء استفاده از این مسئله مهم ببندند. عسکرین علیهم‌السلام برای آماده‌سازی شیعیان برای ورود به عصر غیبت کارهایی کردند؛ تبیین نزدیکی ولادت حضرت مهدی علیه‌السلام، کیفیت آغاز غیبت و تاریخ آن و کاهش ارتباط مستقیم با شیعیان از جمله این اقدامات بوده است. با توجه به جایگاه خاص سازمان وکالت در عصر غیبت، اقدامات آن دو امام علیهم‌السلام در تقویت و گسترش این سازمان اهمیت فراوان دارد. لذا در فصل بعد به این سازمان مهم و آغاز و انجام و چگونگی فعالیت آن، قبل از عصر غیبت و در آن عصر، نگاهی ویژه خواهیم داشت.

۱. نک: پژوهشی جامع پیرامون سازمان وکالت، وکلا و ابواب ائمه علیهم‌السلام، دکتر محمدرضا جباری، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۹ ش.

فصل ششم

پیشینه سازمان وکالت و جایگاه آن در عصر غیبت صغرا

همان‌گونه که در فصل پیش گذشت، از جمله اقدامات مهم دو امام عسکری علیه السلام تقویت و گسترش فعالیت سازمان وکالت بود. این سازمان که از دوره‌های پیشین آغاز به فعالیت کرده بود، به دلیل ضرورت‌های عصر امامان علیهم السلام، از عصر امام صادق علیه السلام آغاز به کار نمود و دامنه فعالیتش در عصر دیگر امامان علیهم السلام رو به فزونی نهاد و البته در شرایط سیاسی و اجتماعی، به فرازاها و نشیب‌هایی برخورد.

فعالیت این سازمان در عصر غیبت صغرا اوج گرفت؛ چراکه ارتباط شیعیان با امام معصوم در این عصر تنها از این طریق امکان می‌پذیرفت. از این رو، امام هادی و امام عسکری علیهم السلام برای تثبیت هر چه بیشتر وکیلان و جایگاه آنان در جامعه شیعه اقداماتی لازم انجام می‌دادند. تبیین دقیق‌تر نوع فعالیت این سازمان و وظایف آن، این مدعا را بهتر می‌تواند اثبات کند.

این سازمان در عصر غیبت صغرا با رهبری چهار نایب خاص حضرت مهدی علیه السلام و با فعالیت چندین وکیل که در نواحی مختلف شیعه‌نشین بودند، وظیفه رهبری شیعیان در ابعاد مختلف دینی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را بر عهده داشت. پرداختن به مباحث تاریخ عصر غیبت، بدون نگاه مستقل به سازمان وکالت و پیشینه آن و سپس نحوه فعالیت آن در عصر غیبت صغرا امکان نمی‌پذیرد.

الف) بررسی معنای لغوی و اصطلاحی واژه وکالت و معرفی اجمالی سازمان وکالت

وکالت در لغت به معنای ناتوانی از انجام مستقیم یک کار و اعتماد بر دیگری در آن کار است.^۱ منابع فقهی، وکالت را چنین تعریف کرده‌اند: «واگذاری انجام کاری به دیگری و نایب کردن او برای تصرف در یک امر» و یا «تفویض و واگذاری امری به دیگری، برای آن‌که در زمان حیاتش آن را انجام دهد».^۲

با دقت در تعریف لغوی و اصطلاحی واژه وکالت، چنین استنباط می‌شود که «ناتوانی از انجام مستقیم کار» در ریشه این واژه نهفته است، یعنی موکل زمانی به تعیین وکیل اقدام می‌نماید که خود، به دلیل اسباب و انگیزه‌هایی، به انجام مستقیم کاری توانا نباشد، گرچه برای انجام آن کار اجازه داشته باشد، و اختیار انجام آن نیز با تعیین وکیل از او ساقط نمی‌شود.

از این رو، اگر امامان شیعه علیهم‌السلام نیز به تعیین وکیل اقدام می‌نمودند، از آن رو بوده که خود به گونه عادی، برای ارتباط مستقیم با شیعیان در نقاط دوردست (و یا حتی نزدیک) جهان اسلام توانا نبودند.

با توجه به تعریف لغوی و اصطلاحی وکالت، تعریف اجمالی سازمان وکالت امکان می‌پذیرد، سپس مشخصات و ویژگی‌های آن بررسی می‌شود:

اصطلاح سازمان وکالت بر مجموعه‌ای اطلاق می‌شود که به طور تقریبی از ابتدای دوران حاکمیت عباسیان آغاز شد و تا آخرین روزهای دوران غیبت صغرا استمرار یافت. هر چند فقیهان نیز وکالت ائمه علیهم‌السلام را در عصر غیبت کبرا برعهده دارند، اصطلاح نهاد یا سازمان وکالت نزد محققان، ویژه دوران حضور امامان علیهم‌السلام و عصر غیبت صغرا است. اطلاق عنوان نهاد یا سازمان وکالت بر این مجموعه، از وجود شکلی سازمانی، منسجم و منظم در این مجموعه برآمده است. به عبارت دیگر، این مجموعه از سطح کنش‌های فردی غیر مرتبط با هم و دور از برنامه و دستور کار و رهبری ناظر بر تمام مجموعه فراتر است.

۱. نک: معجم مقاییس اللغة، ج ۶، ص ۱۳۶؛ المعجم الوسیط، ص ۱۰۵۳؛ دهخدا، لغت‌نامه، ج ۱۴، ص ۲۰۵۴۲.

۲. نک: وسیلة النجاة، ج ۲، ص ۱۰۳؛ جواهر الکلام، ج ۲۷، ص ۳۴۷؛ تحریر الوسیلة، ج ۲، ص ۳۹.

وجود مجموعه‌ای از ویژگی‌ها، باعث می‌شود که جز اطلاق نام نهاد، سازمان، یا نظام بر آن چاره‌ای نباشد. نخستین اصل حاکم بر نظام، وجود نظم، هم‌آهنگی و انسجام میان خود اعضا و یا اجزای تشکیل دهنده آن است. در این میان، وجود برنامه‌ای مشخص، رهبری حاکم و ناظر بر تمام سازمان، اعضای وفادار و مخلص به رهبری و اجراکننده برنامه‌های سازمان و وجود نظم در عملکردها را بایستی از جمله عوامل ایجاد این انسجام و هم‌آهنگی دانست. افزون بر اینها، اوضاع حاکم بر عصر ائمه علیهم‌السلام اقتضا می‌کرد که این سازمان، مخفیانه و همراه با «تقیه» به کار خود ادامه دهد.

این سازمان، در عصر امام صادق علیه‌السلام بنا شد. در این عصر، آن حضرت شماری وکیل و نماینده تعیین نمود تا میان ایشان و شیعیان نقش ارتباطی داشته باشند. این سازمان در عصر امام کاظم علیه‌السلام، شکلی وسیع‌تر و منسجم‌تر یافت و در اواخر عصر امام رضا علیه‌السلام و سپس در عصر امام جواد علیه‌السلام سامان‌مندتر شد و فعالیت وسیعی را آغاز کرد. این وضع در عصر امامان عسکری علیهم‌السلام با شدت بیشتر پیش رفت تا آن‌که فعالیت این سازمان در عصر غیبت به اوج رسید؛ چراکه تنها وسیله ارتباطی شیعه با امام علیه‌السلام در این عصر این سازمان بوده است.

بدین روی، سازمان وکالت با این سیر، فعالیت خود را آغاز کرد و تا پایان عصر غیبت صغرا ادامه حیات داد. وکیلان امامان علیهم‌السلام اعضای این سازمان بودند. آنان برای احراز این مقام می‌بایست شروط ویژه‌ای می‌داشتند. پس از احراز مقام وکالت، امام علیه‌السلام وظایفی ویژه بر دوش آنان می‌نهاد، ولی در این میان، عده‌ای انگشت‌شمار، راه خیانت و انحراف و فساد را در پیش می‌گرفتند و بعضی از افرادی که وکیل نبودند، به دلیل انگیزه‌هایی، ادعای دروغین وکالت را سر می‌دادند و به ناچار امامان شیعه علیهم‌السلام با آنان مقابله می‌نمودند. شایسته است هر یک از این مباحث به‌گونه‌ای جدا بررسی شود تا شناخت تفصیلی درباره این سازمان به‌دست آید.

ب) علل تشکیل سازمان وکالت و استمرار و گسترش فعالیت آن تا پایان عصر غیبت

چرایی تشکیل و استمرار فعالیت چنین سازمانی و عوامل و زمینه‌هایی که سبب

شد امامان علیهم‌السلام برای نگاه‌بانی و توسعه این سازمان و اعضای آن همت بگمارند، از مسائل پایه در این بحث است. این عوامل را تحت عناوین زیر می‌توان یادآور شد:

۱. لزوم ارتباط میان رهبری و پیروان

لزوم ارتباط امامان معصوم علیهم‌السلام با شیعیان از عوامل اساسی ایجاد این سازمان است. ارتباط میان رهبری و پیروان در هر نظام دینی، سیاسی و اجتماعی اجتناب‌ناپذیر است. بنابراین، امامان شیعه علیهم‌السلام کسانی را به نمایندگی برمی‌گزیدند تا میان شیعیان و ایشان نقش ایفا کنند. به دلیل گستردگی جهان اسلام در آن عصر و پراکندگی شیعیان در نقاط مختلف اعم از عراق، حجاز، ایران، یمن، مصر و مغرب، کسانی شناخته شده به نمایندگی امامان علیهم‌السلام به مناطق دور و نزدیک اعزام می‌شدند و میان رهبری و پیروانش پیوند برقرار می‌ساختند.

۲. خفقان در دوره عباسیان و لزوم حفظ شیعیان و مکتب

در اوضاع عادی و در صورت فقدان جو خفقان و فشار دشمنان نیز امکان ارتباط همه شیعیان در دورترین نقاط جهان اسلام با امامان شیعه علیهم‌السلام فراهم نبود؛ چراکه با توجه به وسایل ارتباطی آن عصر و فراوانی پیروان، سفر از مناطقی هم‌چون ایران، عراق و حتی حجاز به مدینه برای همه ممکن نمی‌نمود، چه رسد به این‌که عباسیان جو خفقان و رعب و وحشتی بر ضد امامان علیهم‌السلام و شیعیان برانگیخته بودند و همواره جاسوس‌ها و مأموران حکومتی رفت و آمدهای امامان و شیعیان را زیر نظر داشتند.

در چنین وضعیتی، ایجاد سازمان وکالت برای کاهش ارتباط مستقیم شیعه و امامان علیهم‌السلام و قراردادن واسطه یا وسایطی میان دو طرف، برای حفظ آنان و بالاتر از آن حفظ مکتب، لازم و گریزناپذیر می‌نمود. لذا سازمان وکالت از آغاز تأسیس تا پایان عصر غیبت صغرا، هرگز آشکار و بی‌پرده فعالیت نمی‌کرد؛ چراکه این سازمان نزد حاکمان عباسی وظیفه‌ای فراتر از جمع‌آوری وجوه شرعی و زکوات و نذورات و غیر آنها داشت. از این‌رو، هر چند وجود جو خفقان را علت اصلی تشکیل سازمان نمی‌توان دانست، به طور قطع وجود چنین جوئی علت تشدید فعالیت این سازمان و

گسترش و توسعه آن می‌تواند باشد. لذا در عصر امامان کاظم و هادی علیهما السلام فعالیت این سازمان اوج گرفت.

۳. آماده‌سازی شیعه برای ورود به عصر غیبت

بی‌شک، آماده‌سازی شیعه برای پذیرش وضعیت جدید در عصر غیبت، از علل روی‌آوری امامان علیهم‌السلام به این سازمان، بوده است؛ عصری که شیعه در آن جز از طریق سفیران و وکیلان با امام خویش امکان ارتباط نداشت. با توجه به همین حقیقت، هر چه شیعه به عصر غیبت نزدیک‌تر می‌شد، راه ارتباط مستقیم او با امام علیه‌السلام نیز محدودتر می‌گشت و سازمان وکالت نیز تقویت می‌شد تا آن‌جا که در عصر امامان عسکری علیهم‌السلام بیشتر امور شیعیان با این دو امام بزرگوار از راه مکاتبه و از طریق وکیلان و نمایندگان صورت می‌گرفت. از این‌رو، می‌توان گفت تقویت سازمان وکالت دست کم در عصر دو امام عسکری علیهم‌السلام به دلیل زمینه‌سازی ورود شیعه به عصر غیبت بود.

۴. رفع بلا تکلیفی از شیعه در ایام حبس امامان علیهم‌السلام و در عصر غیبت

ضرورت وجود این سازمان در عصر غیبت صغرا، با توجه به اختفای کامل امام علیه‌السلام و غیبت او از دیدگان، بیشتر رخ می‌نماید؛ چراکه سفیران و وکیلان تنها راه ارتباطی شیعه با امام علیه‌السلام بودند. در این عصر، وکیلان و سفیران خاص و عام امام علیه‌السلام تنها مرجع برای شیعه در مشکلات سیاسی، فکری، اجتماعی، اقتصادی و دینی بودند. همین‌گونه وکیلان در عصر بعضی از امامان علیهم‌السلام مثل امام کاظم علیه‌السلام یا دو امام عسکری علیهم‌السلام که شیعه دسترسی کمتری به آنان داشت، مرجع مطمئنی برای شیعیان بودند.

ج) بررسی محدوده زمانی و جغرافیایی فعالیت سازمان وکالت

همان‌گونه که گذشت، سازمان وکالت به معنای مجموعه فعالیت‌های هم‌آهنگ و برنامه‌ریزی شده با رهبری واحد است، نه وکالت‌های جزئی، فردی و شخصی. بنابراین، گرچه مسئله وکالت و وجود وکیل یا وکیلان برای معصومان علیهم‌السلام دیرینه

است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، امام علی علیه السلام و دیگر امامان هدی علیهم السلام تا عصر امام صادق علیه السلام، هر یک دارای نمایندگانی بوده‌اند که برای کارهایی ویژه تعیین می‌شدند، نصوص تاریخی و قرائن موجود و زمینه‌های حاکم بر عصر ائمه علیهم السلام تا عصر امام صادق علیه السلام، هرگز وجود سازمان وکالت را در این دوره‌ها تأیید نمی‌کنند.

وانگهی محققان درباره آغاز شروع به کار این سازمان از عصر امام صادق علیه السلام و یا امام کاظم علیه السلام، هم‌نظر نیستند. برخی معتقدند که آغاز به کار این سازمان با برنامه‌ای گسترده، از عصر امام کاظم علیه السلام بوده و لذا حتی وجود وکیلانی برای امام صادق علیه السلام (به معنای اصطلاحی آن در این بحث) را انکار می‌کنند. برای مثال، عبدالرحمان بن حجاج را در کتاب *الغیبه* شیخ طوسی او را از شمار وکیلانی برشمرده که امام صادق علیه السلام او را ستوده، از شمار وکیلان امام کاظم علیه السلام دانسته‌اند^۱ و یا معلی بن خنیس را که به دلیل وکالت برای امام صادق علیه السلام به شهادت رسید، تنها به عنوان وکیل مالی حضرت قلمداد کرده‌اند.^۲ از سوی دیگر، برخی از محققان تأکید دارند که نخستین امامی که به تشکیل سازمان وکالت اقدام نمود، امام صادق علیه السلام بوده است، گرچه که توسعه و گسترش فعالیت این سازمان را در دوره‌های بعد، به‌ویژه دوره امام کاظم علیه السلام انکار نمی‌کنند.^۳

شاید با نگاه به نصوص و شواهد موجود با نظر دوم بتوان موافقت نمود؛ چراکه در منابع ما به نام وکیلانی برای امام صادق علیه السلام تصریح شده است؛ وکلایی مانند عبدالرحمان بن حجاج، معلی بن خنیس، نصر بن قابوس لخمی و دیگران.^۴ از سوی دیگر، به دلیل وضعیت سیاسی آن عصر می‌توان پذیرفت که امام صادق علیه السلام زمینه‌هایی برای تشکیل چنین سازمانی داشته است؛ چراکه عصر آن حضرت از نظر فشارهای سیاسی، از عصر امام کاظم علیه السلام دشوارتر نبوده، و سازمان وکالت در عصر امام کاظم علیه السلام فعالیت گسترده یافته است. شمار شیعیان نیز هر چند شاید در عصر امام کاظم علیه السلام رو

۱. شیخ طوسی، *الغیبه*، ص ۳۴۸.

۲. نک: دکتر حسین مدرسی، *مکتب در فرآیند تکامل*، ص ۲۰.

۳. نک: *تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم* علیه السلام، ص ۱۳۴.

۴. نک: شیخ طوسی، *الغیبه*، ص ۳۴۷ - ۳۴۸.

به فزونی نهاده شد، با عصر امام صادق علیه السلام چندان متفاوت نیست. امام صادق علیه السلام برای امور اجتماعی هم چون گردآوری وجوه مالی مانند زکوات، نذورات، هدایا و اوقاف و از سوی دیگر، برآوردن نیازهای دینی، فکری، سیاسی و... شیعه در هنگامه فقدان امام علیه السلام می‌بایست چنین سازمانی تأسیس می‌کرد. هم‌چنین برخی نصوص روایی و تاریخی، بر ارتباط مالی امام علیه السلام با شیعیان در دورترین نقاط گواهی می‌دهد. برای نمونه، به توطئه منصور عباسی در فرستادن جاسوسی به منزله شیعه‌ای از خراسان به نزد امام صادق علیه السلام و برخی سران علویان می‌توان اشاره کرد تا به ظاهر با دادن وجوه شرعی و گرفتن رسید، برای اقدامات خود بر ضد امام علیه السلام و علویان دست‌آویزی فراهم کند.^۱

پس نقطه آغازین فعالیت سازمان وکالت را عصر امام صادق علیه السلام می‌توان دانست. این سازمان پیاپی افت و خیزهایی داشته است، به این معنا که کار آن، در عصر هیچ یک از امامان بعدی علیهم السلام به تعطیلی کشیده نشد. و عصر غیبت صغرا یکی از حساس‌ترین و مهم‌ترین دوران فعالیت این سازمان بوده است؛ چراکه با غیبت امام معصوم علیه السلام و کیلان و نایبان آن حضرت تنها پناهگاه و مرجع شیعیان، بودند. بنابراین، سازمان وکالت با قدرت و در مقیاس وسیع به کار خود ادامه داد. این فعالیت تا سال ۳۲۹ قمری، هم‌زمان با تاریخ وفات چهارمین سفیر و نایب حضرت حجت علیه السلام ادامه داشت. در این سال با شروع دوران غیبت کبرا و قطع ارتباط حضرت به واسطه سفیران و باب‌ها با شیعیان، کار سازمان وکالت به یک معنا به پایان رسید؛ چراکه سازمان وکالت تا این زمان از کسانی گرد آمده بود که خود امام معصوم علیه السلام مستقیم آنان را به وکیلی برمی‌گزید، ولی با شروع عصر غیبت کبرا وظایف و کیلان بر دوش فقیهان جامع شرایط سپرده شد و چنین نبود که امام عصر علیه السلام فقیه یا فقیهانی ویژه را به وکیلی خود برگزیند. لذا اگرچه وکالت امام علیه السلام به معنای عام، برای فقیهان در عصر غیبت وجود دارد، زیر مباحث سازمان وکالت نمی‌گنجد. پس محدوده زمانی فعالیت این سازمان را از عصر امام صادق علیه السلام تا پایان عصر غیبت صغرا می‌توان دانست.

۱. قطب‌الدین راوندی، *الخرائج والجرائع*، ج ۲، ص ۷۲۱.

درباره محدوده جغرافیایی فعالیت این سازمان بایستی پذیرفت که با توجه به حضور شیعیان در دوران فعالیت این سازمان در دورترین نقاط جهان اسلام مانند خراسان بزرگ، سیستان، مناطق جبال تا همدان، و از اهواز تا بصره، کوفه، واسط، بغداد، سامرا، مداین، قرای سواد، و از مدینه تا یمن، مصر و شاید مغرب، طبیعی به نظر می‌رسد که این سازمان محدوده فعالیت خود را به سراسر این مناطق گسترده باشد؛ چراکه هر چه مناطق شیعه‌نشین از دسترسی مرکز استقرار رهبری و امامت دورتر بود، امکان دسترسی و ملاقات با امام کمتر و ضرورت وجود نماینده یا وکیل از جانب امام علیه السلام در آن مناطق، بیشتر خودنمایی می‌کرد. بنابراین، با قطع نظر از شواهد تاریخی نیز این سازمان، فعالیت خود را به پهنای مناطق شیعه‌نشین و مراکز تجمع شیعیان، می‌بایست گسترده باشد. بنابر گزارشات تاریخی نیز این حدس تأیید می‌شود؛ چراکه در منابع نخستین تاریخی و رجالی، وکیلانی را می‌توان یافت که هر یک در ناحیه خود به فعالیت مشغول بوده‌اند. اکنون با توجه به شواهد موجود، به ذکر این نواحی و برخی از وکیلان فعال، می‌پردازیم:

۱. حجاز

• مدینه

با توجه به این که مدینه النبی صلی الله علیه و آله مرکز اصلی سکونت امامان شیعه علیهم السلام بوده و این بزرگواران جز از سر ناچاری و یا به اجبار، از این شهر به جای دیگر منتقل نمی‌شده‌اند، خاستگاه تشکیل سازمان وکالت را در آنجا باید جست. معلی بن خنیس و نصر بن قابوس، وکیلان امام صادق علیه السلام در مدینه و اطراف آن بوده‌اند. معلی بن خنیس به همین دلیل به دست داوود بن علی، رئیس شرطه حکومت عباسی، دستگیر شد و به شهادت رسید. به گفته ابن طاووس، او از بهترین و مشهورترین وکیلان امام صادق علیه السلام بوده است که شیعیان اموال فراوانی را به وی تحویل می‌داده‌اند.^۱ نصر بن قابوس نیز بنا به نقل شیخ طوسی، حدود بیست سال وکیل امام

۱. نک: تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۱۹۹۴؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۸، ص ۲۳۷؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۸۱. بنابر بعضی روایات، امام صادق علیه السلام قاتل وی یعنی داوود بن علی را پس از این کار مؤاخذه کرد و چون به استهزا پرداخت، حضرت همان شب او را نفرین کرد و او هلاک شد.

صادق علیه السلام بوده، در حالی که وکالتش بر کسی جز خواص معلوم نبوده است.^۱ در عصر امام کاظم علیه السلام، یونس بن یعقوب^۲ و مفضل بن عمر جعفی را وکیلان آن حضرت در مدینه می‌توان یادآور شد. مفضل بن عمر نقش وکیل ارشد را داشت و بنا به امر حضرت، دیگر وکیلان باید به نزد او می‌رفتند. او را باب امام کاظم علیه السلام نیز یاد کرده‌اند.^۳

هشام بن ابراهیم عباسی همدانی راشدی نیز در عصر امام رضا علیه السلام وکیل ارشد حضرت در مدینه بوده است.^۴ ابوعلی محمد بن احمد بن حمّاد مروزی محمودی نیز در عصر غیبت صغرا به عنوان وکیل ناحیه مقدسه، در مدینه مشغول به کار بوده است.^۵

• مکه

مکه نیز از مناطق تحت پوشش سازمان وکالت بوده است. علی بن جعفر همان وکیل برجسته امام هادی علیه السلام، پس از آزادی از حبس متوکل، راه مکه را در پیش گرفت و در آنجا اقامت کرد.^۶ وی فعالیت‌های وکالت را در آنجا ادامه داد. در ابتدای عصر غیبت صغرا، نیز یکی از وکلای مصر، به مکه آمد و ضمن ملاقات با وکیلان آنجا، شخصی را به سامرا فرستاد تا از اوضاع آنجا خبر بیاورد.^۷ در ایام حج نیز مکه، محل ملاقات وکیلان نواحی مختلف با یکدیگر بود.

• یمن

بنابر شواهدی، یمن نیز پایگاه استقرار شیعیان و با سازمان وکالت مرتبط بود.

۱. نک: شیخ طوسی، الغیبة، ص ۳۴۷؛ تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۲۴۵۱؛ شیخ طوسی، رجال، ص ۳۱۴، علامه حلی، خلاصة الاقوال، ص ۱۷۵.
۲. نجاشی، رجال، ص ۴۳۷.
۳. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۳۴۷؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۴۲.
۴. تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۲۸۴۶.
۵. کشی، رجال، ص ۵۱۱، ح ۹۸۸؛ تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۱۰۳۱۹.
۶. کشی، رجال، ص ۶۰۷، ح ۱۱۲۹.
۷. الکافی، ج ۱، ص ۵۲۳، ح ۱۹.

احتمال وکالت حسن بن فضل یمانی و برخی دیگر در این ناحیه می‌رود.^۱ علاوه بر این، گاهی اهالی یمن با سفر به استقرارگاه رهبری سازمان وکالت، به گونه‌ی مستقیم اموال و وجوه شرعی خود را به امامان شیعه علیهم‌السلام یا «وکیل الوکلائی» آنان تقدیم می‌داشتند. ملاقات گروهی از اهالی یمن با امام عسکری علیه‌السلام نمونه‌ای بر این نکته است که حضرت در این ملاقات، عثمان بن سعید عمری را به آنان شناساند و تأکید فرمود که اموال را به وی تحویل دهند و از آن پس با او در ارتباط باشند.^۲

۲. عراق

• کوفه

کوفه از مهم‌ترین مناطق شیعه‌نشین، همواره میزبان وکیلان امامان علیهم‌السلام بوده است. وکیلانی مانند عبدالرحمان بن حجاج، علی بن یقطین، علی بن ابی‌حمزه بطائنی، حیّان سرّاج، زید قندی، ایوب بن نوح عاصمی در طول دوران حیات ائمه علیهم‌السلام در این منطقه ایفای نقش می‌نمودند.^۳

• بغداد

عبدالرحمان بن حجاج تا عصر امام جواد علیه‌السلام در این منطقه فعالیت داشته است.^۴ در عصر امام هادی علیه‌السلام، ابتدا علی بن الحسین بن عبد ربّه و پس از او أبو علی بن راشد، وکیلان ارشد ایشان در بغداد، مداین و قرای سواد بوده‌اند.^۵

۱. همان، ج ۱، ص ۵۲۰، ح ۱۳.

۲. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۳۵۳.

۳. در این باره به کتاب تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه‌السلام، ص ۷۸ و ۱۳۴، هم‌چنین به رجال کشی، ص ۴۹۳، ح ۹۴۶ و رجال نجاشی، ص ۹۹ مراجعه شود.

۴. اثبات الوصیه، ص ۲۱۳-۲۱۵.

۵. این نکته از نامه امام علیه‌السلام خطاب به موالی مقیم این مناطق استفاده می‌شود که در آن، جانشینی علی بن راشد را به جای علی بن الحسین اعلام نمود و آنان را مأمور مراجعه به او کرده است. این اقدام حضرت در پی دستگیری‌های شیعیان به دستور متوکل عباسی صورت پذیرفت. (در این باره نک: کشی، رجال، ص ۵۱۳، ح ۹۹۱ و ۹۹۲؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه‌السلام، ص ۱۳۶-۱۳۹) مراد از قُرّای سواد، مناطق اطراف کوفه است. اطلاق سواد بر آنها، از آن رو بوده که منظره این مناطق از دور سیاه می‌نموده است؛ چراکه در این مناطق حاصل‌خیز، کشاورزی رایج بوده و سطح زمین برای افرادی که از حجاز وارد عراق می‌شدند، به رنگ سیاه جلوه می‌نموده است.

در عصر امام عسکری علیه السلام، عروة بن یحیی معروف به دهقان، به منزله وکیل ارشد آن حضرت در بغداد به کار مشغول بوده است، ولی بعدها راه خیانت در پیش گرفت.^۱

بغداد در طول دوران غیبت صغرا، مرکز اقامت نایبان اربعه بوده و همواره محل رفت و آمد و سکونت شیعیان و فعالیت وکیلان ناحیه مقدسه بوده است. نخستین سفیر آن ناحیه، به امر امام علیه السلام محل فعالیت خود را به بغداد منتقل کرد. او در آنجا به همراه سه تن از دستیارانش به نام‌های محمد قطان، حاجز بن یزید و احمد بن اسحاق، امور سازمان را اداره می‌کرد. پس از وی، فرزندش محمد بن عثمان نیز بغداد را به مرکز رهبری سازمان تبدیل کرد و به همراه ده تن از دستیارانش در بغداد، فعالیت وکلای نواحی را هدایت می‌کرد. حسین بن روح، از این دستیاران بود که به امر امام عصر علیه السلام پس از سفیر دوم به رهبری سازمان منصوب شد. او نیز در بغداد فعالیت‌های مخفی سازمان را پی گرفت. پس از وی سفیر چهارم نیز در آن شهر ادامه فعالیت داد.^۲

• سامرا

سامرا در عصر دو امام عسکری علیه السلام، محل سکونت آن دو بزرگوار و از سویی نظارت آنان بر فعالیت‌های سازمان به شمار می‌رفت. فارس بن حاتم قزوینی که بعدها راه خیانت در پیش گرفت و همین طور علی بن جعفر همانی از وکیلان امام هادی علیه السلام در این شهر بوده‌اند. اهالی جبال (قسمت‌های مرکزی ایران تا همدان)، اموال و وجوه شرعی را به واسطه فارس بن حاتم، که مدتی در سامرا می‌زیسته، به امام می‌رسانده‌اند. وی سپس با علی بن جعفر همانی، دیگر وکیل امام علیه السلام درگیر شد و راه انحراف را در پیش گرفت و لذا امام هادی علیه السلام به طرد و لعن او پرداخت.^۳

۱. کشی، رجال، ص ۵۷۹، ح ۱۰۸۸ و ص ۵۷۳، ح ۱۰۸۶؛ شیخ طوسی، رجال، ص ۴۲۳ و ۴۱۰؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۱۵۰.

۲. در این باره نک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۴۹-۱۵۱، ۱۷۰-۱۷۲ و ۱۹۵-۲۰۰.

۳. کشی، رجال، ص ۵۲۶، ح ۱۰۰۸؛ نجاشی، رجال، ص ۳۱۰. (نجاشی او را «نزیل العسکر» یاد کرده است)

سامرا تا اوایل عصر غیبت صغرا محل فعالیت دو امام هادی و عسکری علیه السلام به شمار می‌رفت، ولی به دلایلی پایگاه نواب اربعه از سامرا به بغداد منتقل شد، گرچه در بخشی از عصر غیبت صغرا، که امام عصر علیه السلام در سامرا می‌زیست، فعالیت‌های سازمان همواره از این شهر نظارت می‌شد.

• واسط

واسط نیز از مناطقی است که وکیلان امامان علیه السلام در آن‌جا حضور داشته‌اند، وکیلانی مانند حسن بن قیامه^۱ وکیل امام کاظم علیه السلام و حسن بن محمد بن قطاه صیدلانی وکیل وقف در عصر غیبت صغرا، در این منطقه فعالیت می‌کرده‌اند.^۲

• بصره

گرچه بصره تحت قلمرو وکیل اهواز بوده، برخی از وکیلان بنابر شواهدی، برای وکالت مستقیم بر بصره منصوب شده‌اند. برای نمونه ابوعمرو حذاء در باب کلتا در بصره، به وکالت منصوب شده است.^۳

۳. ایران

سازمان وکالت با توجه به کثرت نواحی شیعه‌نشین در ایران و وجود مراکز سنتی تشیع، چون قم، آوه، سبزوار، نیشابور و...، در تمامی این مناطق دارای نماینده بوده است. این مناطق بنابر نگارش‌های تاریخی و منابع رجالی از این قرارند:

• خراسان بزرگ

خراسان آن زمان شامل مناطق مختلف شیعه‌نشین مانند نیشابور، بیهق، سبزوار، بخارا، سمرقند، هرات و نقاط دیگر بوده، ولی منابع تاریخی، بسیار اندک درباره نام وکیلان امامان علیه السلام تا عصر دو امام عسکری علیه السلام در خراسان آن عصر سخن گفته‌اند. بعضی از وکیلان ساکن در خراسان بزرگ که در منابع به نامشان تصریح شده، از این

۱. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۳۵.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۰۴، ح ۳۵؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۳۶.

۳. الکافی، ج ۵، ص ۳۱۶؛ بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۳۲۸؛ مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۳۶۱.

قرارند: فضل بن سنان که وکیل حضرت رضا علیه السلام در نیشابور بوده،^۱ ابراهیم بن عبده که وکیل ارشد امام عسکری علیه السلام در نیشابور و بیهق و دیگر نواحی مجاور بوده^۲ و همین طور ایوب بن ناب که به وکالت آن حضرت به نیشابور روانه شد.^۳

در عصر غیبت صغرا، محمد بن شاذان بن نَعیم شاذانی وکیل در نیشابور و علی بن حسین بن علی طبری وکیل در سمرقند و حسین بن علی بن محمد قمی معروف به ابوعلی بغدادی وکیل ناحیه مقدسه در بخارا بوده‌اند.^۴

• قم

با توجه به مرکزیت قم برای شیعیان و سابقه دیرین آن در تشیع، سازمان وکالت در این منطقه فعالیت چشمگیری داشته و وکیلان امامان علیهم السلام در این منطقه، حلقه اتصال بسیار شایسته‌ای برای شیعیان ساکن در نواحی قم و اطراف آن با امامان علیهم السلام بوده‌اند. این وکیلان، بنابر آنچه منابع بدان تصریح کرده‌اند، عبارتند از:

عبدالعزیز بن المهدی که وکیل امام رضا علیه السلام در قم بوده،^۵ زکریا بن آدم که به عنوان وکیل مقیم از نزد امام جواد علیه السلام در این شهر مشغول بوده که جلالت قدر و مصاحبت او با چند تن از امامان علیهم السلام مشهور است^۶ و همین طور یحیی بن عمران، که بنا به نقل ابن شهر آشوب و بعضی قرائن وکیل در قم بوده است.^۷ همچنین محمد بن احمد بن

۱. تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۹۴۷۰.

۲. حضرت در نامه‌ای به عبدالله بن حمدویه بیهقی چنین فرمود: «و بعد، فقد نصبت لکم ابراهیم بن عبده لیدفع النواحی و اهل ناحیتک حقوقی الواجبة علیکم إلیه و جعلته ثقتی و أُمینی عند موالی هناک.» (نک: کشی، رجال، ص ۵۸۰، ح ۱۰۸۹)

۳. فضل بن شاذان از بزرگان نیشابور، او را به دلیل گرایش به مذهب ارتفاع، غلو و تفویض، گرامی نمی‌داشت و حضرت با توقیعی، به غائله خاتمه دادند. (نک: کشی، رجال، ص ۵۴۲، ح ۱۰۲۷)

۴. همان، ج ۲، رقم ۲۸۲۰.

۵. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۱. او در عصر حسین بن روح، سفیر سوم حضرت مهدی علیه السلام می‌زیسته و به نزد وی مراجعه می‌کرده است.

۶. کشی، رجال، ص ۴۸۳، ح ۹۱۰؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۵۲۱.

۷. کشی، رجال، ص ۵۹۶، ح ۱۱۱۵؛ بنا به نقل کشی، او با مشاهده اختلاف بین دو تن از وکیلان سیار امام جواد علیه السلام، در قم از تحویل دادن وجوه شرعی به آنان امتناع می‌ورزد، ولی با دستور امام علیه السلام آنها را به این دو وکیل تحویل می‌دهد.

جعفر القمی العطّار که وکیل امام عسکری علیه السلام در آن جا بوده،^۱ احمد بن اسحاق قمی که وکیل آن امام و در عصر غیبت صغرا، وکیل ناحیه مقدسه در امور اوقاف قم بوده^۲ و احمد بن حمزه بن الیسع القمی از وکیلان ناحیه مقدسه برای این شهر در عصر غیبت صغرا و به عنوان باب حضرت مهدی علیه السلام در این منطقه مطرح بوده‌اند.^۳ آوه نیز از مناطق شیعه‌نشین نزدیک به قم و مرتبط با سازمان وکالت بوده است. گرچه حضور مستقل وکیلان در این ناحیه معلوم نیست و شاید وکیلان قم بر این منطقه نیز وکیل بوده‌اند،^۴ شواهدی بر ارتباط اهالی این منطقه با دفتر مرکزی سازمان در سامرا و بغداد گواهی می‌دهند.^۵

• ری

به‌رغم اهمیت و کثرت شیعیان در منطقه ری، منابع تاریخی از وکیلان ساکن در آن تا عصر غیبت صغرا نامی نبرده‌اند. ابوالحسین، محمد بن جعفر اسدی وکیل ارشد ناحیه مقدسه در عصر غیبت صغرا در منطقه ری بوده است. از طریق وی که فردی والامقام بوده، توقیعاتی نیز خارج شده است.^۶ مطابق روایت صدوق، اسدی از جمله وکیلان ناحیه مقدسه در ری در عصر غیبت صغرا است که به دیدن سیمای دل‌آرای حضرت مهدی علیه السلام توفیق یافته است.^۷

۱. ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۳۹۷؛ الخرائج و الجرائع، ج ۲، ص ۷۱۷؛ اثبات الهداة، ج ۶، ص ۱۸۲؛ بصائر الدرجات، ص ۲۶۲؛ بحار الانوار، ج ۵، ص ۳۷۰.

۲. تنقیح المقال، ج ۳، ش ۱۰۳۰۴، ابوحامد مراغی در وصف وی گفته است: «لیس له ثالث فی الارض فی القرب من الاصل یصفنا لصاحب الناحیه علیه السلام».

۳. تنقیح المقال، ج ۱، ص ۵۰؛ نجاشی، رجال، ص ۹۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۳۷۴؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۴۱. او طبق گفته طبرسی، از وکیلان و سفیران معروفی بوده که امامیه در جلالت قدر و وکالت آنها تردید و اختلافی ندارند. (نک: اعلام الوری، ص ۴۵۴)

۴. اعیان الشیعة، ج ۲، ص ۴۸.

۵. جامع الرواة، ج ۱، ص ۴۹.

۶. نک: الکافی، ج ۱، ص ۵۲۳، ح ۲۰؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۹۹؛ کشف الغمة، ج ۳، ص ۳۵۰.

۷. شیخ طوسی در کتاب الغیبة درباره او چنین آورده: «او کان فی زمان السفراء المحمودین أقوام ثقات ترد علیهم التوقیعات من قبل المنصوبین للسفارة من الاصل منهم أبوالحسین محمد بن جعفر الاسدی.» بنابر نقل شیخ طوسی، شخصی به نام صالح بن ابی صالح در سال ۲۹۰ قمری از سوی ناحیه مقدسه مأمور

• قزوین

چنان‌که بیان شد، فارس بن حاتم قزوینی، وکیل امام هادی علیه السلام بوده است. او علاوه بر سامرا، چه بسا در قزوین نیز مدتی فعال بوده است. متون تاریخی، ابوجعفر، عبدالله ابی غانم قزوینی را به عنوان «باب المهدی علیه السلام» در «قزوین» یاد کرده‌اند و از جانب ناحیه مقدسه به نام او، توقیع صادر می‌شد.^۱

• همدان

همدان از مناطق مهم شیعه‌نشین ایران بوده و وکیلان امامان علیهم السلام در این ناحیه نیز حضور داشته‌اند. خاندان ابراهیم بن محمد همدانی از وکیلان معروف این منطقه، از عصر امام رضا علیه السلام تا عصر امام زمان علیه السلام بوده‌اند. خود او از وکیلان چیره‌دست امام جواد علیه السلام در همدان بوده و بر فعالیت وکیلان بعضی مناطق دیگر نیز نظارت داشته است. بنا به نقل نجاشی، در عصر نواده وی، قاسم بن محمد بن علی بن ابراهیم بن محمد، که وکیل ناحیه در همدان بوده، ابوعلی، بسطام بن علی و عزیز بن زهیر نیز در این ناحیه به وکالت مشغول بوده‌اند و همگی به مراجعه نزد یک وکیل ارشد به نام حسن بن هارون مأمور بوده‌اند. پیش از او نیز پدرش هارون بن عمران به عنوان وکیل ارشد در این ناحیه فعال بوده است.^۲

در عصر امام عسکری علیه السلام و عصر غیبت، ابراهیم بن محمد همدانی و پدرش، به وکالت در این ناحیه مشغول فعالیت بوده‌اند.^۳

می‌شود که وجوه شرعی را از مردم دریافت و در ری به ابوالحسین اسدی تحویل دهد. (نک: النعمیه، ص ۴۱۳؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۹۲؛ جامع الرواة، ج ۲، ص ۸۳؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص ۵۰۹، ح ۳۸ و ص ۵۲۲)

۱. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۴۲ ح ۱۶؛ تنقیح المقال، ج ۳، ص ۴۷۰ (از فصل القاب).
۲. پس از او، وکالت به فرزندانش یکی پس از دیگری منتقل شد. فرزندش علی و فرزند او محمد و فرزند او قاسم، همگی به مقام وکالت رسیدند و در جلالت قدر آنان تردیدی نیست. (نک: کشی، رجال، ص ۶۱۱، ح ۱۱۳۶؛ نجاشی، رجال، ص ۲۴۲؛ تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۹۶۰۷، و ج ۱، رقم ۲۷۵۲)
۳. کمال الدین، ص ۴۸۳، ح ۲؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۹۷. جریان جالبی درباره استرداد اموال امام عصر علیه السلام توسط محمد بن صالح همدانی در منابع آمده است.

• آذربایجان

قاسم بن العلاء، وکیل برجسته امام عصر علیه السلام در منطقه آذربایجان بوده و برخی از توقیعات به واسطه او به شیعیان رسیده است. وی تا عصر ابن روح در این ناحیه ادامه فعالیت داده،^۱ و پس از رحلت او، وکالت به پسرش منتقل گردیده است.^۲

• قرمیسین

از احمد بن الحسن المادرائی وکیل ناحیه مقدسه در این منطقه نام برده شده است.^۳

• اهواز

نام شماری از شیعیان امامان علیهم السلام در جرگه وکیلان آن بزرگواران در منطقه اهواز یاد شده است، مانند عبدالله بن جندب وکیل ارشد امامان کاظم و رضا علیهم السلام در اهواز^۴ و علی بن مهزیار اهوازی که امامان رضا، جواد و هادی علیهم السلام او را به عنوان وکیل ارشد در این منطقه منصوب کرده بودند.^۵ ابراهیم بن مهزیار دیگر وکیل این منطقه و شخصی والامقام بوده است. او از عصر امام هادی علیه السلام تا عصر غیبت صغرا به وکالت در اهواز مشغول بوده است. پس از او فرزندش محمد بن ابراهیم در عصر غیبت صغرا، عهده دار مقام پدر شد.^۶

۱. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۲۷۶.

۲. همان.

۳. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۰. (قرمیسین) بنا به گفته صاحب المسالك و الممالك، ص ۴۱ و ۱۹۸، شهری کوچک در استان جبل است که در حدود ۳۱ فرسخ از همدان فاصله دارد.

۴. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۳۴۷؛ تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۶۷۹۴.

۵. کشی، رجال، ص ۵۴۹، ح ۱۰۳۸، ۱۰۳۹ و ۱۰۴۰؛ نجاشی، رجال، ص ۱۷۷؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۳۴۲؛ شیخ طوسی، الغیبة، ص ۳۴۷.

۶. تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۱۰۲۲۲؛ همان، ج ۱، رقم ۲۱۸. شیخ مفید، الارشاد، ص ۳۵۱؛ کشی، رجال، ص ۵۳۱، ح ۱۰۱۵؛ شیخ طوسی، الغیبة، ص ۱۷۱؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۱۰. تاریخ الغیبة الصغری، ص ۴۵۹. (طبرسی در حق وی گفته: «أنه من الابواب المعروفین الذین لا تختلف الامامية القائلون بامامة الحسن بن علی علیه السلام فیهم.» (اعلام الوری، ص ۴۵۴))

• سیستان - بُست

به گفته برخی محققان، سازمان وکالت در این منطقه نیز فعالیت داشته است؛ چراکه این منطقه نیز جزء مناطق شیعه‌نشین بوده است و شواهدی بر ارتباط مالی شیعیان این مناطق با ائمه علیهم‌السلام گواهی می‌دهد.^۱

• مصر

آن‌گونه که از بعضی منابع بر می‌آید، مصر نیز به دلیل وجود شیعیانی در این منطقه، در قلمرو فعالیت سازمان وکالت بوده است. برخی عثمان بن عیسی روایی را که پس از شهادت امام کاظم علیه‌السلام از سران واقفیه شد، وکیل آن حضرت در مصر نام برده‌اند.^۲ همین‌طور شفیع خادم، وکیل امام عسکری علیه‌السلام در مصر بوده است.^۳

(د) وظایف و مسئولیت‌های سازمان وکالت

با بررسی شواهد تاریخی چنین به دست می‌آید که سازمان وکالت از آغاز تا پایان فعالیتش، کارکردهای گوناگونی داشته است. برخی از محققان وظیفه اصلی این سازمان را دریافت و تحویل اموال و وجوه شرعی بیان کرده‌اند،^۴ ولی به نظر می‌رسد که این سازمان اهدافی دیگر نیز داشته است. با نگاهی تحلیلی به این سازمان، آن را برتر از مجموعه‌ای خواهیم یافت که تنها هدفش گردآوری خمس، زکات، صدقه، هدیه و نذر بوده است.

هدف‌های سیاسی والایی در پس وظایف شکلی و ظاهری این سازمان نهفته بوده

۱. نک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه‌السلام، ص ۷۸.

۲. همان، ص ۷۱، شیخ طوسی، الغیبة، ص ۶۳.

۳. طبق این نقل، مردی از اهل مصر، نزد امام عسکری علیه‌السلام به خاطر ظلم وکیل آن ناحیه شکایت می‌کند و حضرت با نامه‌ای توبیخ آمیز سبب رفع ظلم از آن فرد می‌شود؛ گرچه در این نقل تصریح نشده که آن وکیل، وکیل حضرت بوده، ولی قرائنی نظیر تظلم آن فرد نزد حضرت نه نزد حکومت، و پیام صریح حضرت به آن وکیل برای رفع ظلم، حکایت از آن دارند که آن شخص، وکیل امام عسکری علیه‌السلام بوده است. نک: الکافی، ج ۱، ص ۱۱، ح ۱۹؛ ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۴۳۲-۴۳۳؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۸۴.

۴. نک: مکتب در فرآیند تکامل، ص ۱۹؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه‌السلام، ص ۱۳۴.

است شواهد تاریخی این مدعا را تأیید می‌کنند. چراکه اگر این سازمان هرگز فعالیت سیاسی نداشت، نایستی حکومت‌ها بارها و بارها بدان می‌تاختند و همچنین نمی‌بایست امامان علیهم‌السلام آن را به گونه پنهانی اداره می‌کردند. از این‌رو، می‌توان گفت که حتی دریافت و ارسال اموال و وجوه شرعی و حقوق الهی نیز هدف سیاسی داشته و انگیزه اصلی، تقویت جانب ایمان در برابر کفر بوده است، چنان‌که اهداف دینی و معنوی و نشر اصول و فروع مکتب را نیز از قلمرو اهداف سازمان وکالت نباید خارج نمود. با توجه به این مقدمه، به وظایف این سازمان بنابر نصوص برآمده از تاریخ و روایات اشاره می‌گردد:

۱. دریافت، تحویل و توزیع وجوه شرعی

وکیلان از آغاز تأسیس این سازمان، به جمع‌آوری و تحویل وجوه شرعی به ائمه علیهم‌السلام می‌پرداخته‌اند. مَعْلَى بن خنیس، وکیل و قَیْم مالی امام صادق علیه‌السلام در مدینه بوده است. عباسیان به دلیل آن‌که او را گردآورنده وجوه شرعی از شیعیان یافتند، به وی بدگمان شدند و او را به شهادت رساندند. منصور خلیفه عباسی، وی را متهم کرد که اموال را برای کمک به قیام محمد بن عبدالله، معروف به «نفس زکیه»، گرد می‌آورد.^۱

با توجه به گسترش دامنه کارکرد سازمان وکالت و گسترش مناطق شیعه‌نشین در عصر امام کاظم علیه‌السلام، مجموع وجوه مالی که به دست وکیلان آن بزرگوار می‌رسید، به مراتب بیشتر از عصر امام صادق علیه‌السلام بود. همین فزونی اموال در دست بعضی از وکیلان آن امام علیه‌السلام، سبب شد که برخی از آنان پس از شهادت آن جناب، راه خیانت در پیش گیرند و با سر دادن داعیه مهدویت آن امام و انکار امامت امام رضا علیه‌السلام به تصرف در این اموال پردازند.^۲ در دوره‌های بعدی با توجه به سامان‌مندتر شدن این سازمان، وجوه مالی به طور منظم، دریافت و توزیع می‌شد. این وجوه مالی، زکات،

۱. تنفیح المقال، ج ۳، ش ۱۱۹۹۴.

۲. امام رضا علیه‌السلام اینان را که سردمداران مذهب واقفیه بودند، لعن و طرد کرد و آنان مطرود جامعه شیعی آن عصر گشتند. علی بن ابی حمزه بطنانی، حیان سراج و عثمان بن عیسی رواسی از جمله این افراد بوده‌اند. (نک: کشی، رجال، ص ۴۹۳، ح ۹۶۶؛ شیخ طوسی، الغیبه، ص ۶۲)

هدایای مالی، صدقات، نذورات، موقوفات و گاه خمس بود.^۱

در برهه‌هایی از زمان که برخی شیعیان از پرداخت وجوه شرعی سستی می‌ورزیدند، امامان شیعه علیهم‌السلام به آنان هشدار می‌دادند. برای نمونه، گویا در عصر امام عسکری علیهم‌السلام برخی از شیعیان نیشابور در پرداخت خمس اندکی سستی ورزیدند و لذا آن حضرت، در نامه‌ای از مسامحه آنان در این باره گله خود را ابراز نمود و به آنان فرمود: «اگر برای رستگاری، سعادت و نجات اخروی آنان نبود، هرگز چنین اصراری نداشتیم.»^۲

شیعیان در عصر غیبت صغرا، برای پرداخت خمس و دیگر وجوه مالی بسیار می‌کوشیدند. صاحب *وسائل الشیعه* سبب فزونی در پرداخت وجوه مالی را چنین آورده است: «علت فراوانی پرداخت خمس در این عصر، وجود وکلایی است که پرداخت وجوه شرعی به آنان لازم بود و همین طور، افراد محتاجی وجود داشتند که از سادات بودند و کفایت و سرپرستی آنان بر امام علیهم‌السلام واجب بود، ولو از نصیب خودش.»^۳

وجود وکیلان فراوان از «ناحیه مقدسه» در دور دست‌ترین نقاط جهان اسلام علاوه بر «نواب اربعه» موجب شده بود، شیعیان برای پرداخت این وجوه عذری نداشته باشند و بهانه نبود دسترسی به شخص امام، با وجود وکیلان آن حضرت، پذیرفتنی نبود.

کیفیت دریافت وجوه شرعی توسط وکیلان در عصر غیبت، گاهی با اظهار کرامت و خرق عادت همراه بوده تا از این‌رو، حقانیت آن وکیلان و نمایان برای همگان یقینی شود. برای نمونه، محمد بن ابراهیم بن مهزیار مال هنگفتی را به فرستاده امام علیهم‌السلام سپرد، آن‌گاه که فرستاده، از اوصاف و ویژگی‌های پنهان آن مال خبر داد. ماجرای چنین درباره احمد بن محمد دینوری نیز گفته شده

۱. در این باره نک: مکتب در قرآن‌بند تکامل، ص ۱۹؛ کشی، رجال، ص ۴۳۴، ح ۸۱۹.

۲. کشی، رجال، ص ۵۷۵، ح ۱۰۸۸.

۳. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۷۸.

است.^۱ درباره حسین بن روح نوبختی نیز روایت شده که وی پس از تحویل گرفتن وجوه مالی پیرزنی از اهل «آوه» از ایران، با وی به لهجه فصیح آوجی سخن گفته است.^۲

در برهه‌ای از دوران غیبت صغرا، دریافت اموال بدون پرداخت قبض و رسید صورت می‌گرفت که به نظر می‌رسد به دلیل وجود خفقان برآمده از حکومت عباسیان بوده است. از جمله، در اواخر عصر سفارت محمد بن عثمان عمّری که به دلیل خطرناک بودن وضعیت سیاسی، برای اموال هیچ‌گونه رسیدی داده نمی‌شد و حتی گاه آورنده اموال آنها را در جایی می‌گذاشته و به راه خود ادامه می‌داده است. در موردی، یکی از کسانی که اموالی را به حسین بن روح که در عصر سفیر دوم به عنوان دستیار وی انجام وظیفه می‌کرد تحویل داد و او از دادن رسید خودداری نمود، مسئله را با سفیر در میان نهاد و او نیز کار «ابن روح» را تأیید کرد و به فرد مزبور فهماند که این کار با توجه به وضعیت خاص سیاسی انجام می‌شود.^۳

اموالی که به نزد ائمه هدی علیهم‌السلام فرستاده می‌شد، در راه‌های مختلف به مصرف می‌رسیدند که از جمله آنها، مصارف بیت امامت، تأمین مالی وکیلان و ابواب، کمک به نیازمندان از سادات و بنی‌هاشم و غیر آنان و مصالح عمومی شیعیان، نظیر رفع اختلافات مالی آنان و غیر آن بود.

سفیر اوّل و دوم به دلیل رعایت جهات امنیتی، اموال فرستاده شده را در ظروف روغن نگاه می‌داشتند. عثمان بن سعید عمّری در عصر امام عسکری علیه‌السلام شغل روغن‌فروشی را برگزیده بود تا نامه‌ها و اموال را در ظروف روغن نزد امام علیه‌السلام ببرد. محمد بن احمد بن جعفر قطّان از دست‌یاران این دو سفیر نیز شغل پارچه‌فروشی را برگزیده بود تا اموال را در میان طاقه‌های پارچه به نزد سفیر ببرد.^۴

۱. نک: شیخ طوسی، *الغیبة*، ص ۲۹۰؛ *بحار الانوار*، ج ۵۱، ص ۳۰۳، (جریان محمد بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی).

۲. شیخ طوسی، *الغیبة*، ص ۳۹۰.

۳. همان، ص ۳۷۲.

۴. نک: *تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم* علیه‌السلام، ص ۱۷۰ و ۱۷۴.

۲. رسیدگی به اوقاف

شماری از وکیلان به امور اوقاف رسیدگی می‌کردند؛ اوقافی که بیشتر به‌گونه املاک و زمین در جاهای مختلف ایران، عراق و غیر آنها پراکنده بود. احمد بن اسحاق قمی وکیل وقف در قم، و حسن بن محمد بن قطاه صیدلانی وکیل وقف در واسط به‌شمار می‌رفتند.^۱

۳. راهنمایی و ارشاد شیعیان و مناظره با مخالفان

راهنمایی و ارشاد شیعیان به وظایف و اصول صحیح مکتب از شئون مهم این سازمان بوده است. بی‌تردید، وقتی کسی به عنوان وکیل عام و فراگیر امام معصوم علیه السلام به اهالی شهر یا منطقه‌ای معرفی می‌شود، از نظر شناخت و آگاهی، برتر از افراد دیگر است. شیعیان بیشتر وکیلان را استفسار می‌کردند و شاید همین امر موجب شد شماری به «مذهب وقف» بگرایند؛ چراکه سران این مذهب، برخی از وکلای امام کاظم علیه السلام بودند و انحراف عقیدتی آنان و از سویی وجاهت آنان نزد شیعه، موجب گرایش عده‌ای به سوی آنان می‌شد.^۲

همان‌گونه که پس از شهادت امام رضا علیه السلام، نزدیک به هشتاد تن از رهبران امامیه که عبدالرحمان بن الحجاج، سر وکیل عراق، و بسیاری از وکیلان دیگر در خانه عبدالرحمان بن الحجاج در بغداد گرد هم آمدند تا پیرامون امامت حضرت جواد علیه السلام بحث کنند؛ چراکه نوجوانی و کم‌سن بودن حضرت، موجب تردید بعضی، به امامت آن بزرگوار شده بود.^۳ این امر پس از رحلت امام جواد علیه السلام نیز دوباره توسط وکیل الوکلای آن جناب یعنی محمد بن الفرّج، رخ داد و شیعیان با حضور در خانه او درباره امامت امام هادی علیه السلام بحث کردند.^۴

۱. درباره احمد بن اسحاق، نگاه شود به: نجاشی، رجال، ص ۹۱؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۵۰؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۴۱. درباره حسن بن محمد بن قطاه صیدلانی نگاه شود به: کمال الدین، ص ۵۰۴، ج ۳۵؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۳۶.

۲. نک: کشی، رجال، ص ۴۰۵، ح ۷۶۰ و ۷۵۹؛ الواقفیه، ج ۱، ص ۲۱۱ به بعد؛ مکتب در فرآیند تکامل، ص ۸۳.

۳. نک: اثبات الوصیه، ص ۲۱۳-۲۱۵؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۷۸.

۴. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۴، ح ۲.

شیعه در عصر غیبت صغرا، به ناگاه با وضعیت تازه‌ای رو در رو گردید؛ فاجعه عدم امکان دسترسی مستقیم به امام معصوم (علیه السلام) طبیعی است که فضای حیرت و سر در گمی به مراتب فراگیرتر از هنگام وفات یک امام بوده باشد. در چنین فضایی باز سازمان وکالت مرجع و پناه‌گاه افراد نیازمند برای ارشاد و راهنمایی به شمار می‌رفت. برای نمونه، پس از رحلت نخستین نایب حضرت حجت (علیه السلام) که مردم دربارهٔ جانشین او سر در گم بودند، ابوجعفر عمری، نایب دوم، وظیفه ارشاد و رفع سر در گمی شیعیان را بر دوش داشت. جریان ابوالعباس احمد دینوری سرّاج مؤید این سخن است.^۱

بنابر شواهدی فراوان، امامان (علیهم السلام)، شیعیان و حتی نمایندگان را برای شناخت حق، در هنگام عدم امکان دسترسی به امام به وکیلان سرشناس خود ارجاع می‌دادند. دستور امام هادی (علیه السلام) به احمد بن اسحاق قمی دربارهٔ مراجعه به عثمان بن سعید عمری، به هنگام عدم امکان دسترسی به امام (علیه السلام)، گویاترین این نمونه‌هاست.^۲

وکیلان و نایبان امام (علیه السلام) در مسائل کلامی و اعتقادی به خصوص در عصر غیبت، مرجع تعیین کننده حَقانیت عقاید یا انحرافی بودن آنها بوده‌اند. برای نمونه، وقتی جامعه شیعه از عمری، نایب حضرت حجت (علیه السلام)، درباره مفوضه و عقایدشان پرسید، او در پاسخ، دیدگاه مفوضه را در نسبت دادن خلق و رزق به امامان (علیهم السلام) تکذیب کرد و آن را به ذات مقدس باری تعالی مربوط دانست.^۳ با این کلام، موضع رسمی نایبان امامان (علیهم السلام) همان عقیده توده علاقه‌مندان به اهل بیت (علیهم السلام) و جامعه شیعه در این موضوع

۱. او به عنوان وکیل و مورد اعتماد مردم، اموالی را از نزد مردم دینور و نیز احمد بن الحسن المادرائی (وکیل در قرمیسین) به سمت بغداد برد، ولی با ادعای نیابت بعضی از رقیبان دروغین نایب دوم یعنی ابوجعفر عمری روبه‌رو می‌شد؛ وقتی این مدعیان دروغین را عاجز از اقامه حجت بر صدق دعوی یافت و ابوجعفر عمری برهان لازم را ارائه کرد و از اوصاف اموال خبر داد، حق را بازشناخت و پس از تحویل اموال به او، به سمت دیار خود بازگشت. (درباره این جریان نک: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۰)

۲. وقتی احمد بن اسحاق قمی به حضرت عرض کرد: «من همیشه برایم ممکن نیست نزد شما حاضر شوم، در این موارد به چه کسی مراجعه کنم و قول چه کسی را قبول کنم و مورد عمل قرار دهم؟» حضرت در پاسخ فرمود: «هذا أبو عمرو، الثقة الأمين، ما قاله لكم فعنّي يقوله و ما اذاه اليكم فعنّي يؤذيه.» (نک: معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۱۱۲)

۳. نک: شیخ طوسی، الغيبة، ص ۲۹۳؛ مکتب در فرآیند تکامل، ص ۵۸.

تأیید شد. همین گونه وقتی حسین بن روح نوبختی، پرسش یکی از شیعیان را درباره علت تسلط دشمنان بر امام حسین علیه السلام شنید، چنان پاسخی تفصیلی و قانع کننده داد که راوی این جریان می گوید: «من در این که او این پاسخ ها را از جانب خود بگوید، تردید نمودم، ولی بدون آن که سخنی بگویم او رو به من کرد و گفت: اینها از اصل (حضرت حجت علیه السلام) شنیده شده است.»^۱

گفت و گو و مناظره با مخالفان ویژه وکیلان امامان علیهم السلام نبوده، ولی این مأموریت گاه به وکیلان واگذار می شده است. برای نمونه، عبدالرحمان بن حجاج که وکیل ارشد امام صادق و سه امام بعدی علیهم السلام بوده، از جانب امام صادق علیه السلام مأمور گفت و گو با اهل مدینه شده است. آورده اند که حضرت به او می فرمود:

یا عبدالرحمن! کَلِّمْ اَهْلَ الْمَدِينَةِ فَإِنِّي أَحَبُّ أَنْ يُرَى فِي رِجَالِ الشَّيْعَةِ مِثْلُكَ؛^۲

ای عبدالرحمان! با مردم مدینه گفت و گو کن زیرا خوش دارم مانند تو در میان مردان شیعه دیده شود.

گاهی وکیلان امامان علیهم السلام، محدثان معتبر شیعی را برای رفع شبهات و تردیدها به کمک می گرفتند. برای نمونه، حسین بن روح نوبختی کتابی را که از نظر اعتبار مشکوک بود، برای محدثان قم فرستاد تا در آن نظر کنند و اگر چیزی برخلاف نظرات خود یافتند، به او بگویند. وکیلان، شیعیان را به عقاید حق تنها در زمینه های فکری و اعتقادی ارشاد نمی کردند، بلکه گاه به مسائل شخصی نیز می پرداختند.^۳

۴. نقش سیاسی سازمان وکالت

این سازمان به ظاهر برای جمع آوری وجوه شرعی و اموال اهدایی شیعیان تشکیل شده بود، ولی نقش سیاسی آن را نمی توان انکار نمود. حتی با چشم پوشی از هرگونه فعالیت سیاسی تنها، خود مسئله جمع اموال از اطراف و اکناف برای امامان شیعه علیهم السلام،

۱. کمال الدین، ص ۵۰۷، ح ۳۷.

۲. کشی، رجال، ص ۴۴۲، ح ۸۳۰.

۳. نک: شیخ طوسی، الغیبة، ص ۳۸۷؛ مکتب در فرآیند تکامل، ص ۶۰.

از دید حاکمان بنی عباس فعالیت سیاسی تلقی می‌گردید.^۱ از همین رو، منصور و هارون امام صادق و امام کاظم علیه السلام را به جمع اموال برای کمک به مخالفان حکومت عباسی متهم می‌نمودند. این نوع حساسیت درباره امام هادی علیه السلام از متوکل عباسی نیز به چشم می‌خورد. او پس از آگاهی از فعالیت گسترده وکیلان امام هادی علیه السلام، در صدد قلع و قمع این سازمان و دست‌گیری اعضای آن برآمد و حتی بعضی از یاران و وکیلان آن حضرت مانند علی بن جعفر همانی را دست‌گیر کرد و برخی را مانند ابوعلی بن راشد، عیسی بن عاصم و ابن بند را به شهادت رساند و یا زیر شکنجه قرار داد تا شهید شدند.^۲

تلاش فراوان حاکمیت عباسی در عصر غیبت، برای شناخت اعضای «سازمان وکالت»، از دیگر قرائن وجود نقش سیاسی برای این سازمان است.^۳ وجود این همه حساسیت درباره این سازمان، خطری سیاسی را می‌نماید که حاکمیت عباسی را دربر گرفته بوده است. در کنار این نکات، وجود اصل پنهان‌کاری، تقیه و سری بودن این سازمان، خود بهترین دلیل و گواه است که این

۱. در یک مورد، در شبهه‌ای که برای یکی از شیعیان در مورد انتساب فرزندش به او پیش آمده بود، کسی را نزد حسین بن روح فرستاد تا واقع را به او بنماید. ابن روح او را نزد ابوعبدالله بزوفری فرستاد. او نیز در پاسخ گفت: فرزند، فرزند اوست و واقعه در تاریخ فلان واقع شده و نام فرزند را محمد بگذارد. (نک: شیخ طوسی، الغیبة، ص ۳۰۸).

۲. این سخن، زمانی بیشتر تأیید می‌شود که به اتهام منصور، به امام صادق علیه السلام توجه کنیم. وی حضرت را متهم نمود که وکیلش، معلی بن خنیس را برای جمع کمک برای نهضت محمد بن عبدالله (نفس زکیه) به سوی شیعیانش فرستاده است. همین اتهام موجب شد که منصور، حضرت را به بغداد فرا بخواند. نظیر همین اتهام را هارون به امام کاظم علیه السلام نسبت داد. (نک: تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۱۹۹۳)

۳. متوکل عباسی به دلیل همین حساسیت به وکیلان امام هادی علیه السلام، ایوب بن نوح وکیل ناحیه کوفه را تعقیب کرد. (تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۸۱) و علی بن جعفر همانی را محبوس نمود و تصمیم به قتل وی گرفت و در پاسخ وساطت وزیرش عبیدالله بن یحیی بن خاقان گفت: «خودت را برای وساطت او و امثالش به زحمت مینداز؛ چرا که عمویش مرا خبر داده که او، رافضی و وکیل علی بن محمد است.» (کشی، رجال، ص ۶۰۷، ح ۱۱۲۹، و ح ۱۱۳۰؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۸۳) متوکل هم‌چنین، سر وکیل مناطق بغداد، مداین و قرای سواد یعنی ابوعلی بن راشد را به شهادت رساند و برخی دیگر مانند عیسی بن جعفر بن عاصم را با ضربت عمودی بر سرشان کشت و ابن بند را ابتدا سی صد تازیانه زد، سپس به دجله انداخت. (کشی، رجال، ص ۶۰۳، ج ۱۱۲۲)

تشکیلات سیاسی بوده و از نظر حکومت عباسی، رها کردن آن به حال خود، بسیار خطرآفرین می‌توانسته باشد.

۵. نقش ارتباطی سازمان وکالت

در بحث از «علل تشکیل سازمان وکالت» گذشت که نقش ارتباطی این سازمان از اصلی‌ترین انگیزه‌های شکل‌گیری آن، بوده است. شیعیانی که در دوردست می‌زیسته‌اند و گاه حتی برای یک‌بار نیز به دیدار امام خویش توفیق نمی‌یافتند، برای برآوردن نیازهای شرعی، مالی و... به وکیلان، یعنی واسطه‌های امام در شهرهای مختلف روی می‌آوردند. پرداخت وجوه مالی به وکیلان، پرسش از مسائل شرعی، کلامی و اعتقادی، عرضه نمودن مکاتبات و نامه‌ها به محضر امام علیه السلام به واسطه وکیلان و دریافت پاسخ، ارسال پیام‌های شفاهی و دریافت پاسخ آنها و امور دیگر از جمله مواردی بوده که وکیلان امام علیه السلام میانجی‌گری می‌کرده‌اند. پیداست اگر سازمان وکالت در میان نبود این امور رها می‌شد، و شیعیان از تکالیف خود وا می‌ماندند.

اخراج توقیعات در دوره‌های نزدیک به عصر غیبت صغرا و در طول این دوره، از مهم‌ترین وظایف وکیلان بوده است. توقیع در اصطلاح به معنای پاسخ‌های کوتاه و کلمات قصاری است که بزرگان در ذیل و حاشیه نوشته‌ها، عریضه‌ها و مانند آن، در پاسخ سؤالی یا برای حل مشکلی و یا برای تعبیر از یک نظر و عقیده مشخص مرقوم می‌داشته‌اند. گرچه بیشتر توقیعات در پاسخ به پرسش‌ها بودند، مواردی نیز بوده که امام علیه السلام خود، آغاز به اخراج و اصدار «توقیع» می‌نموده، بدون آن‌که پرسش و یا مشکلی مطرح شده باشد، مانند توقیع حضرت مهدی علیه السلام برای تعزیت درگذشت سفیر اول به سفیر دوم، و یا توقیع اعلام پایان سفارت سفیر چهارم و شروع غیبت کبرا.

رسم چنین بوده که پس از عرضه داشتن سؤالات، توقیعات در فاصله دو، سه و یا چند روز صادر می‌شدند، ولی گاهی بر خلاف عادت، در فاصله بسیار کوتاهی پاسخ آماده می‌شده است.

مضمون توقیعات، شامل اموری مانند پاسخ به سؤالات شرعی، دستور کارکردهای مختلف به وکیلان، رسید وجوه شرعی، اعلام نصب وکیل به وکالت، اعلام خطر سیاسی درباره سازمان وکالت و بیان راه حل، اعلان لعن، عزل و طرد وکیلان خائن و فاسد یا مدعیان دروغین وکالت، معرفی شخصیت بعضی از وکیلان و رفع اتهام از آنان، حل مشکلات شخصی افراد و رفع اختلافات، تردیدها و شبهات بوده است.^۱

۶. کمک به نیازمندان، و حل مشکلات شیعیان

کمک به نیازمندان شیعه از دیگر وظایف سازمان وکالت بوده که این کار، گاهی با نفوذ به اداره‌های دولتی صورت می‌پذیرفت. برای نمونه، علی بن یقطین، وکیل امام کاظم علیه السلام از کسانی بود که با نفوذ به دستگاه خلافت عباسی درصدد رفع ظلم از شیعیان برآمد و در این کار توفیق یافت. امام علیه السلام هنگامی که نارضایتی او را از همکاری با دستگاه ظلم بنی‌عباس حتی به آن مقدار دریافت، به او فرمود:

إِنَّ اللَّهَ مَعَ كُلِّ طَائِفَةٍ وَزَيْرًا مِنْ أَوْلِيَائِهِ يَدْفَعُ بِهِ عَنْهُمْ وَأَنْتَ مِنْهُمْ يَا عَلِيُّ^۲

خداوند به همراه هر سرکشی، وزیری از میان اولیای خود دارد که به وسیله او از دوستان خود، دفع بلا می‌کند و تو از آنان هستی ای علی!

گاهی وکیلان امامان علیهم السلام برای برطرف کردن درگیری‌های موجود بعضی از شیعیان مأمور می‌شدند و در این راه اگر لازم می‌شد وجوه مالی را نیز خرج می‌کردند. برای مثال، مفضل بن عمر جعفری، وکیل و امین امام صادق علیه السلام، مأمور پرداخت چهارصد درهم از سوی امام علیه السلام به ابوحنیفه سائق الحاج و یکی از بستگان او شد که در مورد ارث با هم مشاجره داشتند. این مسئله، کوشش امامان علیهم السلام را برای حفظ وحدت میان

۱. عبدالله بن سلیمان، وزیر عباسی، وقتی از وجود وکیلانی برای ناحیه مقدسه آگاه شد، کسانی را به جاسوسی و به ظاهر برای تحویل وجوه شرعی، نزد وکیلان گوناگونی فرستاد که به آنان سوء ظن می‌رفت تا وکالت آنان را احراز کند، ولی با ارشاد حضرت، هیچ یک از وکیلان اقدام به قبول وجهی نکردند تا زمانی که خطر رفع شد. (بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۱۰، ح ۳۰)

۲. در این باره، نک: تاریخ الغیبة الصغری، ص ۴۷۲؛ مکتب در فرآیند تکامل، ص ۱۳۱؛ کمال الدین، ص ۴۸۳، ح ۴؛ تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۱۰۲۲۲؛ کشی، رجال، ح ۱۰۰۵؛ بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۵۰؛ شیخ طوسی، الغیبة، ص ۱۸۵.

شیعیان می‌نماید.^۱

سازمان وکالت در عصر غیبت تنها پناه‌گاه شیعیان بود. از این‌رو، مراجعه به نزد سفیران و ابواب ناحیه مقدسه، و راهنمایی‌های آنان و گاه فراهم آوردن مقدمات دیدار افراد با امام عصر علیه السلام به واسطه سفیران، بهترین کمک‌ها برای شیعیان در این عصر شمرده می‌شود.

ه) ویژگی‌ها و شرایط لازم برای وکیلان امامان علیهم السلام

با توجه به آن‌چه در بررسی تاریخی گذشت، ویژگی‌های لازم برای یک وکیل را چنین می‌توان برشمرد:

۱. وثاقت یا عدالت

وثاقت در وکیل، از شروط اساسی است و لزوم آن جای بحث ندارد، ولی آیا وثاقت وکیل تنها به معنای وثاقت در امور مالی است و یا فراتر از آن وثاقت رجالی را نیز دربر می‌گیرد؛ اعتمادپذیر بودن در اموال، وظایف شرعی، سخنان و روایات؟ بعضی از محققان معتقدند مراد از وثاقت در وکیل، تنها وثاقت در اموال است.^۲ گروهی نیز آن را به معنای عدالت وکیل دانسته‌اند و به تلازم میان وکالت و عدالت معتقدند.^۳

به نظر می‌رسد، وثاقت شایسته وکیل، از وثاقت مالی اعم باشد. اگر امام کسی را به نمایندگی وکالت خود، عازم منطقه‌ای کرد و از او به «آنه ثقتی و آمینی» تعبیر نمود، تنها وثاقت مالی او را نشان نمی‌دهد. حتی اگر وظایف وکیلان را در دریافت و توزیع وجوه شرعی نیز منحصر بدانیم، باز نمی‌توان پذیرفت که امام علیه السلام کسی را که از نظر شرعی، دینی و عرف مردم، فردی فاسق است، به دلیل دارا بودن وثاقت در دریافت و ارسال اموال به نمایندگی و وکالت فراگیر خود در یک منطقه معرفی

۱. کشی، رجال، ص ۴۳۳، ح ۸۱۷.

۲. نک: تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۲۰۸۴.

۳. نک: مکتب در فرآیند تکامل، ص ۲۲؛ معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۷۴.

نموده باشد. وانگهی اگر کسی در یک مورد جزئی و خاص به وکالت منصوب شده باشد، البته وکالت را ملازم وثاقت یا عدالت وی نمی‌توان دانست.

گاهی امامان علیهم‌السلام به منزله رهبری سازمان وکالت، وثاقت و کیلان خود را به شیعیان اعلام می‌کردند تا جایگاه آنان برای شیعیان مشخص شود و شیعیان با اطمینان به آنان مراجعه کنند. باری امام عسکری علیه‌السلام احمد بن اسحاق، علی بن جعفر همانی، ایوب بن نوح و ابراهیم بن محمد همدانی را توثیق نمود^۱ و بار دیگر وثاقت عثمان بن سعید و جایگاه والای او را به شمار بسیاری از سران شیعه اعلام فرمود که در جلسه حاضر بودند.^۲

بسیار پیش آمده که امامان علیهم‌السلام وکیلی را به منطقه‌ای اعزام می‌کرده‌اند و همراه با وی به شیعیان منطقه نامه‌ای می‌نوشته‌اند و اطمینان و اعتماد خود را از وکیل اعزامی نیز اعلام می‌کرده‌اند. برای نمونه، امام عسکری علیه‌السلام به شیعیان نیشابور نامه‌ای نوشت و ابراهیم بن عبده را وکیل اعزامی به آن منطقه معرفی نمود.^۳

وثاقت جانشین سفیر در عصر غیبت صغرا نیز به واسطه سفیر قبلی و به امر امام علیه‌السلام به شیعیان ابلاغ می‌شد. برای نمونه، به معرفی جایگاه رفیع حسین بن روح توسط محمد بن عثمان عَمری، سفیر دوم، به جمعی از سران شیعه می‌توان اشاره کرد.^۴

۲. رازداری و پنهان‌کاری

با توجه به حاکمیت ظلم و ستم که در طول حیات سازمان وکالت ادامه داشت، شایسته بود نمایندگان امام علیه‌السلام افرادی باشند که قدرت لازم برای حفظ اسرار و ممانعت از افشای آنها را داشته باشند. این مسئله چنان دارای اهمیت می‌نمود که اگر کسی سرّی از اسرار را نزد غیر اهلش بازگو می‌نمود، ائمه علیهم‌السلام او را بسیار نکوهش می‌کردند. برای نمونه، امام صادق علیه‌السلام به عمل کرد معلی بن خنیس که به دلیل ترک

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۱۴، و ج ۱۸، ص ۱۰۰؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۸۱؛ همان، و ج ۱ رقم ۲۰۰، و ج ۲، رقم ۱۰۶.

۲. کشی، رجال، ص ۵۵۷ - ۵۵۸، ح ۱۰۵۳.

۳. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۲۶۷.

۴. کشی، رجال، ص ۵۰۹، ح ۹۸۳.

رازداری، به شهادت رسید، انتقاد داشتند.^۱

دو سفیر اول و دوم در عصر غیبت صغرا که پنهان‌کاری در سازمان وکالت با توجه به حساسیت آن دوران در اوج خود بود و سفیران و وکیلان در نهان‌کاری شدید به فعالیت مشغول بودند، به روغن‌فروشی می‌پرداختند. حسین بن روح نوبختی نیز به زیرکی در کار و بسیاری رازداری و پنهان‌کاری معروف بوده است، چنان‌که گاهی برای رعایت جهات امنیتی پس از دریافت وجوه شرعی، قبض و رسیدی تحویل نمی‌داد و یا باری دربان خود را به دلیل شماتت و بدگویی به معاویه اخراج کرد.^۲

افزون بر آنچه گذشت، دیگر صفات لازم برای وکیلان امامان علیهم‌السلام از این قرارند: زیرکی، کاردانی، نظم در امور، امانت‌داری، دوری از دل‌بستگی به دنیا و غرور و تک‌روی، حسادت، شهرت‌طلبی، خیانت، غلو، جهل، تعصب باطل و گرایش به باطل و ظلم، زهد دو چندان، احترام به خاندان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، شناخت امام علیه‌السلام، حفظ تشکیلات سازمان وکالت، هجرت به وقت لزوم، علم به کتاب خدا، سنت و حقوق امامان علیهم‌السلام و قدرت بر اعجاز و کرامت به وقت لزوم.

و) ساختار و شیوه‌های عملکرد سازمان وکالت

۱. رهبری

امام معصوم علیه‌السلام بر کار وکیلان نظارت دقیق داشته است. اموری مانند تعیین وکلای نواحی و بررسی عملکرد آنان، معرفی وکیلان نواحی به شیعیان و شناساندن فضایل و شخصیت آنان، عزل وکیلان فاسد و خائن و جای‌گزینی وکیلان جدید، معرفی جریان‌های دروغین وکالت و بابیت و برخورد با آنان، راهنمایی وکیلان به وظایفشان

۱. شیخ طوسی، *الغیبة*، ص ۳۴۷.

۲. امام صادق علیه‌السلام، معلى بن خنيس را به دليل افشای بعضی از اسرار که به قتلش نیز انجامید، مورد نکوهش کردند و فرمودند: «خداوند معلى را بيمرزد. من انتظار این را داشتم؛ چرا که او سرّ ما را فاش نمود و ... هر کس که اسرار ما را نزد غیر اهلش فاش کند، به سلاح یا طناب دار مبتلا می‌شود.» (*بحار الانوار*، ج ۷۵، ص ۸۵)

و کیفیت برخورد با حکومت عباسی، تأمین مالی وکیلان، و ردّ اتهامات نادرست بر آنان، همه بر عهده امام علیه السلام بوده است.^۱

۲. وکیل ارشد یا سر وکیل

مناطق مختلف در سازمان وکالت، تقسیم‌بندی می‌شدند و در نهایت برای هر یک از این مناطق وسیع، وکیل ارشدی نصب می‌شد که وظیفه نظارت بر کار وکیلان اعزامی به مناطق تحت قلمرو را بر عهده داشت. وکلای جزء نیز به مراجعه نزد سر وکیل‌ها مأمور و موظف بودند. بنابه گفته دکتر جاسم حسین، بنابر شواهد تاریخی، وکیلان، شیعیان را بر مبنای نواحی گوناگون به چهار گروه تقسیم می‌کردند:

یکم. ناحیه بغداد، مدائن، قرای سواد و کوفه؛

دوم. بصره و اهواز؛

سوم. قم، همدان و سایر مناطق جبال؛

چهارم. حجاز، یمن و مصر.

هر ناحیه، به وکیلی مستقل واگذار می‌شد که کارگزاران محلی زیر نظر او منصوب می‌شدند.^۲ برای مثال، ابومحمد، حسن بن هارون و پدرش هارون بن عمران به عنوان سر وکیل ناحیه همدان در عصر غیبت صغرا و قبل از آن مطرح بوده‌اند. عبدالرحمان بن حجاج وکیل ارشد عراق در عصر امام صادق و امام کاظم علیهما السلام و علی

۱. کمال الدین، ص ۵۰۱، ح ۲۸؛ شیخ طوسی، الغیبة، ص ۳۵۸.

درباره تعیین وکیلان نواحی، برای نمونه نگاه کنید به نصب ابوعلی بن راشد به جای علی بن حسین بن عبد ربه توسط امام هادی علیه السلام، در کشی، رجال، ص ۵۱۳، ح ۹۹۱ و درباره بررسی عمل‌کرد وکیلان نگاه کنید به جریان حساب‌رسی از یکی از وکیلان خائن توسط امام صادق علیه السلام در وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۲۹۱ و درباره معرفی شخصیت وکیلان به شیعیان و معرفی عثمان بن سعید عمری به گروهی از شیعیان یمن توسط امام عسکری علیه السلام نگاه کنید به بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۵ و درباره عزل وکیلان خائن، به جریان لعن و عزل فارس بن حاتم قزوینی توسط امام هادی علیه السلام و دستور کشتن وی توسط آن حضرت در کشی، رجال، ص ۵۲۲، ح ۱۰۰۳ تا ح ۱۰۱۱، درباره معرفی جریان‌های دروغین وکالت و بایست به نامه امام هادی علیه السلام به یکی از شیعیان و اعلام بیزاری از محمد بن نصیر نمیری و حسن بن محمد بن بابای قمی در کشی، رجال، ص ۵۲۰، ح ۹۹۹ و درباره تعیین وظایف، به نامه امام عسکری علیه السلام مبنی بر نصب ابراهیم بن عبده و تعیین وظایف او در کشی، رجال، ص ۵۰۹، ح ۹۸۲ نگاه کنید.

۲. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۳۷.

بن الحسین بن عبد ربّه وکیل ارشد عراق در عصر امام هادی علیه السلام بوده‌اند.^۱ ابوالحسین اسدی رازی در عصر غیبت صغرا، کار نظارت بر فعالیت وکلای نواحی شرقی ایران را بر عهده داشت. حاجز بن یزیدوشاء نیز در بغداد تحت نظارت سفیر اول و دوم قرار داشت و خود نیز بر کار برخی از وکیلان ایران نظارت می‌کرد.^۲

۳. نماینده‌های سیار

بیشتر وکیلان اعزامی به نواحی، وکیلان مقیم در آن مناطق بودند، ولی بنابه بعضی شواهد تاریخی، گاه نمایندگان وظیفه سرکشی به مناطق مختلف را داشتند تا از سویی بر کار وکیلان مقیم نظارت کنند و از سوی دیگر، وسیله‌ای برای ارتباط آنان با امام علیه السلام باشند و این گونه وجوه شرعی و اموالی را که نزد آنان جمع شده بود، به نزد امام علیه السلام انتقال می‌دادند. آورده‌اند که احمد بن محمد بن عیسی قمی در مدینه نزد امام جواد علیه السلام بود و قصد داشت درباره زکریا بن آدم از حضرت بپرسد، حضرت خود آغاز به سخن کردند و فرمودند: خدمت او به پدرم و من جای انکار نیست، ولی من به مالی نیازمندم که نزد اوست. وی عرض کرد: زکریا بن آدم آن مال را نزد شما خواهد فرستاد و به من گفت: به شما خبر دهم که علت کوتاهی‌اش، اختلاف میمون و مسافر (دو وکیل ارسالی حضرت به قم) است. حضرت فرمود: نامه مرا به او برسان و بگو مال را به نزد من ارسال نماید...^۳ این جریان حاکی از وجود نمایندگان است که واسطه دفتر مرکزی سازمان وکالت و وکیلان نواحی مختلف بوده‌اند.

۴. بهره‌گیری از اصل تقیّه و پنهان‌کاری

رعایت اصل پنهان‌کاری و تقیّه از مهم‌ترین ویژگی‌های سازمان وکالت در طول دوران حیاتش بوده است. سازمان وکالت، به دلیل دورماندن از خطرآفرینی حکومت

۱. در این موارد نک: تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۹۶۰۷، و ج ۱، رقم ۱۲۸۶؛ نجاشی، رجال، ص ۲۴۳؛ کشی، رجال، ص ۵۱۳، ح ۹۹۱ و ص ۵۴۹، ح ۱۰۳۸.

۲. نک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۷۱.

۳. کشی، رجال، ص ۵۹۶، ح ۱۱۱۵.

عباسیان و با توجه به نظارت دقیق و پیایی حاکمان عباسی بر فعالیت‌های امامان هدی علیه السلام و شیعیان آنان، به گونه پنهان فعالیت می‌کرده است. از این‌رو، این سازمان به جز شماری از پیش‌آمدهای اندک، از خطر برملا شدن و نابودی بازماند، بیداری و هشیاری رهبر سازمان و فداکاری اعضای، اصل سازمان را نگاه می‌داشت و خطر را تنها متوجه برخی از اعضا می‌کرد. برای نمونه، معلی بن خنیس وکیل امام صادق علیه السلام، حتی پس از تهدید به قتل در پاسخ به داوود بن علی که از وی خواسته بود نام اصحاب امام علیه السلام را فاش نماید، گفت: «مرا تهدید به قتل می‌کنی! به خدا قسم اگر زیر پایم باشند، پایم را بر نمی‌دارم.»^۱ دیگر وکیل امام صادق علیه السلام، نصر بن فابوس لخمی نیز بیست سال پنهانی وکالت امام علیه السلام را بر عهده داشته است.^۲ همچنین محمد بن ابی عمیر، وکیل امام کاظم علیه السلام در بغداد، با وجود شکنجه‌های فراوان، نام پیروان آن حضرت را فاش نکرد.^۳

امام عسکری علیه السلام در راستای همین اصل، باری برای ارسال نامه‌هایی به وکیل الوکلائی خود، عثمان بن سعید غمری، آنها را در درون چوبی دایره شکل جا کرد و به داوود بن اسود سپرد تا به او برساند، در حالی که حتی داوود نیز از درون چوب بی‌خبر بود.^۴

در عصر غیبت صغرا نیز وقتی عبیدالله بن سلیمان، وزیر عباسی، از فعالیت مخفی وکیلان آگاه شد، با مشورت خلیفه، تصمیم به شناسایی آنان گرفت. لذا افرادی را به منزله شیعیانی که قصد پرداخت وجوه شرعی دارند، به نزد کسانی فرستاد که احتمال وکالتشان می‌رفت، ولی در اقدامی به‌هنگام، توقیعی از ناحیه مقدسه، صادر شد و همه وکیلان از اخذ هر گونه وجهی بازداشته شدند. محمد بن احمد قطّان از جمله این وکیلان بود که وقتی یکی از جاسوسان حکومتی به نزد او آمد و مدعی شد که قصد تحویل وجوه مالی را دارد، در پاسخ گفت: «اشتباه آمده‌ای من با این امور سر و

۱. تنفیح المقال، ج ۳، رقم ۱۱۹۹۴؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۸، ص ۲۳۷؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۸۱ و ۳۴۲.

۲. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۳۴۷.

۳. نجاشی، رجال، ص ۳۲۶؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۳۵.

۴. ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۴۲۷-۴۲۸.

کاری ندارم.» و تا زمان رفع کامل خطر، وکیلان بدین گونه عمل می کرده اند.^۱ از همین رو، حسین بن روح، سفیر سوم حضرت مهدی علیه السلام، معروف بود که بر عمل به تقیّه شدت می ورزد و عثمان بن سعید و پسرش محمد، سفیران اوّل و دوم حضرت مهدی علیه السلام در عصر غیبت به دلیل سرپوش نهادن بر فعالیت های وکالت روغن می فروختند. برای اثبات وجود اصل تقیّه و پنهان کاری در سازمان وکالت نمونه های بسیاری وجود دارد.^۲ از این رو، دکتر جواد علی، عنوان «التنظیم السّری» را برای تشکیلات وکالت به کار برده است. فعالیت های مخفی سفیران در عصر غیبت صغرا گاه بدان اندازه بود که برای ملاقات با وکیلان و کارگزاران سازمان، خرابه های بغداد را قرارگاه می گزیدند. بنا به نقل صدوق، محمد بن عثمان بن سعید عمّری برای دیدار با دست یارش متیلی، و ارائه نامه حضرت مهدی علیه السلام به او، به خرابه های عباسیه بغداد رفت و سپس نامه را پاره کرد. همین طور، تحویل ندادن هرگونه رسیدی به آورندگان وجوه شرعی و بهره گیری از تاجران عادی برای حمل اموال، از نمونه های رعایت این اصل در عصر دومین سفیر به شمار می رود.^۳

۵. بهره گیری از وسایل ارتباطی مناسب

وجود وسایل مناسب ارتباطی از دیگر مشخصه های این سازمان بوده است. سفیران، ابواب، وکیلان و شیعیان بسیار با مراجعه مستقیم به نزد امامان علیهم السلام از نزدیک با آنان پنهانی دیدار می کردند تا دستگاه حکومت را حساس نکنند، ولی برای رعایت امنیت، ارتباط امامان، سفیران، وکیلان و شیعیان با یکدیگر در بسیاری اوقات مکاتبه ای بود، به ویژه در عصر غیبت امام علیه السلام و در دوره هایی که امامان علیهم السلام در زندان و یا تحت نظر بودند. لذا تعداد مکاتبات دو امام عسکری علیهم السلام بسیار بیش از امامان علیهم السلام پیشین بوده است. فراوانی توقیعات عصر غیبت نیز بر این نکته گواهی می دهد.

۱. نک: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۱۰، ح ۳۰.

۲. برای توجیه بیشتر در این مبحث نک: جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۳۴ و ۱۷۴.

۳. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۹۸؛ شیخ طوسی، الغیبه، ص ۱۷۹.

بهره‌گیری از پیک‌ها و نمایندگان سیّار از دیگر ابزار ارتباطی در سازمان وکالت بوده است. البته گاه این پیک‌ها خود از محتوای مأموریتشان بی‌اطلاع بوده‌اند، و گاه از افراد عادی و غیر مرتبط با سازمان وکالت برای این کار بهره می‌گرفتند. از نمونه‌های فرستادن پیک برای ایجاد ارتباط، به پیک «عراق» می‌توان اشاره کرد که ناحیه مقدسه برای اعلام تاریخ درگذشت قاسم بن العلاء وکیل آذربایجان به این دیار اعزام کرد و یا دو نماینده ارسالی امام جواد علیه السلام به قم، برای برقراری ارتباط با زکریا بن آدم، وکیل قم، که پیش‌تر بدان اشاره شد.^۱ مراسم حج نیز دیگر وسیله ارتباطی در سازمان وکالت بوده که وکیلان در قالب آن با یکدیگر دیدار می‌کرده‌اند.

ز) معرفی مهم‌ترین وکیلان امامان علیهم السلام تا عصر غیبت صغرا

در منابع نخستین رجالی، روایی و تاریخی نام بسیاری از وکیلان امامان علیهم السلام به چشم می‌خورد که در حقیقت، همان اعضای سازمان وکالت بوده‌اند. نمی‌توان ادعا کرد که نام همه وکیلان امامان علیهم السلام در کتاب‌های تاریخی و رجالی و در منابع روایی ثبت شده، ولی با جست‌وجویی به نسبت کامل در این منابع، نام بسیاری را می‌توان یافت که راه‌گشای شناخت بیشتر این سازمان و ویژگی‌های آن است. بررسی تفصیلی شخصیت همه این وکیلان از این نوشتار فرا می‌رود. از این‌رو، به بیان فهرست و شرح اجمالی برجسته‌ترین آنان می‌پردازیم:

۱. عبدالرحمان بن الحجاج

شیخ طوسی، عبدالرحمان بن الحجاج را از وکیلانی می‌شمرد که امام صادق علیه السلام او را ستوده است. او هم‌چنین وکالت امام کاظم علیه السلام و مقام سر وکیلی در عراق را بر عهده داشته است. امام صادق علیه السلام به وی فرموده است:

یا عبدالرحمان! کَلِّمْ اهل المدینه فَاِنَّی اُحِبُّ اَنْ یرى فی رجال الشیعه مثلك؛

ای عبدالرحمان! با اهل مدینه به سخن بنشین، من دوست دارم در میان مردان شیعه هم‌چون تو، دیده شود.

این امر مقام علمی و نزدیکی او را به امام علیه السلام نشان می‌دهد. وی هم‌چنین نزد امام کاظم علیه السلام منزلتی عظیم داشته است. آن حضرت در وصف او فرموده است: «إنَّه لثقيل على الفؤاد» که به فرموده مرحوم آیه الله خوئی، به این معناست: «او در قلب من دارای مکان و عظمت است».^۱

۲. محمد بن سنان

برخی منابع او را باب امام صادق علیه السلام یاده کرده‌اند.^۲ شیخ طوسی، وی را از وکیلانی برمی‌شمرد که ائمه علیهم السلام آنان را ستوده‌اند، از کسانی که تعالیم اهل بیت علیهم السلام و دین خدا را تغییر نداده‌اند، تبدیل نکرده‌اند و خیانتی ننموده‌اند و آنان در صراط امامان علیهم السلام باقی ماندند تا به دیار باقی شتافتند.^۳ وی چهار یا پنج نفر از امامان معصوم علیهم السلام را درک کرده و شخص گران‌قدری بود.^۴

۳. معلی بن خنیس

بنا به گفته شیخ طوسی، او نیز از وکیلانی بوده که امام صادق علیه السلام آنان را ستوده است. وی افزون بر وکالت، امور شخصی آن حضرت را نیز بر عهده داشته است. معلی وکیل آن حضرت، در مدینه بوده و گویا به بعضی جاهای دیگر نیز برای ایجاد ارتباط با شیعیان سفر می‌کرده است. سرانجام حاکمیت عباسی وی را دستگیر کرد و به شهادت رساند. شاید او به دلیل رازدار نبودن لو رفته باشد، چنان‌که برخی روایات بر چنین نکته دلالت دارند و قاتل وی یعنی داوود بن علی، بر اثر نفرین امام صادق علیه السلام در همان شب به هلاکت رسید.^۵

۱. کشی، رجال، ص ۴۴۱، ح ۸۲۹ و ح ۸۳۰.

۲. درباره عبدالرحمان بن الحجاج از این منابع اطلاعات بیشتری دریافت کنید:

شیخ طوسی، الغیبة، ص ۳۴۵؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۴۳؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۳۴؛ معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۳۲۲؛ مکتب در فرآیند تکامل، ص ۲۰؛ تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۶۳۵۶؛ کشی،

رجال، ص ۴۴۱، ح ۸۲۹ و ۸۳۰.

۳. ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ح ۲۸۰.

۴. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۳۴۸.

۵. تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۰۸۲۰.

۴. نصر بن قاموس لخمی

شیخ طوسی درباره او گفته است که او بیست سال وکیل امام صادق علیه السلام بوده، در حالی که وکالتش بر دیگران معلوم نبوده، و فردی نیکوکار و فاضل بوده است.^۱ بنابر گفته شیخ طوسی، شدت تقیه و پنهان کاری نصر بن قاموس را می توان فهمید. شیخ مفید، او را از خواص اصحاب امام کاظم علیه السلام برشمرده و احتمال وکالت او برای امام کاظم و امام رضا علیه السلام نیز وجود دارد.^۲

۵. مفضل بن عمر جعفی

او به نمایندگی از امام صادق علیه السلام به کارهای شیعیان رسیدگی می کرده و در منازعات مالی آنان، به وکالت از آن حضرت اموالی را پرداخت می نموده است. هم چنین وکیل ارشد و مباشر امور امام کاظم علیه السلام در مدینه بوده است. گاه امام کاظم علیه السلام خود پرداخت های مالی شیعیان را نمی پذیرفت و آنها را به مفضل بن عمر بازمی گرداند، که به نظر می رسد به دلیل نکات امنیتی بوده است.^۳ برخی منابع کهن، او را باب امام صادق علیه السلام و برخی، باب امام کاظم علیه السلام بر شمرده اند که جلالت قدر او را می نماید.^۴

۶. علی بن یقطین

علی بن یقطین وکیل امام کاظم علیه السلام در بغداد و عامل نفوذی حضرت به دستگاه عباسی بوده است. شرح حال او در منابع تاریخی و رجالی به تفصیل آمده است.^۵ وی برای فرستادن نامه ها و اموال و وجوه شرعی عراق، به مدینه، گاه از وکیلان سرشناسی که رابط عراق و مدینه بودند، مانند عبدالرحمان بن الحجاج و گاه نیز از

۱. درباره شخصیت معلى بن خنيس نك: مناقب، ج ۴، ص ۲۲۵؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۸، ص ۲۳۷؛ تنقيح المقال، ج ۳ رقم ۱۱۹۹۴؛ شيخ طوسي، الغيبة، ص ۳۴۸.

۲. شيخ طوسي، الغيبة، ص ۳۴۷؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۹، ص ۴۲؛ تنقيح المقال، ج ۳، رقم ۱۲۴۵؛ شيخ طوسي، رجال، ص ۳۲۴.

۳. الارشاد، باب ذكر الامام القائم بعد ابي الحسن عليه السلام، ص ۳۰۴.

۴. نك: تنقيح المقال، ج ۳ رقم ۱۲۰۸۴؛ شيخ طوسي، الغيبة، ص ۲۱۰؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۴۲.

۵. نك: مناقب، ج ۴، ص ۳۸۰-۴۰۲؛ تاريخ اهل البيت عليهم السلام، ص ۱۴۷-۱۵۱.

پیک‌ها و مأمورانی بهره می‌گرفت که به آنان اطمینان می‌کردند.^۱

۷. عبدالله بن جندب

او وکیل ارشد امام کاظم و امام رضا علیهما السلام در ناحیه اهواز بوده است. تعبیر شیخ طوسی درباره او چنین است: «كان عابداً رفيع المنزلة». امام کاظم علیه السلام در وصف وی فرمود: «إنَّ عبدالله بن جندب لَمِنْ الْمُخْتِینِ».^۲ پس از رحلت او، علی بن مهزیار اهوازی جانشین او شد.^۳

۸. ابراهیم بن سلام نیشابوری

او وکیل امام رضا و شاید امام کاظم علیهما السلام نیز بوده است.^۴

۹. علی بن ابی حمزه بطنانی

۱۰. زیاد بن مروان قندی

۱۱. احمد بن ابی بشر سراج

۱۲. عثمان بن عیسی رواسی

هر چهار نفر، وکیلان امام کاظم علیه السلام و از سران واقفیه بوده‌اند.^۵ اینان پس از شهادت امام کاظم علیه السلام، با انکار رحلت آن حضرت و ادعای «مهدی» بودنش، اموالی را که شیعیان به آنان داده بودند تا به امام علیه السلام تحویل دهند، تصرف کردند و به جانشین امام کاظم علیه السلام یعنی امام رضا علیه السلام چیزی نسپردند و از این‌رو، امام علیه السلام و جامعه شیعی آنان را از خود راندند.^۶

۱. در این باره نک: کشی، رجال، ص ۴۳۳، ح ۸۱۷ تا ح ۸۲۰.

۲. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۳۴۷؛ تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۶۷۹۴.

۳. کشی، رجال، ص ۵۵۰، ح ۱۰۳۸.

۴. درباره این چند تن، نک: کشی، رجال، ص ۴۹۳، ح ۹۴۶؛ شیخ طوسی، الغیبه، ص ۶۳؛ بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۷؛ الواقفیه، ج ۱، ص ۱۹۰.

۵. نجاشی، رجال، ص ۲۴۹؛ تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۵۷۸۰؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۳۶.

۶. کشی، رجال، ص ۴۸۳، ح ۹۱۰؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۵۱.

۱۳. صفوان بن یحیی

به تصریح نجاشی، او کوفی الاصل، ثقه و دارای جایگاه شریفی نزد امام کاظم، امام رضا و امام جواد علیهم السلام بوده و وکالت امام رضا و امام جواد علیهم السلام در کوفه را بر عهده داشته است.^۱

۱۴. عبدالعزیز بن المهتدی

او وکیل امام رضا و امام جواد علیهم السلام در قم بوده است. فضل بن شاذان درباره وی می گوید که او بهترین قمی است که دیده ام.^۲

۱۵. علی بن مهزیار اهوازی

علی بن مهزیار فردی والامقام و وکیل ارشد امام رضا، امام جواد و امام هادی علیهم السلام در ناحیه اهواز بوده است.^۳ چنان که گذشت او پس از درگذشت عبدالله بن جندب، وکیل ارشد امام کاظم و امام رضا علیهم السلام، در اهواز به جانشینی وی به کار مشغول شد و بنابر نشانه هایی بر کار منطقه بصره نیز دیده بان بوده است.^۴

۱۶. فضل بن سنان

او از اهالی نیشابور و به تصریح شیخ طوسی در رجالش، وکیل امام رضا علیه السلام بوده است.^۵

۱۷. هشام بن ابراهیم عباسی

هشام وکیل ارشد امام رضا علیه السلام در مدینه بوده و پیوسته امور دفتر وکالت را در مدینه بر عهده داشته است. وی پس از انتقال حضرت به طوس، راه خیانت در پیش گرفت و به جاسوسی برای دستگاه مامون در خانه امام علیه السلام پرداخت.^۶

۱. نجاشی، رجال، ص ۱۹۷؛ کشی، رجال، ص ۵۴۹-۵۵۱.

۲. شیخ طوسی، رجال، ص ۱۱۶؛ تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۹۴۷۰.

۳. تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۲۸۴۶.

۴. نک: مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۳۶۱؛ بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۳۲۸؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۳۴۱.

۵. نک: کشی، رجال، ص ۵۹۶؛ ح ۱۱۱۵؛ اعیان الشیعة، ج ۷، ص ۶۲؛ مکتب در قرآیند تکامل، ص ۲۱.

۶. کشی، رجال، ص ۵۵۷، ح ۱۰۵۳ و ص ۶۱۱، ح ۱۱۳۵ و ۱۱۳۶.

۱۸. ابو عمرو الحدّاء

او بنابر روایت کلینی، وکیل امام جواد علیه السلام در محل «باب کلتا»ی بصره بوده است.^۱

۱۹. زکریا بن آدم قمی

او شخصیتی بسیار والامقام و دارای جایگاه بلندی در پیشگاه معصومان علیه السلام بوده است. گرچه بنابه روایت شیخ طوسی، وی از اصحاب امام صادق و ائمه بعدی تا امام جواد علیه السلام بوده، همه این امامان بزرگوار به وکالت وی تصریح نکرده‌اند. وکالت او برای امام جواد علیه السلام آشکار است، گرچه وکالت وی با توجه به والایی جایگاهش برای امامان پیشین به ویژه امام رضا علیه السلام نیز دور از راستی نیست.^۲ آرام‌گاه او در شهر قم، و زیارت‌گاه دوست‌داران اهل بیت علیه السلام و اصحاب گرانقدر آنان است.

۲۰. ابراهیم بن محمد همدانی

او وکیل ارشد امام جواد علیه السلام و دو امام عسکری علیه السلام در همدان بوده است. باری آن حضرت، مقداری دینار و لباس برای او فرستادند که هم بر تأمین مالی شدن وکیلان از نزد امامان علیه السلام می‌تواند دلیل باشد و هم بر جایگاه والای او نزد آن حضرت. فرزندان و نوادگان او نیز یکی پس از دیگری تا برهه‌ای از عصر غیبت صغرا در همدان وکیل بوده‌اند.^۳

۲۱. محمد بن الفرّج

او وکیل ارشد امام جواد علیه السلام بوده است و آن جناب وصایت امام هادی علیه السلام را به وی خبر داد. پس از شهادت آن حضرت، سران شیعه در منزل او گردهم آمدند و دربارهٔ امامت امام هادی علیه السلام بحث کردند.^۴

۱. نک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۳۷.

۲. درباره او نک: کشی، رجال، ص ۵۱۳، ح ۹۹۲؛ نجاشی، رجال، ص ۱۷۴؛ تنقیح المقال، ج ۱، رقم ۱۱۹۵.

۳. درباره شخصیت او و هم‌چنین درگیری او با فارس بن حاتم قزوینی، نک: شیخ طوسی، رجال، ص ۳۷۳ و ۳۵۹؛ کشی، رجال، ص ۶۰۶، ح ۱۱۲۹ و ص ۵۲۳، ح ۱۰۰۵؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۸۳ و شیخ طوسی، الغیبة، ص ۳۴۹.

۴. شرح تفصیلی فعالیت‌ها و سرانجام امر فارس بن حاتم را در منابع زیر مطالعه کنید:



۲۲. ایوب بن نوح

او را وکیل امامان هادی و امام عسکری علیه السلام در کوفه نام برده‌اند و دارای منزلتی والا نزد آن دو بزرگوار بوده است. او فردی «کثیر العباد» و با ورع بسیار و در نقل روایات مورد اطمینان به شمار می‌رفته است. پدرش، نوح بن دراج، قاضی کوفه بوده است. وی بر اثر آن‌که متوکل در پی‌اش افتاده بود، به خروج از کوفه مجبور شد و حضرت فرد دیگری را به سر و کیلی آن شهر منصوب نمود.^۱

۲۳. علی بن جعفر همانی

او وکیل سرشناس امام هادی علیه السلام در سامرا و مورد وثوق آن امام علیه السلام بوده است. وی بر اثر سعایت از او نزد متوکل، دست‌گیر و به جرم رافضی بودن و وکالت برای امام هادی علیه السلام محبوس شد و با دعای حضرت، اسباب رهایی وی فراهم آمد و به مکه هجرت کرد و آن‌جا سکونت گزید. در درگیری وی با فارس بن حاتم قزوینی، وکیل منحرف شده امام هادی علیه السلام، آن حضرت جانب وی را گرفتند و فارس را راندند.^۲

۲۴. فارس بن حاتم قزوینی

وکیل معروف و صاحب نام امام هادی علیه السلام در سامرا بوده که امام علیه السلام او را به دلیل فساد و خیانت، لعن، عزل و طرد کردند و به دست یکی از پیروان آن حضرت به نام «جُنید» به قتل رسید.^۳

۲۵. علی بن الحسین بن عبد ربّه

او وکیل ارشد امام هادی علیه السلام در مداین، بغداد و قرای سواد بوده است.^۴

نجاشی، رجال، ص ۳۱۹؛ شیخ طوسی، رجال، ص ۳۵۷؛ کشی، رجال، ص ۵۲۷، ح ۱۰۰۳ تا ح ۱۰۱۱؛ مکتب در فرآیند تکامل، ص ۱۰۰.

۱. کشی، رجال، ص ۵۱۰، ح ۹۸۴؛ شیخ طوسی، الغیبة، ص ۳۴۹.

۲. نک: کشی، رجال، ص ۵۱۲، ح ۹۹۱ و ۹۹۲؛ شیخ طوسی، الغیبة، ص ۳۴۹؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۸۱؛ فصل کُنی، ص ۲۷؛ ج ۱، ص ۳۳۱.

۳. کشی، رجال، ص ۵۳۱، ح ۱۰۱۵؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۱۲۳.

۴. درباره او، نک: شیخ طوسی، الغیبة، ص ۳۵۱؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۱۱۲؛ مناقب، ج ۴، ص ۲۱۰؛ تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۷۷۸۳؛ مکتب در فرآیند تکامل، ص ۱۱۲-۱۲۶.

۲۶. ابوعلی بن راشد

امام هادی علیه السلام ابوعلی را پس از علی بن الحسین بن عبدربه، وکیل ارشد خود و جانشین او در نواحی بغداد، مدائن و قُرای سواد، برگزید. متوکل او را به دلیل وکالتش به شهادت رساند. امام هادی علیه السلام در نامه‌ای در وصف او فرمود:

إنَّه عَاشَ سَعِيداً وَمَاتَ شَهِيداً^۱

او با سعادت زیست و با شهادت از دنیا رحلت نمود.

۲۷. ابراهیم بن مهزیار

او برادر علی بن مهزیار، و وکیل امام عسکری علیه السلام در اهواز، و به گفته طبرسی در *اعلام الوری*، از ابواب معروف در عصر غیبت بوده است. پس از درگذشت ابراهیم فرزندش محمد، اموال ناحیه مقدسه را به بغداد برد و پس از تحویل آنها به جانشینی پدر منصوب شد.^۲

۲۸. عثمان بن سعید عمری

عثمان بن سعید از عصر امام هادی علیه السلام به عنوان باب و وکیل ارشد آن امام علیه السلام و سپس باب و وکیل ارشد امام عسکری علیه السلام و در چند سال نخست غیبت صغرا به عنوان نخستین سفیر و باب ناحیه مقدسه مشغول فعالیت بوده است. او از یازده سالگی به منزل امام هادی علیه السلام پا نهاد و به خادمی پرداخت. در جلالت قدر او هیچ‌گونه تردیدی روا نیست و امامان هادی، عسکری و حضرت حجت علیه السلام بر این نکته بارها تأکید نموده‌اند. شرح تفصیلی زندگی و فعالیت‌های او در فصل خود خواهد آمد.^۳

۲۹. احمد بن اسحاق قمی

او فردی بسیار والامقام و وکیل امام عسکری علیه السلام و ناحیه مقدسه در امور اوقاف قم

۱. نک: شیخ طوسی، *الغیبة*، ص ۳۵۱؛ مناقب، ج ۴، ص ۴۳۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۷۴؛ تنقیح المقال،

ج ۱، ص ۵۰؛ نجاشی، رجال، ص ۶۶؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۵۰ و ۱۷۰-۱۷۱.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ۴۷۸؛ تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۰۳۰۴؛ نک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۵۰ و ۱۷۰-۱۷۱.

۳. کشی، رجال، ص ۵۰۹، ح ۹۸۳ و ص ۵۷۵، ح ۱۰۸۸.

بوده است. کتاب‌های رجالی از وی به بزرگی یاد کرده‌اند و فضایل او را برشمرده‌اند.^۱ احمد بن اسحاق در دوره سفیر اول و دوم به بغداد منتقل و به عنوان یکی از مهم‌ترین دست‌یاران آنان به فعالیت مشغول شد و در راه بازگشت از حج در «خلوان» درگذشت.^۲

۳۰. محمد بن احمد بن جعفر القمی العطّار القطن

شیخ طوسی، او را از اصحاب امام عسکری علیه السلام بر شمرده و به وکالت او تصریح نموده است. ابوحامد مراغی در جلالت وی گفته است:

لیس له ثالث فی الارض فی القرب من الاصل یصفنا لصاحب الناحیه؛

او در نهایت قرب و نزدیکی به ناحیه مقدّسه است.

وی نیز به عنوان یکی از دست‌یاران اصلی سفیر اول و دوم، در بغداد مشغول فعالیت بود و بنا به بعضی نقل‌ها، کار ارتباط و نظارت بر وکیلان نواحی شرقی ایران را در دست داشته است.^۳

۳۱. ابراهیم بن عبده النیشابوری

او وکیل ارشد امام عسکری علیه السلام در نیشابور و مناطق اطراف آن بوده است. امام علیه السلام در نامه‌ای تفصیلی به برخی از سران شیعه در نیشابور، نصب وی را به وکالت این منطقه اعلام فرمود.^۴

۳۲. ایوب بن الناب

ایوب نیز وکیل ارسالی امام عسکری علیه السلام به نیشابور بوده است که شاید پیش از ابراهیم بن عبده به این ناحیه اعزام شده است.^۵

۱. همان، ص ۵۴۲، ح ۱۲۸؛ مکتب در فرآیند تکامل، ص ۵۵.

۲. کشی، رجال، ص ۵۵۷، ح ۱۰۵۲.

۳. همان، ص ۵۳۴، ح ۱۰۱۹.

۴. همان، ص ۵۵۷، ح ۱۰۸۸.

۵. همان، ص ۵۴۲، ح ۱۰۲۸.

افزون بر افراد یاد شده، نام تعداد دیگری از وکیلان امامان علیهم‌السلام در منابع آمده که برای رعایت اختصار به همین میزان بسنده می‌شود.

در عصر غیبت صغرا، افزون بر وکیلان و «نواب اربعه»، بسیاری از وکیلان عام در نواحی گوناگون وجود داشته‌اند که نامشان در منابع آمده است و نام برخی از مهم‌ترین آنان در فصلی ویژه اشاره خواهد شد.

وجود برخی از جریان‌های انحرافی در سازمان وکالت یا از خیانت و فساد کسانی برآمده که امامان علیهم‌السلام آنان را به وکالت نصب کرده بودند و یا از ادعای دروغین مدعیان وکالت و بابت سرچشمه می‌گرفته است.

از آن‌جا که این‌گونه جریان‌ها در عصر غیبت، بیشتر پدید آمده، در مباحث عصر غیبت صغرا، به این جریان‌ها و شناساندن آن شخصیت‌ها بیشتر خواهیم پرداخت.

چکیده

سازمان یا نهاد وکالت که در نیمه دوم دوران امامت (یعنی از عصر امام صادق علیه‌السلام به بعد) مطرح شد، کارکردها و ویژگی‌هایی داشت. اطلاق عنوان «سازمان» یا «نهاد» بر آن، گرچه سابقه تاریخی ندارد، با توجه به اموری مانند وجود رهبری، هم‌کاری، اعضای مشخص، برنامه معین و منظم، هم‌آهنگی و برخی ویژگی‌های دیگر نامناسب نیست.

همان‌گونه که گذشت، وجود رهبری از جمله ویژگی‌های این سازمان است. امامان معصوم علیهم‌السلام این سازمان را رهبری می‌کردند و در این جهت، متناسب با این مقام سلسله‌ای فعالیت می‌کردند، مانند تعیین یا عزل وکیلان، معرفی شخصیت مثبت یا منفی آنان (در صورت بروز انحراف) به جامعه شیعه، نظارت بر کار وکیلان و بررسی عمل‌کرد آنان، شناساندن جریان‌های دروغین وکالت و بابت، تأمین مالی وکیلان و اموری دیگر.

در کنار رهبری، کسانی نقش معاونان رهبر را برعهده داشتند؛ چراکه نمونه‌هایی گوناگون بر وجود عده‌ای با عنوان «وکیل ارشد» یا «سر وکیل» دلالت دارد که کار نظارت بر فعالیت وکیلان یک یا چند منطقه را بر عهده داشته‌اند.

انگیزه‌ها و روی‌کرد ائمه علیهم‌السلام به سازمان یا نهاد وکالت به منزله جریانی فعال در کنار دیگر فعالیت‌های امامان شیعه علیهم‌السلام پرسشی مهم است که در بخشی از مباحث، به پاسخ آن اشاره شد. با نگاه به وجود جوّ خفقان و اختناق و فشارهای شدید بر امامان شیعه علیهم‌السلام و نبود امکان ارتباط آزادانه و مستقیم آنان با شیعیان، ضروری می‌نمود که گروهی نقش واسطه بین امام به عنوان رهبر جامعه و شیعیان را بر عهده داشته باشند. افزون بر آن، اگر چنین فضایی نیز وجود نداشت، با توجه به گستردگی جهان اسلام در آن عصر و وجود شیعیان در مناطق مختلف و پراکنده و لزوم ارتباط آنان با امام علیهم‌السلام، تشکیل چنین سازمانی ضروری می‌نمود. علاوه بر این دو موضوع، مسئله آماده‌سازی شیعه برای پذیرش شرایط عصر غیبت، که در آن عصر چاره‌ای جز مراجعه به نزد وکلا نبود، خود بُعدی دیگر از سلسله انگیزه‌های تشکیل سازمان وکالت را می‌نماید. هم‌چنین رفع بلا تکلیفی شیعه در عصر غیبت صغرا، از دیگر نتیجه‌های وجودی این سازمان بوده است.

محدوده زمانی فعالیت این سازمان با توجه به ویژگی‌های موجود در عصر امام صادق علیه‌السلام اعم از فراوانی شیعیان، گستردگی مناطق اسلامی، وجود شیعیان در مناطق دوردست، لزوم حضور نمایندگان امام در آن مناطق و وجود نصوص تاریخی درباره وکیلان آن جناب، از آن عصر شروع و تا پایان عصر غیبت صغرا ادامه داشته است.

محدوده جغرافیایی فعالیت این سازمان به گستره مناطق شیعه‌نشین بوده است؛ هر نقطه‌ای که در آن، شیعیان به طور چشم‌گیری حضور داشته‌اند، تحت پوشش فعالیت این سازمان بوده است. به این ترتیب، مناطقی مانند حجاز، عراق، ایران، یمن، مصر و شاید مغرب، تحت پوشش این سازمان قرار داشته است.

برخی از پژوهندگان تنها وظیفه این سازمان را پرداختن به امور مالی و اخذ وجوه شرعی دانسته‌اند، ولی با نگاه به قرآینی، وظایف دیگری مانند وظیفه ارشادی، علمی، فرهنگی، سیاسی، ارتباطی (در غیر موارد گردآوردن وجوه مالی)، رفع مشکلات شیعیان، انجام امور شخصی و خاص برای امامان علیهم‌السلام و بعضی امور دیگر را از وظایف و کارکردهای سازمان وکالت می‌توان برشمرد، گو این که اهمیت تأثیر مالی این سازمان را نیز نمی‌توان ناگفته گذاشت.

بنابر روایات، ویژگی‌هایی برای وکیلان امامان علیهم‌السلام به دست می‌آید که در رأس آنها، وثاقت، امانت‌داری و درست‌کاری است. چنان‌که گذشت، مراد از وثاقت، چیزی فراتر از وثاقت در امور مالی است. علاوه بر این صفات، ویژگی‌هایی مانند رازداری، نهان‌کاری، زیرکی، نظم و کاردانی نیز از صفات آشنای وکیلان بوده است.

فصل هفتم

عصر غیبت صغرا (۲۶۰ - ۳۲۹ قمری)

این عصر و دوره، از زمان شهادت امام حسن عسکری علیه السلام در هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ قمری که امام مهدی علیه السلام متولی امر ولایت و امامت شد، آغاز گردید و در تاریخ پانزدهم شعبان سال ۳۲۹ قمری با ارتحال ابوالحسن علی بن محمد سَمَری، چهارمین و آخرین سفیر و نایب خاص آن حضرت به پایان رسید.

در این فصل، حوادث و روی دادهای این دوره حساس از تاریخ شیعه را در نه گفتار به گونه زیر بررسی می‌کنیم:

الف) وضعیت سیاسی، اجتماعی و فکری عصر غیبت؛

ب) تاریخ غیبت و کیفیت آغاز آن؛

ج) فلسفه غیبت؛

د) ویژگی‌های دوره غیبت صغرا؛

ه) اختلافات فرقه‌ای پس از شهادت امام عسکری علیه السلام؛

و) نصب نواب اربعه؛

ز) نصب وکیلان برای مناطق شیعه‌نشین در عصر غیبت صغرا؛

ح) وکیلان خائن و مدعیان دروغین وکالت؛

(ط) وضعیت فکری و سیاسی - اجتماعی شیعه در عصر غیبت صغرا.

وضعیت سیاسی، اجتماعی و فکری عصر غیبت

الف) وضعیت سیاسی

این دوره هفتاد ساله مقارن است با زمام‌داری شش تن از خلفای عباسی، از پانزدهمین خلیفه عباسی تا بیستمین آنان:

یکم. المعتمد علی الله (۲۵۶ - ۲۷۹ قمری)؛^۱

دوم. المعتضد بالله (۲۷۹ - ۲۸۹ قمری)؛^۲

۱. المعتمد علی الله (۲۵۶ - ۲۷۹ قمری): احمد بن جعفر معروف به معتمد پانزدهمین خلیفه عباسی، در ماه رجب سال (۲۵۶ قمری) به خلافت رسید. او در این هنگام ۲۵ سال بیشتر نداشت. مدت خلافت او را ۲۳ سال نوشته‌اند. از این مدت، هفده سال آخر آن، با عصر غیبت صغرای امام مهدی علیه السلام مقارن بود. در زمان خلافت معتمد قدرت در دست «موفق» برادرش بود. عزل و نصب‌ها در دست او بود و فرمان‌دهان نظامی نیز گوش به فرمان او بودند. وی قدرت چندانی نداشت. بعد از مرگ «موفق»، پسرش معتضد به جای پدر به تدبیر امور پرداخت و در زمان خلافت معتمد قدرت فراوانی داشت. در زمان خلافت معتمد، نخست عبیدالله بن یحیی بن خاقان وزیر بود و بعد از مرگ وی، پسرش عبیدالله بن یحیی بن خاقان، وزیر متوکل شد. پس از آن، به ترتیب حسن بن مخلد، سلیمان بن وهب و صاعد بن مخلد به پست وزارت نایل آمدند و در سال ۲۶۵ قمری بعد از همه این افراد، پست وزارت به اسماعیل بن بلبل رسید.

وقتی که تدبیر امور در دست معتضد بود، به بهانه‌هایی اسماعیل بن بلبل را از وزارت خلع کردند و سپس دستگیر، زندانی و شکنجه نمودند که بر اثر شکنجه در سال ۲۷۸ قمری جان سپرد. بنا به نوشته مورخانی؛ مانند مسعودی و ابن اثیر، معتمد مردی عیاش و خوش‌گذران بود و هدفی جز ارضای هواهای نفسانی خود نداشت. در زمانی که تدبیر امور در دست برادرش طلحه، ابواحمد موفق بود، او معتمد را زندانی کرد. با این وصف، معتمد نخستین خلیفه‌ای بود که زندانی شد. او مردی بی‌رحم و خونریز بود و از قطعه‌قطعه کردن افرادی که می‌کشت، لذت می‌برد. گویند که مرگ او بر اثر پرخوری افتاده است.

(تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۱۲-۱۷؛ مروج الذهب؛ الکامل فی التاريخ)

۲. المعتضد بالله (۲۷۹ - ۲۸۹ قمری) شانزدهمین خلیفه عباسی: ابوالعباس، معتضد، احمد بن طلحه در همان روز مرگ معتمد، عمویش، به خلافت رسید. او از رجب سال ۲۷۹ قمری تا ربیع الآخر سال ۲۸۹ قمری به خلافت پرداخت.

مسعودی مدت خلافت وی را نه سال و نه ماه و دو روز ذکر نموده است.

او در حالی که از اسلام چیزی نمی‌دانست، به نام خلیفه رسول خدا بر مردم فرمان‌روایی کرد. او پای‌بند به احکام اسلام و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود.



سوم. المکتفی بالله (۲۸۹ - ۲۹۵ قمری)؛^۱
چهارم. المقتدر بالله (۲۹۵ - ۳۲۰ قمری)؛^۲

در وصف او نوشته‌اند: او روز عید فطر برای مردم نماز عید خواند و در رکعت اول شش تکبیر و در رکعت دوم یک تکبیر گفت. وی مردی عیاش و خوش‌گذران بود و بیت المال را بی‌اندیشه مصرف می‌کرد. مسعودی می‌نویسد: معتضد برای خود قصری به نام ثریا ساخت که چهارصد هزار دینار هزینه ساخت آن شد. بنا به نوشته برخی از مورخان، طول این قصر چند فرسخ بود! او مردی بسیار سخت‌دل و با قساوت بود و به مردم شکنجه رومی داشت.

برای نمونه در سال ۲۸۰ قمری محمد بن حسن بن سهل، برادرزاده فضل بن سهل، ذوالریاستین را در بغداد دست‌گیر کردند و پیش معتضد بردند. معتضد او را به گونه فجیعی کشت. گویند او را به میله درازی به سیخ کشیدند و در حضور معتمد دو سر میله را بلند کردند و روی آتش گرفتند و به این وسیله او را زنده‌زنده سوزاندند. (مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۹۷؛ تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۱۷ - ۲۰)

۱. المکتفی بالله (۲۸۹ - ۲۹۵ قمری) هفدهمین خلیفه عباسی: بعد از معتضد با پسرش مکتفی، علی بن احمد، بیعت کردند و او را هفدهمین خلیفه عباسی برگزیدند. وی از ربیع الاول سال ۲۸۹ قمری تا ذی‌القعدة سال ۲۹۵ قمری خلیفه بود. بنا به نوشته مسعودی، مدت خلافت او شش سال و هفت ماه و دوازده روز بود.

مکتفی در آغاز خلافتش بر خلاف سیاست پدر خود معتضد عباسی، یک‌سری کارهای خوب انجام داد. او دستور داد تا سپاه‌چال‌هایی را که معتضد برای شکنجه مردم ایجاد کرده بود، ویران کنند و زندانیان را آزاد سازند. به دستور او مکان‌ها و منازل را که پدرش به زور از مردم گرفته بود، به صاحبانش برگرداندند. او در آغاز خلافت با این کارها دل‌های مردم را تا حدودی به خود جلب کرد اما در برابر این سیاست مردم‌پسند، وزیری بسیار خشن و خون‌ریز به نام قاسم بن عبیدالله داشت که بر او مسلط بود. پس از وفات قاسم بن عبیدالله، وزیر دیگرش عباس بن حسن بر او چیره شد. بعد از گذشت چندی از خلافت مکتفی، سیاست مردم‌داری خویش را تغییر داد و به همان سیاست ظالمانه پدرش روی آورد و در پی ظلم و ستم مردم حرکت کرد و اموال مردم را مصادره نمود و به این‌گونه مردم دعاگوی او، به نفرین وی روی آوردند. (تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۱۹ - ۲۰)

۲. المقتدر بالله (۲۹۵ - ۳۲۰ قمری) هجدهمین خلیفه عباسی: بعد از مکتفی، در همان روز مرگش، با مقتدر برادرش، بیعت کردند. مسعودی می‌نویسد: روز یکشنبه سیزدهم ذی‌القعدة سال ۲۹۵ قمری با جعفر بن احمد، معروف به مقتدر بیعت کردند. او در آن هنگام تنها سیزده سال داشت. مدت خلافت او بیست و چهار سال و یازده ماه و شانزده روز بوده است.

در زمان خلافت وی، افرادی مانند عباس بن حسن، علی بن موسی بن محمد بن فرات، محمد بن عبیدالله بن یحیی بن خاقان، علی بن عیسی بن داوود جراح، حامد بن عباس، عبدالله بن محمد بن عبیدالله خاقانی، احمد بن عبدالله خصیبی، ابوعلی محمد بن علی بن مقله، سلیمان بن حسن بن مخلد، عبیدالله بن محمد کلواذی، حسین بن قاسم بن سلیمان بن وهب و فضل بن جعفر بن موسی بن فرات، یکی پس از دیگری به وزارت رسیدند.

پنجم. القاهر بالله (۳۲۰-۳۲۲ قمری)؛^۱
 ششم. الراضی بالله (۳۲۲-۳۲۹ قمری).^۲

به نوشته مسعودی، شانزده بار در مدت خلافت مقتدر پست وزارت بین عده‌ای رد و بدل شد. در زمان مقتدر، افسران، موالی و وزیران او را از خلافت خلع کردند و برادرش «قاهر» را به جایش نشاندند، اما مقتدر با حيله توانست بار دیگر خلافت را در دست گیرد. او بعد از آن که دوباره به قدرت رسید، به برادرش گفت: می‌دانم که تو مقهور شدی، تو قاهر نیستی. برادرش با شنیدن این سخنان گریست و گفت برادر مرا نکش... (مروج الذهب، ج ۴، ص ۶۶۰-۶۶۱)

در دوره خلافت مقتدر با تعویض هر وزیر، سیاست عوض می‌شد. برای مثال، هنگامی که محمد بن عبیدالله بن یحیی بن خاقان و هم‌فکران او به وزارت می‌رسیدند، رابطه حکومت با شیعیان تیره می‌شد و جو اختناق و وحشت درباره آنان حکم‌فرما می‌گشت و بر عکس هنگامی که پست وزارت به ابن فرات می‌رسید، رفتار دستگاه خلافت با شیعیان بهتر می‌شد.

به همین دلیل، خاندان بنی‌نوبخت، از جمله حسین بن روح نوبختی سومین نایب خاص امام مهدی (عج) که از پیش مورد احترام خاص دربار عباسیان بود، در زمان مقتدر به مدت پنج سال (۳۱۲-۳۱۷ قمری) دستگیر و زندانی شدند.

مقتدر در روز چهارشنبه، سه روز مانده از شوال سال ۳۲۰ قمری در بغداد کشته شد. بنابه نوشته ابن اثیر در الکامل، ج ۸، ص ۲۴۱ او با بدترین وضع به دست عده‌ای از بربرها و افریقیاییان، دور از یارانش کشته شد، در حالی که دورش را گرفته بودند، به رویش شمشیر کشیدند و او را کشتند. (تاریخ طبری، ج ۸، ص ۲۵۰، حوادث سال ۳۲۰ قمری)

۱. القاهر بالله (۳۲۰-۳۲۲ قمری) نوزدهمین خلیفه عباسی: یک روز پس از کشته شدن مقتدر، با برادرش محمد بن احمد، ملقب به «القاهر بالله» بیعت کردند و او را نوزدهمین خلیفه عباسی برگزیدند. و پس از یک سال و شش ماه و شش روز در تاریخ پنجم جمادی‌الاولی سال ۳۲۲ قمری او را از خلافت خلع کردند و چشمانش را میل کشیدند.

قاهر در مدت کوتاهی که خلیفه بود چند بار پست وزارت را تعویض نمود. ابوعلی، محمد بن علی بن مقله را در سال ۳۲۱ قمری به عنوان وزیر برگزید، سپس او را عزل نمود و ابوجعفر، محمد بن قاسم بن عبیدالله بن سلیمان را به وزارت برگزید، سپس او را عزل نمود و به جای او احمد بن عبدالله حصیبی را وزیر خود برگزید.

اخلاق وی ثباتی نداشت، با دشمنان بدرفتاری می‌کرد و بسیاری از افراد را با دست خود می‌کشت. او نیزه کوچکی داشت که هر وقت در خانه خود راه می‌رفت، آن را به دست می‌گرفت و به هنگام نشستن آن را جلوی خود می‌گذاشت و هر کس را می‌خواست با آن می‌کشت.

به همین دلیل، برخی از افسران ترک، بر ضد او تباری کردند و بر وی شوریدند و شبانگاه قصرش را محاصره کردند. وقتی سر و صدا را شنید، در حالی که مست بود از خواب پرید و به این سو و آن سو دوید تا شاید از دست آنان بگریزد. اما او را گرفتند و هر دو چشمش را از حلقه درآوردند. (تاریخ الخلفاء، ص ۳۸۸)

۲. الراضی بالله (۳۲۲-۳۲۹ قمری) بیستمین خلیفه عباسی: پس از آن که افسران ترک «القاهر بالله» را از خلافت خلع کردند، با برادرزاده‌اش، ابوالعباس، محمد بن جعفر، پسر مقتدر ملقب به «الراضی بالله»،



ویژگی‌های وضعیت سیاسی این دوران به مانند ویژگی‌های دوره گذشته است؛ همان ویژگی‌های دوره پیش از غیبت امام مهدی (عج) در جهان اسلام، مانند غلبه و استیلای موالی به ویژه ترکان بر اوضاع سیاسی جهان اسلام. اینان چه به عنوان وزیر و والی و چه به عنوان فرماندهان نظامی، روز به روز بیشتر قدرت می‌گرفتند و بر اوضاع جهان اسلام بیشتر تسلط می‌یافتند.

برابر با این استیلای رو به فزونی موالی و ترکان، حکومت مرکزی روز به روز ضعیف‌تر می‌گردید. هر چه زمان می‌گذشت خلیفه در اداره امور مملکت بیشتر ناتوان می‌شد، کارها را دیگران در دست می‌گرفتند و حکومت مرکزی در اداره کشور به ویژه در نظارت بر مرزها بیش از گذشته توان خود را از دست می‌داد.

در زمان مقتدر مرزبان‌های دریایی، در مناطقی مانند «ارزن»، «ملطیه»، «میافارقین»، «آمد» و... چنان ضعیف و ناتوان شده بودند که قدرت مرزبانی و جلوگیری از نفوذ دشمن را نداشتند، آنان با فرستادن گزارشی به بغداد، از حکومت مرکزی و خلیفه عباسی تقاضای کمک نمودند و تهدید کردند که اگر به آنان کمکی نرسد، خود را به رومیان تسلیم کنند ولی به سخن آنان توجهی نشد و به همین دلیل شکست خوردند و مایوسانه بازگشتند.^۱

هم‌چنین به دلیل ضعف دستگاه خلافت و غلبه ترکان و موالی بر اوضاع سیاسی

بیعت کردند. آغاز خلافت وی شش جمادی الاولی سال ۳۲۲ قمری و پایانش دهم ربیع الاول سال ۳۲۹ قمری بوده و مدت خلافت وی شش سال و یازده ماه و سه روز بوده است.

در زمان الرازی بالله، ابوعلی، محمد بن علی بن مقله، ابوعلی، عبدالرحمان بن عیسی بن داوود بن جراح، ابوالقاسم کرخی، ابوالقاسم، سلیمان بن حسن بن مخلد، ابوالفتح بن جعفر بن فرات و ابوعبدالرحمان محمد بریدی، یکی پس از دیگری وزیر خلیفه شدند.

رابطه رازی با حسین بن روح سومین نایب ویژه امام مهدی (عج) خوب بود. او گاهی می‌گفت: دیگران می‌گویند: امامیه خمس مال را به «ابن روح» می‌دهند، ولی ما این اتهام را رد می‌کنیم و مدعی هستیم که دروغ است و اگر هم درست باشد، مگر این کار خلاف است؟ به خدا سوگند! آرزو دارم تا هزار انسان به مانند او بودند و امامیه می‌توانستند دارایی‌ها و اموال خود را آن‌قدر به آنها بدهند تا بی‌نیاز شوند.

جریان شلمغانی در زمان رازی پیش آمد و به دستور او شلمغانی را به دار آویختند. (تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، ص ۲۰۵-۲۰۶)

۱. الکامل، ج ۸، ص ۲۰۶. (به نقل از: تاریخ الغیبة الصغری، ص ۳۴۸)

جهان اسلام، خلیفه تدبیر امور را نمی‌توانست در دست بگیرد. او پیایی از اهرم‌های فشار که در دست دیگران بود، وحشت داشت.

گاهی به زور خلیفه را وادار می‌کردند فردی را از ولایت‌عهدی خلع کند و فرد دیگری را به جای او بنشانند. برای مثال، معتمد عباسی در سال ۲۷۹ قمری بر اثر فشارهای گوناگون مجبور شد پسرش را از ولایت‌عهدی عزل کند و برادرزاده‌اش معتضد را به جانشینی برای خود برگزیند.^۱

گاهی افسران ترک، خلیفه را دست‌گیر و از خلافت خلع می‌نمودند و او را شکنجه می‌دادند. برای نمونه، در سال ۳۲۲ قمری برخی از افسران ترک بر القاهر، خلیفه عباسی شوریدند و قصرش را محاصره کردند. او وقتی که سر و صدا را شنید، از خواب بیدار شد، در حالی که آثار مستی در وی نمایان بود. او را دست‌گیر کردند و شکنجه دادند و چشمانش را از حدقه درآوردند.^۲

گاهی بر اثر جنگ قدرت میان عباسیان، خلیفه برای حفظ و دفاع از جان خود ناتوان می‌شد. برای نمونه، در سال ۲۶۷ قمری بین معتمد و برادرش موفق، درگیری رخ داد و موفق پیروز شد و برادرش معتمد، را که خلیفه بود، زندانی کرد.^۳

بنابه نوشته مسعودی، موفق او را در «فم الصلح» زیر نظر قرار داد و برخی را هم برای نگاهبانی وی گماشت. پیش از این، وی به موصل گریخته بود و موفق توانسته بود به واسطه «صاعد» وزیرش، او را بازگرداند.^۴

گاهی چنان ارکان خلافت عباسی در هم می‌ریخت که خلیفه نمی‌توانست به فردی اعتماد کند و پست وزارت را به وی واگذارد. گاهی پیش می‌آمد که خلیفه عباسی فردی را به وزارت نصب می‌کرد و او تنها به مدت دو روز وزیر بود و روز سوم وی را عزل می‌نمود. در همین باره، مسعودی می‌نویسد: «المقتدر بالله»، هجدهمین خلیفه عباسی، شانزده بار وزرای خود را تعویض نمود و یا القاهر بالله،

۱. تاریخ الخلفاء، ص ۳۶۷.

۲. الکامل، ج ۸، ص ۲۳۷. (به نقل از: تاریخ الغیة الصغری، ص ۳۴۷؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۶۴)

۳. تاریخ الخلفاء، ص ۳۶۵.

۴. مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۰۹.

عصر غیبت صغری (۲۶۰ - ۳۲۹ قمری) ۱۹۳

نوزدهمین خلیفه عباسی، در طول یک سال و اندی از خلافتش، چهار بار وزیر خود را جابه‌جا نمود.

این عزل و نصب‌های پی‌درپی، گویای این واقعیت است که خلافت و حکومت مرکزی عباسیان رو به ضعف نهاده بود و خلیفه، در اوضاع حکومت تأثیر زیادی نداشته است. حتی گاهی دربارهٔ همین عزل و نصب‌های پی‌درپی، خلیفه تحت تأثیر القائنات زنان قرار می‌گرفت و شخصی را از مقامش عزل و زندانی می‌کرد. بنابه نقل مؤرخان «سیده» مادر مقتدر، در همه کارهای دولت مداخله می‌کرد و علی بن عیسی، وزیرش را در سال ۳۰۴ قمری، با مداخلهٔ وی برکنار کرد؛ وزیری که بنابه نوشته سیوطی باتقوا و عفیف بود و در جهت عدالت و برقراری احکام اساسی گام بر می‌داشت.^۱

ابن اثیر می‌نویسد:

«ام‌موسی» ندیمه «سیده» مادر «مقتدر» به خانه وزیر رفت تا درباره مخارج و لباس خدمت‌گزاران قصر گفت‌وگو کند. وزیر خوابیده بود. نگهبان وزیر گفت: قدری درنگ کن تا وزیر از خواب بیدار شود. او خشمگین شد و با ناراحتی تمام برگشت و به «سیده» مادر «مقتدر» شکایت کرد. وقتی وزیر از خواب برخاست و از آمدن «ام‌موسی» باخبر شد، نگهبان و فرزند خود را برای عذرخواهی به نزد «ام‌موسی»، پیش خدمت مادر خلیفه فرستاد، اما ندیمه این عذرخواهی را نپذیرفت و به نزد «مقتدر» رفت و از وزیر بدگویی کرد و خلیفه عباسی او را از وزارت خلع و سپس دست‌گیر و زندانی نمود.^۲

و نیز او توانست ابوالعباس خصیب را از پُست وزارت عزل نماید. مداخله‌های سیده خود نشانه‌ای از ضعف خلیفه در امور مملکتی و به گونه‌ای عامل ضعف و کاهش اقتدار روز افزون خلیفه بوده است. با همه ضعف‌هایی که بیان شد، خلفای عباسی همیشه بر مردم مسلمان بیشتر ظلم می‌کردند، آنان برای ادامه حکومت خود از هیچ جنایتی فروگذاری نمی‌کردند. فضای

۱. تاریخ الخلفاء، ص ۳۰۸.

۲. تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۴۴۷.

اختناق و وحشت با شدت تمام در سراسر این دوره حاکم بود، به ویژه در دوره معتضد (۲۷۹-۲۸۹ قمری) که به تعبیر شیخ طوسی، در این دوره بسیار سخت و دشوار، از شمشیرها خون می‌چکید.^۱

آنچه بیان شد، دربارهٔ ویژگی‌ها و وضعیتی بود که از عصر قبل از غیبت صغرا جریان داشت و در این دوره نیز برقرار بود. اکنون به بیان ویژگی‌ها و حوادثی می‌پردازیم که در دوره غیبت صغرا پیش آمد:

یکم. انتقال خلافت از سامرا به بغداد

همان‌گونه که در فصل سوم گذشت، معتصم عباسی در سال ۲۲۰ قمری، مرکز خلافت را از بغداد به سامرا منتقل کرد تا شاید این‌گونه بر مشکلات چیره شود و ضعف دستگاه خلافت را بر طرف کند. اما این دگرگونی، به حال دستگاه خلافت رو به ضعف نهاده تأثیری نداشت، بلکه خود خاستگاه مشکلاتی برای آنان شد، تا این‌که در سال ۲۷۹ قمری در بغداد با معتضد عباسی بیعت کردند و مرکز خلافت بار دیگر به بغداد بازگشت.

«المکتفی» خواست دوباره پایتخت را به سامرا بازگرداند، ولی وزیرش به بهانه هزینه سنگین انتقال، با آن مخالفت نمود و او را از این فکر منصرف نمود. پس از این سامرا متروک شد و به صورت ویرانه‌ای ماند.^۲

دوم. ظهور قرامطه

فتنه «قرامطه» در عصر غیبت صغرا از مشکلاتی است که برای جهان اسلام پدید آمد.^۳

«قرامطه» در سال ۲۷۷ قمری سر به طغیان نهادند و در جهان اسلام بیش از سی

۱. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۲۹۵.

۲. تاریخ الغیبة الصغری، ص ۳۴۹-۳۵۰.

۳. «قرامطه» فرقه‌ای از اسماعیلیه هستند که به امامت محمد بن اسماعیل معتقدند و می‌گویند: محمد فرزند اسماعیل هفتمین امام، قائم، مهدی و پیامبر است. او زنده است و در بلاد روم زندگی می‌کند. (نک: فرق الشیعة)

عصر غیبت صغری (۲۶۰ - ۳۲۹ قمری) ۱۹۵

سال بر مردم ستم کردند. اینان چنان خشن و سفاک بودند که هیچ سپاهی تاب روبه‌رو شدن با آنان نداشت. احتمال هجوم قرامطه به منطقه‌ای بس بود تا در میان مردم رعب و وحشت انگیزد.

این گروه که مذهبی ویژه داشتند و جان و مال و ناموس دیگر مسلمانان را مباح می‌دانستند، حملات خود را از کوفه آغاز نمودند و در عراق، سوریه و بحرین به مردم ستم‌هایی فراوان روا داشتند.

قرامطه در سال ۲۹۴ قمری به رهبری زکریویه به کاروان حجّاج خراسان حمله کردند و آنان را کشتند.

در سال ۳۱۱ قمری قرامطه به رهبری ابوطاهر، سلیمان ابی سعید خجری قرمطی در بصره به جان مردم بی‌گناه افتادند و هفده روز تا توانستند مردم را کشتند و اموال آنان را غارت بردند و به نوامیس مردم تجاوز کردند.

در سال ۳۱۲ قمری سپاه ابوطاهر به کاروان حاجیان حمله نمود و اموال آنان را غارت کرد. سپاهیان ابوطاهر در این غارت‌گری در حالی که تمامی اموال، آب و غذای حاجیان را گرفته بودند، آنان را در بیابان سوزان واگذاشتند تا آن‌که همه آنان از گرسنگی و تشنگی جان دادند.

قرامطه در سال بعد، یعنی سال ۳۱۳ قمری، جلو حرکت کاروان حاجیان را گرفتند و در برابر گرفتن باج، به آنان اجازه رفتن به مکه دادند. در سال ۳۱۷ قمری این سپاه، وحشیانه به مسجدالحرام حمله کردند، حاجیان را کشتند و جنازه آنان را در چاه زمزم انداختند. ابوطاهر، پرده کعبه را از جا کند و پاره پاره کرد و در میان سپاهش پخش نمود. او خانه‌های مکه را غارت کرد، حجرالاسود را از جا کند و آن را به هجر (بحرین) برد. این گروه سی سال حجرالاسود را در بحرین نگه داشتند. همین شخص در سال ۳۱۵ قمری به کوفه هجوم برده، کشتار زیادی کرد و اموال مردم را به غارت برد.

این جریان ناامنی، سرانجام در سال ۳۱۸ قمری با کشته شدن سلیمان فروکش کرد.^۱

۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۳۸-۶۶۶؛ تاریخ الغیبة الصغری، ص ۳۵۶ - ۳۶۱؛ دایرة المعارف، واژه قرمط، ج ۷، ص ۷۱۹.

سوم. کاهش قیام‌های علویان و پیدایی فضای اختناق بیشتر بر شیعه

با ظهور غائله قرامطه و هم‌چنین غائله «صاحب زنج» که هر دو، جنایات بی شماری مرتکب شدند و هر دو غائله را به شیعه نسبت دادند، این دو حرکت بهانه و دست‌آویزی برای خلفای عباسی بر ضد شیعیان شد. نتیجه این دو حرکت از سویی موجب تشدید جو اختناق بر ضد شیعیان گردید و از سوی دیگر، شیعیان را در رو آوردن به قیام‌های مسلحانه ناامید نمود.^۱

برای نمونه، حسین بن روح، سومین سفیر حضرت حجت (ع) به دنبال حمله قرامطه به مردم بصره و کاروان حاجیان بغداد، در سال ۳۱۱ قمری دستگیر و زندانی شد؛ به این بهانه که قرامطه، شیعه هستند و شیعیان در این غائله مقصرند و دیگر بر اثر تبلیغات مسموم بر ضد شیعیان، اهالی بغداد تحریک شدند و بر ضد «ابن فرات» وزیر وقت و پسرش، شعار دادند. آنان مدعی شدند که چون ابن فرات شیعه است، او قرامطه را تحریک کرده تا این جنایات را مرتکب شوند. این تبلیغات زهرآگین تأثیر خود را گذاشت و در نتیجه، ابن فرات و پسرش از وزارت برکنار و سپس کشته شدند.^۲

با وجود این، همه قیام‌های علویان فروکش نکرد. آنان در همین دوره نیز چند بار، پرچم مبارزه را در دست گرفتند و در برخی از آن مبارزه‌ها موفقیت‌هایی نیز داشتند.

نمونه‌هایی از قیام‌های علویان که در این دوره رخ داد، در پی می‌آید:

- قیام حسن بن یحیی در یمن در سال ۲۷۸ قمری بر ضد عباسیان؛^۳

- قیام ابن الرضا محسن بن جعفر در ولایت دمشق به سال ۳۰۰ قمری؛ مسعودی در این باره می‌نویسد: در سال ۳۰۰ قمری میان ابن الرضا و ابوالعباس احمد بن کیغلی جنگ شد و گردن او را زدند و به قولی در میدان جنگ کشته شد و پسرش را به مدینه‌الاسلام بغداد بردند و سرپل جدید در سمت غربی به دار آویختند.^۴

۱. تاریخ الغیبة الصغری، ص ۳۶۲.

۲. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (ع)، ترجمه دکتر سید محمدتقی آیت‌اللهی، ص ۱۹۹.

۳. مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۶۳.

۴. همان.

عصر غیبت صغری (۲۶۰ - ۳۲۹ قمری) ۱۹۷

- قیام اطروش؛ حسن بن علی معروف به «اطروش» در سال ۳۰۱ قمری در منطقه طبرستان و دیلم که «سیاه‌جامگان» را از آن منطقه بیرون راند؛ اطروش پس از پاک‌سازی منطقه طبرستان و دیلم به سوی ری پیش‌روی کرد. از این‌رو، حاکم آن‌جا را گریزند و سرانجام حسن بن علی در یکی از جنگ‌ها به دست دشمنان کشته شد.^۱

- قیام حسن بن قاسم، معروف به «حسن داعی» در سال ۳۱۷ قمری که با سپاه بسیاری از گیل و دیلم به سوی ری حرکت کرد و بر مناطق وسیعی از ری، قزوین، زنجان، قم، ابهر و دیگر شهرهای پیوسته به ری تسلط یافت؛

- قیام احمد بن محمد طالبی در مصر که با سپاه احمد بن طولون جنگید و کشته شد.^۲

چهارم. ظهور مهدی در شمال افریقا و تأسیس دولت فاطمی در مصر

شخصی به نام عبیدالله مهدی در سال ۲۹۶ قمری در شمال افریقا ادعا کرد که مهدی موعود است. پس از آن‌که ابو عبدالله، حسین بن احمد بن محمد بن زکریای شیعی از اهالی صنعا، زمینه لازم را برای وی فراهم کرد، بر منطقه‌ای وسیع تسلط یافت و در آن منطقه بر دولت آل‌اغلب چیره گشت و آخرین حاکم آن، یعنی زیاده‌الله بن محمد را از آن منطقه بیرون راند و بخش گسترده‌ای از شمال افریقا، لیبی، الجزایر و تونس را تصرف نمود.

عبیدالله مهدی، شهری در شمال افریقا و سرزمین مغرب را به نام مدینه المهدی پایتخت خود گزید.

آغاز حکومتش در این شهر در روز شنبه، پنجم ذی‌القعدة، سال ۳۰۳ قمری بود. او در سال ۳۲۲ قمری مُرد و فرزندش محمد ملقب به قائم به جای او نشست.^۳

۱. الکامل، ج ۸، ص ۱۸۶-۱۸۹. (اقتباس از: کتاب انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، ص ۱۵۶-۱۵۷)

۲. مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۶۳.

۳. تاریخ الغیبة الصغری، ص ۳۵۳-۳۵۵.

پنجم. ظهور دولت‌های مستقل و خودمختار

به دلیل وجود ضعف‌های روزافزون و فراوان خلافت عباسیان، والیان و فرمانروایان مناطق و نواحی، از این ضعف‌ها سوء استفاده می‌کردند و اعلان استقلال و یا خودمختاری می‌نمودند، در برخی از موارد نیز بر اثر قیام‌های مردمی، حاکم و فرمانروای عباسی را عزل و اخراج می‌کردند و یا می‌کشتند و دولت انقلابی مستقل از مرکز خلافت تشکیل می‌دادند.

حرکت‌های استقلال‌طلبانه که در عصر قبل از غیبت صغرا شروع شده بود، در این عصر شدت یافت و دولت‌های مستقلی در پی داشت.

دولت‌های برقرار پیش از دوره غیبت صغرا، از این قرار است:

- دولت مستقل «طولونیه» که احمد بن طولون در مصر و شام در سال ۲۲۴ قمری تشکیل داد. این حکومت تا سال ۲۷۰ قمری ادامه داشت؛^۱

- دولت مستقل و انقلابی «اغالیه» یا «آل‌اغل» که ابراهیم بن اغلب بن سالم در سال ۱۸۴ قمری در تونس و نواحی اطراف آن، تشکیل داد و تا سال ۲۹۶ قمری ادامه یافت.^۲

- دولت مستقل و انقلابی ادریسیان که ادریس حسنی در مراکش در سال ۲۲۱ قمری تشکیل داد و تا سال ۳۱۲ قمری برقرار ماند.^۳

- دولت مستقل امویان که از سال ۱۳۸ قمری در «قُرطُبَه»^۴ تشکیل شده بود و هم‌چنان پابرجا ماند، و تا سال ۴۲۲ قمری پایدار ماند.^۵

افزون بر دولت‌های مستقلی که از دوره قبل پابرجا مانده بود، در این دوره نیز دولت‌های مستقل دیگری افزوده شد و بیش از پیش حکومت مرکزی و خلافت عباسی را در تنگنا قرار دادند:

۱. تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۱۲۶.

۲. همان، ص ۱۵۷.

۳. همان، ص ۱۶۲ به بعد.

۴. یکی از شهرهای قدیمی اسپانیاست که در دوره حکومت امویان بر اندلس، مرکز حکومت آنان بود.

۵. تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۱۷۰.

- دولت مستقل صفاریان که یعقوب بن لیث صفاری در خراسان و شرق ایران تشکیل داد. یعقوب بن لیث صفاری که حاکمان بغداد او را در سال ۲۵۴ قمری به ولایت خراسان بزرگ برگزیدند، در آغاز، حرکت استقلال‌گرایانه خود را آشکار نکرد. همان گونه که در فصل سوم گذشت، او به خلفای عباسی وفاداری می‌نمود و تنها در هنگام مرگش در سال ۲۶۵ قمری دوستی‌اش با آنان را اظهار نمود. برادرش عمرو بن لیث بعد از او ادعایش را پی‌گرفت و حکومت مستقل صفاریان را رهبری نمود که این حرکت استقلال‌گرایانه تا سال ۲۹۰ قمری ادامه داشت.^۱

- دولت مستقل سامانیان در ماوراءالنهر، خراسان و بخشی از ایران مرکزی به دست سامان خدات و پسرانش تشکیل شد. آنان توانستند از سال ۲۶۱ تا سال ۳۸۹ قمری در مناطق یادشده، دولت مستقل برقرار کنند.^۲

- عبیدالله مهدی دولت فاطمی را در مصر و بلاد مغرب در سال ۲۹۶ قمری تشکیل داد و این دولت تا سال ۵۶۷ قمری پابرجا ماند.^۳

- دولت خودمختار و مستقل آل‌حمدان یا حمدانیان در موصل و حلب که ناصرالدوله حمدانی آن را در سال ۳۱۹ قمری تشکیل داد و تا سال ۳۹۴ قمری ادامه یافت.^۴

- سه فرزند بویه به نام‌های علی، حسن و احمد دولت انقلابی آل‌بویه را در طبرستان، ری، همدان، اصفهان، نواحی اطراف ایران جنوبی و قسمتی از عراق کنونی، در سال ۳۲۰ قمری تشکیل دادند و آن دولت تا سال ۳۳۸ قمری پابرجا ماند.^۵

- دولت اخشیدیه که محمد بن طعج الأخشید آن را در مناطق مصر و شام در سال ۳۲۳ قمری تشکیل داد و تا سال ۳۳۴ قمری پابرجا ماند.^۶

۱. همان، ص ۶۵.

۲. همان، ص ۷۳.

۳. همان، ص ۱۴۶ به بعد.

۴. همان، ص ۱۱۵ به بعد؛ درباره حکومت حمدانیان نک: *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۱، ص ۶۹۲-۶۸۸.

۵. *تاریخ الاسلام*، ج ۳، ص ۱۰۳ به بعد.

۶. همان، ص ۱۳۵ به بعد.

ششم. سه خلیفه در یک زمان

گفتنی است که سه نظام سیاسی اسلامی به نام نظام خلافت در عصر غیبت صغرا در جهان اسلام، تشکیل شده بود و در یک زمان، سه نفر به عنوان خلیفه، رهبری سیاسی بر تمام جهان اسلام را ادعا می‌کردند: نخست حکومت عباسیان در بغداد، دوم حکومت امویان در اندلس و قرطبه، سوم حکومت فاطمیان در مصر. در سال ۲۹۶ قمری در مصر مردم با عبیدالله مهدی به عنوان خلیفه مسلمانان بیعت کردند و عبیدالله خود را خلیفه خواند.^۱

حاکمان بنی‌امیه در اندلس، با عناوینی همانند «امیر»، «ابن‌الخلائف» و یا «سلطان» خوانده می‌شدند. آنان در سال ۳۱۷ قمری کوشیدند تا خلافت از دست‌رفته امویان را بار دیگر زنده کنند. به همین دلیل، عبدالرحمان، حاکم اموی آن سرزمین را در این سال امیرالمؤمنین خواندند.^۲

بنابراین، در سال ۳۱۷ قمری برای نخستین‌بار در تاریخ سیاسی اسلام، سه نفر در سه منطقه از جهان اسلام، ادعای خلافت، امیری و فرمان‌روایی بر همه مسلمانان داشتند.

ب) وضعیت اجتماعی

وضعیت اجتماعی (با همان تعریفی که در فصل سوم بیان شد) در این دوره هفتادساله مانند دوره گذشته بوده است و همان اموری که در دوره قبل وجود داشته در این دوره نیز ادامه پیدا کرده است. در فصل سوم بیان شد که در دوره قبل از غیبت صغری مردم در جامعه از لحاظ امور اقتصادی و مادی اختلاف طبقاتی فراوانی داشته‌اند که این امر در این دوره نیز ادامه یافته است.^۳ برخی از حوادثی که گویای وضع ناهنجار اجتماعی در آن زمان بوده، در زیر می‌آید.

۱. همان، ج ۲، ص ۱۴۵.

۲. همان، ص ۲۵۳.

۳. دکتر شوقی ضیف، العصر العباسی الثانی، ص ۵۳-۶۶.

۱. اختلافات مذهبی و فرقه‌ای

اختلافات فرقه‌ای و مذهبی در عصر غیبت صغری در میان جوامع اسلامی همانند دوره‌های گذشته رواج داشته است. این اختلافات به اختلافات مذهبی بین شیعه و سنی محدود نمی‌شد، بلکه در میان مذاهب اهل سنت نیز درگیری‌هایی بوده است. محمد بن جریر طبری عالم، مفسر و نویسنده معروف اهل سنت در سال ۳۱۰ قمری، دیده از جهان فرو بست. چون خواستند او را در بغداد دفن کنند، حنبلیان که با طبری درگیر بودند و اختلاف مذهبی با وی داشتند، مانع دفن او در آنجا شدند.^۱ حنبلیان در سال ۳۱۸ قمری در بغداد آشوبی به پا کردند که این آشوب نیز علت مذهبی داشت؛ و تنها به این دلیل که در فهم یک آیه قرآن، گروهی از اهل سنت، دیدگاه حنبلیان را قبول نداشتند و به گونه‌ای دیگر آن را تفسیر می‌کردند، بلوایی به پا شد و گروه زیادی از مردم کشته شدند.^۲

۲. اختلافات قومی و قبیله‌ای

در این عصر به جز «عباسیان» و «ترکان»، دیگر اقوام و قبایل تأثیر چندانی در حکومت عباسیان نداشتند و حاکمان وقت آنان را به صورت افراد درجه دو می‌نگریستند. به همین دلیل، در دوره دوم حکومت عباسیان یعنی دوره غلبه ترکان، فریادهای استقلال طلبانه و قیام‌های علویان به اوج رسید. قیام‌های علویان پیش از عصر غیبت صغری به اوج رسید، ولی به جهاتی که به آن اشاره شد، در این عصر کاهش یافت. اما حرکت‌های استقلال طلبانه در این عصر فزونی گرفت. همان گونه که بیان شد، در این عصر در سرزمین‌های اسلامی حدود ده دولت مستقل و نیمه مستقل تشکیل شد. این حرکت‌های خودمختارانه و استقلال طلبانه، چندین علت و انگیزه داشته که یکی از آنها همین اختلافات قبیله‌ای و توجه نکردن حکومت مرکزی به قوم و قبیله‌های گوناگون بوده است.

۱. دکتر حسن ابراهیم حسن، *تاریخ الاسلام*، ج ۳، ص ۴۲۳.

۲. همان، ص ۴۲۴؛ *تاریخ الخلفاء*، ص ۳۸۴.

۳. اختلافات طبقاتی

به دلیل تغییر در ماهیت و اهداف فتوحات، جنگ‌های مسلمانان به جای آن‌که مایهٔ رهایی مردم تحت ستم شود، خود عاملی برای ستم بر آنان شده بود. سپاهیان خلفای عباسی با انگیزه‌های غیر اسلامی می‌جنگیدند، مردم را به اسارت می‌گرفتند، بر خلاف مقررات اسلامی با آنان برخورد می‌کردند و حقوق مسلم شرعی و انسانی آنان را رعایت نمی‌کردند. این امر موجب شد تا بسیاری از ارزش‌های اسلامی در جامعهٔ آن زمان به فراموشی سپرده شود. به نوشتهٔ دکتر حسن ابراهیم حسن، در این عصر اختلاف طبقاتی حاکم بوده است. طبقهٔ بندگان، غلامان و کنیزان، از جملهٔ آن طبقه‌ها به شمار می‌رفته است. مصر، شمال آفریقا و شمال جزیرهٔ العرب، بازار غلامان سیاه و آشوب زنگیان بازتاب این جو نامساعد اجتماعی بوده که مصیبت‌های بسیاری را برای جامعهٔ آن زمان در پی داشته است. به دلیل مسخ ارزش‌ها کنیزکان نغمه‌گر، بازار خوبی داشتند و آنان را با قیمت‌های گزاف می‌خریدند. «ابن رائق» در سال ۳۲۵ قمری کنیز گندم‌گونی را که خوش نغمه بود، به ارزش چهارهزار دینار خرید.^۱ در ادامه، برخی موارد و نمونه‌ها از این اختلافات و تفاوت و تبعیض‌های طبقاتی خواهد آمد:

یکم. عیاشی و خوش‌گذرانی

عیش و نوش به ویژه در نزد خلفا، وزرا، امرا و اشراف رواج داشته و ویژگی مشترک همهٔ آنان بوده است. این وضعیت هم‌چنان که در گذشته رواج داشته، در این دوره نیز پابرجا مانده است.^۲ به گفتهٔ سیوطی، تنها «القاهر بالله» خلیفهٔ عباسی، بساط عیش و نوش را غدن کرد و به دستور او کنیزکان آوازه‌خوان را دست‌گیر می‌کردند و ابزارهای طرب را می‌شکستند.^۳ به جز زمان حکومت دو سالد «القاهر» بساط عیش و نوش برقرار بوده است.

۱. دکتر حسن ابراهیم حسن، *تاریخ الاسلام*، ج ۳، ص ۴۲۴؛ دکتر شوقی ضیف، *العصر العباسی الثانی*، ص ۸۳.

۲. دکتر شوقی ضیف، *العصر العباسی الثانی*، ص ۹۲.

۳. *تاریخ الخلفا*، ص ۳۸۶؛ دکتر حسن ابراهیم حسن، *تاریخ الاسلام*، ج ۳، ص ۴۳۳.

این وضع تنها در بغداد و یا سامرا و مرکز خلافت نبوده، بلکه در حوزه فعالیت والیان و حکومت‌های خودمختار نیز جاری بوده است. امیران طولونیه مصر غرق در بساط عیش و نوش بوده‌اند.

«خُمارویه»، حاکم طولونی مصر خانه‌ای از طلا ساخت و آن را به برپایی بساط طرب و عیش و نوش اختصاص داد.^۱

دوم. اسراف و تبذیرهای گسترده

اسراف و تبذیرهایی که در زندگی حاکمان عباسی نقل کرده‌اند، به قدری زیاد و گسترده بوده که به راستی جای شگفتی دارد و تصدیق آن بر اذهان سنگینی می‌کند. مسعودی می‌نویسد: معتضد عباسی با هزینه‌ای بیشتر از چهارصد هزار دینار برای خود قصری ساخت و نام آن را «ثریا» نهاد. درباره این قصر گفته‌اند که چهار فرسخ طول داشته است.^۲

گرچه این نقل ممکن است اغراق‌آمیز باشد، اما گویای این واقعیت است که حکمرانان عباسی در مصرف‌های بی‌رویه و اسراف و تبذیرها غوطه‌ور بوده‌اند و گوی سبقت را از همگان ربوده بوده‌اند.

معتمد عباسی در شب‌نشینی‌ای کنار شط در «بغداد» آن قدر خورد که بر اثر پرخوری دل درد گرفت و مرد.^۳ احمد بن طولون حاکم مصر نیز در سال ۲۷۰ قمری به علت پرخوری و ابتلای به دل‌درد درگذشت.^۴

ابوالجیش، خُمارویه، که بعد از احمد بن طولون حکومت مصر و شام را در اختیار گرفت، به دلیل مصرف‌های بی‌رویه و ساختن قصر طلا و اختصاص آن به طرب‌خانه و نیز مصرف‌هایی که در عروسی دخترش «قَطْرالندی» انجام داد، منفور اطرافیان خود شده بود. بنا به نوشته مسعودی، به دلیل شدت بی‌زاری از او، بعد از آن‌که او را

۱. تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۴۳۳.

۲. العصر العباسی الثانی، ص ۵۵-۵۶.

۳. الکامل، ج ۶، ص ۷۳؛ سید محمد صدر، تاریخ الغیبة الصغری، ص ۳۴۶.

۴. الکامل، ج ۶، ص ۵۵؛ سید محمد صدر، تاریخ الغیبة الکبری، ص ۳۵۳.

کشتند، بدنش را قطعه قطعه کردند و برخی از غلامان، گوشت بدن او را بریدند، به سیخ کشیدند و خوردند.^۱

درباره عروسی «قطراندی» دختر خُمارویه طولونی که زن معتضد عباسی شده بود، گفته‌اند: خُمارویه که همه بیت‌المال مصر را در اختیار داشت، بی‌حساب در عروسی دخترش خرج کرد. به گفته «دقماق» مورخ آن عصر، خمارویه با دختر خود چیزهایی را برای جهاز فرستاد که نه کسی آن را دیده و نه شنیده بود. ابن خلکان می‌نویسد: مهریه عروس یک میلیون درهم بود و این به قیاس آن جهاز گران‌قیمت بسیار ناچیز می‌نمود. گویند ابن جصاص که مسئولیت تهیه جهاز با او بود، پس از همه خریدهای که کرد، چهارصد هزار دینار به جا گذارد که خمارویه همه را به او بخشید.^۲

به مناسبت این عروسی در بغداد و مصر، جشن‌های پر هزینه متعددی برپا شد و چه بسیار زنان عباسی و حاکمان عراق و مصر که با لباس‌های گران‌قیمت در این بساط عیش و نوش شرکت کردند. گویا زر و زیورهای دنیا در انحصار این عده بوده و این عده هم در اختیار هواهای نفسانی قرار داشته‌اند. آنان جز ارضای هواهای نفسانی هدفی نداشته‌اند.

خُمارویه، افزون بر این مصرف‌های بی‌رویه، ماهانه ۲۳ هزار دینار برای مصرف آشپزخانه خود اختصاص داده بود.^۳

اینها تنها نمونه‌هایی است از صدها و هزاران مورد که خلفا، وزیران، حاکمان و والیان و اشراف، در آن زمان برای این‌گونه کارها صرف می‌کرده‌اند. گفتنی است این کارها بازتاب‌های اجتماعی و ناهنجاری‌هایی مانند آشوب‌زنگیان به دنبال داشت.^۴

۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۱۰.

۲. دکتر حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۴۵۸.

۳. همان، ص ۴۴۰.

۴. برای اطلاع بیشتر نک: دکتر شوقی ضیف، العصر العباسی الثانی، ص ۵۳ - ۹۱؛ دکتر حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۴۲۳ - ۴۵۹.

ج) وضعیت فکری

در وضعیت فکری این دوره تنها به یادآوری دو نکته اشاره می‌کنیم:

۱. پیدایی مکتب اشعری

دو مکتب و جریان فکری در جهان اسلام در نیمهٔ اوّل قرن دوم هجری پدید آمد. در یک جریان فکری، عقل‌بی‌ارزش بود و در فهم مسائل و معارف اسلامی، به ظواهر آیات و روایات حتی بر خلاف حکم عقل بسنده می‌شد. این گروه بدون غور و دقت عقلی به ظاهر آیه و حدیث تمسک می‌کردند و به آن معتقد و پای‌بند می‌شدند. آنان بی‌ژرف‌نگری در معنای واژه «ید» دربارهٔ آیه «يَذُكُّ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»^۱ «دست خدا بالای دست‌های آنهاست» گفتند: خدا هم دست دارد، در حالی که این آیه قدرت خداوندی را بیان می‌دارد؛ خداوند جسم نیست تا دست، اعضا و جوارح داشته باشد. این گروه را «اهل حدیث» می‌گفتند.

گروهی دیگر که به عقل توجّه زیادی می‌کردند، در برابر این گروه ایستادند. آنان در زمان خلافت «مأمون» عباسی، قدرت بسیاری یافتند و بر گروه اهل حدیث پیروز شدند. به این گروه دوم «معتزله» یا «مذهب اعتزال» می‌گفتند که بحث دربارهٔ این جریان فکری، در بحث وضعیت عصر قبل از غیبت، در فصل سوم بیان شد.

در دورهٔ قبل از غیبت صغری، بین این دو مذهب و مکتب فکری یعنی اهل حدیث و اعتزال درگیری‌های فراوانی رخ داد؛ گاهی با حمایت برخی از حاکمان عباسی «مذهب اعتزال» پیروز می‌شد و گاهی وضع تغییر می‌کرد و خلیفهٔ دیگری حاکم می‌شد و او از مکتب اهل حدیث حمایت می‌کرد و اعتزال شکست می‌خورد. در دورهٔ قبل از غیبت این وضع ادامه داشت تا این‌که ابوالحسن اشعری^۲ در نیمهٔ اوّل قرن چهارم ظهور نمود. او که تا چهل سالگی پیرو مکتب اعتزال بود، از اعتزال روی

۱. سورة فتح، آیه ۱۰.

۲. برای اطلاع دربارهٔ زندگی ابوالحسن، علی بن اسماعیل بن اسحاق بن سالم بن اسماعیل بن عبدالله بن موسی بن بلال بن ابی برده بن ابی موسی اشعری، (۲۶۰-۳۲۴ هـ) نگاه کنید به: جعفر سبحانی، *بحوث فی الملل والنحل*، ج ۲، ص ۱۰-۱۷.

گرداند و بر شالوده‌های مکتب اهل حدیث مکتب جدیدی بنا نهاد که این مکتب جدید به نام بنیان‌گذارش، ابوالحسن اشعری، (مکتب اشعری یا اشاعره) معروف شد. شکل‌گیری این مکتب با حمایت «مقتدر» خلیفه عباسی بود که در دوره ۲۵ ساله زمام‌داری‌اش در سال‌های ۲۹۵ تا ۳۲۰ قمری با مکتب اعتزال به ستیز برخاست و از اهل حدیث و اشاعره حمایت کرد.^۱ اعتزال از این تاریخ به بعد به صورت مکتبی فکری، از میان رفت و مکتب اشعری بی‌رقیب ماند.^۲

۲. تدوین کتاب‌های روایی

در قرن اول به دستور عمر خلیفه دوم، نویسندگی و تدوین کتاب‌هایی درباره تاریخ و حدیث اسلامی ممنوع شده بود.^۳ این سیاست در تمامی قرن اول ادامه داشت. عمر بن عبدالعزیز، خلیفه اموی، در آغاز قرن دوم، این قانون را لغو نمود و به حاکم مدینه، ابوبکر بن حزم نامه‌ای نوشت درباره این که علما برای ثبت و ضبط احادیث و حوادث تاریخ اسلام بکوشند و آنها را بنویسند.^۴ این سیاست جدید در نیمه اول قرن دوم رواج پیدا نکرد. نهضت نویسندگی و تدوین کتب در عصر اول عباسیان به ویژه در زمان مأمون، رواج یافت و کتاب‌های فراوانی در این دوره نوشته شد. در دوره غیبت صغری این کار ادامه پیدا کرد و کتاب‌های بیشتری نوشته شد. چهار کتاب از شش کتاب مهم اهل سنت معروف به «صحاح سته» در این عصر نوشته شده که عبارتند از:

یکم. *سنن ابن ماجه* نوشته محمد بن یزید ابن ماجه قزوینی (۲۰۷-۲۷۳ یا ۲۷۵ قمری)؛

دوم. *سنن ابی داود* نوشته ابوداود، سلیمان بن اشعث سجستانی (متوفای ۲۷۵ قمری)؛

۱. همان، ص ۳۱.

۲. برای توضیح درباره مکتب اشعری نک: جعفر سبحانی، *بحوث فی الملل و النحل*، ج ۲.

۳. محمود ابوریه، *اضواء علی السنة المحمدیه*، ص ۴۳.

۴. *صحیح بخاری*، به شرح کرمانی، ج ۲، ص ۶؛ مهدی پیشوایی، *سیره پیشوایان*، ص ۳۲۶.

عصر غیبت صغرا (۲۶۰ - ۳۲۹ قمری) ۲۰۷

سوم. *الجامع الصحيح*، معروف به *سنن ترمزی*، نوشته محمد بن عیسی بن سوره ترمزی (۲۰۹ - ۲۹۷ قمری)؛

چهارم. *سنن نسایی*، نوشته احمد بن شعیب نسایی (۲۱۴ یا ۲۱۵ - ۳۰۳ قمری). افزون بر این کتاب‌ها ده‌ها بلکه صدها کتاب پر ارزش در همین دوره تدوین شد که از آن جمله کتاب‌های زیر را می‌توان نام برد:

یکم. *فتوح البلدان و انساب الاشراف*، نوشته بلاذری (متوفای ۲۸۹ قمری)؛

دوم. *اخبار الطوال* نوشته دینوری (متوفای ۲۸۲ قمری)؛

سوم. *تاریخ یعقوبی* نوشته احمد ابن واضح یعقوبی، (متوفای ۲۸۴ قمری)؛

چهارم. *تاریخ طبری و تفسیر طبری* نوشته ابن جریر طبری (متوفای ۳۱۰ قمری)؛

پنجم. *الفتوح* نوشته احمد بن اعثم کوفی (متوفای ۳۱۴ قمری)؛

ششم. *الكافی* (اصول، فروع و روضه) نوشته محمد بن یعقوب کلینی، (متوفای ۳۲۹ قمری)؛

هفتم. *بصائر الدرجات* نوشته محمد بن حسن بن صفار، (متوفای ۲۹۰ قمری)؛

هشتم. *المحاسن* نوشته ابو عبدالله احمد بن محمد خالد برقی (متوفای ۲۷۴ یا ۲۸۰ قمری).

تاریخ غیبت و چگونگی آغاز آن

الف) آغاز غیبت امام مهدی علیه السلام

علمای اسلام درباره آغاز غیبت صغری چند نظر دارند:

۱. برخی آغاز غیبت صغری را از جریان سرداب می‌دانند، یعنی زمانی که مأموران معتمد، خلیفه عباسی به منزل آن حضرت در سامرا تاختند تا آن حضرت را دست گیر کنند. آنان معتقدند: حضرت حجت علیه السلام از این تاریخ به بعد از دیده‌ها پنهان و غیبت صغرای آن حضرت آغاز شده است.

در بحث داستان سرداب خواهد آمد که این سخن از اساس نادرست است و امام مهدی علیه السلام از هنگام حمله عباسیان به سرداب از دیده‌ها پنهان نشده، بلکه قبل از آن، غیبت آن حضرت علیه السلام آغاز شده بود.

۲. برخی همانند شیخ مفید، آغاز غیبت صغری را از هنگام ولادت آن حضرت می‌دانند.^۱ این نظریه بر خلاف نظر مشهور است و اکثر علمای امامیه آن را نمی‌پذیرند.

۳. نظر سوم این که، آغاز غیبت صغری از هنگام شهادت ابومحمد، امام حسن عسکری علیه السلام و آغاز سفارت نخستین سفیر امام مهدی علیه السلام عثمان بن سعید عمروی از تاریخ هشتم ربیع‌الاول سال ۲۶۰ قمری، آغاز شد و این دوره تا تاریخ پانزدهم شعبان سال ۳۲۹ قمری هنگام درگذشت آخرین نایب خاص حضرت، علی بن محمد سمری به مدت ۶۹ سال و اندی ادامه داشت.^۲

علمای امامیه این دیدگاه را می‌پذیرند.^۳ دوره پنهان بودن امام مهدی علیه السلام در زمان پدر گرامی‌اش امام حسن عسکری علیه السلام از غیبت صغری آن حضرت به شمار نمی‌آید؛ زیرا غیبت صغرا، از عصر امامت آن حضرت آغاز شد و در طول غیبت صغرا، حضرت چهار سفیر داشته است.

به بیان دیگر، دو ویژگی در دوره غیبت صغرا وجود داشته: یکی امامت امام مهدی علیه السلام و دیگر سفارت و نیابت نواب اربعه است که با توجه به این دو ویژگی دوره پنهان بودن حضرت جزء غیبت صغرا به حساب نمی‌آید؛^۴ چون که هیچ یک از این دو ویژگی در دوره پنهان بودن ایشان وجود نداشته است.

۱. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۴۰.

۲. تاریخ الغیبة الصغری، ص ۳۴۵.

۳. باقر شریف القرشی، حیاة الامام محمد المهدی علیه السلام، ص ۱۱۴-۱۱۵.

۴. سید محمد صدر در این باره می‌نویسد: «از برخی نقل شده است که مدت غیبت صغری حضرت حجت علیه السلام ۷۴ سال بوده است. این یا مبنی بر تسامح است و یا آن که آغاز غیبت صغری را از هنگام ولادت امام مهدی علیه السلام یعنی سال ۲۵۵ قمری دانسته‌اند. و البته این ادعا مبنی بر تسامح است؛ زیرا امام مهدی علیه السلام گرچه در زمان حیات پدر گرامی‌اش مخفی بود، ولی این اختفا را نباید جزء غیبت صغری به حساب آورد؛ چون که امام مهدی علیه السلام در زمان حیات پدر بزرگوارش مسئولیت امامت را بر دوش نداشت. به هر صورت بعد از پدر، این منصب به آن حضرت موکول گردیده است.» (سید محمد صدر، تاریخ الغیبة الصغری، ص ۳۴۱).

ب) شهادت امام حسن عسکری (ع)

معتد خلیفه عباسی همواره از محبوب شدن و پایگاه اجتماعی امام ابو محمد عسکری (ع) نگران بود و هنگامی که دانست با وجود همه محدودیت‌هایی که درباره آن حضرت روا داشته، نه تنها از پایگاه مردمی و نفوذ معنوی آن حضرت کاسته نشده، بلکه بیش از پیش محبوب دل‌های مردم گردیده، بر نگرانی و وحشتش افزوده شد و سرانجام خواهان قتل آن حضرت شد و مرموزانه و مخفیانه، حضرت را مسموم نمود^۱ و شیعیان را از بهره‌مندی انوار هدایت آن امام همام محروم کرد.

این گونه به شهادت رساندن در گذشته نیز وجود داشته و چندین بار خلفای اموی و عباسی این سیاست را به اجرا درآورده بودند و امامان شیعه (ع) نیز کوشیده بودند تا نقشه‌های شوم آنان را به شکل‌های گوناگون برای مردم آشکار نمایند تا چهره واقعی آنان برای آیندگان روشن شود.

امام عسکری (ع) با دانش ویژه‌ای که داشت، پیش‌بینی کرد که در آینده‌ای نه چندان دور زندگی دنیا را ترک خواهد کرد و راهی پیش‌گاه خداوند خواهد شد. آن امام همام، شهادت خود را به مادر بزرگوارش خبر داد و گفت: در سال ۲۶۰ قمری حادثه‌ای اتفاق می‌افتد و آن همانا شهادت امام به دست عاملان حکومت عباسی بود. قلب مادر امام از این خبر هول‌ناک به درد آمد و آثار غم و اندوه در او پدیدار گردید و گریست. امام (ع) مادرش را تسلی داد و گفت: «مادر! امر خدا حتمی است، بی‌تابی مکن!»

آن مصیبت در سال ۲۶۰ قمری اتفاق افتاد و همان گونه که آن حضرت خبر داده بود، امام عسکری (ع) در آن سال به شهادت رسید.^۲

چند روز پیش از شهادت، آن حضرت را نزد معتد عباسی طاغوت زمان بردند، در حالی که معتد سخت ناراحت بود؛ چون می‌دید و می‌شنید که مردم همگی، امام

۱. هاشم معروف الحسینی، سیره الائمه الاثنی عشر، ج ۲، ص ۴۹۲.

۲. علی بن موسی بن محمد بن طاووس، نهج الدعوات و منهج العبادات، ص ۲۷۵. (به نقل از: باقر شریف القرشی، حیات الامام العسکری (ع))

ابومحمد (علیه السلام) را تعظیم و احترام می‌کنند و او را در فضیلت، بر همه علویان و عباسیان پیش می‌دارند. از این جهت، در پی قتل آن حضرت برآمد و زهر کشنده‌ای را به وی خوراند.^۱

تمام بدن شریف امام (علیه السلام) همین که آن زهر را خورد، مسموم شد و در بستر بیماری افتاد و به درد شدیدی دچار گردید.

معتمد به پنج نفر از خواص و درباریان از آن جمله به «نحریر» دستور داد که مواظب خانه امام (علیه السلام) باشند و تمام امور و جریان‌ها را زیر نظر بگیرند. هم‌چنین به پزشکان دستور داد که هر صبح و شام از حال امام (علیه السلام) خبر بگیرند. روز دوم که فرا رسید به معتمد خبر دادند بیماری حضرت وخیم شده است. معتمد به پزشکان فرمان داد که حق ندارند از منزل امام بیرون روند و به دلیل این که حال امام عسکری (علیه السلام) رو به وخامت نهاده بود، گفت: از کنار بستر او جدا نشوند. معتمد، حسین بن ابی شوارب، قاضی القضاة را به همراه ده نفر به منزل امام فرستاد و به آنان دستور داد که شب و روز در آنجا باشند و جریان‌ها را زیر نظر بگیرند و بعد شهادت دهند که امام به مرگ طبیعی از دنیا رفته است. با وجود این، به جز پزشکان مأمور خلیفه، پانزده نفر دیگر از نزد معتمد خلیفه عباسی در خانه حضرت بودند.

امام عسکری (علیه السلام) در شب رحلت در اتاقی، به دور از چشم مأموران حکومت، نامه‌های بسیاری به نقاط مختلف شیعه‌نشین نوشت و آنها را به وسیله پیکری ارسال نمود.^۲ حال امام بدتر شد، پزشکان از او ناامید شدند و هر لحظه به زمان شهادت امام نزدیک‌تر می‌شد. امام (علیه السلام) در لحظات آخر زندگی، همواره ذکر خدا می‌گفت و او را ستایش می‌کرد و لب‌های مبارکش از تلاوت قرآن مجید باز نمی‌ایستاد. سرانجام امام (علیه السلام) رو به سمت قبله نمود و روح پاکش به پیش‌گاه خدا پرواز کرد.

این حادثه جانگداز، روز جمعه هشتم ربیع‌الاول سال ۲۶۰ قمری پس از نماز صبح اتفاق افتاد.

۱. مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۱۰. (به نقل از: حیات الامام العسکری (علیه السلام))

۲. صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۷ — ۴۷۴؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۳۲۷ — ۳۲۹؛ الکلبینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۰۵.

ارتحال نابهنگام آن امام بزرگوار ضایعه بزرگی بود که در آن روزگار بر مسلمانان وارد شد و آنان رهبر و پیشوای محبوب و مصلح بزرگ خود را از دست دادند؛ کسی که همواره غم‌خوار ضعیفان و یتیمان و مستمندان بود.

نال و شیون از خانه امام علیه السلام بلند شد و کم کم صدای ضجه و ناله زنان و مردان و کودکان آل علی علیه السلام در سراسر سامرا طنین انداخت.

خبر شهادت امام علیه السلام در سراسر شهر سامرا پیچید. این خبر هم‌چون صاعقه‌ای هولناک بود که تمام مسلمانان را به سرعت به منزل امام علیه السلام رسانید. همگی می‌گریستند و نوحه‌سرایی می‌کردند. تمام ادارات دولتی شهر تعطیل شده، مردم به احترام امام علیه السلام بازارها را بستند و در شهر عزاداری کردند. گویی شهر سامرا صحرای قیامت شده بود.^۱

سامرا در تاریخ خود چنان تشییعی را ندیده بود که امواج خروشان از انسان‌ها از طبقات مختلف با گرایش‌ها و عقاید گوناگون همه را گرد هم آورد و همگی سخن از فضایل، ویژگی‌ها و صفات امام بزرگوار حسن عسکری علیه السلام می‌گفتند و درباره خسارت و زیان جبران‌ناپذیری که به مسلمانان وارد شده بود، بحث می‌کردند.^۲

عثمان بن سعید عمروی متصدی امر غسل، کفن و دفن حضرت شد.^۳ این سخن با اعتقاد شیعه به این که امام را باید امام بعدی غسل دهد، کفن کند و نماز بخواند، منافاتی ندارد؛ زیرا نخست آن‌که این امر در حالت عادی است، نه در شرایط سخت و تقیه، دوم آن‌که عثمان بن سعید عمروی به نیابت از حضرت مهدی علیه السلام عهده‌دار این کار بود و سوم آن‌که ممکن است در همین اوضاع به صورت مخفی حضرت مهدی علیه السلام به این کار پرداخته باشد، اما به جهت اوضاع خفقان و تقیه عثمان بن سعید عمروی به ظاهر تصدی این امر را بر عهده گرفته باشد. در هر حال عئیدالله بن خاقان می‌گوید:

۱. مفید، الارشاد، ص ۳۹۰. (به نقل از: حیات الامام عسکری علیه السلام)

۲. حیات الامام عسکری علیه السلام.

۳. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۳۵۶.

وقتی جنازه امام علیه السلام آماده دفن شد، خلیفه برادر خود ابو عیسی بن متوکل را فرستاد تا بر جنازه آن حضرت نماز بگذارد. هنگامی که جنازه را برای نماز بر روی زمین گذاشتند، ابو عیسی نزدیک شد و صورت آن حضرت را باز کرد و آن را به علویان، عباسیان، قاضیان، نویسندگان و دیگر شاهدان نشان داد و گفت: این ابومحمد عسکری است که به مرگ طبیعی درگذشته است و فلان و فلان از قضات و پزشکان و خدمت‌گزاران خلیفه نیز شهادت می‌دهند. بعد روی جنازه را پوشاند و بر او نماز خواند و فرمان داد که جنازه را برای دفن ببرند.

این شیوه حاکمان عباسی درباره امامان شیعه علیهم السلام بوده و مردم به ویژه شیعیان نیز کم و بیش با این شیوه آشنایی داشته‌اند. بنا به نقل شیخ صدوق پیش از اقامه این نماز، نمازی دیگر بر بدن آن حضرت در درون خانه خواندند. «عقید خادم» از منزل خارج شد و به جعفر که بر در خانه ایستاده بود و شیعیان به او تعزیت می‌گفتند، گفت: «یا سیدی کفن اخوک فقم للصلاة علیه؛ سرورم برادرت را کفن کردند. پس بر او نماز بخوان.» ناگهان امام مهدی علیه السلام جلو آمد و گفت:

تَأخِّرْ يَا عَمَّ! فَإِنَّا أَحَقُّ بِالصَّلَاةِ عَلَى أَبِي؛

عمو عقب بایست! من سزاوارترم که بر جنازه پدرم نماز بخوانم.^۱

بنابر نقل مشهور، امام عسکری علیه السلام در اوّل ماه ربیع‌الاول ۲۶۰ قمری با زهری که معتمد برای آن حضرت فراهم کرده بود، بیمار شد و در هشتم همان ماه رحلت کرد. بنابراین، امامت امام مهدی علیه السلام از همین تاریخ آغاز شد و آن حضرت تا به امروز در پس پرده غیبت بوده است!

ج) تلاش حکومت برای یافتن امام مهدی علیه السلام

همان‌گونه که در فصل پنجم گذشت، اخبار امامت دوازده امام علیهم السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و عترت آن حضرت، به شیعیان رسیده بود. خلفای عباسی به مقابله با این باور و جلوگیری از عملی شدن این خبرها درباره آینده، سخت کوشیدند. آنان به مانند

۱. صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۷۵.

فرعون که از ولادت موسی بن عمران می‌ترسید، از تولد حضرت مهدی علیه السلام امام دوازدهم شیعیان نگران بودند که نکند ظهور کند و بساط حکومت و خوش‌گذرانی آنان را برهم زند.

از همین روی، امام عسکری علیه السلام را در محاصره قرار دادند و در پی آن بودند که اگر فرزندی از او به دنیا آمد، او را به قتل برسانند و نگذارند «مهدی» دوازدهمین امام شیعیان به امامت برسد و مشکلی برای آنان به وجود آورد.

امامان اهل البیت علیهم السلام با دانش برتری که داشتند، پیشاپیش غیبت امام مهدی علیه السلام را خبر داده و این نقشه عباسیان را باطل کرده بودند. به همین جهت، خبر ولادت امام مهدی علیه السلام مخفی نگه داشته شد و تنها برخی از خواص شیعه به این موضوع آگاه بودند.

کم‌کم این خبر پس از شهادت امام عسکری علیه السلام پخش شد که از آن امام علیه السلام پسری متولد شده و او امام دوازدهم و «مهدی موعود» است.

پخش این خبر موجب هراس در بین عباسیان شد؛ چرا که معلوم شد از ابومحمد، پسری به جا مانده است. از این رو، به دستور معتمد عباسی عده‌ای از مأموران وارد منزل امام علیه السلام شدند و اثاث منزل آن حضرت را بازرسی و سپس مهر و موم کردند و درصدد یافتن فرزندش برآمدند، ولی موفق نشدند.

معتمد دستور داد که عده‌ای از قابله‌ها، زنان و کنیزان آن حضرت را معاینه کنند و اگر اثری از حمل در آنان مشاهده کردند، به خلیفه گزارش دهند.

روایت شده است که یکی از قابله‌ها احتمال داد، یکی از کنیزان حضرت حامله است. این خبر به گوش خلیفه رسید و او دستور داد تا آن کنیز را در محلی زیر نظر داشته باشند. پس یکی از درباریان و پیش‌کاران مخصوص خلیفه به نام «نحریر» به همراه تعدادی از زنان مراقب حال وی شدند تا درستی و یا نادرستی این گزارش معلوم شود. مدتی مراقب آن کنیز بودند تا سرانجام روشن شد که این گزارش درست نبوده و اثری از حمل وجود ندارد.^۱

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۰۵؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۳۲۸-۳۲۹؛ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۷۶.

هم‌چنین نوشته‌اند که نرجس خاتون مادر گرامی امام مهدی علیه السلام همواره تحت نظر بود تا این‌که حوادث گوناگونی، حاکمان عباسی را به خود مشغول کرد و از آن بانو برای دستیابی به حضرت دست کشیدند. آن حوادث از این قرار است:

یکم. درگیری با یعقوب بن لیث صفّاری که پس از غلبه بر فارس به سوی بغداد حرکت کرد و در درگیری با «موفق»، پسر متوکل شکست خورد و به فارس عقب‌نشینی کرد؛

دوم. خروج معتمد و متوکل از سامرا و سفر به بغداد برای غائله یعقوب لیث؛ سوم. مرگ عبیدالله بن یحیی بن خاقان، وزیر معتمد در سال (۲۶۳ قمری)؛ چهارم. مرگ قاضی القضاة، حسین بن ابی شوارب در سال ۲۶۱ قمری که او مأمور زیر نظر نگه داشتن نرجس خاتون و دیگر زنان بود؛ پنجم. ادامه قیام صاحب زنج یا زنگیان که مشکلات زیادی برای عباسیان به وجود آورد.

(د) اقدامات جعفر

جعفر برادر امام عسکری علیه السلام بر خلاف سیره پدر و برادر گرامی‌اش رفتار می‌کرد. از امام هادی علیه السلام درباره پرسش جعفر روایت شده است که به بعضی از اصحابش فرمود:

تَجَنَّبُوا وَلَدِي جَعْفَرًا إِنَّهُ مَنَىٰ بِمَنْزِلَةِ ابْنِ نُوحٍ...^۱

از فرزندم جعفر دوری کنید؛ چرا که او (در سیره ما نیست و) نسبت به من، به منزله فرزند نوح است...

جعفر پس از رحلت امام عسکری علیه السلام به یک‌سری اقدامات روی آورد که در شأن او نبود. برخی از آنها در پی می‌آید:

۱. نماز بر پیکر امام علیه السلام

جعفر در آغاز، خواست که بر پیکر برادرش نماز بخواند که ناگهان امام مهدی علیه السلام

۱. هاشم معروف الحسینی، سیره الائمة الاثنی عشر، ج ۲، ص ۵۳۴.

ظاهر شد و فرمود:

تَأَخَّرِ يَا عَمَّ! فَإِنَّا أَحَقُّ بِالصَّلَاةِ عَلَى أَبِي!

ای عمو! کنار برو، من شایسته‌ترم که بر جنازه پدرم نماز بخوانم.

۲. ادعای امامت و جانشینی

جعفر به عبیدالله بن یحیی بن خاقان وزیر عباسی گفت: مقام برادرم را به من بدهید، من سالانه مبلغ بیست هزار دینار بابت آن به شما می‌پردازم. وزیر در پاسخ به این خواسته «جعفر» گفت: «ای احمق! سلطان برای کسانی که گمان می‌کنند پدر و برادر تو امام بودند، شمشیرش را آماده کرده است، با وجود این، موفق نشد آنان را از این عقیده منصرف نماید. اگر تو نزد شیعیان از همان مقام پدر و برادرت بهره‌مندی، نیاز به تأیید سلطان و یا غیر سلطان نداری و اگر آن مقام را نداری، سلطان این مقام را به تو نمی‌تواند بدهد.» سپس وزیر، به او اهانت کرد و دیگر اجازه نداد که جعفر به نزدش برود. او پس از ناامیدی از وزیر، به نزد سلطان رفت و این خواسته را با او در میان گذاشت و مانند همان پاسخ را از خلیفه عباسی نیز شنید.^۱ با توجه به همین ادعای دروغین است که جعفر پسر امام هادی علیه السلام در تاریخ به جعفر کذاب معروف شده است.

۳. ادعای ارث

جعفر در اقدامی دیگر کوشید تا اموال امام علیه السلام را از آن خود کند. او ادعا کرد که برادرش ابو محمد علیه السلام فرزندی نداشته و خود را تنها وارث برادرش خواند. حکومت هم اجازه داد تا بر اموال برادرش مسلط شود.^۲

۴. تحریک حکومت برای دست‌گیری امام مهدی علیه السلام

جعفر با داشتن آگاهی به وجود فرزندی برای برادرش امام حسن عسکری علیه السلام و

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۷۵.

۲. همان، ج ۲، ص ۳۷۹؛ سيرة الائمة الاثنی عشر، ج ۲، ص ۵۳۴-۵۳۵؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۰۵.

۳. شیخ طوسی، الغيبة، ص ۸۱؛ الکافی، ج ۱، ص ۵۰۵.

پس از ناامیدی از این که خود را جانشین برادر قرار دهد، کوشید امام مهدی (ع) را به حاکمان عباسی بشناساند. این ماجرا پس از ناکام شدن وی در برابر هیئت قمی‌ها بود. جعفر از پاسخ دادن به آنان فرو ماند و برای سعایت از آنان به نزد خلیفه رفت و خلیفه هم به هیئت قمی‌ها گفت: پول‌هایی که برای ابومحمد آورده‌اید، به جعفر بدهید. آنان گفتند: ما تنها با شروطی این پول را تحویل می‌دهیم؛ زیرا مردمی که این پول‌ها را به ما داده‌اند، چنین شرطی را قرار داده‌اند. جعفر خواست که خلیفه آنان را زندانی کند، اما خلیفه به خواسته جعفر پاسخ نداد و آنان را آزاد کرد.

امام مهدی (ع) خادمش را در خارج از شهر به سوی آنان فرستاد و با دادن نشانی و گزارش‌هایی که حضرت بیان داشت، آنان اموال را تحویل دادند.

جعفر دوباره به نزد معتمد خلیفه عباسی رفت و گفت: هیئت قمی‌ها اموال را به مهدی (ع) تحویل داده‌اند. به این ترتیب، مقدمات هجوم به بیت امام مهدی (ع) فراهم شد. آنان منزل امام را غارت کردند. امام (ع) از غفلت آنان استفاده کرد و از منزل خارج شد، اما مادر گرامی حضرت را دست‌گیر و بازجویی کردند و ...

۵. توبه جعفر

گفتنی است، امام مهدی (ع) در توقیعی در پاسخ به پرسش یکی از شیعیان درباره عمویش جعفر، به محمد بن عثمان بن سعید عمروی نوشتند که جعفر و فرزندان‌ش مانند برادران حضرت یوسف (ع) سرانجام کار توبه کرده‌اند:

أما سبیل عمی جعفر و ولده فسیبیل إخوة یوسف؛^۱

اما ماجرای عمویم جعفر و فرزندان‌ش مانند ماجرای یوسف (ع) است.

هـ) داستان سرداب

امام مهدی (ع) در کجا و چگونه غایب شد؟ آیا در سرداب منزل پدرش غایب شد و هنوز نیز در آنجاست؟ در این باره به شیعه تهمت‌هایی زده‌اند که بر آن اساس، شیعه معتقد است مأموران خلیفه عباسی به منزل حضرت در «سامرا» هجوم آوردند

۱. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۲۹۰؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۸۴.

تا او را دست گیر کنند و آن حضرت که در آن هنگام در سرداب بود، از دیده‌ها پنهان شد و تاکنون در آن جا بدون آب و غذا زندگی می‌کند و روزی از آن جا ظهور خواهد کرد. این داستان چنان شهرت یافته که وی را «صاحب سرداب» لقب داده‌اند. با وجود این، هیچ نامی از «سرداب» در منابع شیعی و کتاب‌های امامیه نیامده است. نویسندگان اهل سنت در نوشته‌های خود بر این نکته اصرار می‌ورزند و متأسفانه این سخن دست‌آویزی برای حمله برخی از آنان به تشیع گردیده است.^۱ آنان پنداشته‌اند که شیعیان در میان سرداب، امام خود را می‌جویند و ظهورش را از آن جا انتظار می‌کشند. از این جهت، تهمت‌هایی به شیعه می‌زنند و در این زمینه حتی به منابع شیعه نیز نگاهی نمی‌افکنند.

با وجود این، براساس تاریخ و روایات شیعه، امام مهدی علیه السلام از هنگام ولادت پنهانی به سر می‌برد و بنا به مصالحی تولد و زندگی ایشان آشکار نبوده و غیبت صغری آن حضرت بعد از رحلت پدر گرامی‌شان آغاز شد. امام مهدی علیه السلام بعد از نمازگزاردن بر پیکر پاک پدر و تدفین آن حضرت وارد منزل شدند و دیگر کسی آن حضرت را در اجتماع و در میان مردم ندید.^۲

بنا به روایات شیعی، آن حضرت در میان مردم زندگی می‌کند و در موسم حج حاضر می‌شود، ولی مردم او را نمی‌شناسند.^۳

خانه‌ای که از آن سخن گفته می‌شود، دو قسمت داشته است: یک قسمت برای مردان و قسمت دیگر برای زنان و یک سردابی هم زیر اتاق‌ها داشته که اهل خانه در روزهای گرم در آن سرداب زندگی می‌کرده‌اند.

شیعه این خانه و این سرداب را محترم می‌دارد؛ زیرا امامانشان در این خانه زندگی می‌کرده‌اند و در همین خانه، امام هادی علیه السلام، امام عسکری علیه السلام و نیز امام مهدی علیه السلام خداوند سبحان را عبادت می‌کرده‌اند. امری معقول و طبیعی است که به

۱. لطف الله صافی، منتخب الأثر، ص ۳۷۲.

۲. نک: باقر شریف القرشی، حیات الامام محمد المهدی علیه السلام، ص ۱۱۵ - ۱۲۰.

۳. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۳۷؛ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۴۰.

جهت علاقه‌مندی به پیشوا و رهبر دینی، آنچه متعلق به او است، محترم داشته شود. همه پیروان ادیان و مذاهب نیز چنین می‌کنند و شیعه از احترام‌گزاری‌ها به مکان‌های مقدس و مشاهد مشرف دفاع می‌کند و آن را از مصادیق «فی بیوت اذن الله ان ترفع» می‌داند اما این احترام غیر از آن تهمت‌های مخالفان به شیعه است.

در حقیقت، داستان غیبت حضرت مهدی (عج) در سرداب سامرا و زندگی کردن آن حضرت در این مکان، دروغ و بهتانی بیش نیست و هیچ یک از بزرگان شیعه، چنین باوری نداشته و ندارند.^۱

حکومت در آغاز خلافت معتضد عباسی، در سال ۲۷۹ قمری دو بار خانه امام عسکری (عج) را تفتیش کرد:

نخستین بار معتضد سه نفر را به صورت مخفیانه به خانه حضرت فرستاد و فرمان داد: هر کسی را که در آن خانه یافتید، بکشید و سرش را برای من بیاورید. این سه نفر وارد خانه شدند و یک اتاق مخفی یافتند که پرده‌ای زیبا داشت. هنگامی که پرده را بالا زدند، گویا دریایی پر از آب دیدند که در انتهای آن مردی با بهترین هیئت، روی حصیری بر آب ایستاده بود و نماز می‌خواند. دو نفر وارد آب شدند و آن‌گاه که نزدیک بود، غرق شوند با اضطراب از آن خارج شدند. ساعتی بی‌هوش ماندند. سرانجام سرپرست آنان از فرد نمازگزار عذرخواهی کرد، ولی آن فرد نمازگزار بی‌توجه به آنان نمازش را ادامه داد. این سه نفر پیش خلیفه رفتند و آنچه را دیده بودند، برای او بیان کردند. خلیفه گفت: این سخن را به هیچ کس نگویند!

بار دیگر، معتضد حمله دیگری را ترتیب داد و گروه بیشتری را به خانه امام عسکری (عج) فرستاد. این گروه وقتی وارد خانه شدند، از درون سرداب صدای قرائت قرآن شنیدند. پس بر در سرداب ایستادند و مراقب بودند تا کسی از آن‌جا خارج نشود. فردی که درون سرداب بود (گویا امام مهدی (عج)) از غفلت آنان استفاده کرد و از سرداب خارج شد. وقتی رئیس آنان آمد، گفت: داخل سرداب شوید و فردی را که قرآن می‌خواند، دست‌گیر کنید. گفتند: مگر او را ندیدی که خارج شد؟ گفت:

۱. اقتباس از: مجله حوزه، ش ۷۱ - ۷۰، ویژه بقیة الله الاعظم (عج)، ص ۴۴ - ۴۵.

پس چرا او را دست گیر نکردید؟ گفتند: گمان کردیم تو او را دیده‌ای. بنابراین، اقدامی نکردیم.^۱

تنها موردی که نام سرداب درباره حضرت مهدی علیه السلام در روایات شیعی وجود دارد، این دو مورد است که به نوزده سال پس از شروع غیبت صغری برمی گردد؛ آن هم با این مضمون که آن حضرت از سرداب خارج شد. این داستان کجا و داستان ساختگی شروع غیبت از سرداب و بقای حضرت در آن سرداب و اجتماع شیعه در آن مکان در هر صبح و شام و انتظار خروج حضرت کجا؟

فلسفه غیبت

از آن جا که بحث از فلسفه غیبت و یا مانند آن هم چون نقش انتظار، سیرت و آثار امام مهدی علیه السلام، علت طول عمر آن حضرت، حوادث هنگام ظهور و بعد از ظهور و...، از جمله مباحث کلامی و اعتقادی است و رنگ تاریخی ندارد و باید در جایگاه خود به صورت فراگیر درباره آن گفت و گو و کندوکاو کرد، بی مناسبت نیست که در چنین کتابی هر چند به صورت خلاصه به برخی از آنها اشاره شود که گاهی نم بهتر از خشکی است.

این باور که مهدی موعود علیه السلام منجی بشریت است و در آینده ظهور و قیام خواهد کرد و جهان را پر از عدل و داد می نماید، در میان مسلمانان از زمان رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله رواج یافت و جزء اعتقادات اسلامی قرار گرفت. اصل اعتقاد به «مهدی موعود» با ویژگی هایی مانند این که مهدی علیه السلام از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و از فرزندان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است،^۲ به جهت فراوانی و تواتر روایات، پذیرفته همه مذاهب شیعه و سنی بوده است، با این تفاوت که عموم اهل سنت می گویند: «مهدی موعود» به آخرالزمان متعلق است و هنوز متولد نشده است، ولی شیعه امامیه می گوید: مهدی موعود متولد شده و به دلایل و حکمتی چند در پس پرده غیبت

۱. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۵۱.

۲. صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۵۶ - ۲۸۵.

قرار دارد. غیبت امام علیه السلام با آمادگی و انتظار مردم گره خورده است. به همین جهت، آمادگی و انتظار ظهور مهدی علیه السلام از اعمال بافضیلت شیعیان در عصر غیبت به شمار می‌آید.^۱

از بهترین دلایلی که بر حقانیت و اصالت مبانی مذهب حقّه شیعه امامیه (اثنا عشری) می‌توان برشمرد، این است که امامان معصوم علیهم السلام در طول سال‌های پیاپی غیبت امام مهدی علیه السلام را پیش‌گویی کرده‌اند و در برابر واقفیه که با همه توان به تضعیف روایات و جرح راویان روایت‌ها درباره غیبت می‌پرداختند و بسیاری از آن روایات را مجعول و ساخته آن گروه می‌خواندند، مبارزه کردند و سرانجام گردش ایام درستی آن احادیث شریف و پیش‌گویی امامان اطهار علیهم السلام را بر آنان ثابت نمود و غیبت امام دوازدهم علیه السلام با همان ویژگی‌هایی که از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و یکایک امامان پیشین بیان شده بود، به وقوع پیوست تا کسی در آینده نتواند ادعا کند شیعیان اثنا عشری برای درستی مدعای خود درباره غیبت امام دوازدهم علیه السلام احادیثی جعل کرده‌اند.

البته می‌توان این مسئله را خواست و لطف و عنایت خداوند دانست که بر ایشان ارزانی داشته است.^۲

اما حکمت و فلسفه غیبت امام مهدی علیه السلام چه بوده است؟ چرا حضرت مهدی علیه السلام مانند دیگر امامان در میان مردم آشکارا زندگی نکرده است؟ با نگاه به آن رخ‌دادها و حوادث طبیعی و عادی، فشارهای روزافزون عباسیان بر طالبیان^۳ به ویژه بر بنی فاطمه و امامان معصوم علیهم السلام را علت غیبت و پنهان بودن امام مهدی علیه السلام خواهیم یافت. به عبارت روشن‌تر، امامان علیهم السلام در برابر این سیاست عباسیان از تاکتیک اختفا و غیبت یاری گرفته بودند تا وجود مقدس امام مهدی علیه السلام از گزند حوادث زمان مصون و محفوظ بماند و در فرصت مناسب به میان مردم آید و مردم از وجود مقدسش بهره‌مند گردند. فشارهای سیاسی که از زمان امام جواد علیه السلام بر امامان

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۳۷.

۲. اقتباس از: درقرآینه تکامل، ص ۱۲۵-۱۲۶.

۳. مراد از طالبیون آنانی هستند که از نسل حضرت ابوطالب، پدر گرامی علی علیه السلام هستند.

عصر غیبت صغرا (۲۶۰ - ۳۲۹ قمری) ۲۲۱

معصوم علیه السلام وارد می شد، همواره افزایش می یافت. این فشارهای رو به افزایش موجب شد که فعالیت های امام یازدهم علیه السلام به حداقل برسد تا جایی که زمینه مساعد برای رهبری امام مهدی علیه السلام به کمتر از حد نصاب خود رسید. در این هنگام خواست و مشیت خداوند به غیبت امام مهدی علیه السلام تعلق گرفت. دکتر جاسم حسین در این باره می نویسد:

مقامات حکومت عباسی خواستار ایجاد محدودیت در فعالیت های ائمه علیهم السلام بودند، از این رو، آنان را به دربار خود می بردند و تحت نظر می گرفتند تا آن که دیگر نتوانند فعالیت های خود را در میان پیروان خویش انجام دهند. محدودیت هایی که از زمان حضرت رضا علیه السلام بر ائمه علیهم السلام تحمیل شد تا زمان امام یازدهم، حضرت عسکری علیه السلام ادامه یافت. در نتیجه ائمه علیهم السلام نیز سیاستی اتخاذ کردند تا آخرین وصی خود را از شرایط مشابه مصون دارند. امامان علیهم السلام به این نتیجه رسیدند که پسر امام یازدهم علیه السلام از چشمان عباسیان پنهان شود تا بتواند فعالیت های خود را ناشناخته به انجام برساند تا احادیثی که وجود امامی را پیش بینی می کند که از نظرها پنهان باشد و سیاست های خود را در خفا، در میان پیروان خویش به مورد اجرا خواهد گذاشت را ترویج و نقل کند. این امام، دوازدهمین امام است. چنین اقداماتی از پیش صورت می گرفت تا امامیه را به قبول سفیران به عنوان واسطه های ائمه علیهم السلام آماده سازد.^۱

همین تفسیر و فلسفه غیبت در روایات اسلامی نیز به گونه ای دیگر بیان شده است.

برخی روایات اسلامی درباره حکمت غیبت امام مهدی علیه السلام در پی می آید:

۱. رازی از رازهای الهی

غیبت امام مهدی علیه السلام رازی الهی است که حکمت آن بر بندگان پوشیده است و تنها بعد از آن که ظهور حضرت فرا رسد، روشن خواهد شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است:

۱. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۲۱۵.

یا جابر! إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ سِرٍّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ، مَطْوًى عَنْ عِبَادِهِ؛^۱
ای جابر! این امر الهی و رازی از رازهای خداوندی است که بر بندگان پوشیده
است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ لَصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً لَا بَدَّ مِنْهَا يَرْتَابُ فِيهَا كُلٌّ مُبْطِلٌ، فَقُلْتُ: وَ لَمْ جَعَلْتَ
فِدَاكَ؟ قَالَ: لِأَمْرٍ لَمْ يُؤْذَنْ لَنَا فِي كَشْفِهِ لَكُمْ، قُلْتُ: فَمَا وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ؟ قَالَ:
وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غِيَّاتٍ مِنْ تَقَدُّمِهِ مِنْ حُجِّجِ اللَّهِ - تَعَالَى ذِكْرُهُ
- إِنَّ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ لَا يَنْكَشِفُ إِلَّا بَعْدَ ظَهْوَرِهِ كَمَا لَمْ يَنْكَشِفْ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِيهَا
إِذَا هُوَ الْخَضِرُ عليه السلام مِنْ خَرَقِ السَّفِينَةِ وَ قَتْلِ الْغُلَامِ وَ إِقَامَةِ الْجِدَارِ لِمُوسَى عليه السلام إِلَى وَقْتِ
إِفْتِرَاقِهِمَا؛^۲

همانا برای «صاحب الامر» غیبتی تخلف ناپذیر است. هر جوینده باطلی در آن به
شک می افتد و اجازه نداریم علّت آن را بیان کنیم. حکمت غیبت او همان حکمتی
است که در غیبت های پیشین وجود داشت و پس از ظهور، روشن خواهد شد،
همانند حکمت کارهای خضر علیه السلام از کشتن پسر بچه و برپاداشتن دیوار شکسته، اینها
وقتی برای موسی علیه السلام روشن شد که آن دو، از هم جدا شدند. غیبت امری از امور
الهی و رازی از رازهای اوست.

۲. آزمایش و غربال انسان های صالح

در برخی از روایات آمده است که حکمت غیبت حضرت ولی عصر امام
مهدی علیه السلام غربال کردن انسان های صالح و آزمایش مردم به این وسیله است.
امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود:

أَمَّا وَاللَّهِ لَا أَقْتُلَنَّ أَنَا وَ ابْنَايَ هَذَانِ وَلِيَبْعَثَنَّ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ وَلَدِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ يَطَالِبُ
بِدِمَائِنَا، وَلِيُغَيِّبَ عَنْهُمْ تَمَيِّزًا لِأَهْلِ الضَّلَالَةِ حَتَّى يَقُولَ الْجَاهِلُ: مَا اللَّهُ فِي آلِ مُحَمَّدٍ مِنْ
حَاجَةٍ؛^۳

۱. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۷۳.

۲. صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۸۲؛ لطف الله صافی، منتخب الأثر، ص ۲۶۶ - ۲۶۷؛ بحار الأنوار،
ج ۵۲، ص ۹۱.

۳. نعمانی، الغيبة، تحقیق علی اکبر غفاری، ص ۱۴۱.

عصر غیبت صغری (۲۶۰ - ۳۲۹ قمری) ۲۲۳

به خدا قسم، من و این دو فرزندم (حسن و حسین) شهید خواهیم شد، خداوند در آخرالزمان مردی از فرزندانم را به خون‌خواهی ما برخواهد انگیزخت و او مدتی غایب خواهد شد تا مردم آزمایش شوند و گمراهان جدا گردند، تا جایی که افراد نادان می‌گویند: خداوند دیگر به آل محمد کاری ندارد.

امام حسین علیه السلام فرمود:

له غیبة یرتدّ فیها اقوام و یثبت علی الدین فیها آخرون فیودّون و یقال لهم متی هذا الوعدان کنتم صادقین. اما إن الصابر فی غیبه علی الاذی و التکذیب بمنزلة المجاهد بالسیف بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله؛^۱

برای امام مهدی علیه السلام غیبتی است. در این غیبت برخی از دین برمی گردند و برخی ثابت قدم می‌مانند. هر که در این غیبت صبر کند و بر مشکلاتی که دشمنان پدید می‌آورند، استقامت نماید، به قدری از اجر خداوند بهره‌مند می‌گردد که انگار در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله با شمشیر بر دشمنان جنگیده است.

امام پنجم علیه السلام در پاسخ به این پرسش که فرج شما کی خواهد بود، فرمود:

هیئات هیئات لایکون فرجنا حتی تغربلوا، ثم تغربلوا، ثم تغربلوا؛^۲
فرج و ظهور حضرت اتفاق نمی‌افتد، مگر آن‌که شیعیان به شدّت در امتحان الهی شرکت کنند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

غیر أن الله - عزوجل - یحبّ أن یمتحن الشیعة؛^۳
غیبت امام مهدی علیه السلام امتحان شیعه است.

امام هفتم، موسی بن جعفر علیه السلام نیز در این باره فرمود:

إنما هی محنة من الله - عزوجل - إمتحن بها خلقه؛^۴

۱. بحارالأنوار، ج ۵۱، ص ۱۳۳.

۲. همان.

۳. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۳۷.

۴. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۳۳۷؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۳۶.

این غیبت خود مایه امتحان بندگان خداوند بزرگ است.

۳. ستم پیشه بودن انسان‌ها

فلسفه غیبت در برخی از روایات، ستم‌پیشه بودن انسان‌ها بیان شده است. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در مسجد کوفه فرمود:

واعلموا أنَّ الارض لا تخلو من حجة الله - عزوجل - و لكن الله سيعمي خلقه عنها بظلمهم و جورهم و إسرأفهم على أنفسهم...^۱

زمین از حجت الهی خالی نمی‌ماند، ولی خداوند به دلیل ستم‌پیشه بودن و زیاده‌روی انسان‌ها، آنان را از وجود حجت خود محروم می‌سازد.

۴. آمادگی جهانی

برای ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) به منزله «خاتم الاوصیا» و منجی جهانی بشریت و کسی که در کره زمین، دین اسلام را بر تمامی دین‌ها پیروز بگرداند، زمینه و آمادگی جهانی لازم است. از این رو، جهان باید زمینه این پذیرش را داشته باشد تا این هدف محقق شود. بنابراین، نبود آمادگی جهان را از فلسفه‌ها و حکمت‌های غیبت امام مهدی (علیه السلام) می‌توان برشمرد.

۵. آزادی از یوغ بیعت با طاغوت‌های زمان

بنابر برخی از روایات اسلامی، غیبت امام مهدی (علیه السلام) از آن‌روست که آن حضرت از یوغ بیعت با طاغوت‌های زمان آزاد باشد و تعهد و بیعت با هیچ حاکمی را بر عهده نپذیرد تا در زمان قیام خود آزادانه بتواند بکوشد. دیگر امامان (علیهم السلام) از روی تقیه حکومت‌ها را به رسمیت می‌شناخته‌اند، ولی امام مهدی (علیه السلام) به تقیه مأمور نیست. از این رو، امام مهدی (علیه السلام) با حکومت‌ها و طاغوت‌های زمان بیعت نمی‌کند. امام حسن مجتبی (علیه السلام) در این باره فرموده است:

ما منّا أحد إلّا و يقع فی عنقه بیعة لطاغیة زمانه إلّا القائم الذی یصلی روح الله عیسی بن مریم خلفه فانّ الله - عزوجل - یخفی ولادته و یغیب شخصه لئلا یکون لأحد فی عنقه بیعة إذا خرج ذاک التاسع من ولد اخی الحسین...^۱

۱. نعمانی، الغیبة، ص ۱۴۱.

عصر غیبت صغرا (۲۶۰ - ۳۲۹ قمری) ۲۲۵

هر کدام از ما در زمان خود بیعت حاکمان و طاغوت‌های زمان را از روی تقیه به عهده گرفته‌ایم، مگر امام مهدی علیه السلام که عیسی بن مریم به امامت آن حضرت نماز می‌گزارد. خداوند ولادت او را مخفی نگه دارد و برای او غیبتی در نظر گرفته تا زمانی که قیام می‌کند، بر گردنش بیعت حاکمی نباشد.

روایات دیگری نیز از دیگر امامان معصوم علیهم السلام رسیده است، مانند روایتی از امام سجاد علیه السلام که فرمود:

و لیس لأحد فی عنقه بیعة؛^۲

بیعت با کسی بر گردن او نیست.

و یا سخن امام هشتم علیه السلام در این باره که فرمود:

لئلا یكون لأحد فی عنقه بیعة اذا قام بالسيف؛^۳

برای آن که هنگام قیام با شمشیر بیعت با کسی بر گردن او نباشد.

هم‌چنین توقیعی از ناحیه مقدسه برای اسحاق بن یعقوب، توسط محمد بن عثمان عمروی صادر شد. حضرت در این توقیع فرمود:

و اما علّة ما وقع الغیبة فإنّ الله - عزوجل - یقول: «یا أئیّها الذّین آمنوا لا تسألوا عن أشیاء إنّ تبدّ لكم تسؤکم». إنّّه لم یکن لأحد من آبائی علیهم السلام ألا قد وضعت فی عنقه بیعة لطاغیة زمانه و إنّی أخرج حین أخرج و لا بیعة لأحد من الطواغیت فی عنقی؛^۴
اما این که چرا غیبت واقع شده است، خداوند - عزوجل - فرمود: «ای مؤمنان! از چیزهائی که اگر پاسخ را بدانید، خوش آیند شما نیست، پرسش نکنید.» همه پدران من تقیه نمودند و با طاغوتیان زمان بیعت نمودند، ولی من در پس پرده غیبت قرار گرفته‌ام تا بیعت طاغوتیان بر گردنم نباشد و در هنگام خروج آزادانه قیام نمایم.

۱. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۳۲.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۳۵.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۸۰.

۴. طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۷۱.

۶. حفظ جان امام مهدی (عج)

خداوند به وسیله غیبت امام دوازدهم (عج) جان‌ش را از شر دشمنان حفظ نموده است. اگر مسئله غیبت امام مهدی (عج) مطرح نبود، معتمد عباسی که به خون آن حضرت تشنه بود، مانند پدران بزرگوار آن حضرت، امام مهدی (عج) را نیز شهید می‌کرد و زمین از حجت خداوند خالی می‌شد. روایات فراوانی از امامان اهل بیت (ع) در این باره رسیده است. امام پنجم (ع) فرموده است:

انّ للقائم غیبة قبل ان یقوم، قال: قلت: ولِمَ؟ قال: یخاف؛

برای قائم ما (امام مهدی (عج)) قبل از آن‌که به پا خیزد، غیبتی است. راوی پرسید: برای چه؟ حضرت فرمود: چون ترس از کشته شدن او وجود دارد.

شیخ طوسی بعد از بیان روایاتی چند درباره فلسفه غیبت می‌نویسد: آنچه از اخبار درباره حکمت و فلسفه غیبت آمده است، مانند امتحان شیعه، «صعوبة الأمر علیهم» و «اختیارهم للصبر علیه»، اینها حکمت و فلسفه غیبت نیست، بلکه اثر و نتیجه غیبت برای شیعیان است. سبب و فلسفه غیبت همان ترس از کشته شدن امام مهدی (عج) به دست دشمنان است.^۱

ویژگی‌های دوره غیبت صغری

همان‌گونه که بیان شد، برای امام مهدی (عج) بعد از دوره اختفا و رحلت امام عسکری (ع) دو نوع غیبت وجود داشته است: یکی «غیبت صغری» و کوتاه مدت که با پایان دوره اختفا آغاز شد و دیگری غیبت کبری و دراز مدت که بعد از دوره غیبت صغری شروع شده است و هنوز ادامه دارد.

دوره غیبت صغری که از زمان شهادت امام حسن عسکری (ع) یعنی آغاز امامت امام مهدی (عج) شروع شد و با درگذشت سفیر چهارم آن حضرت یعنی ابوالحسن علی بن محمد سمری پایان پذیرفت، ویژگی‌هایی دارد که به آن اشاره می‌گردد:

۱. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۳۳۳؛ درباره فلسفه غیبت نک: مجله حوزه، ش ۷۱-۷۰، ویژه بقیة الله الاعظم، ص ۳۵۳-۳۸۲؛ مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، ص ۶۶۹-۶۷۲.

یکم. زمان غیبت صغری محدود است و از نظر زمانی نزدیک به هفتاد سال طول کشید. برای همین محدودیت و کوتاهی زمان، از آن به غیبت صغری تعبیر نموده‌اند، بر خلاف غیبت کبری که زمانش طولانی است و مدت آن را جز خداوند کسی نمی‌داند؛

دوم. امام مهدی علیه السلام در دوره غیبت صغری همیشه از دیده‌ها پنهان نبوده، بلکه با وکیلان و سفیران خاص ارتباط داشته و گاهی سفیران آن حضرت، اسباب ملاقات برخی از افراد را با امام مهدی علیه السلام فراهم می‌کرده‌اند.^۱

مردم پرسش‌های خود را به وسیله سفیران چهارگانه، با امام علیه السلام در میان می‌گذاشتند و پاسخ‌های خود را دریافت می‌کردند. توقیعاتی در این دوره از ناحیه مقدسه و با واسطه سفیران چهارگانه برای شیعیان صادر می‌شده است.^۲

اما این رابطه در دوره غیبت کبری و بعد از درگذشت سَمَری، قطع شد. امام مهدی علیه السلام چند روز قبل از درگذشت سَمَری، نزدیک بودن زمان مرگ قریب‌الوقوع او را به وی خبر می‌دهد و آن‌گاه به او فرمودند که این ارتباط‌های هفتاد ساله، در دوره غیبت کبری وجود نخواهد داشت.

این توضیح امام علیه السلام در بحث‌های آینده (سفیر چهارم) خواهد آمد. سوم. امام مهدی علیه السلام در دوره غیبت صغری، چهار وکیل و یا نماینده داشت که برای تک‌تک آنان و یکی پس از دیگری، حکم وکالت صادر می‌نمود و دیگر نمایندگان حضرت از طرف این چهار نفر مأموریت داشتند. اما پس از پایان این دوره، فرد خاصی به نیابت ویژه آن حضرت مشخص نشد، بلکه به فرموده ائمه علیهم السلام هر کس شرایط وکالت را داشته باشد، وکیل و نماینده عام آن حضرت می‌تواند باشد. بنابراین، دوره بعد از غیبت صغری را دوره رهبری، یا وکالت فقیهان می‌توان نامید.

چهارم. شاید برخی از افراد در دوره غیبت صغری آن حضرت را می‌دیدند و امام مهدی علیه السلام را می‌شناختند، ولی در دوره غیبت کبری کسی ایشان را نمی‌بیند و اگر هم

۱. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۳۴۶.

۲. نک: شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۸۲-۵۲۲.

بینند نمی‌شناسد.^۱ اگر هم برخی از خواص، حضرت را ببینند و بشناسند، اجازه ندارند آن را برای دیگران بازگو نمایند،^۲ مگر با اجازه خود حضرت و یا به افراد مورد اطمینان.

اختلافات فرقه‌ای پس از رحلت امام عسکری علیه السلام

حاکمان عباسی که بنا به ماهیتشان، به روش‌های ظالمانه روی آورده بودند، روز به روز محبوبیت خود را در افکار عمومی از دست می‌دادند. اما امامان معصوم علیهم السلام با توجه به کردار شایسته و پیشینه نیکویی که داشتند، روز به روز در امت اسلامی محبوب‌تر و مقبول‌تر می‌شدند. حاکمان عباسی پیوسته از پایگاه اجتماعی محروم، ولی امامان شیعه علیهم السلام پیوسته به پایگاه اجتماعی بایسته‌تری نائل می‌شدند.

این روند بر حکمرانان ستم‌پیشه عباسی سخت ناگوار و شکننده می‌نمود و از این‌رو، بر ستم‌ها و جوّ اختناق افزودند. آنان همواره بر امامان شیعه ستم روا می‌داشتند تا جایی که خانه امام حسن عسکری علیه السلام در زیر نظر حکومت عباسیان قرار داشت و شیعیان آزادانه با آن حضرت نمی‌توانستند در ارتباط باشند. آنان درصدد بودند تا اگر برای امام عسکری علیه السلام فرزندی متولد شود، او را به شهادت برسانند.

طبیعی است که این جوّ اختناق و سیاست عباسیان موجب گردید تا امام یازدهم علیه السلام راه احتیاط، تقیه و رازداری را بیش از پیش به کار برد. آری احتیاط و تقیه در زمان امام عسکری علیه السلام به اوج رسید و آن حضرت بیش از دیگر امامان علیهم السلام به کتمان امور پرداختند که از جمله آنها، پنهان داشتن ولادت امام مهدی علیه السلام بوده است.

زمینه پیدایی فرقه‌های جدید شیعی بعد از رحلت امام عسکری علیه السلام

اختفای ولادت آن حضرت باعث شد تا برخی از شیعیان در آغاز رحلت امام حسن عسکری علیه السلام در امر امامت دو امام یازدهم و دوازدهم علیهم السلام دچار شک و تردید شوند؛ زیرا بنابر عقیده شیعه امام یازدهم باید پسری داشته باشد تا او امام دوازدهم

۱. پژوهشی پیرامون زندگانی نواب خاص امام زمان علیه السلام، علی غفارزاده، ص ۳۳.

۲. نک: مجله حوزه، ش ۷۱-۷۰ ویژه بقیة الله الاعظم علیه السلام، ص ۷۲-۱۲۲.

گردد، حال اگر امام یازدهم پسر نداشته باشد، در امامتش تردید می‌شود. چنان‌که نوشته‌اند: بعد از رحلت امام عسکری علیه السلام پیروان آن حضرت به چهارده یا پانزده فرقه منشعب شدند،^۱ بلکه بنا به نقل برخی از مورخان، پیروان آن حضرت بیست فرقه شدند.^۲

پنهان بودن ولادت و زندگی امام مهدی علیه السلام از یک سو و ادعای امامت جعفر از سوی دیگر موجب شد تا شیعیان در این عصر پریشان شوند. دیگر مذاهب اسلامی با وجود این پریشانی فکری و عقیدتی، با شدت فراوان بر شیعه امامیه تاختند. معتزله، اصحاب حدیث، زیدیه، و به ویژه عباسیان در تاختن بر شیعه امامیه از هیچ کاری دریغ نکردند.

در واقع، پس از رحلت امام عسکری علیه السلام از جهت شک و تردید و تفرقه در مذهب، دوره‌ای برای شیعه یافت شد که در تاریخ بی‌نظیر یا کم‌نظیر بود. به همین جهت، این عصر را عصر آشفتگی و حیرت شیعیان می‌توان نام‌گذاری کرد. همین‌که شیعیان آن حضرت از راه‌های گوناگون و افراد موثق، از ولادت امام مهدی علیه السلام مطمئن شدند، تمامی آنان به امامت امام مهدی علیه السلام گرویدند و همه فرقه‌هایی که در این مقطع زمانی پدید آمده بودند، (جز مذهب امامیه اثناعشری) نابود شدند. امروزه برای این فرقه‌ها هیچ پیروی وجود ندارد و تنها در کتاب‌ها آنها را رویدادی تاریخی یاد می‌کنند، حتی در زمان شیخ مفید نیز این فرقه‌ها وجود خارجی نداشتند. شیخ مفید در این باره می‌نویسد: در این سال ۳۷۳ قمری و در زمان ما، دیگر هیچ اثری از این گروه‌ها نمانده است و همه از بین رفته‌اند.^۳

۱. فرقه‌هایی که پس از درگذشت امام حسن عسکری علیه السلام به وجود آمدند، در کتاب *فرق الشیعه* نویختی چهارده فرقه بیان شده است و در کتاب *بحار الأنوار*، ج ۳۷ و *الفصول المختاره*، ص ۳۲۱ شیخ مفید نیز همان چهارده فرقه بیان شده است. اما سعد بن عبدالله در کتاب *المقامات و الفرق*، تعداد آن را به پانزده فرقه رسانده است.

۲. مسعودی در *مروج الذهب* می‌نویسد: «پس از وفات حسن بن علی علیه السلام پیروان وی اختلاف کردند و بیست فرقه شدند و ما دلایل هر فرقه را درباره عقیده مذهبی که دارد و آنچه درباره غیبت می‌گویند، در کتاب *سیر حلیات* و کتاب *المقالات فی اصول التدیانات* آورده‌ایم.» (مسعودی، *مروج الذهب*، ج ۲، ص ۵۷۲)

۳. *الفصول المختاره*، ص ۳۲۱؛ *مجله حوزه*، ش ۷۱-۷۰، ص ۷۰.

مهم‌ترین فرقه‌هایی که بعد از شهادت امام عسکری علیه السلام یافت شد، بدین قرار است:

۱. اعتقاد به امامت جعفر، پسر امام هادی علیه السلام

آنان که به امامت جعفر پسر امام هادی علیه السلام گرویده بودند، به چهار گروه تقسیم می‌شوند:

یکم. عده‌ای گفتند: جعفر برادر امام عسکری علیه السلام امام است، اما نه این‌که برادرش امام حسن عسکری علیه السلام وصیت کرده باشد که بعد از او جعفر امام است، بلکه به این دلیل که برادرش، امام عسکری علیه السلام پسری نداشت، پس به ناچار امامت به برادرش جعفر می‌رسد و او امام دوازدهم است؛

دوم. برخی معتقد بودند: جعفر امام است، به دلیل این‌که برادرش امام حسن عسکری علیه السلام وصیت کرد و او را جانشین خود قرار داد. این فرقه هم مانند فرقه قبلی، جعفر را دوازدهم امام پذیرفتند؛

سوم. برخی نیز بر این باور بودند که جعفر امام است و او این امامت را از پدرش به ارث برده است و نه از برادرش، بلکه امامت برادرش امام حسن عسکری علیه السلام باطل بود؛ چرا که امام عسکری علیه السلام فرزندی نداشت و امام باید فرزندی داشته باشد تا امر امامت استمرار یابد. آنها می‌گویند: از این‌رو که امام حسن عسکری علیه السلام پسری نداشت، پس بعد از امام هادی علیه السلام امامت به حسن نرسید و به پسر دیگر امام هادی علیه السلام یعنی محمد نیز نرسیده؛ چرا که محمد در زمان حیات پدر درگذشته بود. بنابراین، به ناچار باید پذیرفت که امامت بعد از امام دهم علیه السلام به جعفر رسیده است و او امام یازدهم شیعیان بوده است.

چهارم. عده‌ای دیگر بر این نکته پافشاری کردند که جعفر امامتش را از برادرش محمد به ارث برده است. این گروه بر این باور بودند که پسر امام هادی علیه السلام، ابو جعفر محمد بن علی که در روزگار پدرش درگذشت، به وصیت پدر امام بود و به اسم و رسم، او را به امامت تعیین کرده بود و چون هنگام مردن محمد فرا رسید، بر آن شد که برای جانشینی خود کسی را پیدا کند تا امر امامت را به وی بسپارد که ناچار راز امامت را با غلامی خردسال به نام «نفیس» که خدمتگزار او بود، در میان گذاشت و

عصر غیبت صغرا (۲۶۰ - ۳۲۹ قمری) ۲۳۱

کتاب‌ها، دانش‌ها، جنگ‌افزار و آنچه را امت اسلامی بدان نیازمند بود، به وی سپرد و به او وصیت کرد که هر گاه مرگ پدرش؛ یعنی امام هادی علیه السلام فرا رسید، همه آنها را به برادرش جعفر بسپارد.

این گروه امامت امام حسن عسکری علیه السلام را قبول نداشتند و می‌گفتند که پدرش او را جانشین خود قرار نداده بود، بلکه محمد بن علی امام یازدهم بود و بعد از او جعفر امام شد.

۲. اعتقاد به امامت فرزند دیگری از امام عسکری علیه السلام

این گروه نیز به چهار دسته تقسیم شدند:

یکم. برخی بر این باور بودند که امام حسن عسکری علیه السلام پسری داشت که او را علی می‌خواند و امر امامت را به او وصیت نموده بود. بنابراین، علی بن حسن امام دوازدهم و مهدی قائم است.

دوم. عده‌ای گفتند: پسری پس از هشت ماه بعد از رحلت امام عسکری علیه السلام متولد شد که او امام دوازدهم بوده است.

سوم. گروهی معتقد شدند که از امام حسن عسکری علیه السلام پسری به یادگار مانده که به امر خداوند هنوز متولد نشده و او در رحم مادری قرار دارد و هیچ مانعی ندارد که صدها سال در رحم مادر باشد و سپس به امر خداوند متولد گردد.

چهارم. برخی نیز گفته‌اند: بعد از حسن بن علی علیه السلام فرزند او به نام محمد امام بود که در روزگار خود ایشان زندگی کرد، سپس مرد و بعد زنده خواهد شد و قیام خواهد نمود. او امام منتظر است.

۳. اعتقاد به استمرار امامت امام حسن عسکری علیه السلام

پیروان این عقیده نیز به دو گروه منشعب شدند:

یکم. گروهی گفتند: حسن بن علی علیه السلام زنده است و مهدی، منتظر و قائم است؛ چون که او هیچ فرزندی ندارد، امام غایب و زنده است، چرا که زمین نباید از حجت خالی باشد.

این گروه معتقد بودند اگر امام در هنگام مردن فرزندی نداشته باشد، او «مهدی قائم» است و رواست که بر زنده بودن او درنگ نمود و شیعیان او ناچارند چشم به راه وی باشند تا بازگردد؛ زیرا امام بی‌فرزند و بدون جانشین را مرده نتوان پنداشت و باید گفت: او غایب شده است.

دوم. گروه دوم بر این باور شدند که حسن بن علی امام عسکری علیه السلام رحلت نموده، سپس زنده شده و زندگی خویش را از سر گرفته، او مهدی و قائم است؛ زیرا بنا به روایتی، قائم کسی است که پس از مرگ برخیزد و قیام کند و فرزندی از او نمانده باشد. اگر او فرزندی داشت، به ناچار مرگ او درست است و بازگشتی برای وی نبود و امامت از او به فرزندش منتقل می‌شد. حسن بن علی علیه السلام درگذشت و در مردن او گفت‌وگویی نیست و از آنجا که برای او فرزندی نبود و جانشینی نداشت و کسی را به جای خود برنگزید، او زندگی را پس از مرگ از سر گرفت و اکنون از دیده‌ها پنهان است و سرانجام آشکار خواهد شد و جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد.

تفاوت این گروه با گروه قبلی این است که این گروه می‌گفتند: او مرده و سپس زنده شده است و در پس پرده غیبت قرار گرفته، در حالی که گروه قبلی می‌گفتند: آن حضرت بدون این که رحلت نماید، از دیده‌ها پنهان شده است.

۴. اعتقاد به امامت محمد بن علی، برادر امام حسن عسکری علیه السلام

این گروه بر این اعتقادند که بعد از امام هادی علیه السلام، پسرش «محمد» امام است؛ چرا که امامت دو برادر، یعنی جعفر و حسن روا نیست (و امامت امام حسن و امام حسین علیه السلام استثناست).

امامت جعفر روا نیست؛ به این دلیل که او کرداری ناشایست داشته و درخور شأن امامت نبوده است. وی عادل نبوده، و این خود دلیل بارزی است که جعفر نمی‌توانسته امام باشد. اما امامت حسن بن علی روا نیست؛ چون که امام باید فرزندی داشته باشد تا امامت به او منتقل شود، در حالی که او فرزندی نداشته است. بنابراین، امامت این دو برادر روا نیست، بلکه امامت به برادر دیگر، محمد بن علی

می‌رسد. او هم فرزند داشت و هم رفتارش پسندیده بود. به ناچار او امام، مهدی و قائم است. او زنده است و پیشوایی وی را باید پذیرفت و گرنه بایستی به بطلان اصل امامت معتقد شد و این درست نیست.

۵. اعتقاد به توقف در امامت

گروهی از شیعیان می‌گفتند: بعد از رحلت امام عسکری علیه السلام درباره امر امامت بر ما شبهه پیش آمد و ما نمی‌دانیم که آیا جعفر امام است و یا فردی دیگر. نمی‌دانیم امامت از پشت حسن است یا از پشت برادران او؛ کار بر ما مشتبه شده است و تا رفع شک و شبهه بر امامت او ایستاده‌ایم و تأمل می‌کنیم.

۶. اعتقاد به دوره فترت

این دسته بر این باور بودند که بعد از امام یازدهم، حسن بن علی علیه السلام دوره فترت آمده است؛ زمین در این دوره از حجت خالی است.^۱

آنها می‌گفتند: خالی بودن زمین از حجت هیچ مانعی ندارد، چنان که در فاصله بین زمان حضرت عیسی علیه السلام تا زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زمین از وجود پیامبر و یا امام خالی بود و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بعد از فترتی که روی داد، به رسالت مبعوث شد.

این گروه می‌گفتند: بی هیچ شک و شبهه‌ای رحلت امام حسن عسکری علیه السلام به راستی اتفاق افتاد و می‌توان گفت که پس از او، امامی نیست، همان گونه که می‌توان گفت: پس از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پیامبر دیگری نخواهد آمد.^۲

در هر صورت، همان گونه که یادآور شدیم، همه این گروه‌ها و فرقه‌ها که بعد از رحلت امام عسکری علیه السلام به وجود آمدند، با روشن شدن وجود فرزند برای امام یازدهم علیه السلام به امامت امام مهدی علیه السلام گردن نهادند و دیگر از این گروه‌ها اثری جز در کتاب‌های پیشینیان نمانده نیست.

۱. دوره فترت به دوره‌ای می‌گویند که در آن پیامبر و یا امامی نباشد. در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: «ان الفترة هی الزمان الذی لایکون فیه رسول و الامام؛ همانا فترت زمانی است که در آن پیامبر و یا امامی نباشد.»

۲. اقتباس از: بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۲۰-۳۴؛ نوبختی، فرق الشیعه.

نَوَاب اربعه^۱

امام مهدی علیه السلام در دوره «غیبت صغری» چهار نفر را به نیابت خاص خود به شیعیان معرفی نمود. این چهار تن، از اصحاب با سابقه امامان پیشین و از عالمان بزرگ و پارسای شیعه بوده‌اند. نَوَاب اربعه عبارتند:

۱. ابو عمرو، عثمان بن سعید عمروی؛

۲. ابوجعفر، محمد بن عثمان بن سعید عمروی؛

۳. ابوالقاسم، حسین بن روح نوبختی؛

۴. ابوالحسن، علی بن محمد سَمَری.

امامیه بیشترین اطلاعات خود را درباره زندگی و فعالیت‌های این چهار سفیر و نائب خاص حضرت مهدی علیه السلام، از کتاب *الغیبه* اثر شیخ طوسی نقل می‌کنند. او نیز بیشتر به دو اثر قدیمی استناد نموده است: یکی کتاب *فی اخبار اُبی عمرو اُبی جعفر عمرویون* اثر هبة الله بن احمد بن محمد کاتب، معروف به ابن برینه، پسر ام کلثوم دختر محمد بن عثمان بن سعید عمروی (پسر نوّه دختری سفیر دوم)، و دیگری کتاب *اخبار الکلاء الاربعه* نوشته احمد بن نوح. این دو کتاب بر اثر بی‌توجهی و یا دشمنی‌ها از بین رفت و به‌گونه مستقیم مطالب این دو کتاب را نمی‌توان دید. متأسفانه شیخ طوسی و دیگران درباره زندگی این چهار سفیر عالی مقام، مطالب کمی نقل کرده‌اند.^۲

از این رو، درباره زندگی‌نامه این چهار سفیر ویژه امام مهدی علیه السلام به قدر کافی اطلاعاتی نمی‌توان به دست آورد. با وجود این، تا اندازه‌ای که مدارک و مستندات تاریخی اجازه می‌دهد در این باره مطالبی را در چهار عنوان ذیل بیان می‌داریم:

۱. نَوَاب اربعه؛

۲. ملاک نصب نَوَاب اربعه؛

۱. در بین شیعیان این چهار تن یعنی عثمان بن سعید، محمد بن عثمان، حسین بن روح و علی بن محمد سَمَری را با عناوینی مانند نَوَاب خاص امام زمان علیه السلام و سفرای آن حضرت، «وکلاهی خاص»، «نَوَاب اربعه» و یا «سفرای اربعه» می‌خوانند.

۲. اقتباس از: دکتر جاسم حسین، *تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام*، ترجمه دکتر سید محمد تقی آیت‌اللهی.

۳. کیفیت ارتباط نواب اربعه با شیعیان؛

۴. وظایف و مسئولیت‌های نواب اربعه.

الف) معرفی اجمالی نواب اربعه

چهار نایب خاصی که امام مهدی علیه السلام در دوره غیبت صغری برگزیده، بدین شرحند:

۱. ابو عمرو، عثمان بن سعید عمروی

ابو عمرو، عثمان بن سعید اسدی عمروی، نخستین نائب خاص و سفیر امام مهدی علیه السلام است و در نزد شیعیان مقامی والا دارد.

او به «اسدی» معروف است؛ چون از قبیله بنی اسد بوده است. او را «عمروی» گویند؛ چون جد مادرش «عمروی» بوده است.^۱ افزون بر آن، در این باره گفته‌اند که امام عسکری علیه السلام فرمود: به جای ابو عمرو، او را «عمروی» بگویند و به همین جهت، او به عمرو مشهور شد.^۲ به او «عسکری» نیز می‌گویند؛ چون در عسکر یا سامرا سکونت داشته است. دیگر این که به او «زیات» و یا «سمان» (روغن فروش) می‌گویند؛ زیرا برای پوشاندن فعالیت‌های سیاسی - مذهبی، روغن فروشی می‌کرد و در نقش روغن فروش، اموالی را که شیعیان به وی می‌دادند تا به امامشان برساند، در ظرف‌های روغن مخفی می‌کرد و به محضر امام عسکری علیه السلام می‌رساند.^۳ کشتی نام او را «حفص بن عمر عمروی» ذکر می‌کند که ممکن است نام مستعار وی در دیدارهای پنهانی با دیگر وکیلان باشد.^۴

۱. شیخ طوسی در کتاب الغیبة، ص ۳۵۳ می‌نویسد: «و إنما سمي العمروی لما رواه ابونصر هبة الله بن محمد بن أحمد الكاتب، ابن بنت جعفر العمروی علیه السلام. قال ابونصر: كان اسدياً فنسب الى جده فقیل العمروی.» به نوشته «جواد علی»، پدر بزرگ عثمان، عمرو بن حرث صیرفی کوفی بود. (تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۴۱).

۲. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۳۵۳.

۳. همان؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۳۴۴.

۴. اختیار معرفة الرجال، (معروف به رجال کشی)، ص ۵۲۳؛ دکتر جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۴۹.

شیخ طوسی در کتاب *رجال* خود، عثمان بن سعید را هم از اصحاب امام هادی علیه السلام برشمرده و هم از اصحاب امام عسکری علیه السلام.
 کشی درباره سابقه خدمت عثمان بن سعید در بیت امامت می نویسد: «او از یازده سالگی به خدمت گزاری نزد امام هادی علیه السلام مشغول بوده است.»
 برخی هم نوشته اند: وی از یازده سالگی خدمت گزار ابوجعفر امام جواد علیه السلام بوده است.^۱

در هر حال، آنچه بی گمان عثمان بن سعید عمروی از همان دوره جوانی و یا نوجوانی در بیت عصمت و امامت، افتخار خدمت داشته است. او خدمت گزار چند امام بوده، و در ده سال آخر زندگی امام هادی علیه السلام وکیل ایشان بوده و رهبری سازمان زیر زمینی وکالت را به عهده داشته است.^۲ او رئیس وکلای امام عسکری علیه السلام بوده و تمامی وجوهاتی که پیروان امام عسکری علیه السلام توسط وکیلان می فرستاده اند، به عثمان تحویل داده می شد و وی به نوبت آنها را به خدمت امام می برد.^۳ سپس وکیل ویژه و نائب خاص امام مهدی علیه السلام شد.

شیخ طوسی در این باره می نویسد: احمد بن اسحاق بن سعد قمی^۴ می گوید:

۱. علامه حلی در خلاصه می نویسد: «عثمان بن سعید بفتح السین، العمروی بفتح العین، یعنی اباعمر السمان، يقال له الزیات الاسدی من اصحاب ابی جعفر محمد بن علی الثانی علیه السلام، خدمه و له احدى عشرة سنة و له إليه عهد معروف، و هو ثقة جلیل القدر وکیل ابی محمد علیه السلام»
 ابن شهر آشوب هم در مناقب درباره وی می نویسد: «ان عثمان بن سعید العمروی كان باباً لأبی جعفر محمد بن علی النقی علیه السلام»

بین سخن علامه حلی و ابن شهر آشوب از یک سو و از سوی دیگر کلام شیخ طوسی در این باره تنافی وجود دارد؛ چون یکی می گوید: عثمان بن سعید باب امام جواد علیه السلام و از یازده سالگی نزد آن حضرت خدمت می کرده و دیگری می گوید: از یازده سالگی خادم امام هادی علیه السلام بوده است. مرحوم خوبی در کتاب گران سنگ *معجم رجال الحديث* بعد از ذکر این تعارض می نویسد: «اقوال: أن ما ذكره ابن شهر آشوب و العلامة لایجمع مع ما ذكره الشيخ من أن عثمان بن سعید خدم الامام الهادی علیه السلام و له إحدى عشرة سنة، والله العالم بحقیقة الامر.» (ج ۱۱، صفحه ۱۱۳ و نیز تنقیح المقال درباره عثمان بن سعید، بحث تحقیقی خوبی دارد. (نک: ذیل ترجمه عثمان بن سعید)

۲. کشی، *رجال*، ص ۵۲۶.

۳. همان، ۵۸۰؛ دکتر جاسم حسین، *تاریخ سیاسی امام دوازدهم علیه السلام*، ص ۱۴۹.

۴. احمد بن اسحاق بن سعد اشعری قمی، از بزرگان شیعه است. از امام جواد علیه السلام و نیز از امام هادی علیه السلام روایت نقل کرده است. شیخ طوسی درباره عظمت این عالم جلیل القدر می نویسد: «احمد بن اسحاق بن



«روزی به محضر امام هادی، ابوالحسن علی بن محمد علیه السلام رسیدم و عرض کردم: من گاهی غایب و گاهی حاضرم [یعنی گاهی در این جا هستم و گاهی در نقطه دور دستی هستم] و نمی توانم مسائل شرعی خود را از شما بپرسم و وقتی هم که حاضرم همیشه نمی توانم به حضور شما برسم. سخن چه کسی را بپذیرم و از چه کسی فرمان ببرم؟»

امام فرمود: «این ابوعمرو (عثمان بن سعید عمروی) فردی موثق و امین است. او مورد اعتماد و اطمینان من است، آنچه به شما می گوید، از جانب من می گوید و آنچه به شما می رساند، از طرف من می رساند.»

بعد از آن که امام هادی علیه السلام رحلت نمود، در یکی از روزها به نزد فرزندش امام حسن عسکری علیه السلام شرف یاب شدم و همان سؤال را که نزد امام هادی علیه السلام بیان داشته بودم، از امام عسکری علیه السلام پرسیدم. حضرت همان پاسخ امام هادی علیه السلام را تکرار نمود و فرمود: «این ابوعمرو (عثمان بن سعید عمروی) مورد اعتماد و اطمینان امام پیشین و نیز مورد اطمینان من در زندگی و پس از مرگ من است. آنچه به شما بگوید از جانب من می گوید و آنچه به شما برساند، از جانب من می رساند.»^۱

این سخن حضرت درباره عثمان بن سعید عمروی در میان شیعیان شایع شد و شیعیان او را با عظمت یافتند.

عبدالله بن جعفر^۲ می گوید: بعد از رحلت امام عسکری علیه السلام در یکی از سالها برای زیارت خانه خدا به مکه مشرف شدیم و با احمد بن اسحاق برخورد کردیم و دیدیم که عثمان بن سعید عمروی همراه با احمد بن اسحاق است. به عثمان بن سعید عمروی رو کردیم و گفتیم: احمد بن اسحاق در نزد ما بزرگوار و مورد اعتماد است. ایشان درباره مقام و منزلت شما از امام هادی و نیز از امام عسکری علیه السلام چنین و چنان

عبدالله بن سعد بن مالک بن الاحوص الاشعری، ابوعلی کبیر القدر، و کان من خواص ابی محمد علیه السلام و رأی صاحب الزمان علیه السلام و هو شیخ القمیین. (خویی، معجم رجال الحديث، ج ۲، ص ۴۷).

۱. اختیار معرفة الرجال، ص ۲۱۵؛ لطف الله صافی، منتخب الأثر، ص ۳۹۲-۳۹۳.

۲. عبدالله بن جعفر بن حسن بن مالک بن جامع حمیری، ابوالعباس قمی، شیخ و بزرگ قمی ها از علمای بزرگ شیعه است که کتابهای زیادی نوشته است. شیخ طوسی در کتاب رجالش او را از اصحاب امام هشتم، نهم، دهم و یازدهم شمرده است. (معجم رجال الحديث، ج ۱۰، ص ۱۳۹ و ۱۴۰)

گزارش داده‌اند. آن دو روایت را برایش ذکر کردم.

هنگامی که عثمان بن سعید عمروی این سخنان امام هادی و امام عسکری علیه السلام را درباره خود شنید، برای قدردانی از لطف خدا که چنین مورد عنایت امام قرار گرفته است، به خاک افتاد و خدا را به شکرانه این نعمت سجده کرد. با مشاهده این حالت از عثمان بن سعید عمروی، احمد بن اسحاق و همه آنانی که در مجلس بودند، گریستند.

عبدالله بن جعفر می‌گوید: سپس از او پرسیدم: اکنون که تو مورد اعتماد همه شیعیان هستی و دو امام هادی و عسکری علیه السلام از وثاقت و اعتماد تو خبر داده‌اند، تو را به خدا و این دو امام سوگند می‌دهم، آیا امام مهدی علیه السلام را با چشم خود دیده‌ای؟ در این هنگام به ناگاه اشک بر چشمانش حلقه زد و گریست، سپس گفت: بله من آن حضرت را مشاهده کرده‌ام و ویژگی‌هایش این چنین است. اما مادام که من زنده‌ام این خبر را از من به دیگران نقل نکن.^۱

شیخ طوسی می‌نویسد: عثمان بن سعید عمروی، به دستور حضرت عسکری علیه السلام اموالی را که جمعی از شیعیان یمن آورده بودند، از آنان تحویل گرفت. امام عسکری علیه السلام در برابر اظهارات حاضران درباره این که با این اقدام، آنان بیشتر بر عثمان بن سعید عمروی اعتماد می‌کنند و احترام وی افزایش یافته است، فرمود: «بله، گواه باشید عثمان بن سعید عمروی وکیل من است و پسرش محمد نیز وکیل پسر مهدی خواهد بود.»^۲

بنا به روایت دیگری، امام عسکری علیه السلام جانشین خود را به چهل نفر از شیعیان مورد اعتمادش مانند حسین بن ایوب، علی بن بلال، احمد بن هلال و عثمان بن سعید معرفی کرد. آن حضرت به این گروه چهل نفره فرمود: دیگر او را نمی‌توانند ببینند. آن‌گاه دستور داد تا در طول غیبت امام مهدی علیه السلام از عثمان، نماینده او، اطاعت کنند.^۳

۱. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۳۵۴؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۳۴۵.

۲. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۳۵۵؛ صافی، منتخب الأثر، ص ۳۹۴.

۳. شیخ صدوق، کمال‌الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۳۵، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۴۲ و ۱۴۳.

پس از رحلت امام حسن عسکری علیه السلام، عثمان بن سعید عمروی مراسم تغسیل، تکفین و تدفین آن حضرت را عهده‌دار شد. این خود بر مقام والای عثمان بن سعید دلالت می‌کند. توقیعات امام مهدی علیه السلام نیز توسط او به دست شیعیان می‌رسیده است. پس از رحلت امام عسکری علیه السلام گروهی از شیعیان قم و دیگر نقاط ایران اموالی برای امام یازدهم، به سامرا آوردند. وقتی به سامرا رسیدند به ایشان گفتند: امام عسکری علیه السلام رحلت نموده است. گروهی جعفر را جانشین امام عسکری علیه السلام معرفی کردند. جعفر از آنان خواست اموال را به او تحویل دهند، ولی هیئت قمی‌ها تحویل اموال را مشروط به پاسخ‌گویی سؤالات قرار دادند و او پاسخ پرسش‌ها را نتوانست بدهد تا اموال را دریافت کند. بنابراین، بدون این‌که اموال را به جعفر تحویل دهند، از سامرا برگشتند. در بیرون از شهر پیک مخفیانه امام مهدی علیه السلام آنان را به حضرت راهنمایی کرد و امام علیه السلام یکایک خصوصیات و نشانه‌های اموال را بیان فرمود و آنان مال‌ها را تحویل امام مهدی علیه السلام دادند. آن‌گاه امام علیه السلام فرمود: دیگر اموال را به سامرا نیاوردید. از این به بعد آنها را به وکیل و نماینده من (عثمان بن سعید) در بغداد بدهید.^۱

عثمان بن سعید بعد از رحلت امام عسکری علیه السلام از سامرا به بغداد رفت و در منطقه «گرخ» (محل سکونت شیعیان) ساکن شد و در آن‌جا تا پایان زندگی، امور دفتر نیابت را سرپرستی می‌کرد. او به شیوه دوران امامت امام عسکری علیه السلام نامه‌ها و اموالی را که شیعیان برای ناحیه مقدسه ارسال می‌داشتند، دریافت می‌نمود.^۲ شیخ طوسی در این باره می‌نویسد:

توقیعات صاحب الامر علیه السلام توسط او و فرزندش محمد به شیعیان و خواص پدرش می‌رسید. این توقیعات شامل اوامر و منهیات امام و پاسخ مسائل شیعیان بود. دست‌خط توقیعات عیناً مشابه دست خط نامه‌های امام حسن عسکری علیه السلام بود. شیعیان بر عدالت هر دو نفر اتفاق نظر دارند.

۱. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۷۸.

۲. مدرسی طباطبائی، مکتب در فرآیند تکامل، ص ۱۲۹ - ۱۳۰.

پس از درگذشت عثمان بن سعید،^۱ فرزندش محمد او را غسل داد و در قسمت غرب مدینه السلام در خیابان میدان در جهت قبله مسجد الذرب دفن نمود... و ما آشکارا از هنگام ورود به بغداد در سال ۴۰۸ قمری تا ۴۳۰ قمری او را زیارت می‌کردیم، سپس آن‌جا را ابومنصور بن فرج بازسازی کرد و قبر به صورت نیکویی درآمد. بر بالای آن ضریحی در زیر سقفی قرار دارد. همسایگان محل به زیارت او می‌آیند و از وی تبرک می‌جویند. گویند که او مردی صالح بوده و نیز مشهور است که برادر رضاعی امام حسن علیه السلام بوده است و از حقیقت امر خبر ندارند و آن همین طور است تاکنون که سال ۴۴۴ قمری است.^۲

عثمان بن سعید عمروی نخستین سفیر و نایب خاص امام مهدی علیه السلام بوده است؛ زیرا نخست آن‌که در خانه امام عسکری علیه السلام موقعیت ویژه‌ای داشته و حضرت بر وثاقت او تأکید کرده‌اند.

دوم آن‌که امر تکفین، تغسیل، تدفین و نماز بر پیکر مطهر امام عسکری علیه السلام را بر عهده داشته، در حالی که به اعتقاد شیعیان امام باید امام را تجهیز کند و چون امام مهدی علیه السلام در اختفا به سر می‌برده، نایبش به نمایندگی از آن حضرت این مسئولیت را عهده‌دار شده است؛

سوم آن‌که امام مهدی علیه السلام و نیز امام عسکری علیه السلام نیابت عثمان را به گروهی ابراز داشته‌اند؛

چهارم آن‌که توقیعات حضرت توسط عثمان بن سعید، عرضه می‌شده است؛ پنجم آن‌که در برخی موارد به نمایندگی از حضرت، کراماتی از او ظاهر می‌شده است.

با وجودی که عثمان بن سعید عمروی جایگاه مهمی در تاریخ شیعه داشته، ولی هیچ کس تاریخ مرگ او را گزارش نکرده است. مورخان بعدی کوشیده‌اند تا تاریخ‌های جالب توجهی را ارائه دهند.

۱. سال درگذشت عثمان بن سعید را به دست نیاورده‌ایم.

۲. علامه سید محسن امینی، *اعیان الشیعه*، جزء مربوط به امام مهدی علیه السلام ج ۲، ص ۴۷، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.

عصر غیبت صغرا (۲۶۰ - ۳۲۹ قمری) ۲۴۱

هاشم معروف الحسنی می‌نویسد: سفارت عثمان بن سعید تا سال ۲۶۵ قمری ادامه داشته، ولی هیچ مأخذی را ذکر نمی‌کند.
جواد علی می‌نویسد: بیست سال پس از غیبت امام دوازدهم علیه السلام نخستین سفیر در سال ۲۸۰ قمری درگذشت.^۱

برخی گفته‌اند: درگذشت ابوعمر، عثمان بن سعید عمروی، بعد از رحلت امام عسکری علیه السلام و قبل از سال ۲۶۷ قمری روی داده؛ زیرا احمد بن هلال که از مدعیان دروغین نیابت است، در زمان محمد بن عثمان که بعد از سفیر اوّل به مقام سفارت نایل شد، با او مخالفت کرده، و نیابت او را نپذیرفته است. احمد بن هلال در سال ۲۶۷ قمری فوت کرد. پس بی‌گمان عثمان بن سعید عمروی قبل از این تاریخ درگذشته است.^۲

۲. محمد بن عثمان بن سعید عمروی

ابوجعفر، محمد بن عثمان بن سعید عمروی اسدی، دومین سفیر و نایب ویژه امام مهدی علیه السلام است که بعد از وفات پدرش عثمان بن سعید عمروی به جای او نشست و به وکالت و نیابت خاص از ناحیه مقدس منصوب شد.

محمد بن عثمان نیز همانند پدر، از بزرگان شیعه و از نظر تقوا، عدالت و موقعیت اجتماعی، مورد قبول و احترام خاص شیعیان و از یاران مورد اعتماد امام عسکری علیه السلام بوده است. همان گونه که در شرح حال پدرش بیان شد، امام عسکری علیه السلام در پاسخ احمد بن اسحاق اشعری قمی که پرسید: به چه کسی مراجعه کند، فرمود:

عمرویی و پسرش هر دو امین و مورد اعتماد من هستند. آنچه به تو برسانند، از جانب من می‌رسانند و آنچه به تو بگویند، از طرف من می‌گویند. سخنان آنان را بشنو و از آنان پیروی کن؛ زیرا این دو تن مورد اعتماد و امین من هستند.^۳

محمد بن عثمان بن سعید عمروی، افزون بر این که فردی باتقوا، مورد اعتماد،

۱. اقتباس از: دکتر جاسم حسین، تاریخ سیاسی امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۵۵.

۲. جاسم حسین، تاریخ سیاسی امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۵۶؛ نجاشی، رجال، ج ۱، ص ۲۱۸.

۳. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۳۵۹؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۳۰.

دارای پیشینه‌ای نیکو و پسندیده و خدمت‌گزار به خاندان عترت و طهارت علیهم‌السلام بوده و در زمان پدر بزرگوارش در نهاد وکالت، حضوری فعال داشته، برای این‌که بتواند اعتماد بزرگان امامیه و وکیلان سازمان مخفی وکالت را به سفارت خویش جلب نماید، قرائن و شواهدی به همراه داشته که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود: یکم. از سویی امام عسکری علیه‌السلام، او را ستایش می‌کرده است. آن حضرت فرموده است:

العَمْرُوی و ابنه ثقتان...^۱

عَمْرُوی و پسرش (محمد بن عثمان) مورد اعتماد من هستند.

دوم. از سوی دیگر، امام عسکری علیه‌السلام افزون بر وثاقت محمد بن عثمان به وکالت او از طرف فرزندش امام مهدی علیه‌السلام از پیش اشاره نموده بود:

واشهدوا علی أن عثمان بن سعید العَمْرُوی وکیل و أن ابنه محمداً وکیل ابنی مهدیکم^۲؛

شهادت دهید که عثمان بن سعید عَمْرُوی وکیل من است و پسرش محمد وکیل فرزندم مهدی است.

سوم. سفیر اوّل امام مهدی علیه‌السلام وصیت نمود و فرمود: بعد از من پسر من «محمد» نایب و یثرة ناحیه مقدسه است و شما به او رجوع کنید.

چهارم. سفیر اوّل وصیت می‌کند و بر طبق آن محمد غسل، کفن و دفن سفیر اوّل را به عهده می‌گیرد. این خود شاهد گویایی در نزد امامیه است که امام باید بدن امام را تجهیز نماید. پدرش به نیابت از امام مهدی علیه‌السلام تجهیز بدن مطهر امام عسکری علیه‌السلام را عهده‌دار شد و خودش مسئولیت تجهیز جنازه پدر را بر عهده گرفت.

پنجم. از همه مهم‌تر این‌که سفیر دوم از ناحیه مقدسه توقیعاتی را در اختیار مردم قرار داده و این توقیعات با همان خط و خصوصیات گذشته بوده است. وکیلان می‌توانسته‌اند از طریق این خط به صداقت ارتباط بین محمد بن عثمان با امام

۱. همان.

۲. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۳۵۶.

مهدی علیه السلام پی ببرند.

ششم. گاهی نیز ملاقات برخی از وکیلان با امام مهدی علیه السلام را ترتیب می‌داده و امام مهدی علیه السلام به آنان فرموده است:

محمد بن عثمان سفیر من است.

شیخ صدوق در کتاب *الغیة* بعد از بیان این امور می‌نویسد: این امور در نزد شیعه دلالت خوبی دارد که محمد بن عثمان بعد از پدرش به عنوان سفیر حضرت شناخته شود.^۱

همو با سندی معتبر گزارش می‌دهد که عبدالله بن جعفر حمیری می‌گوید:

از محمد بن عثمان عمروی رحمته الله پرسیدم: آیا امام مهدی علیه السلام را دیده‌ای؟ گفت: بلی! آخرین باری که حضرت را زیارت کردم، در مکه نزد خانه خدا کعبه بود و می‌گفت: «اللهم انجز لی ما وعدتني» و نیز محمد بن عثمان رحمته الله گفت: دیدم که آن حضرت در مستجار به پرده‌های کعبه چسبیده و می‌گوید: «الله انتقم لی من اعدائک».^۲

ابونصر، هبة الله^۳ می‌گوید: ابوجعفر، محمد بن عثمان کتاب‌هایی در فقه تصنیف نموده است. او همه مطالب را از امام عسکری و امام زمان علیه السلام و پدرش عثمان بن سعید که او نیز از امام هادی و عسکری علیه السلام اخذ کرده بود، جمع‌آوری و تدوین نموده بود. این کتاب بر طبق وصیت محمد، به حسین بن روح، سومین سفیر امام مهدی علیه السلام، تحویل داده شد و بعد از او به دست ابوالحسن، علی بن محمد سمری، چهارمین سفیر امام مهدی علیه السلام افتاد.^۴

محمد بن عثمان حدود چهل سال وکیل و نایب خاص امام مهدی علیه السلام بود. او توانست در زمان خود که ادعای دروغین نیابت شایع شده بود، مدعیان را مغلوب

۱. همان.

۲. همان، ص ۲۲۱-۲۲۲.

۳. ابونصر هبة الله بن احمد بن محمد کاتب، مادر بزرگ مادری او، ام کلثوم دختر سفیر دوم امام مهدی علیه السلام، ابوجعفر محمد بن عثمان عمروی است که از وی روایات بسیاری نقل شده است. (نک: خویی، معجم رجال الحديث، ج ۱۹، ص ۲۵۱-۲۵۲)

۴. شیخ طوسی، الغیة، ص ۳۷۰.

کند و سرانجام بعد از آن همه فعالیت‌های خالصانه برای پیش‌برد مکتب امامیه در آخر ماه جمادی‌الاولی در سال ۳۰۵ قمری رحلت نمود.
او به مدت دو ماه قبل از مرگش با راهنمایی امام مهدی علیه السلام زمان مرگ خود را دانسته بود. از این رو، برای خود قبری حفر کرد و در روز موعود چشم از دنیا فرو بست.^۱

بنابر وصیت او و با دستور حضرت حجت علیه السلام، ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی سومین وکیل و نایب خاص ناحیه مقدسه معرفی شد.^۲

۳. ابوالقاسم، حسین بن روح نوبختی^۳

سومین نایب و سفیر خاص و برگزیده امام مهدی علیه السلام، شیخ بزرگوار ابوالقاسم، حسین بن روح نوبختی است. او در زمان حیات محمد بن عثمان عمروی از ناحیه مقدسه به جانشینی محمد و سومین نایب ویژه حضرت منصوب شد و توسط محمد بن عثمان بن سعید عمروی به خواص شیعیان و وکیلان حضرت معرفی شد. محمد بن سعید در چند سال آخر زندگی‌اش برای این کار تمهیداتی فراهم نمود تا شیعیان بعد از وی در امر نیابت و وکالت با مشکلی مواجه نشوند.

حسین بن روح نوبختی بعد از درگذشت محمد بن عثمان در آخر جمادی‌الاولی سال ۳۰۵ قمری مسئولیت امر نیابت را بر عهده گرفت.

تاریخ ولادت این سفیر نیز مانند دو سفیر پیشین روشن نیست و در کتاب‌های تاریخی و تراجم از آن یادی به میان نیامده است، لیکن برخی نوشته‌اند که حسین بن روح از اصحاب امام عسکری علیه السلام بوده است.^۴

اگر این سخن درست باشد، می‌توان گفت: او در نیمه اول قرن سوم متولد شده

۱. دکتر جاسم حسین، *تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام*، ص ۱۷۰.

۲. شیخ طوسی، *الغیبه*، ص ۳۶۷؛ شیخ صدوق، *کمال الدین و تمام النعمه*، ج ۲، ص ۵۰۳.

۳. حسین بن روح نوبختی، از طایفه بنو نوبخت قم بوده است. او در زمان نخستین نایب و سفیر خاص حضرت حجت علیه السلام به بغداد مهاجرت کرد و در آنجا تحت سرپرستی محمد بن علی بن بلال رشد کرد. (دکتر جاسم حسین، *تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام*، ص ۱۹۲)

۴. ابن شهر آشوب، *مناقب*، ج ۴، ص ۴۲۳؛ دکتر جاسم حسین، *تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام*، ص ۱۹۲.

بود و هنگامی که سفارت و نیابت خاص از حضرت به او رسید سال ۳۰۵ قمری، بیش از شصت سال از عمر شریفش می‌گذشته است. این فاصله زمانی چندان زیاد نیست تا از نظر عادی و طبیعی، دور به نظر برسد و برخی بگویند: چون بین زمان سفارت حسین بن روح با زمان امام عسکری علیه السلام حدود پنجاه سال فاصله بوده، بنابراین بعید است که وی از اصحاب امام یازدهم علیه السلام بوده باشد.^۱

او در زمان حیات محمد بن عثمان، سفیر دوم امام مهدی علیه السلام یکی از کارگزاران وی بوده و در چند سال آخر از نزد محمد بن عثمان، به سر و کیلی، واسطه بین او و دیگر وکیلان و نیز نظارت بر اموال وی می‌پرداخته است.^۲

حسین بن روح در میان شیعیان بغداد از موقعیت اجتماعی خوبی بهره‌مند بود و حتی نفوذ و احترام فراوانی نزد مقامات بالای مملکتی داشت و آنان وی را کمک‌های مالی می‌کردند.

ام کلثوم، دختر محمد بن عثمان عمروی می‌گوید:

حسین بن روح سال‌های طولانی وکیل محمد بن عثمان و ناظر املاک او بود و اسرار او را به سران شیعه می‌رساند و از نزدیکان خاص وی بود، به طوری که به واسطه نزدیکی و معاشرتی که با هم داشتند، اسرار خانه‌اش را برای او نقل می‌کرد. پدرم ماهانه سی دینار حقوق به وی می‌داد و این مبلغ غیر از وجوهی بود که وزیران و سران شیعه مانند آل فرات و دیگران به علت مقام و احترام و جلالتی که نزد آنان داشت، به او می‌دادند. بدین جهت، حسین بن روح در قلوب شیعیان جایگاه والایی یافت؛ زیرا آنان می‌دانستند که او از نزدیکان پدرم است و نزد شیعیان از وی توثیق نموده بود و فضل و امانتش همه جا منتشر شده بود. مقدمات کار او در زمان پدرم آماده شده بود تا آن‌که پدرم به دستور حضرت ولی عصر علیه السلام مأمور شد که او را به جانشینی خود برگزیند و از هیچ کس جز آنان که از روز نخست پدرم را نمی‌شناختند در خصوص نیابت وی اختلافی پدید نیامد و کسی تردید ننمود و من یک نفر از شیعه را نمی‌شناسم که دربارهٔ وکالت او شک داشته باشد.^۳

۱. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۹۲.

۲. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۳۶۸.

۳. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۳۵۵؛ شیخ طوسی، الغیبة، ص ۳۶۸.

شیخ صدوق از محمد بن علی اسود روایت می‌کند که گفت:

من اموالی از موقوفات را که در اختیار داشتم، پیش محمد بن عثمان می‌بردم و او هم از من می‌گرفت. در یکی از روزهای آخر زندگی محمد بن عثمان، مقداری از این اموال را به نزدش بردم، ولی او دستور داد تا آن را به حسین بن روح تحویل دهم. من آنها را به ابن روح تحویل دادم و رسید آن را از او درخواست نمودم... حسین بن روح بابت این تقاضا به محمد بن عثمان شکایت کرد و او هم دستور داد که از او رسید مطالبه نکنم و سپس فرمود: آنچه به دست حسین بن روح می‌رسد، مانند این است که به دست من می‌رسد. بعد از این هر وقت اموالی را به نزدش می‌بردم، رسیدی مطالبه نمی‌کردم.^۱

در واقع محمد بن عثمان بن سعید عمروی با این کار سفارت آینده حسین بن روح را برای وکیلان و مردم بیان نمود؛ چرا که اموالی را که مردم به وکیل می‌دادند، قبض دریافت می‌کردند، ولی سفیران به آنان قبض نمی‌دادند. او در روزگاری که با محمد بن عثمان همکاری می‌کرد، به دلیل جایگاه خوبی که داشت، به دست‌گیری از مستمندان شیعه می‌پرداخت. برای نمونه، شیخ صدوق می‌نویسد:

یکی از علویان به نام «عقیقی» به جهت رفع مشکل مادی با وزیر، علی بن عیسای جراح، دیداری داشت، ولی وزیر به خواسته او پاسخ مثبتی نداد. این خبر به حسین بن روح رسید و او پیامی فرستاد و مشکل وی را حل کرد.^۲

جعفر بن محمد بن متیل می‌گوید: من هنگام احتضار محمد بن عثمان عمروی حاضر بودم. در این هنگام، محمد بن عثمان گفت: بعد از من حسین بن روح متصدی منصب نمایندگی امام مهدی علیه السلام است.^۳ با تمهیداتی که محمد بن عثمان به دستور امام مهدی علیه السلام برای سفارت حسین بن روح به وجود آورده بود، شیعیان و به ویژه وکیلان و کارگزاران سازمان وکالت با

۱. صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۵۰۱-۵۰۲؛ شیخ طوسی، الغیبة، ص ۳۶۶-۳۶۷.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۰۵-۵۰۶.

۳. همان، ص ۵۰۳.

حسین بن روح مشکلی نداشتند. تنها مشکلی که در این زمینه نقل کرده‌اند، گزارشی است که شیخ طوسی بیان کرده:

ابوعبدالله حسن وجنا» یکی از ده وکیل بغداد فعالیت‌های خود را در «نصیبین» و موصل انجام می‌داد. او در سال ۳۰۷ قمری با شخصی به نام محمد بن فضل موصلی دیدار کرد و دانست که او سفارت حسین بن روح را منکر است. حسن وجنا کوشید تا او را متقاعد سازد که حسین بن روح نوبختی وکیل و نایب خاص امام مهدی علیه السلام است، ولی محمد بن فضل موصلی آن را نپذیرفت و برای پذیرش آن خواهان کرامتی شد، همانند کرامات سفیر اول و دوم. حسن وجنا او را به بغداد آورد و او در آنجا با چشمان خود کرامتی را از ابن روح مشاهده کرد و فوری او را به رسمیت شناخت و از برخورد خود پشیمان شد و معذرت‌خواهی نمود.^۱

حسین بن روح بعد از وفات محمد بن عثمان، به گونه رسمی کار سفارت را شروع کرد و امور سازمان وکالت را در دست گرفت.

در همین آغاز کار، «ذکاء» خادم ابوجعفر محمد بن عثمان عمروی به نزدش آمد و امانت‌هایی از قبیل عصا و کلید صندوقچه ابوجعفر را به حسین بن روح تحویل داد و گفت: ابوجعفر به من فرمود: این اشیا را بعد از خاک‌سپاری من به ابوالقاسم، حسین بن روح جانشین من تحویل بده. در این صندوقچه مهرها و خاتم‌های امامان علیهم السلام است.^۲

در زمان سفارت حسین بن روح با به قدرت رسیدن ابوالحسن، علی بن محمد معروف به ابن فرات به عنوان وزیر مقتدر خلیفه عباسی، تا حدودی شیعیان آزادی داشتند. خود حسین بن روح نوبختی هم در بین مقامات حکومتی موقعیت و نفوذ ویژه‌ای داشت. این دو چیز باعث شد تا بر خلاف سفارت دو سفیر گذشته، سفارت حسین بن روح تا حدودی بین شیعیان به صورت آشکار مطرح شود و حکومت هم هیچ مشکلی برای او به وجود نیاورد.

۱. محمد بن حسن حر عاملی، اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۳، ص ۶۹۲، ح ۱۰۷؛ جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۹۷.

۲. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۹۵؛ شمس الدین ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۲۲۲.

تنها موردی که در تاریخ پیش آمده این است که در سال ۳۱۱ قمری قرامطه که شیعه معرفی شده بودند، به کاروان حاجیان حمله کردند. این حمله موجب شد تا فضای بغداد بر ضد شیعیان گردد و ابن فرات و فرزندش را دستگیر و سپس اعدام نمایند. در همین سال، حسین بن روح پنهانی به سر می‌برد و در سال بعد دستگیر و به مدت پنج سال زندانی شد و سپس در سال ۳۱۷ قمری آزاد گردید و دوباره موقعیت گذشته خود را یافت.

حسین بن روح از سال ۳۰۵ قمری تا سال ۳۲۶ قمری به مدت ۲۱ سال منصب سفارت ناحیه مقدسه را بر عهده داشت و در تاریخ هیجدهم شعبان همان سال چشم از دنیا فرو بست. پیکر این سفیر گرامی حضرت را در بغداد در سوق الشورجه به خاک سپردند و مقبره‌اش زیارت‌گاه شیعیان است.^۱

بنا به وصیت وی و به دستور امام مهدی (عج) مقام نیابت خاص بعد از او، به ابوالحسن، علی بن محمد سمری رسید.^۲

۴. ابوالحسن علی بن محمد سمری^۳

چهارمین و آخرین نایب خاص امام مهدی (عج) ابوالحسن، علی بن محمد سمری است. او بعد از درگذشت حسین بن روح نوبختی، به دستور حضرت صاحب‌الامر (عج)، امر نیابت را عهده‌دار شد. وی از تاریخ هیجدهم شعبان ۳۲۶ قمری تا پانزدهم شعبان سال ۳۲۹ قمری و یا به نقلی تا پانزدهم شعبان سال ۳۲۸ قمری سازمان وکالت و نیابت را رهبری می‌کرده است.

ابوالحسن علی بن محمد سمری شوهر خواهر وزیر عباسیان، جعفر بن محمد بوده است. این رابطه او را قادر ساخت سمت مهمی در دستگاه عباسیان به دست آورد.^۴

۱. باقر شریف القرشی، *حیة الامام محمد المهدی (عج)*، ص ۱۳۰.

۲. *کمال الدین و تمام النعمة*، ص ۵۱۷.

۳. سمری منسوب به «سمر» یکی از قریه‌های بصره، واقع در بین بصره و واسط است. (نک: معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۶۴)

۴. مسعودی، *اثبات الوصیة*، ج ۳، ص ۲۶۶-۲۶۷؛ دکتر جاسم حسین، *تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)*، ص ۲۱۰.

او از خاندانی دین‌دار و شیعه بود که در سازمان وکالت امامیه به حسن خدمت‌گزاری شهرت داشتند. همین گذشته نیکوی وی و حسن اعتماد و امانت‌داری او، موجب شد شیعیان و به ویژه کارگزاران در سازمان وکالت مشکلی نداشته باشند. وکیلان و خواص شیعه او را سفیر رسمی و راستین امام مهدی علیه السلام می‌شناختند و وجوهات شرعی خود را به وی تحویل می‌دادند تا او آن را به ناحیه مقدسه برساند.^۱

بنا به نقل شیخ حرّ عاملی، بسیاری از اعضای خاندان سَمَری؛ مانند حسن و محمد، فرزندان اسماعیل بن صالح و علی بن زیاد در بصره املاک زیادی داشته‌اند. آنان نیمی از درآمد آن را وقف امام عسکری علیه السلام نموده‌اند و هر ساله درآمد آن را به آن امام بزرگوار ارسال می‌نموده‌اند.^۲

ابوالحسن، علی بن محمد سَمَری فرصت زیادی برای فعالیت نداشت؛ هم به جهت کوتاه بودن مدت نیابت و هم به جهت وضعیت خاص سیاسی نتوانست فعالیت‌های گسترده‌ای انجام دهد و یا اگر هم به فعالیت‌های گسترده‌ای موفق شده بود، آن فعالیت‌ها به جهت شدت رعایت تقیه و احتیاط و استتار، برای آیندگان نقل نشده است.

آخرین توقیع از ناحیه مقدسه، شش روز پیش از درگذشت علی بن محمد سَمَری صادر شد. امام مهدی علیه السلام در این توقیع زمان درگذشت سمری را پیش‌گویی کرده و اعلام نموده بود که بعد از این، سفیر و نایبی برنمی‌گزینند و با مرگ سَمَری دوره غیبت صغری به پایان می‌رسد و غیبت کبری آغاز می‌شود. آن توقیع شریف بدین قرار است:

بسم الله الرحمن الرحيم، يا علي بن محمد السمری أعظم الله أجر اخوانك فيك
فإنك ميت ما بينك وبين سنة أيام فاجمع أمرک و لاتوص إلى أحد يقوم مقامک بعد
وفاتک، فقد وقعت الغيبة الثانية [التامة] فلا ظهور إلا بعد اذن الله - عز وجل - و

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۱۷.

۲. همان، اثبات الوصية، ص ۲۱۶-۲۱۷.

ذلک بعد طول الأمد و قصوة القلوب و امتلاء الارض جوراً و سیأتی شیعتی من یدعی المشاهدة ألا فمن إدعی المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصیحة فهو کاذب مفتر، و لا حول و لا قوة إلا بالله العلیّ العظیم؛^۱

به نام خداوند بخشنده مهربان. ای علی بن محمد سَمَری! خداوند پاداش برادران دینی تو را در مصیبت مرگ تو بزرگ دارد. تا شش روز دیگر خواهی مرد، پس امر حساب و کتاب خود را مرتب کن و درباره جانشینی این مقام نیابت، به هیچ کس وصیت مکن تا به جای تو بنشیند؛ زیرا غیبت دومی (غیبت کامل یا غیبت کبری) فرا رسیده است. تا آن روزی که خداوند - عزوجل - بخواهد، ظهوری نخواهد بود و آن پس از مدت درازی خواهد بود که دل‌ها را سختی و قساوت فراگیرد و زمین از ستم و بی‌داد پر گردد. به زودی کسانی برای شیعیان من ادعای مشاهده خواهند نمود.^۲ بدان هر کسی که پیش از خروج سفیانی و برآمدن صیحه‌ای (بانگی) از آسمان، ادعای دیدن من نماید، دروغ‌گوست. قدرت و توانمندی از آن خداوند بلند مرتبت است.

شیخ صدوق به نقل از ابو محمد، حسن بن احمد مکتب می‌نویسد:

ما در سال درگذشت ابوالحسن، علی بن محمد سَمَری در مدینه الاسلام بغداد بودیم. چند روز قبل از درگذشت او به حضورش رسیدیم. او این توقیع حضرت را به ما نشان داد و ما از روی آن نوشتیم و نسخه‌برداری نمودیم و از نزدش خارج شدیم و چون روز ششم، روز موعود فرا رسید، به نزد سَمَری رسیدیم و او را در حالت احتضار مشاهده کردیم. دیدیم که در حال جان دادن است. به وی گفتند که وصی و جانشین تو چه کسی است؟ بعد از تو چه شخصی نایب امام مهدی علیه السلام است؟ او در پاسخ گفت: خدا را مشیت است که خود انجام خواهد داد (دوره غیبت صغری به پایان رسیده است و کسی در دوره غیبت کبری نایب خاص امام مهدی علیه السلام نیست و این خود از مشیت الهی است). این مطلب را گفت و آن‌گاه جان به جان‌آفرین تسلیم نمود. این آخرین سخنی بود که از او شنیده شد.^۳

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۵۱۶؛ شیخ طوسی، الغیبة، ص ۳۹۵؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۳۶۱.

۲. برای روشن شدن معنای مشاهده به مجله حوزه، ش ۷۱-۷۰، ص ۷۲-۱۲۲ بنگرید.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۱۶.

ارتباط نواب خاص با امام مهدی علیه السلام از این تاریخ به بعد به پایان رسید و دوره غیبت کبری آغاز شد.

مشهور است که رحلت ابوالحسن، علی بن محمد سمری در پانزدهم شعبان سال ۳۲۹ قمری اتفاق افتاده، ولی شیخ صدوق رحلت این نایب بزرگوار امام مهدی علیه السلام را پانزدهم شعبان سال ۳۲۸ قمری ذکر نموده است.^۱

نکاتی چند درباره آخرین توقیع ناحیه مقدسه در زیر می آید:
یکم. در این توقیع امام مهدی علیه السلام شش روز قبل از درگذشت ابوالحسن، علی بن محمد سمری، درگذشت وی را خبر داده است. و مرگ وی در روز موعود، فرا رسید. این پیش گویی و تحقق آن در روز موعود از نظر امامیه دلیل قاطعی است که این توقیع را حضرت حجت علیه السلام صادر کرده است؛

دوم. امام مهدی علیه السلام به ابوالحسن سمری دستور داد کسی را در امر نیابت، جانشین خود قرار ندهد. این جمله به روشنی دلالت دارد که راه ارتباط مستقیم بین امام مهدی علیه السلام و نواب خاص به پایان رسید و از این تاریخ به بعد مردم با واسطه آنان پرسش های خود را با آن امام نمی توانند در میان بگذارند؛

سوم. در این توقیع، زمان پایانی غیبت صغری و آغاز غیبت کبری بیان شده است؛ چهارم. ظهور امام مهدی علیه السلام به اذن خداوند است و معلوم نیست که در چه تاریخی ظاهر خواهد شد؛

پنجم. دو نشانه برای ظهور امام مهدی علیه السلام در این توقیع ذکر شده است: قیام سفیانی و دیگر صیحه آسمانی.

ب) ملاک های نصب نواب اربعه

همان گونه که در مباحث گذشته بیان شد، امامان معصوم علیهم السلام افراد گوناگونی را به وکالت خود برگزیده بودند. در زمان امام یازدهم علیه السلام ده ها نفر در سازمان وکالت فعالیت می کردند. از آن همه افراد خوب و مورد اعتماد چگونه شد که این چهار نفر به مقام نیابت خاصه در دوره «غیبت صغری» ره یافتند؟

۱. همان، ص ۵۰۳.

امامان معصوم علیهم السلام براساس حکمت رفتار می‌کنند و قطعاً برای این نصب‌ها معیارها و ملاک‌هایی داشته‌اند. با وجود آن‌که می‌دانیم که این ملاک‌ها در راستای ملاک‌های ارزشی اسلام است، شاید هرگز به آنها دست نیابیم.

ایمان، علم، تقوا و بندگی خداوند بزرگ در رأس همه ملاک‌ها قرار دارد و وجود ایمان، دانش، تقوا و درایت، در هر کس که به مقام وکالت امامان معصوم علیهم السلام می‌رسید، طبیعی می‌نمود. اما نواب خاص و سفیران چهارگانه که در عهد غیبت صغری از ناحیه مقدس به این مقام نایل شدند، آن ویژگی‌ها را در حد بالاتری دارا بوده‌اند.

افزون بر ملاک‌های یاد شده، چند ویژگی در آنان اهمیت ویژه‌ای داشته است: یکم. حسین بن روح نوبختی بسیار از تقیه و رازداری در آن شرایط سخت و دشوار استفاده می‌کرد، به گونه‌ای که علمای مذاهب اسلامی هر یک حسین بن روح را به خود منتسب می‌کردند و این نبود جز رعایت تقیه و رازداری. او برای رعایت و حفظ تقیه، یکی از خدمت‌گزاران خود را تنها به این دلیل که معاویه را لعن نموده بود، عزل و اخراج کرد.^۱

حسین بن روح در مجلسی برای تقیه، خلفای راشدین را به نیکی یاد کرد. این سخن موجب شگفتی یکی از دوستانش شد و ناخواسته از این سخن لبخندی زد. ابن روح به وی اخطار کرد که چرا در مجلس خندیدی؛ چه بسا این‌گونه برخورد کردن روش رعایت کامل تقیه را به خطر اندازد.^۲

عثمان بن سعید، سفیر اول امام مهدی علیه السلام، برای رعایت تقیه می‌کوشید تا خود را از بازرسی‌های رژیم عباسی دور نگه دارد. او بدین منظور، در هیچ بحث و مجادله مذهبی و یا سیاسی به صورت آشکار درگیر نمی‌شد.^۳

دوم. از آن‌جا که کار سفیران بسیار مهم بود و دشمن برای دست‌یابی به امام مهدی علیه السلام می‌کوشید، هرگونه ضعف و سستی نایبان و سفیران خاص امام علیه السلام

۱. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۳۸۴.

۲. همان.

۳. دکتر جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۴۹.

خطرناک می نمود. از این رو، سفیران امام علیه السلام از دیگران مقاوم تر و بردبارتر بودند. برخی از ابوسهل نوبختی پرسیدند: چرا تو نایب خاص حضرت نشدی و به جای تو ابوالقاسم، حسین بن روح متصدی منصب سفارت شد؟ او در پاسخ گفت: آنان (امامان علیهم السلام) بهتر از همه می دانند که چه کسی لایق این مقام است. من آدمی هستم که با دشمنان رفت و آمد دارم و با آنان مناظره می کنم. اگر آن چه ابوالقاسم، حسین بن روح درباره مهدی علیه السلام می داند، من می دانستم، شاید در جدال و لجاجت با دشمنان برای آن که دلایل بنیادی بر وجود امام پیش کشم، محل اقامت امام را نیز آشکار می کردم. اما اگر ابوالقاسم حسین بن روح امام را زیر عبای خود پنهان داشته باشد، اگر بدنش را با قیچی قطعه قطعه کنند تا امام علیه السلام را نشان دهد، هرگز عبای خود را کنار نمی زند و امام را نشان نمی دهد.^۱

سوم. شیخ طوسی در کتاب گران سنگ الغیبة روایاتی را نقل می کند که به خوبی دلالت دارد که سفیران و نایبان خاص حضرت حجت علیه السلام بسیار زیرک، فهمیده و با درایت بوده اند.^۲

چهارم. امام مهدی علیه السلام در انتخاب نایبان خاص افرادی را برمیگزید که حساسیتی در دستگاه ظالمان عباسی برنمیگزیدند؛ چون نیابت خاص بسیار پنهان و با اهمیت و به تعبیر دیگر، محرمانه و یا فوق سری بوده است. برای نمونه، سفیر حضرت ابوعمر، عثمان بن سعید عمروی، به «زیات» و «سمان» معروف بود. ابوعمر با روغن فروشی کارهای امام مهدی علیه السلام را انجام می داد و هرگز حکومت نمی پنداشت که وی سفیر خاص حضرت است. دومین سفیر، ابوجعفر محمد بن عثمان هم به مانند پدرش «سمان» و روغن فروش بود و نایب سوم از خاندان بنی نوبخت بود و با دربار ارتباط داشت و از نفوذ خوبی بهره مند بود. آنان هرگز چنین نمی پنداشتند که وی با امام مهدی علیه السلام در ارتباط باشد.

از این روست که به قول سید محمد صدر:

۱. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۳۹۰؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۳۵۹.

۲. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۳۸۳.

«مسئله سفارت در دوره غیبت صغری به کلی از علویان بریده شد و به دیگران واگذار گردید، با این که در آن روز در بین علویان افراد برجسته‌ای از نظر علم و فقاہت و عبادت وجود داشت. سرّ این مطلب کاملاً روشن است، به طوری که تاریخ زندگانی علویان از زمان نهضت امام حسین علیه السلام تا عصر و زمانی که درباره آن بحث می‌کنیم، مطلب را به خوبی روشن می‌سازد؛ زیرا این مدت تاریخ، نهضت‌ها و سرکشی بر ضدّ فساد و ظلم و طغیان به دست علویان افتاد. از این رو، دید کلی دولت نسبت به علویان این بود که آنان از یک سو طرفدار ائمه علیهم السلام هستند و از سوی دیگر، پرچم‌داران مبارزه بر ضدّ ظلم و بی‌دادگری. به دیگر سخن، حکومت می‌دانست که تنها علویان بی‌پروا در پی مبارزه بر ضدّ آنانند. وقتی گروهی و یا شخصی در نظر حکومت چنین وانمود کند، او دایم تحت مراقبت شدید دولتی قرار می‌گیرد و نمی‌تواند کار مهمی همانند سفارت ناحیه مقدسه را به خوبی عهده‌دار شود.^۱

ج) چگونگی ارتباط نواب اربعه با شیعیان

در آغاز سازمان وکالت و به ویژه شخص سفیر، به دلیل وجود جو خفقان، برای مردم شیعه شناخته شده نبود. بنابراین، در آغاز سفارت به ویژه در زمان سفارت عثمان بن سعید عمروی، نیابت او برای مردم روشن نبود و از این رو، شیعیان ارتباط چندانی با او درباره مسئولیتش نداشتند. تنها برخی از خواص و وکیلان، او را به نیابت خاص حضرت می‌شناختند و مسائل شرعی خود را با او در میان می‌گذاشتند. اندک اندک این نیابت پس از گذر زمان با تلاش‌های خالصانه وکیلان، در نزد شیعیان جایگاهی یافت و ارتباط، با رعایت جوانب احتیاط و تقیه بیشتر شد. شیعیان با نواب اربعه دو گونه ارتباط داشتند: یکی با واسطه و به شکل هرّمی و دیگر ارتباط بی‌واسطه و مستقیم.

ارتباط با واسطه، اصلی اساسی در سازمان وکالت بود؛ چرا که این سازمان به دلیل ظلم عباسیان آشکارا و آزادانه نمی‌توانست فعالیت کند. بنابراین، در ارتباط با مردم از راه‌های استتاری باید بهره می‌گرفت و این گونه ارتباط غیر مستقیم برقرار می‌نمود.

۱. اقتباس از: سید محمد صدر، *تاریخ الغیبة الصغری*، ص ۹۰.

وکیلان در این ارتباط واسطه بودند. مردم خواسته‌های خود را با ایشان در میان می‌گذاشتند و یا وجوهات شرعی خود را به آنان می‌پرداختند و وکیلان آنها را به سفیر و نایب امام علیه السلام منتقل می‌کردند و با واسطه سفیر از ناحیه مقدسه پاسخ پرسش‌های خود را دریافت می‌نمودند. سفیر در این ارتباط به منزله رأس هرم، وکیلان و خواص وسط و بدنه هرم و مردم به منزله قاعده هرم با هم در ارتباط بودند.

در آغاز تقریباً این ارتباط هرمی در بین شیعیان «بغداد» برقرار بود و سپس فراگیر شد. ابوجعفر محمد بن عثمان ده وکیل در بغداد داشت که از جمله آنان حسین بن روح بود. این عده به ظاهر وکیل شخصی ابوجعفر محمد بن عثمان در امور تجاری بودند، ولی در واقع وکیل در اموال امام مهدی علیه السلام بودند و برای سازمان وکالت شیعی فعالیت می‌کردند.

در آغاز کار حتی عالمان برجسته شهرستان‌ها از جانشینی امام عسکری علیه السلام اطلاعی نداشتند. برای مثال، بنا به روایت مجلسی در *بحارالانوار* و شیخ طوسی در کتاب *الغیبة*، محمد بن ابراهیم مهزیار اهوازی پس از رحلت امام عسکری علیه السلام حضرت حجت علیه السلام را نمی‌شناخت. او پس از چند سال که از رحلت امام یازدهم علیه السلام گذشته بود، به منظور شناخت جانشین آن حضرت به عراق مسافرت کرد.^۱ مردم «دینور» بعد از گذشت یکی دو سال از رحلت امام عسکری علیه السلام سرگردان بودند که وجوهات شرعی را به چه کسی بدهند. به نزد احمد بن محمد دینوری رفتند و او گفت:

یا قوم هذه حيرة ولا نعرف الباب في هذا الوقت؛

ای مردم الان وضع معلوم نیست. نمی‌دانیم سفیر و نایب خاص حضرت در این وقت چه کسی است.^۲

این ارتباط در آغاز فعالیت نواب اربعه در دوره غیبت صغری برقرار نبود؛ زیرا

۱. *بحارالأنوار*، ج ۵۱، ص ۳۱۰، شیخ طوسی، *الغیبة*، ص ۲۶۳؛ *تاریخ الغیبة الصغری*، ص ۹۱.
۲. همان.

مسئله نیابت خاصه باید پنهان می‌ماند. فعالیت‌های استتاری سازمان وکالت بازتاب و واکنش ظلم حاکمان بود.

کم‌کم شیعیان به صورت پنهانی نام و نشانی سفیر را از وکیلان و خواص گرفتند و توانستند با آنان تماس مستقیم برقرار کنند. این کار بیشتر از زمان سفارت دومین سفیر شروع شد و ادامه یافت.

شیخ طوسی درباره این نوع ارتباط می‌نویسد: عده‌ای از افراد مورد اعتماد به نزد سفیران امام مهدی علیه السلام می‌رفتند و با دادن نامه و یا بیان خواسته‌های خود پاسخ آن را از ناحیه مقدسه و توسط سفیران دریافت می‌کردند.^۱

گاهی در این ارتباط مستقیم پاسخ‌هایی به صورت کتبی دریافت می‌کردند؛ نامه می‌دادند و بعد از چند روز پاسخ آن را دریافت می‌کردند. برخی از روایات چنین آورده‌اند:

فلما کان بعد ثلاثة أيام قال لی صاحبی الانعود الی ابي جعفر؛^۲

پس از گذشت سه روز رفیقم به من گفت: برویم نزد ابوجعفر محمد بن عثمان تا جواب نامه را دریافت نماییم.

در روایت دیگر آمده است:

ثم أخبرنی بعد ذلك بثلاثة أيام؛^۳

پس از سه روز پاسخ نامه‌ام را داد.

گاهی هم به صورت شفاهی پاسخ داده می‌شد، چنان‌که حسین بن روح به برخی از پرسش‌کنندگان گفت: شما مأموریت دارید: به «حائر» بروید.^۴

د) وظایف و مسئولیت‌های نواب اربعه

وظایف و محور کلی فعالیت‌های نواب اربعه بدین قرار است:

۱. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۴۰۴.

۲. همان، ص ۳۰۳.

۳. همان، ص ۳۲۰.

۴. همان، ص ۳۰۷.

۱. زدودن شک و حیرت مردم درباره وجود امام مهدی (عج)

شیعیان با توجه به اوضاع سیاسی در آغاز غیبت صغری از وجود فرزند برای امام عسکری (عج) بی خبر و در حیرت بودند؛ چرا که جو اختناق حاکم بود و اگر امام مهدی (عج) در خفا به سر نمی برد، در همان آغاز حضرت را می کشتند. در سال ۲۶۰ قمری که امام عسکری (عج) رحلت نمود، تنها افرادی ویژه از وجود امام مهدی (عج) باخبر بودند. مهم ترین وظیفه نواب اربعه به ویژه سفیر اول؛ یعنی عثمان بن سعید عمروی، اثبات فرزنددار بودن امام عسکری (عج) برای شیعیان بوده است؛ فرزندی که امام است و او نایب خاص آن حضرت به شمار می رود.

عثمان بن سعید عمروی با اعتمادی که در نزد دو امام هادی و عسکری (عج) به دست آورده بود و بزرگان شیعه امامیه به صداقت و درست کاری وی اعتقاد داشتند، در این زمان حساس، شک مردم را درباره وجود و امامت امام مهدی (عج) توانست بزدايد و نیز برای آنان ثابت کرد که وی به درستی وکیل خاص ناحیه مقدسه است. گاهی هم این منزلت و درست کاری و اعتماد مردم به او، برای زدودن شک و حیرت بسنده نبود و از او دلایل صدق بر ادعایش می خواستند و از او کرامت و شبهه معجزه می طلبیدند و عثمان نیز از ناحیه مقدسه دلایلی می آورد و آنان به وجود و امامت امام مهدی (عج) و نیز به وکالت خاصه وی معتقد می شدند.

محمد بن یعقوب از سعد اشعری قمی در این باره روایتی بدین مضمون نقل می کند:

حسن بن نصر که در میان شیعیان قم جایگاه ویژه ای داشت، بعد از رحلت امام عسکری (عج) در حیرت بود. او و ابوصدام و عده ای دیگر تصمیم گرفتند که از امام بعدی جويا شوند. حسن بن نصر به نزد ابوصدام رفت و گفت: امسال می خواهم به حج بروم. ابوصدام از او خواست که این سفر را به تعویق انداز، ولی «حسن بن نصر» گفت: نه! من خوابی دیده ام و بیمناکم. بنابراین، باید بروم. قبل از حرکت به احمد بن یعلی بن حماد درباره اموال متعلق به امام (عج) وصیت کرد که این اموال را نگه دارد تا این که جانشین امام عسکری (عج) مشخص شود. به بغداد رفت و در آنجا ناحیه مقدسه توقیعی به دستش رسید و به امامت امام مهدی (عج) و نیز به وکالت خاصه عثمان بن سعید عمروی مطمئن شد.^۱

۱. الکافی، ج ۱، ص ۵۱۷-۵۱۸.

این وظیفه در دوره عثمان بن سعید عمروی که آغاز غیبت صغری بود، بیشتر بر دوش وی سنگینی می‌کرد؛ چرا که مسئله امامت امام مهدی (ع) و نیابت سفیران در زمان نیابت دیگر سفیران اندکی برای شیعیان ثابت شده بود. در دوره نیابت محمد بن عثمان هم اندکی شک و حیرت درباره وجود امام (ع) زدوده شد. به همین جهت، در این باره از محمد بن عثمان نیز روایاتی نقل شده است.^۱

۲. حفظ امام (ع) از راه پنهان داشتن نام و مکان آن حضرت

آنان وظیفه داشتند که در هر اوضاعی از بیان نام و نشان امام مهدی (ع) خودداری کنند؛ چرا که اگر نام و نشان ایشان را برملا می‌کردند، جان امام (ع) در خطر می‌افتاد. امام مهدی (ع) در توقیعی به محمد بن عثمان بن سعید عمروی بیان داشت که از ذکر نام و نشان آن حضرت خودداری کند و در جهت پنهان داشتن نام و مکان آن حضرت بکوشد.^۲

این وظیفه چنان مهم بود که می‌توان گفت: از معیارهای مهم در گزینش سفیر نزد ناحیه مقدسه بود. به ابوسهل نوبختی گفتند: که چرا تو به مقام سفارت انتخاب نشده‌ای، در حالی که حسین بن روح سفیر آن حضرت شده است؟ او در پاسخ گفت: من نمی‌توانم مانند حسین بن روح راز نگه‌دار باشم. او به خوبی برای حفظ امام مهدی (ع) می‌کوشد. اگر او امام را زیر عبای خود پنهان کند و او را تهدید کنند که امام را به آنان نشان دهد، نشان نخواهد داد، حتی اگر بدنش را قطعه قطعه کنند.^۳

۳. سازماندهی و سرپرستی سازمان وکالت

ارتباط مستقیم مردم با امام مهدی (ع) در عصر غیبت صغری قطع شد. اما ارتباط غیر مستقیم و با واسطه سازمان وکالت برقرار بود. از زمان امامان پیشین (ع) وکیلان فراوانی در بغداد، سامرا و دیگر سرزمین‌ها در سازمان وکالت فعالیت می‌کردند و

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۹-۳۳۱؛ شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۳۵ و ۳۴۰؛ دکتر جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (ع)، ص ۱۴۳ و ۱۴۴؛ شیخ طوسی، الغیبه، ص ۳۶۲-۳۶۳.

۲. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۳۶۳.

۳. همان، ص ۳۹۰.

اموال امام را نگاه می‌داشتند. این شبکه و یا سازمان پنهانی وکالت با درگذشت امام عسکری علیه السلام هم‌چنان با سرپرستی نواب اربعه پویا ماند. آنان در این مسئولیت بزرگ وظیفه داشتند که سازمان وکالت را از نفوذ دشمن به دور دارند تا دشمن با وارد شدن در سازمان، وکیلان و مسئول سازمان (سفیر) را نتواند بشناسد و این راه ارتباطی میان امام و شیعیان را قطع کند. گاهی برای این هدف خود امام علیه السلام نیز به کمک آنان می‌شتافت. برای نمونه، آن‌گاه که عیبدالله بن سلیمان، وزیر معتضد، خلیفه عباسی، به درون تشکیلات سازمان وکالت رخنه کرد تا با ارسال وجوه شرعی به یکی از وکیلان حضرت، آنان را شناسایی کند، ناحیه مقدسه توقیعی صادر فرمود که هیچ یک از وکیلان تا زمانی از مردم وجوهات نگیرند. ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید عمروی این فرمان امام مهدی علیه السلام را به وکیلان رساند و بدین وسیله، توطئه وزیر نقش بر آب شد.^۱

۴. پاسخ‌گویی به پرسش‌های فقهی و مشکلات عقیدتی

پاسخ‌گویی به پرسش‌های دینی و مشکلات عقیدتی و رفع شبهات دیگر از وظایف مهم نواب اربعه بود. آنان گاهی ناچار می‌شدند برای این منظور از دیدارهای پنهانی خود با امام مهدی علیه السلام پرده بردارند.^۲

گاهی توقیعی از ناحیه مقدسه ارائه می‌دادند تا شبهه‌ای برطرف شود^۳ و گاهی هم پرسش‌های فقهی و مسائل مستحدثه شیعیان را به پیش‌گاه امام مهدی علیه السلام می‌رساندند و پاسخ آن را دریافت و به شیعیان ابلاغ می‌کردند، مانند پرسش‌های اسحاق بن یعقوب^۴ و نیز پرسش‌های مردم قم که توسط محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری به چهارمین سفیر و نایب خاص حضرت ابوالقاسم، علی بن محمد سمری تحویل داده می‌شد و از ناحیه مقدسه پاسخ آنها را ابلاغ می‌فرمود.^۵ گاهی هم در مناظره، استدلال

۱. الکافی، ج ۱، ص ۵۲۵.

۲. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۴۰-۴۴۱.

۳. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۲۹۸-۲۹۹.

۴. طبرسی، اعلام الوری، ص ۴۵۲-۴۵۳.

۵. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۳۵۹-۳۶۶.

می کردند و محتوای استدلال را از امام مهدی علیه السلام دریافت می نمودند و آن را ابلاغ کردند.^۱

۵. اخذ و توزیع اموال متعلق به امام علیه السلام

اخذ وجوه شرعی و توزیع آن از کارهای مهم سازمان وکیلان بود که از زمان امام ششم علیه السلام به بعد رواج گرفت و با استتاری بیشتر در زمان غیبت صغری آن را پی گرفتند. نواب اربعه این وجوهات و اموال متعلق به امام مهدی علیه السلام را به گونه مستقیم و یا از طریق وکیلان و خواص اخذ می کردند و به هر طریق ممکن به امام مهدی علیه السلام تحویل می دادند و یا این که به دستور ایشان در موارد خاصی مصرف می کردند. امام مهدی علیه السلام در روز پس از رحلت امام عسکری علیه السلام و یا در همان روز، پس از مراسم به خاک سپاری امام عسکری علیه السلام به هیئت قمی ها دستور داد که اموال آن حضرت را به ابوعمر و عثمان بن سعید عمروی وکیل ایشان در بغداد بدهند.^۲

۶. مبارزه با غالیان و مدعیان دروغین نیابت و بابیت و افشای ادعاهای باطل آنان

مبارزه با غالیان و مدعیان دروغین نیابت، بابیت و وکالت و افشای ماهیت آنان از دیگر وظایف نواب اربعه بود تا زمینه گمراهی مردم را از میان ببرند؛ چرا که نواب اربعه، در مسیر اهداف پیامبران و امامان حرکت می کردند و شالوده اهداف انبیا و امامان علیهم السلام هدایت و زدودن ضلالت و انحراف بود. سفیران ویژه امام علیه السلام نیز در همین راستا با افرادی که ادعای نادرست نیابت و وکالت داشتند، مبارزه می کردند و ماهیت آنان را روشن می نمودند تا شیعیان امامیه، در دام آن افراد شیاد و منحرف نیفتند و با شناخت نایبان خاص، از رهنمودهای امام مهدی علیه السلام در دوره غیبت صغری بهره مند شوند.

بسیاری در این دوره هفتادساله، به دروغ ادعای بابیت و وکالت می نمودند، مانند: حسین بن منصور حلاج، محمد بن علی شلمغانی، معروف به ابن عزافر یا عزافر، ابوبکر محمد بن احمد بن عثمان عمروی، معروف به بغدادی، محمد بن مظفر،

۱. همان، ص ۳۲۲ - ۳۲۴.

۲. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۷۸.

معروف به ابودلف کاتب، اسحاق احمر، باقطنانی ابومحمد شریعی، محمد بن نصیر نمیری و احمد بن هلال کرخی. نواب اربعه با آنان به مبارزه برخاستند و از ناحیه مقدسه توقیعاتی با واسطه آنان صادر شد و شیعیان امامیه با روشن شدن ماهیت آنان، از این نوع انحرافات مصون ماندند و به وکالت و سفارت نواب اربعه بیشتر اعتماد کردند و مسائل شرعی خویش را از این طریق با امام مهدی علیه السلام در میان گذاشتند و رهنمودهای لازم را دریافت داشتند.

برای نمونه، برخی از این توقیعات در پی می آید:
یکم. آن گاه که احمد بن هلال کرخی منحرف شد و برخی از ضروریات دینی را انکار نمود و خود به جای محمد بن عثمان عمروی ادعای نیابت کرد، توقیعی از ناحیه مقدسه صادر شد. امام مهدی علیه السلام در این توقیع خطاب به محمد بن عثمان عمروی فرمود:

و نحن نبرأ الى الله تعالى من ابن هلال - لا رحمة الله - و ممن لا يبرأ منه، فاعلم
الاسحاقى و أهل بلده مما أعلمناك من حال هذا الفاجر و جميع من كان سئلك و
يسئلك عنه؛^۱

ما از ابن هلال و هر کس که از او دوری نکند، بی زاریم. خدا او را نیامزد، تو به اسحاقی و هم وطنان او آنچه را گفتیم، اعلان کن و هر کس از تو درباره ابن هلال پرسیده و یا می پرسد، جریان را بگو!

هم چنین آن گاه که انحراف ابومحمد، حسن شریعی که در زمان نیابت محمد بن عثمان بن سعید عمروی ادعای نیابت نمود، روشن گردید، توقیعی از ناحیه مقدسه صادر شد و ماهیت او برای شیعیان روشن گردید.^۲

۷. مبارزه با وکیلان خیانت کار

عده ای در آغاز عصر غیبت صغری از وکیلان زمان امام حسن عسکری علیه السلام بلکه امام هادی علیه السلام به شمار می رفتند. در زمان امام عسکری علیه السلام این شمار از وکیلان در

۱. خوئی، معجم رجال الحديث، ج ۲، ص ۳۵۶؛ تستری، قاموس الرجال، ج ۱، ص ۶۷۴؛ بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۳۰۷. (به نقل از: شیخ طوسی، الغيبة، ص ۳۵۳)

۲. شیخ طوسی، الغيبة، ص ۳۹۷.

سازمان وکالت زیر نظر ابو عمرو، عثمان بن سعید عمروی فعالیت می کردند. این وکیلان پس از رحلت امام عسکری علیه السلام زیر نظر نایب اول امام مهدی علیه السلام عثمان بن سعید عمروی تلاش می کردند و پس از آن زیر نظر محمد بن عثمان بن سعید عمروی نایب دوم به فعالیت خود ادامه دادند. گاهی که برخی از وکیلان منحرف می شدند و به سوی خیانت می غلتیدند و از وظایف اصلی خود روی می تافتند و برای سازمان پنهانی وکالت مشکلاتی به وجود می آوردند و گاهی که وکیلی از مردم، اموال امام علیه السلام و وجوه شرعی را جمع می کرد و آنها را به واسطه نواب اربعه برای «ناحیه مقدسه» نمی فرستاد و در نزد خود نگه می داشت، نواب اربعه هر کدام در زمان نیابت خود مسئولیت پیدا می کردند تا با آن وکیل خائن مبارزه کنند. گاهی نیز ناحیه مقدسه توسط یکی از سفیران چهارگانه، توقیعی را منتشر و خیانت وکیل خائن را آشکار می فرمود و مردم از گمراهی نجات پیدا می کردند.

۸. آماده سازی مردم برای پذیرش غیبت کبری

فراهم کردن زمینه برای پذیرش غیبت کبری آخرین وظیفه مهم نواب اربعه، به ویژه آخرین نایب خاص آن حضرت یعنی ابوالحسن علی بن محمد سمری بوده است. در میان وظایف پیش گفته، می توان ادعا کرد که تقریباً دو وظیفه، جنبه اختصاصی داشت: یکی زدودن شک و حیرت مردم درباره وجود امام مهدی علیه السلام و اثبات و اقناع مردم در این باره که امام عسکری علیه السلام فرزندی دارد و او اکنون امام است. این وظیفه بیش از همه بر دوش ابو عمرو عثمان بن سعیدی عمروی بود و بعد که این اعتقاد تثبیت شد، در زمان سه نایب دیگر چندان دشواری در این باره برای آنان وجود نداشت. وظیفه دیگر آماده سازی مردم برای پذیرش غیبت کبری بود که ابوالحسن علی بن محمد سمری، آخرین سفیر ویژه امام مهدی علیه السلام، این وظیفه را بیش از همه بر دوش داشت. بنابراین، امام مهدی علیه السلام از راه کرامت و اعجاز به ابوالحسن علی بن محمد سمری کمک کرد و شش روز قبل از مرگش توقیعی صادر نمود و زمان دقیق درگذشت وی را بیان داشت تا این که حجت بر همگان تمام شود و اذهان، آماده پذیرش دوره دیگری از غیبت آن حضرت گردد.

سید محمد صدر در این باره می نویسد:

هدف اساسی از سفارت دو چیز است:

۱. آماده کردن اذهان و افکار برای «غیبت کبرا»ی امام مهدی علیه السلام و عادت دادن گام به گام مردم بر مسئله دوری و محجوب بودن از امام و احساس ناراحتی نکردن از این موضوع؛ زیرا عدم آمادگی ممکن بود منجر به انکار مطلق امام مهدی علیه السلام گردد. از این رو، می بینیم که چگونه عسکریین [امام هادی و امام عسکری علیه السلام] مسئله احتجاج را تدریجاً آغاز کردند و امام عسکری علیه السلام شخصاً و به صورت رسمی خود را بیشتر، از مردم پوشیده می داشت.

پس دوران سفارت نیز یکی از همان مراحل تدریجی برای آمادگی ذهنی مردم برای پذیرش غیبت کبری به شمار می آید.

۲. قیام به مصالح اجتماعی و ارکان اساسی طرفداران ائمه علیهم السلام، مصالحی که طبعاً با دوری از امام و پنهان بودن ایشان از صحنه زندگی از دست می رود؛ نه تنها در این جا، بلکه در هر موردی با از میان رفتن رهبر اجتماعی، مصالح آن اجتماع به خطر می افتد.

از این رو، سفارت قرار داده شده است تا امام مهدی علیه السلام گرچه شخصاً و به صورت رسمی رهبری را در دست ندارد، ولی با رهنمودها و فرمان خود، اجتماع را به صورت غیررسمی رهبری نماید. این هدف را همه سفیران به نحو احسن انجام دادند، به طوری که در حد امکان در آن جوّ پر تلاطم و کنترل شدید، برای حفظ مصالح اجتماعی، قیام و اقدام نمودند و از آن جوّ اختناق و فشار بیش از این بازده، نمی توان توقع داشت.^۱

نصب وکیلان برای نواحی شیعه نشین در عصر غیبت صغری

علاوه بر سفیران و نواب اربعه که در عصر غیبت صغری وکالت خاص حضرت مهدی علیه السلام را بر عهده داشتند، چندین وکیل در دیگر سرزمین های شیعه نشین عالم اسلامی پراکنده بودند؛ کسانی که مأمور بودند وظایف وکالت را همانند وکیلان پیشین امامان علیهم السلام انجام دهند و سرانجام برای کسب تکلیف به نزد وکیلان خاص یا نواب اربعه بازگردند. همان گونه که گذشت، این وکیلان در سرزمین های عالم

۱. سید محمد صدر، تاریخ الغیبة الصغری، ص ۴۲۶.

اسلامی و حتی بنابر برخی قراین، در بغداد یعنی محل اقامت نوّاب اربعه فعالیت می‌کرده‌اند. طبیعی است که در عصر غیبت صغری با توجه به غیبت امام علیه السلام و از سویی بیشتر شدن شمار شیعیان و مناطق شیعه‌نشین، لازم بود وکیلان و نمایندگان سازمان وکالت به دست‌یاری نوّاب خاص حضرت مهدی علیه السلام و وظیفه ارتباط شیعیان با بغداد را به عهده گیرند. قراین موجود دالّ بر فزونی این وکیلان است. با وجود این که شمار این وکیلان در مناطق شیعه‌نشین فراوان بوده، متأسفانه اسامی آنان به گونه کامل در منابع رجالی و روایی و تاریخی ضبط نشده است. شیخ طوسی در کتاب *الغیبة* درباره وکیلان عام عصر غیبت صغری چنین فرموده است:

و قد کان فی زمان السفراء المحمودین أقوام ثقات ترد علیهم التوقعات من قبل المنصوبین للسفارة من الاصل؛^۱

همواره در زمان سفیران ستوده شده، مردمانی ثقة بوده‌اند که توقعاتی از جانب سفیران ویژه دریافت می‌کرده‌اند.

سپس به ذکر نام تنها چند تن از آنان بسنده کرده است، با این که در عبارت فوق عبارات «أقوام» به کار رفته که فراوانی این وکیلان را نشان می‌دهد. به هر حال، با توجه به این که وجود این وکیلان در این عصر نیز هم‌چون اعصار پیشین، برای پیش‌برد اهداف سازمان وکالت ضروری بوده، امام عصر علیه السلام به تعیین و نصب آنان اقدام می‌نموده است. قراین موجود نشان می‌دهد که خود امام علیه السلام به این کار می‌پرداخته است. نصب محمد بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی به فرمان حضرت حجت علیه السلام به وکالت در ناحیه اهواز به جای پدرش، شاهد بر این سخن، است. حضرت در این انتصاب در پیامی به او فرمود:

قد أقمتاک مقام أبیک؛^۲

تو را به وکالت به جای پدرت نصب نمودیم.

همان‌گونه که گذشت، نام این وکیلان به گونه کامل در منابع ما وجود ندارد، ولی

۱. شیخ طوسی، *الغیبة*، ص ۴۱۳.

۲. تنقیح المقال، ج ۱، ش ۲۱۸.

با جست‌جویی در منابع رجالی، نام شماری از آنان به دست می‌آید که همراه با شرح اجمالی از شخصیت آنان در پی می‌آید:

۱. ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی کوفی رازی

شیخ طوسی در *رجال*، از او به عنوان «أحد الأَبواب» یاد کرد.^۱ و در کتاب *الغیة*، وی را از سفیران پسندیده عصر غیبت شمرده که از ناحیه سفیران خاص برای آنان توقیعاتی می‌رسید. سپس به بیان روایاتی پرداخته که بر جلالت قدر وی نزد «ناحیه مقدسه» دلالت دارد. از بعضی این روایات فهمیده می‌شود که او به عنوان وکیل ارشد در ناحیه ری که محل رجوع دیگر وکیلان نیز بود، فعالیت می‌کرد. از جمله این روایات، روایت صالح بن ابی صالح است که می‌گوید:

برخی مردم در سال ۲۹۰ قمری از من طلب کردند که وجوه مالی آنان را بگیرم. من در این باره از ناحیه مقدسه کسب تکلیف کردم. پاسخ رسید که محمد بن جعفر عربی در ری و از افراد مورد وثوق ماست. وجوهات به او تحویل داده شود.

این روایت دلالت دارد که ابوالحسین اسدی در دوران نیابت سفیر دوم یعنی محمد بن عثمان عمروی به وکالت مشغول بوده و نیز وی وکیل ارشد بود. این دو نکته از روایت صالح بن ابی صالح و از فرستادن ایشان به نزد اسدی فهمیده می‌شود.

بنابر برخی دیگر از شواهد، وی کار نظارت بر عمل کرد وکیلان نواحی شرقی ایران را نیز بر عهده داشت.^۲

۲. ابو عبدالله بن هارون بن عمران همدانی

او بنابر آنچه شیخ طوسی در تهذیب آورده، از نخبگان و بزرگان شیعه بود.^۱ بنا به تصریح نجاشی، وی و پسرش در ناحیه همدان سروکیل و پایگاه مراجعه وکیلان آن ناحیه بودند. تعبیر نجاشی چنین است:

۱. شیخ طوسی، *رجال*، ص ۴۳۹.

۲. نک: *تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم*، ص ۱۷۴.

در زمان قاسم بن محمد در همدان، به همراه وی ابوعلی بسطام بن علی و العزیز بن زهیر که یکی از «بنی کشمرد» بود، هر سه در یک موضع در همدان به وکالت مشغول بودند و در این باره به ابومحمد، حسن بن هارون بن عمران همدانی مراجعه و کسب تکلیف می‌کردند. پیش از وی نیز به نزد پدرش ابوعبدالله بن هارون می‌رفتند و فرمان می‌گرفتند و ابوعبدالله و پسرش ابومحمد هر دو وکیل بوده‌اند.^۲

۳. محمد بن صالح بن محمد همدانی

شیخ طوسی در کتاب رجال، او را جزء اصحاب امام عسکری علیه السلام برشمرد.^۳ شیخ صدوق وی را از جمله وکیلان قائم^۴ دانسته است که به دیدار با آن حضرت شرف یافته و بر معجزات آن حضرت آگاهی یافته‌اند.

وی در نامه‌ای به محضر حضرت حجت علیه السلام درباره حدیث «خداً منا و قوَّامنا شرار خلق الله» از آن حضرت پرسید و آن جناب در توقیعی به او فرمودند: پاسخ آن، در کمال الدین اثر شیخ صدوق آمده است.^۵

۴. ابواسحاق، محمد بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی

او نیز از وکیلان و ابواب معروف ناحیه مقدسه شناخته شده است و شیخ صدوق نیز وی را از وکیلان مهدی علیه السلام و از کسانی که به دیدن آن حضرت و مشاهده معجزاتش موفق شده‌اند، برشمرد. او پس از وفات پدرش که از وکیلان ناحیه اهواز بوده، اموال ناحیه مقدسه را به سوی بغداد روانه کرد و به باب امام علیه السلام سپرد و سرانجام توقیعی از ناحیه مقدسه به دست او رسید که بنابر آن، وی به جای پدر نصب شده بود. از این واقعه وکالت پدرش برای امام عسکری علیه السلام و نیز برای ناحیه مقدسه استنباط می‌شود. افزون بر آن، رجال‌شناسان به وکالت پدرش برای امام

۱. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۴۱۳.

۲. نک: تنقیح المقال، ج ۳، ش ۱۲۷۵۷.

۳. طوسی، رجال، ص ۴۰۲.

۴. شیخ صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۴۴۲.

۵. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۳.

هادی علیه السلام نیز تصریح کرده‌اند.^۱

۵. قاسم بن علاء

او اهل آذربایجان و از وکیلان ناحیه مقدسه در این منطقه بود. شیخ صدوق وی را از جمله وکیلانی بر شمرده که به دیدن حضرت مهدی علیه السلام و آگاهی بر معجزاتش توفیق یافتند. شیخ طوسی در کتاب *الغیبه*، ماجرای را پیرامون چگونگی وفات وی نقل کرده که عنایت حضرت مهدی علیه السلام به او را می‌نماید. آن توقیع از وفات وی چهل روز پس از دریافت نامه خبر داده بود که جایگاه والای او را در نزد آن حضرت می‌نماید.^۲

۶. حسن بن محمد بن قطاه صیدلانی

حسن بن محمد در عصر غیبت صغری، وکیل وقف در «واسط» بود. آن گونه که جعفر بن محمد بن متیل نقل نموده، ابوجعفر عمروی او را با مقداری لباس و درهم به واسط فرستاد. وقتی در آنجا با حسن بن محمد ملاقات کرد، دریافت که محمد بن عبدالله از شیعیان (و شاید از وکیلان) واسط درگذشته و این لباس و درهم برای کفن و دفن او فرستاده شد. این واقعه دلالت می‌کند که وی در دوره نایب دوم به وکالت مشغول بود.^۳

۷. محمد بن شاذان بن نَعیم شاذانی نیشابوری

او را نیز از وکیلان ناحیه مقدسه دانسته‌اند. او واقعه‌ای نقل کرده که وکالتش را تأیید می‌کند:

۴۸۰ درهم نزد من جمع شد، بیست درهم نیز از نزد خود بر آن افزودم و به سوی ابوالحسین اسدی (در ری) فرستادم و در مورد افزودن بیست درهم چیزی ننوشتم. جواب رسید که پانصد درهمی که بیست درهم آن از مال تو بود، دریافت شد.

۱. نک: تنقیح المقال، ج ۲، ش ۱۰۲۲۲.

۲. تفصیل نقل شیخ را در تنقیح المقال، ج ۲، ش ۹۵۸۸ نگاه کنید.

۳. نک: کمال الدین، ص ۵۰۴؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۳۳۶.

این جریان وکالت او را می‌نماید؛ چرا که به گفتهٔ او ۴۸۰ درهم نزد او جمع شده بود و بیست درهم از خود بر آن افزوده، پس جز آن بیست درهم، اموال امام بوده که مردم به او داده بودند. شیخ صدوق نیز نقل کرده که وی از جمله وکیلان صاحب الامر^{علیه السلام} و اهل نیشابور بوده است که او را دیده و بر معجزات او آگاه شده است. از این ماجرا می‌توان استنباط کرد که وی در نیشابور به وکالت مشغول بوده و معاصر ابوالحسین اسدی و هم‌چنین محمد بن عثمان نایب دوم بود.^۱

۸. عزیز بن زهیر

همان‌گونه که نجاشی در ترجمهٔ محمد بن علی بن ابراهیم همدانی تصریح کرد، عزیز بن زهیر از وکیلان ناحیهٔ مقدسه در همدان بوده که در امر وکالت وظیفه داشته به نزد ابومحمد حسن بن هارون برود.^۲

۹. قاسم بن محمد بن علی بن ابراهیم همدانی

نجاشی دربارهٔ او، پدر و جدش تصریح کرده که آنان وکیلان ناحیهٔ مقدسه در همدان بوده و وی در امر وکالت به حسن بن هارون مراجعه می‌کرد. علامه نیز به وکالت او از جانب ناحیهٔ مقدسه تصریح نمود.^۳

۱۰. ابوعلی بسطام بن علی

همان‌گونه که از تصریح نجاشی و علامه استنباط می‌شود، او وکیل ناحیهٔ مقدسه در همدان بوده و در امور وکالت از حسن بن هارون فرمان می‌گرفت.^۴

۱۱. علی بن حسین بن علی طبری

علی بن الحسین بنابر تصریح شیخ در کتاب رجال، از اهل سمرقند و وکیل بود. گرچه تنها تعبیر «وکیل» در وکالت برای ائمه^{علیهم السلام} تصریح ندارد، ولی چون اطلاق وکیل در کتب رجالی، ظهور در وکالت برای ائمه دارد، وکالت او برای ائمه^{علیهم السلام}

۱. نک: تنقیح المقال، ج ۳، ش ۱۰۸۴۳؛ کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۸۶.

۲. تنقیح المقال، ج ۲، ش ۷۹۰۲.

۳. همان، ش ۹۶۰۷.

۴. همان، ج ۱، ش ۱۲۸۶.

عصر غیبت صغرا (۲۶۰ - ۳۲۹ قمری) ۲۶۹

استنباط می‌شود. همین‌گونه از گفته‌ی شیخ طوسی، که او از جعفر بن محمد بن مادلی و ابوالحسین اسدی نقل روایت می‌کرده، روشن می‌شود که وی نیز معاصر نایب دوم بود.^۱ هم‌چنین احتمال دارد که وی در سمرقند به وکالت مشغول بوده باشد.

۱۲. ابوهاشم، داود بن قاسم جعفری

طبرسی در *اعلام‌الوری* او را از سفیران و ابواب معروف عصر غیبت دانسته است. وی از عصر امام رضا علیه السلام تا عصر غیبت، همه‌ی امامان را درک کرد و احادیث بسیاری در فضایل وی نقل کردند و خود نیز احادیث فراوانی در بیان معجزات ائمه علیهم السلام نقل کرد. وکالت او برای دو امام هادی و عسکری علیهما السلام نیز آشکار است.^۲

۱۳. حسن بن نصر قمی

بنابر خبری صحیح در *کافی*، او از وکیلان ناحیه‌ی مقدسه بود؛ چرا که این خبر به جمع اموال توسط وکیلان در خانه‌ی حسن بن نصر اشاره کرد تا باب حضرت حجت علیه السلام بر آنان معلوم شود. او از جمله کسانی است که به دیدار با حضرت مهدی علیه السلام شرف یافت.^۳

۱۴. حاجز بن یزید الوشاء.

او از جمله دست‌یاران سفیر اول و دوم در بغداد بود. سفیر اول به کمک وی، احمد بن اسحاق و محمد بن احمد بن جعفر القمی القطان، امور دفتر سازمان وکالت در بغداد را اداره می‌کرد. او بنابر توقیعی از حضرت مهدی علیه السلام، توثیق شده است.^۴

وکالای خائن و مدعیان دروغین وکالت

انحراف در دستگاه وکالت، با انگیزه‌های گوناگون بود. انحراف‌ها در دو گروه بودند: گونه‌ای انحراف در میان کسانی بود که پیش‌تر امامی علیه السلام او را به وکالت

۱. همان، ج ۲، ش ۸۲۳۹.

۲. همان، ج ۱، ش ۲۸۶۰.

۳. کشی، رجال، ص ۵۳۴، ح ۱۰۱۹؛ تنقیح‌المقال، ج ۲، ش ۱۰۶۱۵.

۴. نک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۴۹ - ۱۵۰ و ۱۷۰ - ۱۷۱.

منصوب کرده، ولی بعد به فساد و خیانت گراییده‌اند و گونه‌ای دیگر از انحراف در میان کسانی بود که هرگز پیشینه وکالت، نیابت و باییت نداشتند، ولی به دلیل انگیزه‌هایی، به دروغ خود را وکیل و نایب امام علیه السلام خواندند و برخی را مدت زمانی به دور خود گرد آوردند که سرانجام رسوا شدند. این دو جریان نیز در عصر غیبت صغری و هم در دوره‌های پیش از شکل‌گیری سازمان وکالت بود. البته به نظر می‌رسد در عصر غیبت صغری بر دامنه این انحراف‌ها افزوده شد؛ از آن‌رو که نبود امام علیه السلام و سپردن امر به وکیلان و سفیران در این عصر، زمینه را برای فرصت‌طلبی این دسته از افراد آماده می‌ساخت.

برای شناخت تفصیلی این دو جریان، نخست باید کسانی را شناخت که سردمدار این دو جریان انحرافی بودند. لذا در آغاز جریان نخست یعنی خیانت و فساد در وکیلان امامان علیهم السلام، شناخت آن شخصیت‌ها، انگیزه آنان و سرانجامشان و در قسمت بعد، شناخت جریان دوم خواهد آمد.

الف) خیانت و فساد در برخی از کارگزاران سازمان وکالت

امامان هدی علیهم السلام برای تعیین وکیلان خود، با نگاه به اهمیت و حساسیت این وظیفه کسانی را برمی‌گزیده‌اند که به آنان اعتماد داشتند و از شروط ضرور بهره‌مند بودند، ولی با توجه به این‌که انسان در صورت تهذیب نکردن نفس و کسب نکردن شروط بایسته برای نجات از دام‌های شیطانی، زمینه لغزش برایش وجود دارد، در میان وکیلان امامان علیهم السلام نیز کسانی بوده‌اند که با وجود داشتن شروط ضرور برای وکالت در ابتدای امر، به علت قرار گرفتن در وضعیتی جدید و فراهم شدن زمینه‌های مناسب و وجود علت‌های مقتضی برای فساد و خیانت در وجودشان، دست به کارهایی ناشایست می‌زده‌اند که در نتیجه، بدان سبب امامان علیهم السلام آنان را عزل و طرد می‌کرده‌اند.

البته علت همه این خیانت‌ها و لغزش‌ها یک چیز نبوده است. انگیزه‌های خیانت آنان گوناگون به نظر می‌رسد، گرچه می‌توان همه علت‌ها را به مهذب نبودن آنان بازگرداند. انگیزه این وکیلان از خیانت، زمانی روشن‌تر خواهد شد که شخصیت آنان

یک‌به‌یک شناخته و انگیزه آنان بررسی شود. بنابراین، نخست ماجراهای پیش از غیبت صغری و سپس شخصیت وکیلان خائن در عصر غیبت صغری بررسی خواهد شد:

۱. واقفیه

پس از درگذشت امام کاظم علیه السلام در سال ۱۸۳ قمری، گروهی از برجسته‌ترین یاران آن حضرت و وکیلان ایشان در سرزمین‌های گوناگون به این نظریه گراییدند که امام علیه السلام زنده و از نظرها پنهان گردیده و به زودی با عنوان قائم آل محمد صلی الله علیه و آله ظاهر خواهد شد و حکومت عدل اسلامی را پایه خواهد گذارد. در آغاز می‌گفتند امام در فاصله هشت ماه ظاهر خواهد شد، گروهی از شیعیان به این دیدگاه گراییدند؛ آنان که پس از این، عقیده خود را عوض نکردند و هیچ کس را به جانشینی آن حضرت نپذیرفتند، در جامعه شیعه با عنوان «واقفیه» شناخته شدند و بعدها مخالفانشان آنان را «مطوره» خواندند. مانند «فطحیه» دانش‌مندان و محدثان برجسته‌ای از میان آنان برخاستند. برخلاف آنچه برخی از دانش‌مندان شیعی در قرن پنجم می‌پنداشتند این گروه تا آن زمان منقرض شده‌اند، پیروان این مذهب دست کم تا میانه قرن ششم وجود داشته‌اند.^۱

همان گونه که گذشت، سران این مذهب، برخی از شخصیت‌های برجسته و وکیلان امام کاظم علیه السلام بوده‌اند. نام این وکیلان، آن سان که در منابع آمده، از این قرار است: علی بن ابی حمزه بطنانی، عثمان بن عیسی الرواسی، زیاد بن مروان القندی، احمد بن ابی بشر السراج، ابن ابی سعید المکاری و منصور بن یونس بزرج.

این عده به طمع اموالی که شیعیان، بنابر وکالت‌شان به آنان سپرده بودند، پس از شهادت امام هفتم علیه السلام منکر شهادت و وفات آن حضرت شدند تا مجبور نباشند اموال را به جانشین آن حضرت یعنی امام رضا علیه السلام بسپارند. روایت یونس بن عبدالرحمن، از روایاتی است که انگیزه این وکیلان را از این ادعای باطل با صراحت بیان کرده است. مضمون این روایت چنین است:

۱. نک: کشی، رجال، ص ۴۹۳، ح ۹۴۶؛ شیخ طوسی، الغیبه، ص ۶۳.

پس از وفات ابوالبراهیم امام کاظم علیه السلام، نزد وکیلان آن بزرگوار اموال بسیار جمع شده بود و همین مسئله سبب قول به «وقف» و انکار وفات امام علیه السلام شد. برای مثال، نزد زیاد بن مروان قندی هفتاد هزار دینار، و نزد علی بن ابی حمزه سی هزار دینار بود. یونس بن عبدالرحمن پس از مشاهده این جریان انحرافی، مردم را به قبول امامت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام فرا خواند. وقتی علی بن حمزه و زیاد بن مروان این وضع را مشاهده کردند، کسی را نزد او فرستادند و با دادن وعده پرداخت ده هزار دینار، از وی خواستند که دست از اقدامات خود بردارد. یونس در پاسخ به آنان گفت: از امامان صادقین علیهم السلام روایت شده است که اگر بدعت‌ها ظاهر شدند، بر شخص آگاه لازم است که دانش خود را بروز دهد و اگر چنین نکرد خداوند نور ایمان را از وی می‌گیرد، و من در هیچ حالی جهاد و امر الهی را ترک نمی‌کنم. وقتی این دو نفر پاسخ قاطع وی را می‌شنیدند، راه دشمنی، دشنام و عداوت با وی را پیش گرفتند.^۱

افزون بر انگیزه اقتصادی و طمع مالی، وجود انگیزه حسادت در بعضی سران «واقفیه» درباره امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز احتمال می‌رود.^۲

البته در بین بعضی از عوام شیعیان، احتمال می‌رود که باور کرده بودند امام موسی بن جعفر علیه السلام همان مهدی و قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است، به ویژه آن که برخی از سران این فرقه با لطایف الحیل، قصد باوراندن این عقیده را داشتند. برای نمونه درباره محمد بن بشیر نقل شده است که صورتی ساخته بود و آن را به طریق شعبده حرکت می‌داد و به پیروان ساده‌دل این فرقه می‌باوراند که این، همان امام کاظم علیه السلام و زنده است. امام رضا علیه السلام به همین دلیل ریختن خون محمد بن بشیر را مباح اعلام فرمود. حضرت درباره او به علی بن حدید مدائنی فرمود:

اگر توانستی وی را به قتل برسانی، این کار را بکن و اگر در حال توانایی او را نکشتی، گنه‌کار خواهی بود.^۳

۱. نک: شیخ طوسی، الغیبه، ص ۶۴.

۲. کشی، رجال، ص ۴۸۲، ح ۹۰۸.

۳. تنقیح المقال، ج ۳، ش ۱۲۸۴۶.

۲. وکالت و جاسوسی علیه امام رضا (ع)

گاه دنیاطلبی و گرایش به ظواهر کاذب آن، ضعف در ایمان و نبود معرفت به امامان (ع) موجب می شد افرادی که از نزدیکان امامان (ع) و مورد وثوق آنان بوده اند، در دام وسوسه های شیطانی فروغلتند و به جای پایداری در صراط حق به دامان آلوده حاکمان فاسد فرو افتند.

هشام بن ابراهیم عباسی همدانی راشدی که بنا به روایت شیخ صدوق در توحید و عیون اخبار الرضا، پیش از انتقال امام رضا (ع) به طوس، از نزدیک ترین افراد به حضرت بود و امور حضرت در مدینه به دست او انجام می شد، شخصی عالم و ادیب بود که در حقیقت، وکالت ارشد آن حضرت را در مدینه بر عهده داشت و اموال و وجوهات را از نواحی مختلف گرد می آورد. هشام بن ابراهیم پس از انتقال امام رضا (ع) به طوس به فضل بن سهل، (ذوالریاستین)، نزدیک شد و کم کم به صورت جاسوس حکومتی در خانه امام (ع) در آمد. «مأمون» وی را به درباری حضرت نصب کرد و هیچ اتفاقی در خانه حضرت رخ نمی داد، مگر آن که او به مأمون گزارش می داد و هر کس قصد ملاقات با حضرت داشت، می بایستی از طریق «هشام بن ابراهیم» اقدام می نمود. وی تا جایی به مأمون نزدیک شد و مورد وثوق او قرار گرفت که مأمون فرزندش عباس را جهت تعلیم به او سپرد و از این جهت، به «هشام عباسی» شهرت یافت.^۱

۳. فارس بن حاتم قزوینی، وکیل خائن امام هادی (ع)

او از دستیاران اصلی امام هادی (ع) در سامرا بود. از آن جا که اهل قزوین بود، شیعیان این منطقه بیشتر به نزد وی می رفتند و وجوهات مالی را به او می پرداختند، ولی دنیاطلبی و فساد درونی موجب شد تا رفته رفته ماهیت اصلی خود را بنماید.

او در پی انحرافش به اختلاس اموال امام (ع) دست یازید. مخالفت و رقابت او با دیگر وکیل ارشد امام (ع) در سامرا یعنی علی بن جعفر همانی نیز دیگر از علت های

۱. در این باره نک: کشی، رجال، ص ۵۲۳، ح ۱۰۰۶؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۲۹۹؛ مکتب در فرآیند تکامل، ص ۱۰۰.

انحراف او بوده است. کار این رقابت و درگیری چنان بالا گرفت که به دشنام‌گویی و دشمنی سخت انجامید. این واقعه برای جامعه شیعی آن عصر که از هر سو در معرض تهاجم و سوء استفاده دشمنان بود، وضعیتی حسّاس و خطرناک پدید آورد. و از سویی موجب بدبینی به وکیلان حضرت در میان شیعه بود. لذا شماری از شیعیان مدتی از پرداخت وجوه شرعی به پیشگاه امام خودداری می‌کردند. افزون بر این، به لحاظ وکیل ارشد بودن آن دو، وکیلان مناطق گوناگون که تا آن زمان مبالغ جمع شده را از راه یکی از آن دو به محضر امام علیه السلام می‌رساندند، سرگردان بودند.

امام علیه السلام در پاسخ به این وضع، جانب علی بن جعفر همانی را گرفت و از وکیلان خود در مناطق مختلف خواست که برای ارتباط خود با ایشان و ارسال وجوهات، به نزد فارس بن حاتم نروند. با وجود این، در همان دستورالعمل با روشن‌بینی آشکار به وکیلان خود یادآور شدند که این دستور را محرمانه نگاه دارند و از تحریک فارس خودداری کنند. این دستور از آن رو بود که فارس مردی با نفوذ و راه ارتباط اصلی میان امام و شیعیان مناطق جبال (بخش مرکزی و غربی ایران) بود که وجوهات خود را معمولاً از راه او برای امام علیه السلام می‌فرستادند. اما فارس به رغم دستور امام علیه السلام هم‌چنان به دریافت وجوهات از آن مناطق ادامه می‌داد، ولی آنان را خدمت امام علیه السلام نمی‌فرستاد. امام علیه السلام اندکی بعد، تصمیم گرفتند که دستور خود را به گونه رسمی به اطلاع پیروان خود برسانند و از وکیلان خود بخواهند که به گونه صریح به شیعیان اعلام کنند که فارس وکیل ایشان نیست و کسی نباید وجوهات امام علیه السلام را به او بسپرد. سپس امام با صدور دو نوشته که یکی از آنها به تاریخ سه شنبه نهم ربیع‌الاول سال ۲۵۰ قمری بود، فارس را لعن و طرد فرمودند. از آن هنگام فارس به گونه علنی به مبارزه با امام علیه السلام برخاست. منابع موجود چیزی از جزئیات عملیات و اقدامات او به دست نمی‌دهند، جز آن‌که او به فسادانگیزی می‌پرداخت و شیعیان را به بدعت فرا می‌خواند و می‌کوشید آنان را به پیروی خود درآورد.

حساسیت و اهمیت مسئله از تصمیم امام علیه السلام درباره مباح بودن ریختن خون این شخص دانسته می‌شود. چنین دستوری از امامان علیهم السلام فقط برای موارد استثنایی صادر می‌شده است. پس از صدور این دستور، یکی از شیعیان آن حضرت به نام

جنید در کمین فارس نشست و در حالی که او بین دو نماز مغرب و عشاء از مسجد بیرون می‌آمد، با دو ضربه ساطور او را کشت و خود جان سالم به در برد. بدین‌گونه علت یکی دیگر از واقعه‌های بسیار خطرناک انحرافی در نهاد وکالت قطع گردید.^۱

۴. عروه بن یحیی؛ سوزاندن و دزدی اموال امام عسکری علیه السلام

عروه وکیل ارشد امام هادی و عسکری علیه السلام در بغداد بود. او در آغاز چنان مورد وثوق آن بزرگواران بود که امام عسکری علیه السلام ضمن توقیعی از وی با عنوان «وکیلنا و ثقتنا و الذی یقبض من موالینا» یاد می‌کند. در عصر امام عسکری علیه السلام، وی نیز همانند فارس بن حاتم به اختلاس اموال امام علیه السلام پرداخت و در این راه حتی از دروغ بستن به ساحت مقدس امام هادی علیه السلام نیز دریغ نورزید. او در مسیر انحرافی خود، کار را بدان‌جا رساند که ابتدا بخشی از اموال امام عسکری علیه السلام را سرقت کرد و بخشی دیگر را آتش زد و با این عمل، امام علیه السلام را بر ضد خود به غضب آورد، چنان‌که همان شب حضرت او را نفرین کردند، و فردای آن روز به هلاکت رسید.^۲

۵. کار زشت وکیل امام عسکری علیه السلام

علاوه بر جنبه‌های مالی و دنیاطلبی و یا رذایل نفسانی، مانند حسادت، گاهی انحرافات حاصل از شهوت‌طلبی در بعضی از وکیلان موجب بروز انحراف و فساد در برخی اعضای نهاد وکالت می‌شد.

آورده‌اند که یکی از وکیلان امام عسکری علیه السلام که بنابر تصریح منابع، در همسایگی خانه آن بزرگوار سکنا گزیده بود، گرفتار هجمه و ساوس شیطانی و تحریکات برآمده از شهوت‌پرستی شد و به کاری زشت با خادمی دست یازید، ولی پیش از آن کار، امام علیه السلام به گونه معجزه‌آسا از درهای بسته بر بالای سر او رفتند و با خطاب «اتق الله»

۱. معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۲۰۴؛ همان، ج ۱۱، ص ۱۵۰؛ وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۹۰. درباره شخصیت و سرانجام وی نگاه کنید به: کشی، رجال، ص ۵۷۳، ح ۱۰۸۶؛ تنقیح المقال، ج ۲، ش ۷۸۸۵؛ رجال، شیخ طوسی، ص ۳۹۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۲۸۴؛ مناقب، ج ۴، ص ۴۳۳.

او را از این کار بازداشتند و سپس دستور فرمودند که وی و آن خادم را بیرون کنند.^۱

۶. احمد بن هلال عبرتائی و احمد بن هلال کرخی

این دو نفر، بنا به عقیده برخی پژوهندگان، دو شخصیت متمایز از هم هستند، گرچه برخی از رجال‌شناسان؛ مانند مامقانی و خوئی آن دو را یک شخصیت دانسته‌اند. تمایز آنها از هم، از بیان شیخ طوسی در کتاب *الغیبه*، به دست می‌آید؛ چرا که وی احمد بن هلال عبرتائی را از وکیلان مذموم پیش از غیبت صغری و احمد بن هلال کرخی را از وکیلان مذموم عصر غیبت بر شمرده است. به هر حال، توقیعی از امام عسکری علیه السلام در لعن احمد بن هلال صادر شد^۲ و علت آن، خیانت او در اموال امام علیه السلام و اختلاس آنها بود. وی وکیل امام علیه السلام به شمار می‌رفت و معاصر امامان پیشین تا امام رضا علیه السلام بوده است. از آنجا که پس از صدور این توقیع، جامعه شیعه دوباره از حضرت درباره او پرسیدند، توقیع دیگری از آن حضرت در تأیید توقیع نخست صادر گردید.^۳

با وجود این، احمد بن هلال کرخی در عصر غیبت صغری به معارضه با سفیر دوم ناحیه مقدسه پرداخت و لذا توقیعی از نزد آن ناحیه در لعن و براءت از وی

۱. متن توقیع بنابر نقل شیخ علیه السلام چنین است: «روی محمد بن یعقوب قال: خرج الى العمري في توقيع طويل اختصرناه ونحن نبرء الى الله - تعالى - من ابن هلال لا رحمه الله و ممن لا يبرء منه، فاعلم الاسحاقي و اهل بلده مما اعلمناك من حال هذا الفاجر و جميع من كان سالك و يسالك عنه.» (نک: شیخ طوسی، *الغیبه*، ص ۳۵۳).

۲. نک: کشی، *رجال*، ص ۵۳۵.

۳. شیخ طوسی درباره وی از ابوعلی بن همام نقل کرده است که احمد بن هلال از اصحاب امام عسکری علیه السلام بود. وقتی شیعه بر وکالت محمد بن عثمان با توجه به تصریح امام عسکری علیه السلام اتفاق نمودند، وی از قبول این امر امتناع نمود و گفت: من نشنیده‌ام که امام عسکری علیه السلام به وکالت او تصریح داشته باشد. بله، من وکالت پدرش عثمان بن سعید را انکار نمی‌کنم. شما خود دانید و آنچه شنیده‌اید و لذا توسط شیعه و سپس امام علیه السلام لعن شد. توقیعی نیز به دست ابن روح در تبری از او صادر شد. (نک: شیخ طوسی، *الغیبه*، ص ۳۹۷)

با توجه به این که احمد بن هلال معروف به تصوّف بوده و در حالات وی نقل شده است که ۵۴ حج به جای آورده که بیست مورد از آنها با پای پیاده بوده است، لذا در توقیع صادر شده درباره وی آمده: «احذروا الصوفی المتصنّع...» (نک: *تنقیح المقال*، ج ۱، ش ۵۷۳)

صادر شد.^۱

۷. ابوطاهر محمد بن علی بن بلال بلالی

او از اصحاب امام عسکری علیه السلام بود. طبرسی او را از شمار سفیران عصر غیبت صغری و از ابواب معروف برشمرد. بنابر ظاهر کلام، وی در وثاقت و جلالت قدر به منزله افرادی هم چون قاسم بن العلاء و احمد بن اسحاق اشعری و ابوالحسین اسدی بوده؛ ولی شیخ طوسی او را از شمار وکیلان مذموم عصر غیبت برشمرد که ادعای بابیت نموده‌اند. از این رو، علامه در قبول روایات وی توقّف نموده است.

او در زمان امام عسکری علیه السلام وکیل آن جناب و پس از رحلتش وکیل ناحیه مقدسه بود، ولی پس از شروع سفارت سفیر دوم یعنی محمد بن عثمان عمروی، به مخالفت با وی پرداخت و اموال امام علیه السلام را نزد خود نگاه داشت و از تحویل آنها به سفیر دوم امتناع ورزید.

جریان معروفی میان او و سفیر دوم واقع شده است؛ عمروی در حالی که ابن بلال در جمع پیروانش نشسته بود، وارد منزل او شد و او را به خدا قسم داد که به فرمان امام عصر علیه السلام درباره بازگرداندن و سپردن اموال به عمروی اقرار کند و ابن بلال به اقرار مجبور شد. وقتی عمروی بیرون رفت، به پیروانش گفت ابوجعفر عمروی مرا به خانه‌ای برد و صاحب‌الزمان علیه السلام از بالای آن خانه، به گونه‌ای که بر من اشراف داشت، امر فرمود که اموال را به عمروی بسپرم و از شدت هیبت و رعبی که در دلم افتاد، فهمیدم صاحب‌الزمان علیه السلام است.^۲ درباره وی گفته‌اند که به گشاده‌دستی علی بن جعفر همانی، وکیل ارشد امام عسکری علیه السلام، در سفر حج، اعتراض نمود و امام علیه السلام

۱. نک: شیخ طوسی، *الغیبه*، ص ۳۹۸. در این ماجرا یکی از کسانی که ناظر این صحنه و شاهد بر سخنان ابن بلال بوده و گرایشی نیز به وی داشت، از او جدا شد.

۲. متن این جریان بنابر نقل شیخ علیه السلام چنین است: «حج ابوطاهر بن بلال فنظر الی علی بن جعفر و هو ینفق النفقات العظیمه فلما انصرف کتب بذلک الی اُبی محمد علیه السلام فوقع فی رقعه: "قد کُنّا امرنا له بمائه الف دینار، ثم امرنا له بمثلها فأبی قبوله ابقاء علینا، ما للناس و الدخول فی امرنا فی ما لم ندخلهم فیه"، قال: و دخل علی اُبی الحسن العسکری علیه السلام فامر له بثلاثین ألف دینار.» (شیخ طوسی، *الغیبه*، ص ۳۵۰)

پاسخ داد که دیگران را چه کار که در امور ما مداخله کنند. سرانجام وی به دلیل اصرار بر شیوه انحرافی خود همراه با شماری دیگر مانند شریعی، نمیری و هلالی، از ناحیه مقدسه لعن و نفرین شد.^۱

۸. أبوجعفر محمد بن علی شلمغانی ابن اُبی عزافر

نسبت او به «شلمغان» از آن روست که وی اهل قریه‌ای به این نام در «واسط» بوده است. او ابتدا دانش‌مندی با اعتقادات درست و فردی صالح می‌نمود. کتاب‌هایی مانند *التکلیف، العصمة، الزاهر بالحجج العقلية، المباهلة و الاوصياء* را به او نسبت داده‌اند.^۲ وی چنان مورد اعتماد بود که حسین بن روح، سفیر سوم حضرت حجت علیه السلام به هنگام پنهان شدنش در عصر مقتدر عباسی، وی را به جای خود به وکالت و جانشینی نصب نمود و در این ایام، شیعیان در حوایج و مهمات خود به نزد او می‌رفتند و توقیعاتی نیز به دست او از جانب امام مهدی علیه السلام صادر می‌شد.

با وجود این، حسادت وی به ابوالقاسم حسین بن روح، و دیدگاه‌های انحرافی و غلوآمیزش موجب شد مذهب حق را ترک گوید و به مذاهب باطل و مردود بگردد و سخنان نادرستی بر زبان آورد و رفته رفته به غلو، کفر، ارتداد، قول به تناسخ و حلول الوهیت در خود بگراید. او به پیروانش می‌گفت: روح رسول الله صلی الله علیه و آله به ابوجعفر محمد بن عثمان عمروی و روح امیرمؤمنان علی علیه السلام به بدن ابوالقاسم حسین بن روح و روح فاطمه علیها السلام به بدن امّ کلثوم دختر ابوجعفر عمروی منتقل شده است در این باره چنین وا می‌نمود که رازی عظیم است که نباید آن را برملا کرد. وی نزد بنوبسطام جایگاه و منزلتی داشت و به هنگام ارتدادش، هرگونه کذب و کفری را به حسین بن روح استناد می‌داد و آنها را برای بنوبسطام نقل می‌نمود. وقتی حسین بن

۱. نک: تنقیح المقال، ج ۳، ش ۱۱۰۹۵.

۲. شیخ طوسی در الغیبه نقل نموده که شلمغانی به هنگام نوشتن کتاب تکلیف، آن را به صورت باب باب می‌نوشته و به حسین بن روح عرضه می‌نموده و اگر آن را تأیید می‌کرده آن را نقل می‌نموده و این روح به استنساخ آن امر می‌کرده است. بنابر روایتی، وقتی ابن روح آن کتاب را دید، گفت: همه آن را از امامان علیهم السلام نقل نموده، مگر دو یا سه موضع که دروغ بر آنها بسته است. (شیخ طوسی، الغیبه، ص ۳۸۷).

روح این ماجرا را شنید، بنوبسطام را از پیروی او منع نمود و به لعن و تبرّی از وی فرمان داد، ولی آنان به دلیل عوام‌فریبی شلمغانی به پیروی از او ادامه دادند.^۱ بنابراین، حسین بن روح دوباره در نامه‌ای به بنوبسطام، لعن و تبرّی از وی را ابلاغ نمود.^۲

چنان‌که گذشت، باور به حلول روح حضرت زهرا علیها السلام به بدن ام‌کلثوم دختر ابوجعفر عمری از عقاید فاسد وی بوده است.^۳ این نکته باعث انحراف و کژروی گسترده‌ای در میان بنوبسطام گردید، چنان‌که حسین بن روح مجبور شد در میان شیعیان، به‌خصوص بنونوبخت، خبر لعن و انحراف شلمغانی را منتشر کند و آنان را به لعن و تبرّی از وی امر کند. سپس توقیعی از حضرت حجت علیه السلام در لعن شلمغانی

۱. وقتی وی خبر تکذیب خود توسط ابن روح را شنید، با عوام‌فریبی به بنوبسطام گفت: از آن‌جا که من رازی برملا نموده‌ام، در حالی که از من پیمان بر کتمان گرفته بودند، عقوبت شدم؛ زیرا این کار بسیار عظیم است و جز ملک مقرب یا نبی مرسل یا بنده مؤمن امتحان شده از عهده آن بر نمی‌آید. (نک: شیخ طوسی، الغیبه، ص ۴۰۳)

۲. هنگامی که به او خبر دادند حسین بن روح به لعنش فرمان داده، با نفاق عجیب شروع به گریستن کرد و گفت: این سخن را باطنی عظیم است، که بر آن اساس، لعنت یعنی دورسازی و معنای کلام ابن روح که گفته: لعنه الله یعنی «باعده الله من العذاب و النار» و اکنون به مقام و منزلت خود پی بردم. سپس صورت خود را بر زمین مالید و سجده کرد و بنوبسطام را به کتمان این سخنان سفارش نمود. (نک: شیخ طوسی، الغیبه، ص ۴۰۴)

۳. شیخ طوسی در کتاب الغیبه، از ام‌کلثوم، بنت ابوجعفر عمروی نقل می‌کند: «روزی وارد بر مادر ابوجعفر بن بسطام (از بنوبسطام) شدم. او با کمال احترام با من رفتار نمود و مرا گرامی داشت و حتی شروع به بوسیدن پای من نمود. وقتی سبب را جویا شدم، گفت: شیخ ابوجعفر، محمد بن علی (شلمغانی) سرّی را برای ما فاش ساخته است و ما را امر به کتمان آن نموده و اگر آن را فاش کنیم، عِقاب خواهیم شد! وقتی من اصرار شدید نمودم و وعده دادم که این راز را فاش نکنم (در حالی که در درونم ابوالقاسم حسین بن روح را استثنا کردم) گفت: شلمغانی به ما گفته است که روح رسول الله صلی الله علیه و آله به بدن پدرت - یعنی ابوجعفر محمد بن عثمان - و روح امیر مؤمنان به بدن شیخ ابوالقاسم حسین بن روح و روح فاطمه علیها السلام به بدن تو (ام‌کلثوم) منتقل شده است، پس چگونه تو را اعظام و اکرام نکنم؟ وقتی من این عقاید را تکذیب نمودم، گفت: اینها سرّی عظیمند و اگر تو مرا وادار به افشای آنها نکرده بودی، آنها را باز نمی‌گفتم.» ام‌کلثوم می‌گوید: «هنگامی که این جریان را به ابن روح گفتم، گفت: دخترم! مبادا دیگر هیچ‌گونه ارتباطی با این زن برقرار کنی! این سخنان، کفر به خدا و الحاد است که این ملعون در قلوب این جماعت نشانده تا این‌که راه را برای قول به حلول خدا در خود باز کند، همان‌گونه که نصاری در حق مسیح علیه السلام گفتند و حلاج گفت...» (شیخ طوسی، الغیبه، ص ۴۰۵)

و تبرّی از او و پیروانش صادر شد.^۱ این توقیع به دست ابن روح، زمانی صادر شد که وی در خانه مقتدر زندانی بود و توقیع را به دست یکی از اصحابش به نام ابوعلی بن همام توزیع نمود و همه سران شیعه از مضمون آن اطلاع یافتند و همگی بر لعن و تبرّی از شلمغانی اتفاق نمودند.

وقتی شلمغانی از مقابله ابن روح با خود آگاه شد و جماعت شیعه را بر لعن و تبرّی از خود هم‌آهنگ یافت، برای مقابله با این جو در مجلس ابن مقله، وزیر الراضی بالله در سال ۳۲۲ قمری در میان جماعت شیعه که همگی از ابن روح لعن و تبرّی از او را نقل می‌کردند، گفت: «بین من و او جمع کنید تا دستم را در دستش بگذارم. اگر آتشی از آسمان نازل نشد که او را بسوزاند، همه آن‌چه گفته حق است.» و با این سخن ابن روح را به مباحله دعوت نمود، ولی وقتی خبر این سخن به گوش الراضی بالله، خلیفه عباسی وقت رسید، دستور دست‌گیری شلمغانی را در سال ۳۲۳ قمری صادر کرد و سپس او را با بعضی از پیروانش به قتل رساند و جماعت شیعه را از شرّ او رهایی داد.^۲

شلمغانی با سوء استفاده از اعتماد حسین بن روح به وی و سابقه وکالت و وثاقتی که در جامعه شیعه آن عصر داشت و با استفاده از سادگی و خوش‌بینی جماعتی از شیعیان و به دلیل حسادت به ابن روح و جاه‌طلبی و کج‌فکری، خود را ملعون و مطرود مقام امامت یافت.

۱. متن توقیع چنین است: «أَن مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفِ بِالشَّلْمَغَانِي وَ هُوَ مَمَّنْ عَجَّلَ اللَّهُ لَهُ النِّقْمَةَ وَ لَا اِمَهْلَةَ، قَدْ ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ فَارَقَهُ وَ الْحَدَّ فِي دِينِ اللَّهِ وَ ادَّعَى مَا كَفَرَ مَعَهُ بِالْخَالِقِ - جَلَّ وَ عَلا - وَ افْتَرَى كَذِباً وَ زوراً وَ قَالَ بِهِتَاناً وَ إِثْماً عَظِیْماً، كَذَبَ الْعَادِلُونَ بِاللَّهِ وَ ضَلُّوا ضَلَالاً بَعِيداً وَ خَسِرُوا خَسِرَاناً مُّبِيناً. وَ اِنَّا قَدْ بَرَّئْنَا إِلَى اللَّهِ - تَعَالَى - وَ إِلَى رَسُولِهِ وَ آلِهِ - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ وَ رَحْمَتُهُ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْهِمْ مِنْهُ وَ - وَ لَعْنَاهُ، عَلَيْهِ لَعْنَتُنِ اللَّهِ تَتَرَى مِنَ الظَّاهِرِ وَ الْبَاطِنِ فِي السَّرِّ وَ الْعَلَنِ وَ فِي كُلِّ وَقْتٍ وَ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ عَلَى مَنْ شَآئِهِ وَ تَابِعَهُ أَوَّلَ بَلْغِهِ هَذَا الْقَوْلَ مِنَّا وَ اِقَامَ عَلَى تَوَلِيهِ بَعْدَهُ وَ اعْلَمَهُمْ أَنَّنا مِنَ التَّوْقَى وَ الْمَحَاضِرَةِ مِنْهُ عَلَى مَا كُنَّا عَلَيْهِ مَمَّنْ تَقَدَّمَ مِنْ نَظَائِرِهِ مِنَ الشَّرِيعِيِّ وَ النَّمِيرِيِّ وَ الْهَلَالِيِّ وَ الْبَلَالِيِّ وَ غَيْرِهِمْ. وَ عَادَهُ اللَّهُ عِنْدَنَا جَمِيلَةً وَ بِهِ نَنْقُ وَ إِيَاهُ نَسْتَعِينُ وَ هُوَ حَسْبُنَا فِي كُلِّ أَمْرٍ نَا وَ نَعْمَ الْوَكِيلُ.» (شیخ طوسی، الغیبة، ص ۴۱۰)

۲. سید محمد صدر، تاریخ الغیبة الصغری، ص ۵۲۰.

ب) مدعیان دروغین وکالت و باییت

وکالت برای امام معصوم علیه السلام نزد شیعه جایگاهی والا داشت. کسی که با عنوان وکیل یا باب یک امام معصوم علیه السلام نزد شیعه مطرح می شد، مورد احترام شیعیان و پایگاه مراجعه آنان و دارای منزلت اجتماعی بزرگی می شد و افزون بر این، با توجه به این که از مهم ترین فعالیت های وکیلان، دریافت وجوه شرعی متعلق به امام علیه السلام بود، همواره وکیلان به عنوان امین امام و شیعه، به این اموال دسترسی داشتند. همین مسئله در کنار بعضی دیگر از انگیزه های فاسد دنیوی، سبب شد کسانی به دروغ خود را به این نهاد مقدس منسوب کنند و داعیه دروغین وکالت و باییت سر دهند. چنان که گذشت، خاستگاه بیشتر این ادعاها ریاست و جاه طلبی و طمع در اموال و گاه عقاید فاسد و انحرافی بود. وقایع دروغین وکالت و باییت در عصر غیبت صغری به اوج خود رسید؛ زیرا امام زمان علیه السلام حضور نداشتند و کارها را به وکیلان سپرده بودند. از این رو، زمینه برخی سودجویی ها فراهم شد. ماجرایی برخی از وکالت ها و باییت های دروغین در اعصار پیشین در پی می آید:

۱. ابو عبدالله، احمد بن محمد سیاری

او در عصر امام جواد علیه السلام به دروغ، ادعای وکالت و باییت آن جناب را نمود و لذا حضرت او را تکذیب کردند و شیعیان از پرداخت هرگونه وجهی به وی ممنوع شدند. امام علیه السلام در نامه ای در پاسخ کسی که درباره او از آن جناب پرسیده بود، فرمودند:

او در مقام و موقعیتی نیست که مدعی آن است و چیزی به وی پرداخت نکنید.^۱

۲. علی بن حسکه، قاسم شعرانی یقطینی، و محمد بن فرات

این سه تن در عصر امام هادی علیه السلام دارای عقاید غلوآمیز و مدعی باییت و حتی نبوت بوده اند. علی بن حسکه، استاد قاسم شعرانی و مدعی سقوط تکالیف شرعی از دوش خود بوده است. این وقایع چنان خطرناک بوده که امام هادی علیه السلام در مورد او و

۱. رجال، کشی، ص ۶۰۶، ح ۱۱۲۸.

هم‌فکرانش ضمن نامه‌ای، دستورالعمل شدیدی صادر فرمود. مضمون این نامه که خطاب به یکی از شیعیان صادر شده بود، چنین است:

ابن حسکه، که لعنت خدا بر او باد، دروغ می‌گوید. من او را جزء موالی خود نمی‌دانم. او را - که لعنت خدا بر او باد - چه می‌شود؟ قسم به خدا که پیامبر ﷺ و هیچ پیامبری قبل از او مبعوث نشدند، مگر به یکتاپرستی و نماز و زکات و روزه و حج و ولایت و محمد ﷺ جز به خدای یگانه دعوت نکرد و همین طور که ما اوصیا و اولاد او هستیم ... من به خدا پناه می‌برم از آن‌چه او می‌گوید. آنان را - که لعنت خدا بر ایشان باد - از خود دور کنید و در مکان‌های تنگ (که گریزی نداشته باشند) اگر به آنها دسترسی یافتید، سرشان را با سنگ بکوبید.^۱

۳. حسن بن محمد بن بابا القمی

او نیز از غالیان عصر امام هادی و امام عسکری علیه السلام بود. بنابر روایت کشی، حضرت عسکری علیه السلام ادعای نبوت و باییت را به او نسبت داد و به یکی از پیروانش به نام «عبیدی» کتابت فرمود:

من از فهری و حسن بن محمد بن بابای قمی به خدا پناه می‌برم و تو را و همه موالی خود را نیز از آن دو بر حذر می‌دارم. من آن دو را لعن می‌کنم که لعنت خدا بر آن دو باد. این دو به وسیله ما قصد سودجویی از مردم را دارند و افرادی مودی و اهل فتنه هستند که خداوند آنها را اذیت و داخل در فتنه کند. «ابن بابا» گمان می‌کند که من او را به پیامبری مبعوث نموده‌ام و این که او باب است؛ لعنت خدا بر او که تحت سلطه شیطان واقع شده است.^۲

همین گونه کشی از سهل بن محمد نقل نموده که گفت: به امام هادی علیه السلام عرض کردم: ای سید من! بر گروهی از موالی شما امر «حسن بن محمد بن بابا» مشتبه شده، چه امری می‌فرمایید؟ به وی توگی کنیم یا از او تبرّی جوئیم و از او دوری کنیم؟ حضرت به خطّ مبارک چنین نوشت: او و فارس بن حاتم ملعونند. از آن دو تبرّی جوئید. خداوند آن دو را لعنت کند و در مورد فارس آن را افزون فرماید.^۳

۱. تنقیح المقال، ج ۲، ش ۹۵۷۲ و ۵۲۱۱؛ رجال، کشی، ص ۵۱۶، ح ۹۹۴ تا ۹۹۷.

۲. رجال، کشی، ص ۵۲۰، ح ۹۹۹.

۳. تنقیح المقال، ج ۱، ش ۲۷۲۳.

به هر حال حسن بن محمد بن بابا از غالیان عصر امام هادی و امام عسکری علیه السلام بوده است که به دلیل عقاید فاسدش، از جمله ادّعای باییت، آن دو حضرت او را لعن و طرد کردند.

۴. ابومحمد، الشریعی

شیخ طوسی نام او را حسن و کنیه اش را ابومحمد ذکر نموده است. وی از اصحاب امام هادی و عسکری علیه السلام بوده و نخستین کسی بود که در عصر غیبت ادعای نیابت و باییت حضرت را مطرح کرد، در حالی که شایسته آن نبود. لذا امام علیه السلام و شیعیان او را لعن و از او تبرّی کردند. آن هنگام که توقیع امام عصر علیه السلام در لعن و براءت از وی صادر شد، اقوال کفرآمیز و الحادی نیز از او شنیده شد.^۱ تاریخ بیش از این درباره وی سخن نگفته است.

۵. محمد بن نصیر النمیری الفهری

بنا به نقل شیخ طوسی، او در آغاز از اصحاب امام عسکری علیه السلام بوده است. پس از وفات آن جناب و در عصر نیابت نایب دوم، به معارضه با او برخاست و مقام نیابت و باییت را برای خود ادّعا نمود، ولی خداوند وی را به دلیل سخنان کفرآمیز و الحادی رسوا نمود و نایب دوم نیز او را لعن کرد و از او دوری گزید. جماعت شیعیان نیز چنین کردند و حتی گفته اند که پس از آن که ابوجعفر عمروی، محمد بن نصیر را لعن کرد، او خواست به نزد «عمروی» برود و نظر او را جلب کند، ولی اجازه ورود نیافت.

از جمله عقاید وی آن بود که امام هادی علیه السلام - نعوذ بالله - خداست و او را به پیامبری مبعوث نموده است. هم چنین به تناسخ، و اباحه محارم معتقد بود، و نکاح مردان با یکدیگر را جایز می شمرد و آن را نشانه تواضع مفعول می دانست و این که خداوند این امور را تحریم ننموده است. محمد بن موسی بن الحسن بن الفرات که بعدها وزیر مقتدر خلیفه عباسی شد، او را تأیید، کمک و مساعدت کرد. این امر،

۱. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۳۹۷.

وضعیت تأسف بار خلافت و حکومت در آن عصر را نشان می‌دهد.^۱

هنگامی که محمد بن نصیر بیمار شد و در پی آن بیماری به هلاکت رسید، از او پرسیدند که امر نیابت پس از تو از آن کیست؟ وی در حالی که زبانش سنگین شده بود، با لکنت زبان پاسخ گفت: «احمد» و لذا پیروان او ندانستند که مرادش کدامین «احمد» است. از این رو، بعد از هلاکت او به سه گروه تقسیم شدند: فرقه‌ای معتقد شدند که مراد او، فرزندش «احمد» بوده است، عده‌ای دیگر گفتند: مراد «احمد بن محمد بن موسی بن الفرات» است و فرقه سوم معتقد شدند که مراد «احمد بن ابی الحسین بن بشر بن یزید» بوده است.

همان‌گونه که گذشت، وی به همراه ابن بابای قمی، بنابر توقیعی از امام عسکری علیه السلام لعن شده است.

۶. ابوبکر محمد بن احمد بن عثمان البغدادی

او معروف به ابوبکر بغدادی و برادرزاده ابوجعفر محمد بن عثمان عمروی سفیر دوم و نواده سفیر اول بوده است. بنا به نقل شیخ طوسی، اشتها را او به کم‌دانشی و ناجوانمردی بیشتر از آن است که نیازمند یادآوری باشد. انحراف وی نزد عمویش، ابوجعفر عمروی، واضح بوده، ولی بعضی از شیعیان درباره او جاهل بوده‌اند.^۲ وی در عصر غیبت صغری به دروغ مدعی سفارت و نیابت شد و برخی از او پیروی نمودند که ابودلف کاتب از جمله آنها بود.

هنگامی که گروهی از شخصیت‌های شیعه و بزرگان آنان از ابوبکر بغدادی درباره ادعای دروغین باییت و سفارت پرسیدند، وی به ظاهر آن را انکار کرد و حتی برای آن قسم یاد نمود و هنگامی که از باب امتحان، مالی بر او عرضه کردند تا به منزله وکالت تحویل بگیرد، از قبول آنها سر باز زد و گفت: گرفتن این اموال بر من حرام است.

۱. شیخ طوسی از یحیی بن عبدالرحمن بن خاقان نقل کرده که او محمد بن نصیر را در حال کاری زشت با غلام‌بچه‌ای دیده و وقتی او را عتاب کرده، وی در پاسخ گفته که این یکی از لذات و نشانه تواضع به پیش‌گاه خدا و ترک تجبر و تکبر است! (نک: شیخ طوسی، الغیبه، ص ۳۹۸)

۲. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۳۹۸.

گفته شده است که او در بصره مدتی در خدمت یزیدی بوده و اموال بسیاری جمع نموده، ولی به دلیل سعایتی که از او نزد یزیدی شده بود، وی را گرفت و با ضربه‌ای بر سرش او را به هلاکت رساند.^۱

۷. اسحاق احمر و باقطنانی

این دو تن نیز جزو مدعیان دروغین سفارت و بابیت در عصر سفیر دوم، ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید بوده‌اند. این نکته از واقعه‌ای فهمیده می‌شود که از احمد دینوری نقل شده است. خلاصه آن جریان چنین است که دینوری در دوران نیابت سفیر دوم، شانزده هزار دینار از وجوهای شرعی اهالی دینور را به بغداد می‌آورد و از آن‌جا که نایب حضرت را نمی‌شناخت در این باره به جست‌وجو می‌پرداخت. به او گفتند که مردی به نام باقطنانی مدعی این امر است و شخصی دیگر به نام اسحاق احمر نیز همین ادعا را دارد. در کنار این دو شخصی دیگر به نام ابوجعفر عمروی نیز مدعی نیابت است. او ابتدا نزد باقطنانی رفت و او را شیخی با هیبت و با ظاهری آراسته و اسبی عربی و غلامانی بسیار یافت که مردم به گردش جمع شده بودند و او را تماشا می‌کردند. وقتی مردم از نزدش برفتند، از دین او پرسید و دینوری نیز در پاسخ گفت: از دینور آمده و در پی یافتن نایب حضرت هستم. از او طلب حجّت و نشانه‌ای کرد. او در پاسخ گفت: فردا بیا و به همین گونه تا سه روز به نزد باقطنانی رفت ولی وی از اقامه حجّت و دلیل بر درستی ادعایش عاجز ماند. به ناچار نزد اسحاق احمر رفت و او را جوانی نظیف، با خانه‌ای وسیع‌تر از خانه باقطنانی و اسب و لباس و ظاهری آراسته‌تر و غلامانی بیشتر یافت، در حالی که پیروان او نیز بیشتر از پیروان باقطنانی بودند. وقتی حاجت خود را به وی گفت، او نیز از اقامه حجّت و دلیل فرو ماند و در پایان به نزد شیخ ابو جعفر عمروی رفت و او را شیخی متواضع

۱. لذا بنا به نقل شیخ، در مجلسی که جمعی از وجوه شیعه به همراه ابوجعفر عمروی مشغول سخن گفتن بودند، وقتی ابوبکر بغدادی وارد مجلس شد، ابوجعفر عمروی به حاضران گفت: ساکت باشید این شخص از شما نیست. و این جریان نشان‌دهنده جهل بعضی از شیعیان به انحراف فکری وی است. (شیخ طوسی، الغیبة، ص ۴۱۳).

و دارای خانه‌ای کوچک، بدون غلام و نه ظاهری هم‌چون آن دو نفر یافت و سرانجام با دیدن کرامات او، به راستی ادعایش یقین پیدا کرد.^۱ و اموال را به او سپرد.

۸. حسین بن منصور حلاج

او همان صوفی مشهور است که پیرامون وی دربارهٔ زندگانی و شرح حال وی سخن بسیار گفته‌اند. برخی او را توثیق و جزء اولیای الهی برشمرده‌اند، ولی بنابر منابع اولیهٔ شیعی، وی نیز از مدعیان دروغین بابیت در عصر غیبت صغری بوده است.

شیخ مفید کتابی تحت عنوان *الردّ علی اصحاب الحلاج* نوشته است. از سویی آن‌چه شیخ طوسی دربارهٔ ملاقات او با حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی (والد شیخ صدوق)^۲ و هم‌چنین ابوسهل بن اسماعیل بن علی نوبختی^۳ نقل نموده، بر نهایت انحراف و رسوایی حلاج نزد بزرگان شیعه دلالت دارد.

توقیعی از ناحیهٔ مقدسه در لعن او رسیده که در آن، مانند هلالی و بلالی را نیز لعن فرموده‌اند و همین امر از جمله قرائن و شواهد گویا بر مذمومیت اوست.^۴ سرانجام حلاج به دست حاکمیت عباسی، به دلیل ابراز عقاید غلوآمیز و انحرافی دست‌گیر و کشته شد. شیخ بهایی در کشکول خود دربارهٔ او آورده است:

۱. نک: شیخ طوسی، *الغیبة*، ص ۴۱۲.

۲. نک: *تاریخ الغیبة الصغری*، ص ۵۰۹.

۳. هنگامی که حلاج وارد قم شد، در نامه‌ای علی بن بابویه قمی، از بزرگان علمای قم و جزء محدثان معروف را به سوی مذهب خود فراخواند. از این‌رو، علی بن بابویه به شدت او را نکوهش کرد و وی را از قم بیرون راند. (در این‌باره نک: در کتاب شیخ طوسی، *الغیبة*، ص ۳۹۷؛ *تنقیح المقال*، ج ۱، ش ۲۰۷۹؛ *تاریخ الغیبة الصغری*، ص ۵۳۱)

۴. وقتی حلاج وارد بغداد شد، به قصد این‌که ابوسهل نوبختی را که از بزرگان و متکلمان شیعه بود، به سوی خود جلب کند، ادعای سفارت و نیابت را تکرار کرد، ولی ابوسهل نوبختی از او طلب آیه و دلیل نمود. از جمله گفت: اگر موی سرم را به من بازگرداند و محاسنم را بدون نیاز به خضاب سیاه گرداند، به او ایمان می‌آورم. همین امر موجب رسوایی و مضحکهٔ حلاج نزد جماعت شیعه شد. (در این‌باره نک: شیخ طوسی، *الغیبة*، ص ۳۹۷؛ *تاریخ الغیبة الصغری*، ص ۵۲۹)

اهل بغداد بر اباحه خون وی اتفاق نمودند، در حالی که او دائم می گفت: خدا را در ریختن خون من در نظر آورید، ریختن خون من حرام است، ولی اهل بغداد اباحه خونش را نوشتند و تأیید کردند. نهایتاً وی به زندان مقتدر عباسی منتقل شد. مقتدر به صاحب شرطه امر نمود که او را هزار ضربه شلاق بزنند، اگر نمرد هزار ضربه دیگر بزنند، سپس گردن او را ببرند. وزیر او نیز به صاحب شرطه امر کرد، اگر نمرد دو دست و دو پا و سرش را قطع کن و جسدش را بسوزان. صاحب شرطه نیز این کارها را درباره وی انجام داد. سرش را نیز بر پل بغداد نصب کردند. این واقعه در سال ۳۰۹ قمری واقع شده است.^۱

۹. ابودلف محمد بن المظفر الکاتب

شیخ طوسی درباره او از هبة الله بن احمد الکاتب، فرزند ام کلثوم بنت ابی جعفر عمروی، نقل نموده که ابودلف کاتب در ابتدای امر جزء «مخمسه» بوده است.^۲ وی در این باره گفته است: سید من، شیخ صالح - قدس الله روحه و نور ضریحه - (ابوبکر بغدادی) مرا از مذهب ابوجعفر کرخی به مذهب صحیح منتقل نمود؛^۳ چرا که کرخیون به مذهب «مخمسه» گرایش داشتند و ابودلف نیز تربیت شده آنان بود. «ابودلف» از جمله پیروان سخت و پابرجای ابوبکر بغدادی بود و از جانب او نیز به جانشینی معرفی شده است. ابوالقاسم، جعفر بن محمد بن قولویه درباره وی می گوید:

اما ابودلف کاتب، پس ما او را ملحد و غالی می دانیم. وی پس از الحاد و غلو، مجنون شد و به زنجیر کشیده شد و سپس رها شد و دیگر او را ندیدیم، مگر آن که مورد استخفاف و تحقیر واقع می شد.^۴ وی حتی پس از وفات علی بن محمد سمري مدعی نیابت بود و همین امر نزد شیعه کذب وی را می نمود.

۱. تنقیح المقال، ج ۳، ش ۱۱۰۹۵.

۲. نک: تنقیح المقال، ج ۱، ش ۲۰۷۹.

۳. مخمسه گروهی از غالیان بودند که معتقد بودند سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و عمرو بن امیه الضمري از جانب خداوند، برای مصالح عالم موکل بوده اند. (نک: شیخ طوسی، الغیبه، ص ۴۱۳ پاورقی)

۴. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۴۱۳.

نکاتی درباره این مدعیان دروغین و وکیلان خائن گفتنی است:

یکم. انگیزه خیانت و فساد در وکیلان خائن و فاسد از اموری چنین سرچشمه می‌گیرد: حبّ ریاست و دنیاطلبی، مال دوستی و طمع در اموال امام علیه السلام، حسادت به وکیلان صادق و راستین امام علیه السلام، عقاید و افکار فاسد و آلوده، گرایش به حکومت‌ها. دوم. ادعاهای کذب نیابت در عصر غیبت صغری و در دوران محمد بن عثمان سفیر دوم به اوج رسید. این ماجرا از آن روی به وقوع پیوست که جماعت شیعه در این عصر با توجه به غیبت امام علیه السلام ناچار از مراجعه به وکیلان بودند و تا زمانی که عثمان بن سعید در قید حیات بود، به دلیل معروف بودن او نزد شیعه و وثاقت و اشتها او به نیابت، کسی قدرت و جرئت معارضه با وی را نداشت، ولی کسانی پس از رحلت او خواستند از فضای آشفته موجود سوء استفاده کنند و خود را برای برای عوام شیعیان نایب مهدی علیه السلام معرفی کنند. از این رو، تعداد مدعیان در این عصر بیشتر از دیگر اعصار است.

سوم. دستگاه حکومت عباسی که فعالیت‌های انحرافی را به نفع سیاست‌های خویش می‌دید تا جایی که حساسیت عمومی بر نمی‌انگیخت، به تأیید این جریان‌های انحرافی می‌پرداخت، ولی در غیر این صورت با این جریان‌ها به رویارویی صوری می‌پرداخت.

چهارم. متأسفانه با وجود اهتمام ائمه علیهم السلام به تعیین وکیلان دارای صلاحیت لازم برای وکالت، افرادی سربرآوردند که مقام وکالت را وسیله‌ای برای اختلاس اموال یا کسب اشتها یا ترویج عقاید باطل و غلوآمیز و انحرافی قرار می‌دادند، با این‌که پیش از انحراف، از موثق‌ترین یاران ائمه علیهم السلام بوده‌اند. افرادی مانند علی بن ابی حمزه بطائنی، عثمان بن عیسی رواسی، زیاد قندی، فارس بن حاتم قزوینی، عروة بن یحیی النخاس، احمد بن هلال العبرتایی، احمد بن هلال الکوفی، محمد بن علی بن بلال البلالی و ابوجعفر شلمغانی از این گونه وکیلان بوده‌اند. برخورد ائمه علیهم السلام با اینان، بیشتر به صورت لعن، طرد و عزل و معرفی چهره منفی‌شان به جامعه شیعه و در موارد محدودی به صورت دستور قتل آنها جلوه‌گر می‌شده است.

پنجم. از آنجا که مسائل مالی از مهم‌ترین وظایف وکیلان بوده، بعضی از افراد فاسد به این مقام طمع می‌ورزیدند و افرادی به دروغ مدعی نیابت و وکالت و باییت می‌شدند. البته طلب شهرت و احترام و گاه حسدورزی به وکیلان راستین نیز علت بروز این ادعاها بوده است. از میان این افراد به ابوعبدالله السیاری، قاسم الشعرانی، محمد بن فرات، علی بن حسکه، و ابن بابا القمی می‌توان اشاره نمود.

وضعیت فکری و سیاسی - اجتماعی شیعه

الف) وضعیت فکری

شیعه در عصر غیبت صغری از نظر پایگاه فکری، وضعیت بهتری داشت. در این دوره، شیعیان علمای بزرگی در رشته‌های مختلف فکری و علمی اسلامی به جهان اسلام توانستند تحویل دهند؛ چرا که شیعیان با غیبت امام مهدی علیه السلام دریافتند که بیش از دوره‌های گذشته به حفظ و حراست از میراث فرهنگی و روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام آن حضرت نیازمندند. به همین دلیل، در این دوره هفتاد ساله غیبت صغری، کتاب‌های پرارزشی را به نگارش درآوردند.

قم و کوفه در این عصر، دو مرکز مهم علم و حدیث شیعی بود. عالمان بزرگ شیعی مانند اشعری‌ها، حمیری‌ها، ابن بابویه‌ها، فرات بن ابراهیم و احمد بن محمد خالد برقی در این دو شهر دانش اندوختند و چندین کتاب با ارزش نوشتند.

اکنون نام برخی از نویسندگان شیعی این دوره و کتاب‌های آنان در پی می‌آید:

۱. ابوالقاسم فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی از اعلام غیبت صغری، نویسنده کتاب *تفسیر فرات کوفی*؛

۲. محمد بن مسعود بن عیاشی تمیمی کوفی سمرقندی از علمای اواخر قرن سوم هجری، نویسنده کتاب *تفسیر عیاشی*؛

۳. محمد بن یعقوب کلینی (درگذشته ۳۲۹ قمری) نویسنده کتاب‌هایی مانند *اصول کافی*، *فروع کافی*، *روضة کافی* و چند اثر دیگر؛

۴. ابوعلی محمد بن ابی‌بکر همام (۲۵۸ - ۳۳۲ یا ۳۳۶ قمری) نویسنده کتاب‌هایی

مانند الانوار فی تاریخ الائمه علیهم السلام، التمهیص فی بیان موجبات تمحیص ذنوب المؤمنین و ...^۱

۵. احمد ابن واضح یعقوبی، (درگذشته ۲۸۴ قمری) نویسنده کتاب تاریخ مشهور به تاریخ یعقوبی؛

۶. محمد بن حسن بن فروخ صفار، (درگذشته ۲۹۰ قمری) نویسنده کتاب بصائر الدرجات؛

۷. احمد بن محمد بن خالد برقی، (درگذشته ۲۷۴ یا ۲۸۰ قمری) نویسنده کتاب المحاسن؛

۸. علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی پدر شیخ صدوق (۲۶۰ - ۳۲۸ قمری). ابن ندیم می نویسد: فرزندش ابوجعفر محمد بن علی نوشته است که پدرش حدود دویست کتاب به رشته تحریر آورده است. نجاشی در الفهرست اسم هجده کتابش را یادآور شده است.^۲

۹. سعد بن عبدالله بن ابی خلف اشعری قمی، (درگذشته ۳۰۰ قمری) او چندین کتاب نوشته است، مانند کتاب الرحمة و مناقب شیعه؛^۳

۱۰. ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری قمی (از اعلام غیبت صغری). او کتاب های بسیاری نوشته است، از جمله کتاب قرب الاستاد؛

۱۱. ابوجعفر محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری قمی. برخی نوشته اند که کتاب قرب الاستاد را ابوجعفر حمیری نوشته است؛^۴

۱۲. ابوزینب محمد بن جعفر نعمانی، از شاگردان ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی، نویسنده کتاب الغیة.

ب) وضعیت سیاسی

شیعه در بغداد، مرکز خلافت عباسی و در عصر غیبت صغری (مانند دوره

۱. همان، ص ۴۱؛ سید محمد صدر، تاریخ الغیة الصغری، ص ۵۳۴.

۲. طوسی، الفهرست، ص ۹۳.

۳. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۸۲ - ۸۳.

۴. آقا بزرگ تهرانی، الذریعة، ج ۲، ص ۲۵۶.

گذشته)، از پایگاه سیاسی محروم بود. حکومت در دست عباسیان قرار داشت و آنان به طالبیان به ویژه آل علی علیه السلام و شیعیان آن حضرت حساسیت ویژه‌ای داشتند. گاه این حساسیت و ضدیت با شیعیان به اوج می‌رسید و گاهی نیز فرو می‌کشید. در زمان خلافت معتضد عباسی (۲۷۹ - ۲۸۹ قمری) دشمنی با شیعیان بیش از دیگر خلفای این دوره بود. او در این دوره ده ساله خلافت خود با ایجاد فضای اختناق بر ضد شیعیان به گونه گسترده‌ای اقدام نمود و به تعبیر شیخ طوسی در زمان او از شمشیرها خون می‌چکید.^۱

این وضع در زمان خلافت مقتدر عباسی (۲۹۵ - ۳۲۰ قمری) تا حدودی دگرگون گردید و چرخش سیاست در برخی موارد به نفع شیعه شد و شیعیان توانستند در مرکز خلافت و در تشکیلات سیاسی نفوذ داشته باشند.

این دگرگونی با نفوذ خاندان بنوفرات^۲ شیعی به دستگاه خلافت آغاز شد. اینان در زمان خلافت مقتدر، افزون بر تصدی امور مالی و اداری، به مقام وزارت نیز رسیدند. ابوالحسن علی بن محمد ابن فرات، سه بار به مقام وزارت رسید:

یکم. از سال ۲۹۶ تا ۲۹۹ قمری که وی در سال ۲۹۶ قمری وزیر مقتدر شد و در سال ۲۹۹ قمری به هم‌دستی با قبایل عرب در غارت بغداد متهم شد و به دنبال آن از وزارت برکنار و به زندان افکنده شد و اموالش مصادره گشت؛

دوم. از سال ۳۰۴ تا ۳۰۶ قمری که او در سال ۳۰۴ قمری برای بار دوم به وزارت رسید و در سال ۳۰۶ قمری به اسراف در اموال بیت‌المال متهم شد و برای بار دوم زندانی و اموالش مصادره شد؛

سوم. از سال ۳۱۱ تا ۳۱۲ قمری که او برای بار سوم در سال ۳۱۱ قمری به مقام وزارت رسید و در ربیع‌الاول سال ۳۱۲ قمری از وزارت برکنار شد و با پسرش محسن زندانی شدند و در ربیع‌الثانی همان سال هر دو به قتل رسیدند.

در میان سال‌های وزارت علی بن فرات شیعی، برای شیعیان آزادی نسبی به وجود

۱. طوسی، الغیبة، ص ۲۹۷.

۲. همان.

آمد و آنان از این فرصت پیش آمده برای احیای آیین شیعی بهره بردند. این دوره که با سفارت حسین بن روح نوبختی هم‌زمان بود، فرصت خوبی شد تا او بهتر سازمان مخفی سفارت و وکالت را بتواند رهبری کند. حسین بن روح در زمان وزارت ابن فرات در میان رجال سیاسی موقعیت خوبی داشت و از این فرصت برای بهبود وضع شیعیان استفاده می‌کرد. خاندان بنوفرات در زمان خلافت الرازی بالله (۳۲۲-۳۲۹ قمری) نیز در دستگاه خلافت نفوذ داشتند و افزون بر مسئولیت‌های اداری و مالی، در سال‌های ۳۲۵-۳۲۶ قمری ابوالفتح فضل بن جعفر ابن فرات به وزارت رسید. اما در خارج از مرکز خلافت عباسیان و در قلمرو دولت‌های خودمختار و استقلال طلب، وضع سیاسی شیعه در مجموع بهتر از وضع سیاسی ایشان در مرکز خلافت بود. در برخی از این حکومت‌ها قدرت سیاسی در دست شیعه بود، مانند:

۱. دولت اغالبه در تونس از سال ۱۸۴ تا ۲۹۶ قمری؛
۲. دولت ادرسیان در مراکش از سال ۲۲۱ تا ۳۱۲ قمری؛
۳. دولت عبیدیان در مصر از سال ۲۹۶ تا ۵۶۷ قمری؛
۴. دولت آل بویه در طبرستان و ایران جنوبی و مرکزی از سال ۳۲۰ تا ۴۳۸ قمری؛
۵. دولت آل حمدان در موصل و حلب از سال ۳۱۹ تا ۳۹۴ قمری.

ج) وضعیت اجتماعی^۱

شیعه در مرکز خلافت عباسیان و نیز در مناطقی که حکومت‌های عباسی نفوذ و حضور اجتماعی گسترده‌ای داشتند، پایگاه اجتماعی خوبی نداشت. چند عامل در این وضعیت نامطلوب مؤثر بوده است، از جمله:

۱. سیاست ضد شیعی حاکمان عباسی؛
۲. پیروزی و غلبه مکتب اشعری بر عدلیه (معتزله و شیعه)؛
۳. جنایات وحشیانه قرامطه و زنگیان که با تبلیغات گسترده، مسئولیت آنان را

۱. درباره بنوفرات. نک: *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۴، ص ۳۸۲-۳۹۲.

متوجه شیعیان نمودند و جوی زهرآگین بر ضد شیعیان به وجود آوردند. به همین دلیل، وقتی قرمطیان در سال ۳۱۱ قمری به کاروان زایران خانه خدا حمله کردند و جنایات وحشتناکی مرتکب شدند و با تبلیغات کوشیدند شیعیان را مسبب این جنایات بخوانند، مردم بغداد بر ضد علی ابن فرات وزیر شیعی شعار دادند. به دنبال آن ابن فرات و پسرش از وزارت و مقام اداری خلع شدند و سپس آنان را دستگیر، محاکمه و اعدام کردند.

در همین باره حسین بن روح نوبختی، سومین نایب خاص امام مهدی علیه السلام نیز دستگیر و روانه زندان شد. اما در خارج از قلمرو حکومت عباسیان، در مناطق خودمختار و یا مستقل، به ویژه در مناطقی که حکومت‌های انقلابی شیعی برقرار بود، شیعیان در وضعیت اجتماعی بهتری بودند.

چکیده

حکومت و خلافت در عصر غیبت صغری در دوران شش خلیفه عباسی، معتمد، معتضد، مکتفی، مقتدر، قاهر و راضی بود. اوضاع سیاسی و ویژگی‌های آن دوره در پی ویژگی‌های دوره قبل از عصر غیبت رقم می‌خورد و به موازات گذشته، استیلای موالی به ویژه ترکان، ضعف رو به فزونی خلافت در حکومت مرکزی و قدرت طلبی والیان ادامه داشت.

مرکز خلافت در این دوره از سامرا به بغداد منتقل شد، آشوب قرامطه در این دوره اتفاق افتاد و قیام‌های علویان که در دوره پیش تشدید شده بود، در این دوره به جهت فتنه قرامطه و تشدید جو اختناق بر ضد شیعیان کاسته شد. قیام‌های ابن الرضا (محسن بن جعفر) در دمشق، قیام حسن بن یحیی در یمن، قیام اطروش (حسن بن علی) در طبرستان و دیلمان، قیام حسن بن قاسم معروف به حسن داعی در دیلم، ظهور مهدی در شمال آفریقا و تأسیس دولت فاطمی در مصر و شمال آفریقا، ظهور دولت‌های مستقل و یا خودمختار (حدود ده دولت مستقل و نیمه مستقل) از ویژگی‌های سیاسی این دوره بوده است.

وضعیت اجتماعی نیز در ادامه وضع اسفناک و ناهنجار دوره گذشته بوده است. اختلافات فرقه‌ای، مذهبی، قومی و قبیله‌ای، اختلافات طبقاتی و شکاف در بعد فقر و غنا، عیاشی و خوش‌گذرانی در بین خلفا، وزرا، امرا و اعیان و اشراف، و اسراف و تبذیرهای گسترده و مصرف‌های بی‌رویه، از ویژگی‌های وضعیت اجتماعی این دوره بوده است.

دو ویژگی مهم در بعد فکری از مختصات این دوره بوده است: یکی پیدایی مکتب فکری اشعری که جلوه‌ای دیگر از مکتب اهل حدیث بوده؛ مکتبی که بر مکتب اعتزال پیروز شد و این پیروزی هم‌چنان پابرجاست و دیگری، جمع‌آوری و تدوین کتب روایی.

همه علمای شیعه از هنگام شهادت امام عسکری علیه السلام درباره آغاز غیبت چندین نظر داشتند.

درباره شهادت امام عسکری علیه السلام می‌توان گفت که حقد و حسادت عباسیان در برابر عظمت و موقعیت اجتماعی آن امام علیه السلام آنان را واداشت تا حضرت را به شهادت برسانند. قرآینی وجود دارد که آنان حضرت را به شهادت رساندند و بعد همراه با تزویر کوشیدند به گونه‌ای وانمود کنند که به مرگ طبیعی از دنیا رفته است.

خلفای عباسی می‌کوشیدند تا اگر از امام عسکری علیه السلام فرزندی به جا ماند، او را دست‌گیر و در همان آغاز زندگی نابودش کنند، اما نتوانستند به این هدف شیطانی خویش دست یابند.

جعفر عموی امام مهدی علیه السلام هم‌سو با خلفای عباسی گام برمی‌داشت. او می‌خواست که بر پیکر امام علیه السلام نماز بگزارد که امام مهدی علیه السلام او را پس زد؛ چرا که این نماز خواندن، رمز امامت است.

جعفر ادعای امامت و جانشینی کرد و مدعی شد حضرت عسکری علیه السلام به جز او وارثی نداشته و آن را تصاحب نمود. حکومت را تحریک کرد تا درجست‌وجوی امام مهدی علیه السلام باشند و او را دست‌گیر کنند.

با این همه کارهایی که او انجام داد، محمد بن عثمان سفیر دوم حضرت مهدی علیه السلام، توقیعی از ناحیه مقدسه صادر شد که بنابر آن، جعفر در پایان زندگی از

کردار گذشته خویش توبه نمود.

داستان سرداب مطلب دیگری است که در این بحث بیان شد. برخی از دشمنان شیعه به شیعیان تهمت ناروا می‌دارند و می‌گویند که شیعیان عقیده دارند امام مهدی علیه السلام در سرداب مخفی شده است و تاکنون بدون آب و غذا در آن جا زندگی می‌کند، در حالی که هیچ یک از علمای شیعه چنین اعتقادی ندارد. این سخن افترا و افسانه‌ای بیش نیست.

چند چیز درباره فلسفه غیبت در روایات اسلامی بیان شده است، همانند رازی از رازهای الهی، آزمایش و غربال انسان‌های صالح، ستم‌پیشه بودن انسان‌ها، آزادی از یوغ بیعت با طاغوت‌های زمان و حفظ جان امام مهدی علیه السلام.

شیخ طوسی در این باره می‌نویسد: مهم‌ترین علت، راز و یا حکمت غیبت امام مهدی علیه السلام حفظ جان امام و خوف از کشته شدن ایشان به وسیله دشمنان بوده است. امام مهدی علیه السلام در دوره «غیبت صغری»، چهار سفیر و نایب خاص داشته است که این چهار تن به نواب اربعه معروف بوده‌اند. ابوعمر و عثمان بن سعید عمروی، ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید عمروی، ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی و ابوالحسن علی بن محمد سمری، که در مدت هفتاد ساله غیبت صغری عهده‌دار امر نیابت و سفارت بوده‌اند.

در زمان عثمان بن سعید عمروی، ابتدا جز تعدادی از شیعیان خاص، به نیابت وی آگاه نبودند، ولی کم کم در میان شیعیان شناخته شد و چون مورد اعتماد امام دهم و یازدهم علیه السلام بود و مردم پیشینه نیکوی وی را می‌دانستند، جملگی به سفارت او گردن نهادند.

در زمان محمد بن عثمان، شماری به دروغ ادعای نیابت و سفارت نمودند که با توقیعاتی از ناحیه مقدسه همه آنان رسوا شدند.

در زمان حسین بن روح ادعای نیابت کم شد. حسین بن روح از پایگاه اجتماعی خوبی بهره‌مند بود و در دستگاه خلافت عباسی نفوذ داشت. وی به دنبال ظهور قرامطه به مدت پنج سال زندانی شد.

زمان سفارت ابوالحسن علی بن محمد سَمَری کوتاه بود. او از سال ۳۲۶ قمری تا ۳۲۹ قمری سفیر حضرت حجت علیه السلام بود و پس از مرگ وی امر نیابت خاصه به پایان رسید. آخرین توقیع حضرت که در بردارنده نکاتی جالب توجه بوده، در زمان او صادر شد. افراد خوب و مورد اعتماد در سازمان وکالت بوده‌اند و نیز افراد با فضیلت گوناگونی در میان علویان به چشم می‌خوردند؛ چرا از آن همه افراد خوب تنها این چهار نفر به این امر برگزیده شدند؟ در این باره ملاکی وجود داشته که امام مهدی علیه السلام با توجه به آن ملاک‌ها این چهار تن را برگزیده است. افزون بر ایمان، تقوا، عدالت، علم و آگاهی لازم، تقیه و رازداری در حدّ بالا، صبر و مقاومت در حدّ عالی و ممتاز و با درایت‌تر و عاقل‌تر بودن از دیگران، نبود حسّاسیت عباسیان به آنان نیز ملاکی مهم بوده است.

چگونگی ارتباط سفیران با شیعیان به دو صورت بوده است: با واسطه وکیل و بدون واسطه وکیل و به گونه مستقیم، اما اصل در سازمان وکالت ارتباط با واسطه بوده است.

وظایفی که نواب اربعه بر عهده داشته‌اند:

۱. زدودن شک و حیرت مردم از وجود امام مهدی علیه السلام؛
 ۲. حفظ امام از راه پنهان داشتن نام و مکان امام مهدی علیه السلام؛
 ۳. سازمان‌دهی و سرپرستی سازمان وکالت؛
 ۴. پاسخ‌گویی به پرسش‌های فقهی و مشکلات و شبهات عقیدتی؛
 ۵. گرفتن و توزیع اموال متعلق به امام مهدی علیه السلام؛
 ۶. مبارزه با غالیان و مدّعیان دروغین بابیت و وکالت و افشای ادعاهای باطل آنان؛
 ۷. مبارزه با وکیلان خائن؛
 ۸. آماده‌سازی مردم برای پذیرش غیبت کبری.
- نخستین این وظایف، بیش از همه بر دوش عثمان بن سعید عمروی، سنگینی می‌کرد و آخرین آن بر دوش سمری، آخرین سفیر امام مهدی علیه السلام.

فصل هشتم

مروری بر برخی از مهم‌ترین مسائل عصر غیبت کبری

عصر غیبت کبرای امام دوازدهم علیه السلام با صدور توقیعی از ایشان به آخرین سفیر و پس از درگذشت او فرا رسید. در این دوره با گذار از غیبت صغری، مرحله‌ای تازه از تاریخ برای شیعه آغاز شد. بیان این توقیع و تحلیل آن در بخش پیش گذشت. در این بخش به مهم‌ترین نکات غیبت کبری در چهار فصل می‌پردازد:

- الف) تاریخ شیعه، نهضت‌ها و دولت‌های شیعی در عصر غیبت کبری؛
- ب) مبارزه‌های فکری و سیاسی علمای شیعه در این عصر؛
- ج) دوره‌های مرجعیت دینی و سیاسی در این عصر؛
- د) مدعیان مهدویت در عصر غیبت صغری و کبری.

الف) تاریخ شیعه، نهضت‌ها و دولت‌های شیعی در عصر غیبت کبری

پیش از پرداختن به تاریخ شیعه در عصر غیبت کبری، چکیده‌ای از تاریخ شیعه در عصر غیبت صغری خواهد آمد:

۱. شیعه پیش از غیبت کبری (از قرن یکم تا چهارم قمری)

به کسانی شیعه امامیه می‌گویند که خلافت و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مرجعیت

علمی و دینی را حقّ خالص و ویژه فرد علی علیه السلام می‌شمردند و مراجعه علمی و معنوی را تنها به او و یازده فرزندش روا می‌دانند.^۱

علی علیه السلام و یاران او پس از اعتراض، به منظور رعایت مصلحت اسلام و مسلمانان و نداشتن نیروی کافی، دست به قیام خونین نزدند، ولی تسلیم عقیده اکثریت نیز نشدند.

بنابر اعتقاد شیعه، تعالیم اصیل اسلام باید روشن شود و سپس آن تعالیم در جامعه جریان یابد و فقط یک رهبر معصوم، این دو هدف را می‌تواند برآورد. در غیر این صورت، حکومت به سلطنتی استبدادی تبدیل می‌گردد و معارف پاک دینی دست‌خوش تحریف می‌شود.

تاریخ اسلام درستی این اعتقاد را به اثبات رسانده، و شیعه نیز بر عقیده خود استوارتر گشته است، هر چند برای پیشرفت و حفظ قدرت اسلام مخالفت علنی نمی‌کردند، بلکه دوش به دوش اکثریت به جهاد می‌رفتند و در امور عامه مداخله می‌کردند.^۲

در اواخر سال ۳۵ قمری و پس از ۲۵ سال انحراف پی در پی، حکومت انقلابی علی علیه السلام درگیر مبارزه با مخالفان لجوج و منحرف شد و پس از چهار سال و پنج ماه، امیرمؤمنان علی علیه السلام به دست خوارج به شهادت رسید و معاویه با دسیسه‌های گوناگون بر خلافت چیره گشت و آن را به سلطنتی موروثی تبدیل نمود و در زمان حکومت بیست ساله‌اش دشوارترین روزگار را برای شیعه فراهم نمود.

شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام و یاران صدیق علی علیه السلام، تراژدی فجیع کربلا، بی‌دادگری و بی‌بند و باری بنی‌امیه، در برابر مظلومیت و طهارت اهل بیت عصمت علیهم السلام، شیعه را روز به روز بر عقیده‌اش استوارتر می‌ساخت. شهادت ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام در توسعه یافتن تشیع به ویژه در مناطق دور از مرکز حکومت بنی‌امیه، چون عراق، یمن و ایران تأثیر بسزایی داشت.^۳

۱. نک: علامه طباطبائی، شیعه در اسلام، ص ۲۸.

۲. همان، ص ۲۸-۳۰.

۳. همان، ص ۴۶-۴۸.

لذا در پایان قرن اوّل، حکومت بنی‌امیه رو به ضعف نهاد و شیعه از اطراف کشور اسلامی چون سیل به دور امام باقر علیه السلام گرد آمد و معارف اسلامی را از خرمن او چید. شهر قم به عنوان پایگاهی برای شیعه و مأمن و مأوای آنان درآمده بود، ولی هنوز شیعه در تقیه به سر می‌برد. بر اثر فشارهای حکومت بنی‌امیه، سادات علوی بارها قیام کردند، هرچند شکست می‌خوردند و جان‌های خود را در این راه مقدّس فدا می‌کردند. خون‌خواهی شهدای اهل بیت علیهم السلام و تبلیغات عمیق شیعه، بهانه بنی‌عباس برای ربودن خلافت بود. آنان در آغاز، چند روزی روی خوش نشان دادند و بنی‌امیه را قتل عام کردند، ولی دیری نپایید که شیوه ظالمانه بنی‌امیه را در پیش گرفتند و در بی‌دادگری و بی‌بندوباری از آنان نیز گذشتند. لذا وضع شیعه با آمدن بنی‌عباس اندکی هم تغییر نکرد.

به دلیل روی آوردن مردم به علوم عقلی و آزادی دادن مأمون عباسی معتزلی مذهب (۱۹۵-۲۱۸ قمری)، علمای شیعه نفس تازه‌ای کشیدند و از تبلیغ مذهب خود دریغ نکردند.

واگذاری ولایت‌عهدی به امام هشتم، علویان را اندکی از تعرّض دست‌نشانندگان دولت به آنان مصون می‌داشت، ولی متوکل عباسی دم برنده شمشیر را به سوی شیعه برگرداند و حتی مزار حسین بن علی علیه السلام از دست او در امان نماند.

۲. شیعه در عصر غیبت کبری

فساد و بی‌دادگری بنی‌عباس و نهضت‌های پی در پی علویان، ارکان حکومت عباسیان را سست نمود و زمینه را برای ظهور دولت‌هایی انقلابی و شیعی آماده کرد و برای شیعه آزادی مذهب را در پی آورد.

بیشتر بخش‌های جزیره العرب به جز شهرهای بزرگ، در قرن چهارم هجری شیعه بودند. در بصره نیز که مرکز اهل سنت بود بسیاری از شیعیان حضور داشتند. شیعیان در طرابلس، نابلس، طبریه، حلب و هرات بسیار بودند، و اهواز و سواحل خلیج فارس جایگاه شیعیان به شمار می‌رفت.

بسیار پیش می‌آمد که در شهرهای بزرگی چون بغداد، بصره و نیشابور میان شیعه

و سنی نزاع در می‌گرفت و در برخی از آنها شیعه غلبه پیدا می‌کرد. شیعه در پنج قرن (از پنجم تا نهم) رو به گسترش نهاد و دولت‌هایی شیعی بر سر کار آمدند. اسماعیلیه در حدود یک قرن و نیم در میانه ایران در حال استقلال کامل می‌زیستند.^۱ سادات مرعشی در مازندران تا قزوین، از نیمه قرن هشتم تا پس از نیمه قرن نهم سلطنت کردند.^۲ سلطان محمد خدابنده از سلاطین مغول مذهب شیعه را برگزید (۷۰۳-۷۱۶ قمری) و در پی او پادشاهانی، تشیع را گستراندند. نفوذ علامه حلی و فرزندش در دربار او تحولات چشم‌گیری را در زمینه گسترش دامنه تشیع و پایه‌ریزی علمی و فرهنگی مکتب انقلابی اهل بیت (علیهم‌السلام) به وجود آورد.^۳ سلاطین «قره قویونلو» و «آق قویونلو» در تبریز حکومت می‌کردند و دامنه حکمرانی‌شان به فارس و کرمان کشیده شد.^۴

شیعه مصر و شامات با آمدن سلاطین آل ایوب آزادی مذهبی را یک‌سره از دست دادند و بسیاری را از شیعیان از دم تیغ گذاشتند و شهید اول (محمد بن مکی عاملی) یکی از نوابغ فقیهان شیعه در سال ۷۸۶ قمری در دمشق به جرم تشیع کشته شد و شیخ اشراق شهاب الدین سهروردی در حلب به جرم تبیین فلسفه به قتل رسید. جمعیت شیعه در این پنج قرن رو به گسترش نهاد و از نظر افزایش قدرت و آزادی مذهبی پیرو مذهب و قدرت سلاطین وقت بودند و مذهب شیعه در این برهه، در هیچ یک از مناطق اسلامی مذهب رسمی اعلام نشد.^۵

اسماعیل صفوی (شیعه مذهب) در آغاز قرن دهم، از اردبیل به پا خاست او با برانداختن ملوک‌الطوایفی در ایران و جنگ با عثمانیان، ایران از هم‌گسیخته را به شکل یک کشور درآورد و مذهب شیعه را در قلمرو حکومت خود رسمیت داد و حکومت صفویه تا میانه قرن دوازدهم با به رسمیت شمردن مذهب شیعه به سلطنت

۱. همان، ص ۵۶.

۲. عباس‌علی عمید زنجانی، *انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن*، ص ۲۰۸-۲۱۵.

۳. همان، ص ۱۹۵.

۴. شیعه در اسلام، ص ۵۶.

۵. همان، ص ۵۷.

خود ادامه داد.

شاه عباس کبیر وسعت کشور و جمعیت را به بیش از دو برابر ایران کنونی توانست برساند و تشیع تا قرن چهاردهم هجری مذهب رسمی ایران ماند. هم‌اکنون شیعه در یمن و عراق، اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دهد و در همه کشورهای مسلمان‌نشین جهان، کم و بیش و در جهان بیش از صد میلیون شیعه زندگی می‌کنند.^۱ در طلیعه قرن پانزدهم هجری و پس از مبارزه طولانی با استبداد داخلی و استعمار فرهنگی، سیاسی و اقتصادی خارجی، حکومت اسلامی تمام عیاری براساس نظریه مترقی ولایت فقیه پس از مبارزه بی‌امان با استبداد و استعمار در ایران شیعه‌نشین به وجود آمد. این حکومت آثار و برکات معنوی و مادی فراوانی را به شرق و غرب جهان اسلام می‌گستراند، و چون خاری در چشم دشمنان اسلام از تمام نهضت‌های اسلامی در جهان حمایت می‌کند. همه ابرقدرت‌ها برای مبارزه با مذهب شیعه ائتاعشری بسیج شده‌اند، در حالی که مبانی و نظریات شیعه به سرعت در سراسر جهان اسلام و در شرق و غرب جهان رو به گسترش است.

۳. نهضت‌ها و دولت‌های شیعی در عصر غیبت کبری

شیعیان نخستین کسانی هستند که اندیشه انقلابی و پرچم قیام را در اسلام بر ضد طغیان به دوش کشیدند و همواره نظریات شیعه، انقلابی بوده است. عقیده به امامت، که شیعه سخت بدان ایمان دارد، شیعیان را به انتقاد و اعتراض به هیئت‌های حاکم و سرانجام جبهه‌گیری در برابر آنها وامی‌دارد. این حقیقت در سراسر تاریخ شیعه، به چشم می‌خورد.

به عقیده شیعه، هر حکومتی به هر شکل و قالبی غاصب و ظالم است مگر آن‌که امام معصوم علیه السلام یا نایب آن، زمام حکومت را در دست گیرد. به همین دلیل، شیعه در تاریخ به گونه پیاپی در جریانی انقلابی به سر می‌برده‌اند؛ نه آرام می‌گرفته‌اند و نه آن را رها می‌کرده‌اند.^۲

۱. این آمار در سال تألیف کتاب (۱۳۴۶ شمسی) گزارش شده است.

۲. وعاظ السلاطین مورخ معروف اهل تسنن، علی‌الوردی، ص ۲۹۳.

هرگز مبارزان و رهبران شیعه از قدرت حاکم بیم به دل راه نداده‌اند و با شیوه رازداری و تقیه دشوارترین اوضاع را تحمّل نموده‌اند و در برابر طوفان‌های بنیان کن، با شهادت و رشادت، همواره قد برافراشته‌اند. این سازمان انقلابی شیعیان در اسلام برای استقرار ارزش‌های والای اسلامی و عدالت‌خواهی جلوه‌گر شده است.

مبارزه‌های سیاسی شیعه به صورت زیرزمینی و تشکیلاتی به رهبری یاران ائمه علیهم‌السلام استمرار داشته، و «دُعا»^۱ شیعه در جذب نیرو و آگاه کردن مردم تأثیر بسیاری داشته‌اند. نام «دُعا» در دفاتر ویژه‌ای نزد برخی از اصحاب ائمه علیهم‌السلام نگهداری می‌شده و حتی از دیوان‌نویسی برای زنده نگاه داشتن شعارهای انقلابی استفاده می‌کرده‌اند.^۲

قیام‌های شکوه‌مند شیعه از حمایت مردمی توده‌ها و شخصیت‌های نام‌آور اسلامی برخوردار بوده است. و فقیهان و محدثان و قاضیان از جمله کسانی بوده‌اند که در صف مقدّم جبهه، به هواداری و پشتیبانی از نهضت‌های شیعی می‌پرداخته‌اند. نهضت‌های شیعی از همان آغاز پیدایی انحراف در میان زمامداران و رهبران دولت اسلامی پس از وفات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، کوشش‌های انقلابی می‌کردند و با حرکتی بی‌امان در مرکز جهان اسلام و دیگر مراکز اساسی و در سراسر دوران ائمه اطهار علیهم‌السلام، با راهنمایی آن بزرگواران پرچم مبارزه را بر ضدّ طاغوت و طاغوتیان برمی‌افراشتند. سلسله پیوسته نهضت‌ها تا دوران غیبت کبری و تا عصر کنونی با گذار از فراز و نشیب‌های گوناگون مبارزه و انقلاب، به راه خود ادامه داده است: این نهضت‌ها گاهی شکست خورده‌اند و گاهی به ثمر نشسته‌اند و دولت‌های انقلابی در گوشه و کنار جهان اسلام و گاهی در مراکز مهم و حیاتی به وجود آمده‌اند. شیعه در شش قرن گذشته همواره در مرکز تشیع و در ایران اسلامی از قدرت مذهبی و سیاسی خوبی برخوردار بوده و پیام خود را به جهانیان ابلاغ نموده است.

۱. جمع داعی، لقبی بود که به رهبران هر کدام از تشکیلات گروه زیرزمینی شیعه داده بودند.

۲. انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، ص ۱۲۲-۱۲۴.

بسیاری از نهضت‌های شیعی، در عراق^۱ و حجاز^۲ بوده است. شیعه در برابر قدرت خلفا نیز دولت‌هایی در شرق و غرب مرکز خلافت به پا داشته و هیچ‌گاه سنگر مبارزه را رها ننموده و همواره شعار عدالت و امامت را اصیل‌ترین پیام وحی به دوش کشیده است و تا تحقق نهایی این دو اصل، مبارزه با همه قدرت‌های ظالم را بر خود واجب و بخش اجتناب‌ناپذیر ایمان می‌داند.

شیعه در اکثر قیام‌ها، پیش‌تازی می‌کرده و شیعیان در صفوف مقدم بوده‌اند، ولی این نهضت‌ها هرگز جنبه گروهی و مذهبی نداشته و به آن معنا نبوده که پیروان اهل بیت علیهم‌السلام جدا از مردم به این حرکت‌ها دست می‌یازیده‌اند و با آنها همکاری می‌کرده‌اند؛ زیرا مخالفت شیعه با اساس حکومت امویان و عباسیان از اعماق قلوب توده‌های وسیع مردم مسلمان سرچشمه می‌گرفته، ولی ستیزه‌گری مسلحانه و خون‌بار شیعه، به کمک افکار عمومی جوامع ستم‌دیده، از دفاع مقدس برای حفظ هویت اسلامی خود و پاس‌داری از حریم اسلامی و تشیع برمی‌خاست.

شخصیت‌های انقلابی و تابناک پیروان اهل بیت علیهم‌السلام را فقط در میدان‌های شهادت نباید جست، بلکه این شخصیت‌ها را در قالب انقلاب فرهنگی در شکل آرام تبلیغ نیز می‌توان دید. ادریس بن حسن مثنی، کشور مغرب را با تبلیغ فتح نمود و هم‌چنین اندونزی و شرق دور جهان اسلام با تبلیغ گشوده شد. انبوهی از مردم هند در قرن پنجم هجری توسط دو نفر شیعی مسلمان شدند، در حالی که عباسیان سیصد سال بود که به زور شمشیر با شعار دروغین دعوت به اسلام، کشورگشایی می‌کردند.

۱. قیام‌های توأبین، مختار، زید بن علی فرزند امام سجاد علیه‌السلام، ابراهیم بن عبدالله بن حسن، عیسی، فرزند زید بن علی و محمد بن ابراهیم حسنی، در مناطق مختلف عراق در قرن‌های اول و دوم هجری بود.

۲. قیام سرور آزادگان حسین بن علی علیه‌السلام و قیام اهل مدینه پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام، قیام محمد بن عبدالله بن حسن مثنی و قیام حسین بن علی صاحب فخر، در حجاز بود.

قیام یحیی فرزند زید بن علی نیز در گرگان و قیام محمد بن قاسم در خراسان شکل گرفت.

ابوالفرج اصفهانی مؤرخ مشهور جهان اسلام تا سال ۳۱۳ قمری شهادت تعداد ۲۱۸ نفر از فرزندان علی علیه‌السلام را به ثبت رسانده و گفته است که در اطراف یمن و محدوده طبرستان، گروهی از این تبار دست به قیام‌های پیروزمند و یا شکست‌خورده‌ای زده‌اند که از آن ماجراها خبری در دست نیست. (نک: انقلاب

اسلامی و ریشه‌های آن، ص ۱۴۵)

نهضت‌های انقلابی شیعی در سراسر جهان، روح حماسه و انقلاب را زنده نگاه داشت و به‌رغم شکست‌های پی در پی در قرن‌های اوّل تا سوم هجری و نیمه قرن سوم تا چهارم و پس از آن به نتایج مهمی دست یافت و به شکل‌گیری سلسله دولت‌هایی انقلابی در سراسر جهان اسلام انجامید و بارقه امید بر دل‌های یأس گرفته تاباند و عاملی برای کاهش ستم‌گری‌ها و طغیان‌های بیشتر حاکمان ستم‌گر شد.

دولت انقلابی ادریسیان در مغرب از اواخر قرن دوم تا پس از نیمه دوم قرن چهارم هجری در حدود دو قرن و دولت علویان از نیمه قرن سوم تا دهه دوم قرن چهارم در طبرستان و دیلم، بیش از نیم قرن و دولت آل بویه در عراق و ایران از نیمه اوّل قرن چهارم تا نیمه دوم قرن پنجم، بیش از یک قرن و دولت فاطمیان در مصر و شمال آفریقا از اواخر قرن سوم تا نیمه دوم قرن ششم در حدود سه قرن تشکیل گردید. همچنین در سوریه، حلب و طرابلس، حمدانیان، بنومرداس و بنوعمار از نیمه اوّل قرن چهارم تا اوایل قرن ششم در حدود یک قرن و نیم در منطقه شامات حکومت می‌کردند و تشیع و آرمان‌های شیعی را تبلیغ و گسترش می‌دادند.

هرچند این دولت‌ها، در مقایسه با نظام ایده‌آل توحیدی از نظر تئوری و عمل به بسیاری از معایب و انحراف‌های دولت‌های اموی و عباسی آلوده بودند، در تحوّل دولت در اسلام باید گفت که دولت‌های انقلابی در مقایسه با رژیم‌های حاکمی چون اموی و عباسی در جهت پیش‌برد اهداف نظام مطلوب اسلامی به شمار می‌رفته‌اند. بیشتر این دولت‌های انقلابی شیعی، خدمات ارزنده‌ای در ترویج علم و ادب داشته‌اند و دانش‌مندان را حمایت و تشویق فراوان می‌کرده‌اند.

آل بویه فرهنگ اسلام و تعالیم اهل بیت (علیهم‌السلام) را زیر بنای حکومت خویش قرار دادند، و با وجود این‌که شیعی مذهب بود، درباره پیروان مذاهب دیگر و علمای آنان رفتاری نیکو و بردبارانه‌ای داشتند و از تکریم و انعام فروگذار نبودند. این ویژگی برای همه دولت‌های انقلابی شیعه یاد شده است، در حالی که شیعه بیشتر در دولت‌های اسلامی غیر شیعی در فشار و تقیه بوده و گاهی نیز از دم شمشیر گذرانده می‌شدند.

به همین دلیل، قرن چهارم هجری که قرن دولت‌های انقلابی شیعه در سراسر جهان اسلام به شمار می‌رود،^۱ تمدن اسلامی به اوج رسید و فرهنگ جهان اسلام برافراشته شد.^۲ جز آزادی فکر و عقیده که در پرتو تشویق و تکریم علم و دانش‌مندان در دولت‌های شیعی بود، عاملی دیگر برای آن اوج نمی‌توان یافت. آرمانی بودن این دولت‌ها با انگیزه‌های والای مؤسسان آن، بزرگ‌ترین عامل این ترقی و تمدن بوده است و به فساد آلوده شدن گام به گام حاکمان و دور شدن از آرمان‌های اصلی، عامل تباهی و نابودی این دولت‌ها گردید.

با فروپاشی دولت‌های انقلابی در پی اختلاف میان رهبران و آلوده شدن کارگزاران به فساد قدرت و دوری از آرمان‌های انقلابی و اصیل، در قرن ششم و هفتم هجری، دولت عباسی فرو افتاد، قدرت سیاسی تجزیه شد، دولت‌های کوچک سربرآوردند و کشمکش‌ها، برادرکشی‌ها و رقابت‌های ابلهانه بر سر دست‌یافتن به قدرت آغاز شد. نخستین دوره جنگ‌های صلیبی در سال ۴۸۹ قمری به صورت سازمان یافته آغاز گردید، در حالی که اندیشه‌ای در مرکز خلافت جز خوش‌گذرانی و جمع‌آوری اموال نبود. در چنین شرایطی، تهاجم بنیان‌کن مغول به جهان اسلام آغاز شد و حکومت اسلامی پیش پای مغولان فرو ریخت و نابود گردید.

اگر اسلام هم‌چنان توانست سرفراز بماند، به دلیل حرکت دانش‌مندان جمعی پیش‌تاز گمنام و به دور از قدرت سیاسی بود که مغول‌های پیروزمند را در برابر اسلام توانستند خاضع گردانند و دل‌های آنان را به روی اسلام بگشایند و فتح کنند.^۳ اگر هلاکوخان پس از قتل عام نهصد هزار بی‌گناه از اهالی بغداد پیش از بازگشت از آن‌جا دستور داد که مسجد خلیفه و ضریح و مرقد حضرت کاظم علیه السلام را تجدید بنا کنند،^۴ به دلیل حرکت شجاعانه و بازدارنده‌ای بود که مؤیدالدین ابن علقمه و خواجه

۱. ادریسیان در مغرب، علویان در طبرستان، آل‌بویه در عراق و ایران، فاطمیان در مصر و شمال آفریقا، حمدانیان و بنومرداس و بنوعمار در شامات.

۲. نک: آدم متز، *تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری*، ج ۱ و ۲.

۳. *انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن*، ص ۱۸۶.

۴. ابن کثیر، *البدایة و النهایة*، ج ۱۳، ص ۲۰۲؛ *تاریخ الاسلام السیاسی*، ج ۴، ص ۱۶۱.

نصیرالدین طوسی، دو شخصیت ممتاز شیعی، افتخار آن را از آن خود کردند، هر چند آماج تهمت‌ها و بدنامی‌های بسیار قرار گرفتند.

هدف خواجه جلوگیری از خونریزی و خسارت‌های معنوی بود. او با نفوذ در تشکیلات مغول‌ها باعث نجات بسیاری از علمای جهان اسلام از تیغ خونریز تاتار شد، بیش از شصت کتاب ارزنده در علوم و فنون مختلف به رشته تحریر در آورد، شهرهایی را از نابودی نجات داد و سخت‌ترین دشمنان اسلام را در برابر اسلام و شعایر مذهب تشیع به ایمان و تعظیم مجبور کرد.^۱ آن‌گاه اسلام در برابر همه خرابی‌ها و مصایب توانست کمر راست کند و سرافراز گردد و بر فاتحان وحشی‌اش پیروز شد و منزلت علم و حافظان دین تا آن اندازه بالا گرفت که بالاترین مناصب دولتی و سیاسی را اشغال نمودند و با تدبیر و زیرکی، ویران‌گران مساجد و کتاب‌خانه‌ها را بنیان جدید مساجد و کتاب‌خانه‌ها ساخت.

مغول‌ها دین بودایی و مسیحیت را همراه خود به سرزمین‌های اسلامی آورده بود. چنان‌چه سیاست خود را با این ادیان می‌آمیختند، با توجه به شکست همه مقاومت‌ها، چه آینده‌ای در انتظار جهان اسلام بود؟^۲

بنابراین، نهضت انقلابی بازدارنده علمای شیعه توانست دین مردمی را که زیر پای مغول‌ها خرد و نابود شده بود، بر دل و جان همانان حاکم گرداند و آنان را به صورت ابزاری برای پیشرفت دین در آورد.

دولت‌های انقلابی سربداران در خراسان و شمال و شرق ایران، جنبش ضد منکرات در هرات، نهضت حروفیه در برابر تیموریان و سادات مرعشی در مازندران، در قرن‌های هشتم و نهم هجری رخ داد.

با توجه به تعصب شدید عثمانی‌ها و بارها تاختن به خاک ایران، در اوج مبارزه عثمانی‌ها با اروپای مهاجم در آغاز قرن دهم، نهضت قزلباش، صفویه را به قدرت رسانید و از پشت سر بر عثمانی‌ها تاخت و فرزندان شیخ صفی‌الدین اردبیلی (شیعه

۱. انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، ص ۱۸۸-۱۹۰.

۲. همان، ص ۱۹۲-۱۹۳.

مذهب) با استفاده از روح فتوت، شهادت و گستاخی تصوف، شیوه عیاری سنتی ایران، نیروی نظامی قزلباش و مایه‌های انقلابی تشیع را که در عمق وجدان جامعه ایرانی ریشه دوانده بود، به کار گرفتند تا استقلال را به ایران ببخشند و آرمان‌های اسلامی و دیدگاه‌های سیاسی تشیع، را برافرازند. آن‌گاه که ده قرن نفرت از حکومت‌های ستم‌گر تسنن بر روی هم انباشته شده بود، نظام سیاسی شیعه بر اعماق روح و وجدان اندیشه توده‌ها بنا گردید و تشیع در قالب نظام سیاسی مقتدر صفویه در مقابل جبهه نیرومند و عظیم تسنن و امپراتوری با صلابت عثمانی، استقلال خود را توانست حفظ کند.

روابط به ظاهر نیکوی علمای تشیع با شاهان صفوی از آن رو بود که آنان، وجود قدرتی سیاسی و دولتی با کفایت را برای حفظ میراث تشیع و پاس‌داری از ایران شیعه و جلوگیری از تهاجم اهل تسنن که ثواب شیعه کشتن را برتر از هر عبادت می‌شمردند، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر می‌دانستند.^۱

دولت صفویه با تمام ضعف‌هایش، ترویج‌کننده شعار مذهب بود و بیشتر اهل تسنن نیز تحت فشار نبودند و با مسیحیان، یهودیان و زرتشتیان نیز روش مدارا به کار بسته می‌شد، در حالی که اکثر کشورهای غرب با آزادی نسبی ادیان، بیگانه بودند.^۲

رونق کشاورزی، رشد اقتصادی و رفاه نسبی عمومی، رضایت طبقه متوسط را از سیاست اقتصادی دولت صفویه جلب نمود و بیشتر شاهان صفوی را از حمایت مردمی برخوردار کرد.

توسعه فرهنگی و گسترش مراکز علمی و حمایت همه جانبه از عالمان و مؤلفان، از برجسته‌ترین امتیازهای دوران صفویه است و ابتکار بهره‌گیری از هنر، صنعت و معماری در خدمت فرهنگ و معارف اسلامی از خصوصیات دیگر این دوره به شمار می‌رود.

۱. همان، ص ۲۲۷. (به نقل از: ثابتیان، اسناد و نامه‌های تاریخی و اجتماعی دوران صفوی، ص ۲۳۱؛ تاریخ ایران،

ترجمه کریم کشاورز، ص ۵۱۱)

۲. نک: تاریخ ایران، ص ۵۲۲.

ایجاد تحوّل در سیستم سیاسی و اداری حکومت و وجود زمینه برای ایفای نقش بیشتری برای علما در امور سیاسی، قضایی و فرهنگی را از دیگر ویژگی‌های این دوره می‌توان بر شمرد. بازگرداندن استقلال و هویت شیعی و رهایی از بیگانه ترسی و حمایت کامل از موجودیت دین، موجب گردید که علمای شیعه قدرت سیاسی پادشاهان صفویه را مشروع بخوانند.

با فروغلتیدن دولت صفویه به ورطهٔ تجمل‌پرستی و اشرافیت و گرفتارشدن در دام جنگ‌های خانگی و همسایگان شرقی و غربی، زمینه‌های فروپاشی این دولت فراهم گردید و پس از دو قرن و نیم، مرکز دولت صفوی (اصفهان) به دست افغانان مهاجم و متعصّب سقوط کرد. شکل‌گیری نهضت‌های اسلامی در چنین شرایطی اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. بسیاری از شهرها و روستاهای ایران به شورش و مقاومت قدا فراشتند. و دلیرانه ایستادگی کردند و با وجود این‌که بزرگان صفویه، روحیهٔ خود را باخته بودند، مردم با استفاده از جنگ‌های چریکی پیروزی‌ها را در کام فاتحان توانستند تلخ سازند.^۱

حکومت زندیان پس از ترور نادرشاه که همهٔ زمینه‌های به وجود آمده برای نهضت در اواخر دوران صفویه را از میان برده بود، با پیروزی کریم خان زند در سال ۱۱۶۴ قمری آغاز شد و مایه‌های مذهبی و مردمی رو به افزایش نهاد و روحانیان از حکومت کریم خان حمایت کردند، ولی طول نکشید که رقابت بین دو ایل مقتدر زندیه و قاجاریه بر سر قدرت یکبار دیگر ایران را صحنهٔ نبرد و خشونت گرداند و بر اثر بی‌توجهی به اعتقادات و خواسته‌های مردم و طمع دشمنان دیرین صلیبی، ایران را به اندازهٔ مستعمره‌ای برای غرب به سقوط کشاند.

هجوم استعمار سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی غرب به جهان اسلام در بیداری مشرق زمین آگاه‌کننده بود، به نهضت‌های اسلامی سرعت و عمق بیشتری بخشید و استبداد داخلی نیز در کشورهای اسلامی در ملموس‌تر شدن دردها و رو آمدن مشکلات و مردمی شدن مبارزه‌ها تأثیر بسیاری داشت.

۱. همان، ص ۵۸۴-۵۸۵.

با پیوندی که میان نهضت‌های اسلامی در سراسر جهان اسلام در یک قرن اخیر به وجود آمده،^۱ سرانجام همه آنها به حرکتی انقلابی در نیمه دوم قرن سیزدهم هجری تبدیل شدند. این موج عظیم بیداری و مبارزه، مناطق وسیعی از جهان اسلام را مانند مصر، سوریه، لبنان، عراق، ترکیه، افغانستان، پاکستان، الجزایر، تونس، مراکش، حجاز، اندونزی، هندوستان و ایران در بر گرفت و مفهوم جدیدی از اندیشه‌های سیاسی و مبانی عدالت اجتماعی اسلام را در پی چند قرن ایستایی، ستم و تسلیم مطرح نمود.^۲

در بیشتر کشورهای اسلامی، خصلت تاریخی - مردمی بودن روحانیان، رسالت رهبری حرکت‌ها و جنبش‌ها را در صد سال اخیر بر دوش رهبران دینی نهاد. نهضت اسلامی امام خمینی علیه السلام اوج همه جنبش‌های اسلامی تاریخ اسلام و تشیع به شمار می‌رود و همه آرمان‌های انقلابی نهضت‌های اسلامی در سراسر جهان در این نهضت تبلور یافته است.^۳

ب) مبارزات فکری و سیاسی علمای شیعه در عصر غیبت کبری

اسلام دین تفکر،^۴ تعقل^۵ و تکامل علمی^۶ و معنوی^۷ است. سراسر آیات قرآن و احادیث پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و جانشینان راستین آن حضرت، علم، معرفت، راهنما و راه‌گشاست.

۱. این پیوند را بسیاری از مورخان به سید جمال الدین اسد آبادی نسبت داده‌اند، هر چند که غیر از او از دانش‌مندان بزرگوار شیعه مواضع بسیار ارزنده‌ای در این زمینه داشته‌اند. نک: *انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن*، ص ۲۳۸ - ۲۴۳

۲. *انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن*، ص ۲۴۱.

۳. با نگاهی سریع به وصیت‌نامه سیاسی - الهی امام خمینی و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تاریخ پر فروغ این انقلاب تا تشکیل دولت و رهایی از توطئه‌های پی در پی این تبلور را به خوبی می‌توان دید.

۴. سوره انعام، آیه ۵۰.

۵. سوره انفال، آیه ۲۲؛ سوره زمر، آیه ۱۸.

۶. سوره بقره، آیه ۲۸۲.

۷. همان.

دین مبین اسلام رابطه صحیح انسان با خدا و خود و جامعه و طبیعت را تبیین و ترسیم می‌کند و برای تضمین رشد و تعالی معنوی انسان، بهترین نظام آموزشی، تربیتی، اجتماعی و سیاسی را به انسان می‌شناساند، همه زمینه‌های رشد را از راه آگاهی و گواهی در انسان بارور می‌کند، همه موانع رشد را چه در درون وجود انسان و چه خارج از وجود او به او می‌شناساند و همه امکانات او را در جهت رفع این موانع بسیج می‌کند.

به همین دلیل، اسلام به عوامل درونی انسان، چون عقل و فطرت و دیگر ابزار کسب معرفت عنایت ویژه دارد و سپس عوامل برونی را مهم می‌داند؛ عواملی چون خانواده، جامعه و محیط زندگی. نظام‌های معرفتی، اجتماعی و سیاسی بر همین اساس پی‌ریزی شده‌اند. از آن سوی، اسلام انسان را به مبارزه با موانع درونی و برونی برای رشد انسان، چون تحجر، جمود، جهالت، غرور، هواپرستی و طاغوت‌گرایی دعوت، تشویق و الزام می‌نماید.

مبارزه فکری و سیاسی برای رفع موانع رشد و استقرار عوامل تکامل و تعالی چنین آغاز می‌شود و حاکمیت کامل تعالیم و قوانین اسلام محمدی تحریف نشده در سراسر جهان، هدفی نهایی برای اسلام بیان شده است.

در زمان خاتم پیامبران علیهم‌السلام، هدایت فکری و سیاسی بر عهده آن حضرت و پس از رحلت ایشان، امامت و هدایت و مرجعیت فکری و سیاسی بر عهده برجستگان و شایستگان از خاندان آن حضرت علیهم‌السلام بوده و در زمان غیبت، دانش‌مندان لایق و شایسته دو رکن مهم امامت و مرجعیت (هدایت فکری و سیاسی) را بر عهده گرفته‌اند.

با توجه به مجموعه وظایف امامان معصوم علیهم‌السلام، وظایف نمایان خاص و عام امام زمان علیه‌السلام در عصر غیبت کبری نیز مشخص می‌شود.

پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم افزون بر آوردن دینی کامل برای زندگی انسان در دنیا و تضمین سعادت وی در دنیا و آخرت، نظامی سیاسی و دولتی الهی تأسیس نموده و امتی به وجود آورده که به تعلیمات او آگاهی دارد و فرمان‌های خدا و رسولش را اجرا می‌کند. پس از رحلت او، پاس‌داری از دین کامل و دولت نوینیان و امت نوپا بر

عهدهٔ خلفای بر حقّ او بوده است. از این‌رو، تبیین و تفسیر قرآن کریم و احکام مورد نیاز جامعه، صیانت دولت و امت از همهٔ خطرهای و انحرافات در حدّ امکان اعم از انحرافات فکری، عقیدتی، اخلاقی، علمی فقهی و عملی، چه در میان امت و چه در میان کارگزاران و متصدیان رهبری، از وظایف امامان معصوم علیهم‌السلام بوده است که تاریخ اسلام، مرجعیت و امامت فکری و سیاسی آنان را به خوبی باز می‌تاباند و شایسته بودن آنان برای رهبری فکری و سیاسی جامعهٔ اسلامی را اثبات می‌کند.

رسالت سنگین امامان معصوم علیهم‌السلام و آگاهی آنان از دوران غیبت کبری و مستلزمات آن، باب تازه‌ای برای تضمین تداوم هدایت فکری و سیاسی در سطحی شایسته و مطلوب پس از عصر حضور باز نموده است. بسیاری از تلاش‌های آنان برای تربیت نیروهای رهبری آینده جهان اسلام بوده و بر همین اساس، شیعه و پیروان امامان معصوم علیهم‌السلام پایه‌گذار همهٔ علوم اسلامی به شمار می‌روند^۱ و در بارور کردن علوم اسلامی تأثیر فراوانی داشته‌اند.^۲ نخستین مدافعان اسلام ناب محمدی - در برابر اسلام تحریف شده و در برابر زندقه و الحاد و جریان‌های فکری منحرف و منحرف کننده و جریان‌های ضدّ اخلاقی و انحراف‌های سیاسی - دانش‌مندان شیعه بودند و برخی از آنان برای پاس‌داری از اصول راستین اسلام و تشیع، جان خود را تقدیم دین و آیین خود نمودند و شربت گوارای شهادت نوشیدند.^۳

مبارزهٔ دانش‌مندان شیعه در زمینهٔ سیاسی در سطوح مختلف و با شیوه‌های گوناگون بوده است؛ از مبارزهٔ سیاسی مسلحانه و غیر مسلحانه با دشمنان خارجی دولت و نظام و امت اسلامی، مبارزهٔ منفی یا مثبت با دشمنان داخلی که دشمنی‌شان در انحرافات فکری، سیاسی و اخلاقی حاکمان ستم‌گر و غاصب تبلور می‌یافته

۱. نک: سید حسن صدر، *تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام*. او مؤسس بودن شیعه را در همهٔ علوم، بررسی و اثبات کرده است.

۲. این کتاب به مؤلفان و مصنفان در علوم اسلامی که عامل باروری هر علم بوده‌اند، پرداخته است. کتاب ارزندهٔ *خدمات متقابل اسلام و ایران*، اطلاعات شایسته و دقیقی از تلاش‌های علمی و فکری دانش‌مندان شیعه در طول چهارده قرن هجری را گزارش کرده است.

۳. نک: علامه امینی، *شهداء الفضیلة*. (این کتاب شهدای دانش‌مند شیعه را در طول چهارده قرن یاد می‌کند).

و آنگاه مبارزه برای تصدی رهبری حکومت اسلامی و زمامداری دولت‌های انقلابی.^۱

۱. مبارزه فکری علمای شیعه در عصر غیبت

بهترین و کوتاه‌ترین سخن در تأثیر علمای شیعه از لحاظ علمی و فکری در دوران غیبت کبری، به قلم و بیان علامه عصر، استاد سید محمدحسین طباطبایی است. ایشان پس از بیانی ویژه درباره روش شیعه در علوم اسلامی،^۲ به مقدار کامیابی شیعه در پیش‌برد علوم اسلامی پرداخته است:

شیعیان در حدیث و کلام و فقه - نظر به این‌که دائماً گرفتار مشاجره‌های مذهبی با مخالفین خود بوده و از جهت انجام وظایف دینی هم نیاز روزانه به فقه و حدیث داشته‌اند - با تمام قوا کوشیده و این علوم و علوم مربوط به آنها را مانند درایه، رجال و اصول به سر حد کمال می‌رساندند و آخرین نظریات دقیقه وقت را ضبط می‌کردند و قرن‌ها با همین رویه پیش می‌رفتند.^۳

البته این دیدگاه بدون در نظر گرفتن تألیفات ایشان و مانند ایشان در عصر حاضر بوده است. مجموعه معارف و علمی قرآنی، عقلی و نقلی در کتاب تفسیر بسیار پر ارج *المیزان*، آن را از دیگر تفاسیر اهل سنت و شیعه ممتاز می‌گرداند و در افقی بسیار بالا قرار می‌دهد. آثار قلمی دانش‌مندی چون شهید صدر و شاگردان مکتب علامه طباطبایی در پیشرفت علوم اسلامی نیز تأثیر بسزایی داشته‌اند.^۴

۱. نک: *انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن*، بخش نهضت‌ها و دولت‌ها.

۲. نک: *شیعه در اسلام* (مجموعه مذاکرات با آقای هانری کربن).

۳. نک: همان.

۴. آثار شهید صدر در کلام جدید، نظام اقتصادی، نظریه اقتصادی اسلام، نظام بانکی بدون ربا، پایه‌های منطقی استقراء و تجدید در حوزه علم اصول و تفسیر موضوعی، بسیار اهمیت دارد. هم‌چنین آثار پر برکت شهید مطهری در عرضه بسیار خوب مطالب پیچیده فلسفی و تجدید طرح مباحث کلامی، بسیار با اهمیت می‌نماید و به همه آثار قلمی استاد علامه طباطبایی که استاد اساتید نسل حاضر و مجتهد علمی در قرن حاضر به شمار می‌روند، باید توجه نمود.

کتاب‌های تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام،^۱ الذریعة الی تصانیف الشیعة^۲ و أعیان الشیعة^۳ به گونه آشکاری تأثیر علمی علمای شیعه را تأیید و اثبات می‌نماید. هم‌چنین دورنمایی از این حقیقت در کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران آمده است.^۴

۲. فقاہت شیعه و مراکز آن در عصر غیبت

فقه و فقاہت مهم‌ترین رشته علوم اسلامی به شمار می‌رود که مرجعیت دینی براساس آن استوار است. به همین دلیل رشته فقه به‌رغم فراز و نشیب‌های به دست آمده در رشته‌های دیگر در طول قرن‌های گذشته، روز به روز گسترده‌تر و نیرومندتر شده و مسیری تکاملی را گذرانده است.

سخن گهربار استاد مرتضی مطهری گواه بر این مطلب است:

از قرن سوم^۵ تاکنون، فقه یک حیات مستمر داشته و هرگز قطع نشده است. حوزه‌های فقهی بدون وقفه در این یازده قرن و نیم دایر بوده است. رابطه استاد و شاگردی در همه این مدت هرگز قطع نشده است. چنین حیات متسلسل و متداوم یازده قرن و نیمی ظاهراً در هیچ تمدن و فرهنگ غیر از تمدن و فرهنگ اسلامی وجود ندارد. استمرار فرهنگی به معنای واقعی که یک روح و یک حیات بدون هیچ وقفه و انقطاع، طبقات منظم و مرتب و متوالی را در قرونی این چنین دراز مدت به یک‌دیگر پیوند دهد و یک روح بر همه حاکم باشد، جز در تمدن و فرهنگ اسلامی نتوان یافت. در تمدن و فرهنگ‌های دیگر ما به سوابق طولانی‌تری احیاناً بر می‌خوریم، ولی با وقفه‌ها، بریدگی‌ها و انقطاع‌ها.

این‌که قرن سوم را که مقارن با «غیبت صغری» است، مبدأ قرار دادیم، نه بدان جهت است که حیات فقه شیعه از قرن سوم آغاز می‌شود، بلکه بدان جهت است که

۱. سید حسن صدر.

۲. آقا بزرگ تهرانی.

۳. سید محسن امین عاملی.

۴. استاد شهید مرتضی مطهری.

۵. یعنی آغاز غیبت صغری و آماده کردن جامعه شیعی برای استمرار حیات بدون حضور امام در دوران غیبت کبری.

قبل از آن عصر، عصر حضور ائمه اطهار علیهم السلام است و فقهای شیعه تحت الشعاع ائمه‌اند و استقلالی ندارند و الا آغاز اجتهاد و فقاہت در میان شیعه و آغاز تألیف کتاب فقهی به عهد صحابه می‌رسد.^۱

۳. مراحل تکامل فقه و فقاہت شیعه

فقه شیعه از دوران حضور ائمه علیهم السلام تا عصر غیبت صغری و از آن زمان تاکنون دوران‌هایی گوناگون پشت سر نهاده که در ذیل به آن اشاره می‌گردد:

یکم. فقه و فقاہت در دوران حضور ائمه علیهم السلام

از عصر امامت حضرت علی علیه السلام تا شهادت امام حسن عسکری علیه السلام، با توجه به فرهنگی بودن نهضت اسلامی و تعهد اهل بیت علیهم السلام به نگه‌داری و صیانت شریعت اسلامی، حرکتی علمی و جریانی فکری در جامعه اسلامی پدید آمد تا مرجعیت دینی را در دوران غیبت پشتیبانی کند.

به همین دلیل، در دوران حضور امامان علیهم السلام شالوده مکتبی فکری و مدرسه‌ای ویژه خط اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و پاس‌دار مفاهیم نایب اسلامی، پیریزی شد و چون بذری آبیاری می‌گردید تا در دوران غیبت درختی تنومند و قوی گردد.

همه مواد اولیه برای این مدرسه و مکتب، در سه عنصر فراهم می‌گردد: مواد علمی و فکری، شیوه آموزش و پرورش و تحقیق و تکامل و شخصیت‌های حامل این بار علمی و فکری اعم از اساتید و طلاب. مریبان اصلی و معلمان واقعی این مکتب، امامان معصوم علیهم السلام بوده‌اند و پرورش یافتگان آنان شخصیت‌هایی چون زراره، محمد بن مسلم، ابان، ابو حمزه ثمالی، یونس بن عبدالرحمان و ... بوده‌اند.

امامان معصوم علیهم السلام مجموعه متون لازم را برای این مدرسه و ویژه اعم از تفسیر، فقه، اصول و دیگر معارف اسلامی به راویان و اصحاب آنان منتقل می‌کردند و اصحاب امامان نیز با راهنمایی آنان تمام روایات را تدوین، ثبت و ضبط می‌نمودند. در گذر زمان کتاب‌های فراوانی در حدیث گردآوری شد و بنا بر همین معارف بسیاری از یاران و پیروان اهل بیت علیهم السلام پرورش یافتند و شخصیت‌های علمی برجسته‌ای در

۱. خدمات متقابل اسلام و ایران، ج ۲، ص ۱۲۴.

جهان اسلام قد علم نمودند. آن‌گاه مدرسه فقیهان پیرو اهل بیت علیهم‌السلام حضوری جدی در جامعه اسلامی پیدا کرد که به همه امکانات لازم برای رشد و تکامل آماده بود.

دوم. فقه و فقاہت شیعه در دوران غیبت صغری

در دوران غیبت صغری که جامعه شیعه برای ورود به عصر غیبت کبری و انقطاع از فیوضات مستقیم امام معصوم علیه‌السلام آماده می‌شد، بلکه کمی پیش از شروع آن، امامان عسکری علیهم‌السلام مردم را براساس رجوع به فقیهان مدرسه اهل بیت علیهم‌السلام پرورش می‌دادند و زمینه را هم از نظر فکری و هم عملی برای مرجعیت فقیهان و استقلال آنان در اداره امور جامعه فراهم می‌کردند.

کتاب‌های حدیثی بسیاری در این دوره در آستانه تلف و گم شدن قرار گرفته بود و ضرورت تقیه بر شیعه فشار می‌آورد. از این‌رو، به گونه جدی کوشیدند تا با تلاشی جدی این متون را در متن واحد بگنجانند. محمد بن یعقوب کلینی نخستین مجموعه حدیثی مهم شیعه را در کتاب شریف *کافی* گرد آورد که چهار برابر صحاح شش‌گانه اهل سنت در آن از امامان معصوم علیهم‌السلام حدیث نقل شده است.

در ضمن راویان حدیث طبقه‌بندی شده و درجه اعتبار هر کدام بررسی و تحقیق شده تا فقیهان با دور شدن از عصر حضور امام علیه‌السلام به اطلاعات دقیق و صحیح بتوانند دست یابند.

هم‌چنین فهرست‌هایی برای ثبت و ضبط مجموعه تألیفات اصحاب ائمه علیهم‌السلام تهیه گردید و متون فقهی گوناگونی آماده شد. آن‌گاه مرحله فقه استدلالی نیز آغاز گردید و اندک اندک شیوه استنباط و فقاہت شکلی روشن به خود یافت. و تعدادی از مراکز علمی، آموزشی و تحقیقی تأسیس گردید.

دو مکتب فقهی در این دو دوران شکل گرفته بود: یکی مکتب فقهی راویان حدیث با مرکزیت قم و دیگری مکتب فقهی متکلمان یا عقل‌گرایان با مرکزیت بغداد.

سوم. فقه و فقاہت شیعه در دوران غیبت کبری

مکتب شیخ مفید تولد یافته دو مکتب فقهی پیش‌گفته است که امتیازات و کمالات هر دو مکتب را دربرداشت و از آغاز غیبت کبری تاکنون به گونه تکاملی سیر کرده

و روز به روز بارورتر، محکم‌تر و ریشه‌دارتر می‌گردد.^۱ پس از شیخ مفید شاگردان برومندش سید مرتضی و سپس شیخ طوسی، پایه‌گذاران مکتب فقیهان اصولی بوده‌اند. شیخ طوسی فقه شیعه را به مرحله‌ای نو کشاند که بر آن پایه، در همه ابواب مرتبط با فقه، از نوآوری و ابتکار برخوردار بود و هم‌چنین در تمام زمینه‌ها آثار علمی بسیار گران‌بهایی را به ارث گذاشت. شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی مرجعیت شیعه را از انزوا درآوردند و با تسلط بر فقه و کلام و تفسیر و مبانی علمی اهل سنت توانستند کرسی استادی کلام و فقه را در بغداد به انحصار خود درآورند و علمای دیگر مذاهب را نیز به شاگردی خود بپذیرند.

البته دیری نپایید که جریان‌های فرقه‌ای و اوضاع سیاسی، شیخ طوسی را به مهاجرت وادار کرد و از آن تاریخ به بعد، نجف اشرف مرکز فقاقت شیعه شد. مرجعیت دینی در این عصر عهده‌دار اداره علمی و مالی مؤسسات آموزشی شیعه بود و بالاترین سطح آموزشی را مرجع وقت برعهده داشت. تعیین وکیلان و قاضیان از وظایف مرجعیت به شمار می‌رفت. فتوا دادن و جواب دادن به پرسش‌ها نیز بر عهده مرجع بوده است.

فقه شیعه در عصر کنونی نیز بر همان مکتب پویا و متکامل شیخ مفید ره می‌پوید و از همان پویایی و شکوفایی و رشد بهره می‌برد.

۴. حوزه‌های علمیه و مراکز فقاقت شیعه در دوران غیبت کبری

بغداد، در آغاز غیبت کبری، مرکز فقه و فقاقت به شمار می‌رفت. با هجرت شیخ طوسی به نجف اشرف در سال ۴۴۸ قمری، حدود یک قرن، این شهر مرکز عمده فقاقت قرار گرفت.

هم‌زمان با نجف، شهر حلب نیز توسط یکی دیگر از شاگردان سید مرتضی معروف به «سلار» (درگذشته ۴۶۳ قمری) مرکزیتی یافت، و این مرکزیت تا حدود

۱. برای توضیح بیشتر نک: دکتر سید حسین مدرسی مقدمه‌ای بر فقه شیعه؛ دکتر عبدالهادی الفضلی، تاریخ التشریع الاسلامی.

نیمه قرن هشتم برقرار بود. سید ابوالمکارم ابن زهره صاحب کتاب *الغنیة* از بزرگان معروف این حوزه به شمار می‌رود.

با رو به ضعف نهادن حرکت علمی در حوزه نجف اشرف پس از یک قرن پیروی از آرای استوار شیخ طوسی و گُند شدن حرکت اجتهاد، ابن ادریس حلّی در حلّه نهضت فقهی دیگری آغاز نمود و مرکزیت علمی فقه شیعه به شهر حلّه در عراق منتقل گردید. فقیهان نامداری چون محقق حلّی و علامه حلّی که پایه‌گذاران مرحله جدید فقه شیعه پس از شیخ طوسی به شمار می‌روند، در این مرکز بالیدند و فقه شیعه را از ایستایی علمی به پویایی رساندند و خط فقهی شیخ مفید را پی گرفتند.

پس از حلّه مرکزیت فقه شیعه به جبل عامل و منطقه شام منتقل شد. شهید اوّل شاگرد فخرالمحققین فرزند علامه حلّی و سپس شهید ثانی، از فقیهان نامدار این مرکز بودند. آنان همان مکتب فقهی شیخ مفید را با کمال اقتدار علمی و دربرگیرنده دیگر برتری‌های مراکز فقهی مانند بغداد، نجف و حلّه به جبل عامل بردند و حوزه‌ای با نشاط و پرتحرک پدید آوردند که سرچشمه برکات فراوانی برای دولت شیعی صفوی، حوزه علمیه اصفهان و حوزه علمیه نجف اشرف گردید.

شهید اوّل و سپس شهید ثانی و شاگردان آن دو فقیه سترگ، با طرح فقه سیاسی شیعه روح جدیدی در کالبد جهان تشیع دمیدند. شهید اوّل برای رئیس دولت شیعی سربداران، متن *لمعه* را نوشت و فرستاد تا براساس آن عمل کنند. همین نظریه فقهی - سیاسی از علل به شهادت رسیدن این فقیه بزرگ به شمار رفته است.^۱

شهید مطهری درباره تأثیر فقیهان جبل عامل در رهبری دولت شیعی صفوی و حوزه‌های علمیه ایران می‌نویسد:

فقه‌های جبل عامل نقش مهمی در خط مشی ایران صفویه داشته‌اند، چنان که می‌دانیم صفویه درویش بودند؛ راهی که ابتدا آنها براساس سنت خاص درویشی خود طی کرده‌اند، اگر با روش فقهی عمیق فقه‌های جبل عامل تعدیل نمی‌شد، اگر به وسیله آن فقیهان حوزه فقهی عمیقی در ایران پایه‌گذاری نمی‌شد، به چیزی

۱. نک: *لمعه*، دو سخنرانی شهید صدر.

منتهی می‌شد نظیر آنچه در علوی‌های ترکیه یا شام هست. این جهت تأثیر زیادی داشت در این‌که اولاً: روش عمومی دولت و ملت ایران از آن‌گونه انحرافات مصون بماند و ثانیاً: عرفان و تصوف شیعی نیز راه معتدل‌تری را طی کند. از این رو، فقهای جبل عامل از قبیل محقق کرکی، شیخ بهایی و دیگران با تأسیس حوزه فقهی اصفهان حق بزرگی به گردن مردم این مرز و بوم دارند.^۱

در همان زمان حوزه نجف به وسیله مقدّس اردبیلی و دیگر اکابر احیا شد که تا امروز ادامه دارد. از شهرهای ایران تنها شهر قم است که در قرون اوّل اسلامی در همان زمان که بغداد مرکز فقهت اسلامی بود، به وسیله فقهای نظیر ابن بابویه و محمد بن قولویه به صورت یکی از مراکز فقهی درآمد، هم‌چنان که در دوره قاجار به وسیله میرزا ابوالقاسم قمی صاحب *قوانین* نیز احیا شد و در سال ۱۳۴۰ قمری به وسیله مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی بار دیگر احیا شد و اکنون یکی از دو مرکز بزرگ فقهی شیعه است.^۲

البته با پیروزی انقلاب اسلامی ایران و هجوم‌های پی در پی بعثیان عراق به حوزه علمیه نجف اشرف و به شهادت رساندن بزرگان آن حوزه و هجرت دادن بیشتر فضلا و طلاب آن‌جا به ایران، برای بار دیگر مرکزیت فقهت شیعه در قم تجلّی گردید و با وجود دانش‌مندانی ارجمند در حوزه نجف، نشاط، حرکت و پویایی هم‌اکنون در قم به چشم می‌آید.

شهید مطهری می‌افزاید:

در طول تاریخ مخصوصاً بعد از صفویه در شهرهای دیگر ایران از قبیل همدان، شیراز، یزد، کاشان، تبریز، زنجان، قزوین و تون (فردوس فعلی) حوزه‌های علمیّه عظیم و معتبری بوده است، ولی هیچ یک از شهرهای ایران به استثنای قم و اصفهان و در مدت کوتاهی کاشان مرکز فقهی طراز اول نبوده و عالی‌ترین و یا در ردیف عالی‌ترین حوزه‌های فقهی به شمار نمی‌رفته است. مهم‌ترین دلیل بر نشاط علمی و فقهی این شهرها وجود مدارس بسیار عالی و تاریخی است که در همه شهرستان‌های نام‌برده موجود است و یادگار جوش و خروش‌های علمی دوران‌های گذشته است.^۳

۱. *خدمات متقابل اسلام و ایران*، ج ۲، ص ۱۲۵-۱۲۶.

۲. همان، ص ۱۲۵. (تألیف این کتاب پیش از انقلاب اسلامی ایران بوده است)

۳. همان، ص ۱۲۵.

البته پس از دوران صفویه که در حوزه نجف روحی تازه دمیده شد، با رشد حرکت اخباری‌گری تا مدتی کربلا مرکز فقاقت شیعه قرار گرفت و پس از افول حرکت اخباری‌گری توسط وحید بهبهانی عمده شاگردان آن فقیه و اصولی سترگ و مجدد، به حوزه نجف اشرف انتقال یافته و برای بار سوم نجف را اولین مرکز فقاقت شیعه درآورده و تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران حرف اول رهبری شیعه را فقها و پرورش یافتگان حوزه علمیه نجف اشرف می‌زدند.^۱

۵. مبارزه‌های سیاسی علمای شیعه در عصر غیبت کبری

مبارزه‌های سیاسی علمای شیعه در عصر غیبت کبری در دو نکته خلاصه می‌گردد:

یکم. زمینه‌های فعالیت سیاسی

فعالیت سیاسی نیز در دو زمینه بوده است:

نخست، در داخل مرزهای دولت اسلامی و در برابر استبداد سیاسی حاکمان مسلمان یا نامسلمان؛
دوم، در خارج از مرزهای دولت اسلام و در برابر قدرت‌های خارجی و استعمارگران.

فعالیت‌های سیاسی درون‌مرزی عبارتند از:

۱. کشاندن امت اسلامی و نگه‌داشتن شیعیان در صحنه سیاست از راه تبلیغ، تربیت، تأسیس و هدایت حرکت‌های اسلامی برای مبارزه با استبداد و ستم‌گری حاکمان مسلمان و مبارزه با ایده جدایی دین از سیاست و مطالبه حقوق سیاسی پایمال شده امت اسلامی؛

۲. مبارزه مستقیم و غیر مستقیم با انحراف حاکمان، از راه کشف انحرافات و پی‌آمدهای فکری، اخلاقی و عملی (فردی و اجتماعی) و مبارزه با غضب خلافت و تسلط طاغوت‌ها بر امت اسلامی و هدایت و حمایت نهضت‌ها و حرکت‌های اسلامی مبارزه؛

۱. آیه الله بروجردی نیز از پرورش‌یافتگان حوزه علمیه نجف اشرف بوده است.

۳. حفظ وحدت کلمه امت اسلامی و جامعه شیعی از راه تبلیغ اهمیت این وحدت و مبارزه با هر گونه تفرقه‌گرایی گروه‌های افراطی متعصب و متحجر؛
 ۴. حفظ هویت اسلامی جامعه و اصالت فکری مسلمانان و شیعیان با تربیت دانش‌مندان و محققان و ترویج علم و معرفت و تأسیس حوزه‌های علمیه در سراسر جهان اسلام؛

۵. مبارزه با انحرافات فکری و اخلاقی توجیه‌گر سیاست‌های حاکمان منحرف.
 مجموعه فعالیت‌های سیاسی برون مرزی علمای شیعه در عصر غیبت کبری نیز عبارتند از:

۱. مبارزه با نفوذ و تهاجم فرهنگی غرب و تلاش برای بیرون آوردن خودبختگان، از غرب‌زدگی یا شرق‌زدگی از راه مبارزه با حرکت‌های تبشیری مسیحی و استشرافی و حرکت‌های الحادی و ضد اخلاقی (و لا ابالی‌گری) که زمینه را برای سلطه سیاسی و فرهنگی بیگانگان فراهم می‌کنند؛
۲. رهبری، هدایت و شرکت گسترده در مبارزه‌های مسلحانه برای رفع تهاجم نظامی استعمارگران در کشورهای پهناور اسلامی؛
۳. مبارزه بی‌امان با سلطه‌گری سیاسی و اقتصادی دو ابرقدرت غرب و شرق و تلاش برای جلوگیری از زیر سلطه بردن کشورهای اسلامی؛
۴. مبارزه با تضعیف و ایجاد تفرقه در میان امت اسلام و تجزیه سیاسی و غصب اراضی کشورهای اسلامی؛
۵. مبارزه با ابرقدرتی استکبار جهانی و به خاک‌مالیدن جبروت و باطل کردن افسانه شکست‌ناپذیر ابرقدرت‌ها.

دوم. مراحل فعالیت سیاسی و انواع آن در هر مرحله

فعالیت‌ها و مبارزه‌های سیاسی از انتقاد و اعتراض شروع می‌شود و این اعتراض در صورت مساعد بودن اوضاع، به تناسب درجه انحراف از وضع مطلوب و درجه مقاومت منحرفان و ایستادگی بر سر مواضع انحرافی و به تناسب درجه ستم‌گری و سلب حقوق طبیعی افراد، سیری صعودی می‌یابد و از برخوردی سرد و ساده به

برخوردی خصمانه و تند تبدیل می‌گردد تا آن‌جا که جز خون و شمشیر و قیام مسلحانه برای علاج انحراف چاره‌ای نباشد و تشکیل حرکات سیاسی مخفیانه و نیمه‌مخفیانه در اوضاع نامساعد.

به تناسب قدرت جذب نیرو و فراگیر شدن فرهنگ اعتراض در جامعه، پنهان‌کاری و حرکات زیرزمینی درجه‌بندی می‌شوند تا به اندازه‌ای برسند که صدای خود را بتوانند آشکار کنند و از نابودی ایمن گردند.

شیعه در چهارده قرن مبارزه سیاسی پی در پی برای رساندن اسلام به مرحله حاکمیت و استقرار نظام سیاسی اسلامی در قرن‌های گذشته و با نگاهی هم‌سویه از سه مرحله گذر کرده است:

۱. مرحله تقیه و ایجاد تشکیلات سیاسی پنهان برای مبارزه با طاغوت‌ها؛
 ۲. مرحله مبارزه سیاسی علنی منهای تشکیل نظام سیاسی اسلامی؛
 ۳. مرحله مبارزه سیاسی علنی با تشکیل نظام سیاسی اسلامی.
- حرکات سیاسی، در هر یک از مراحل سه گانه گاهی مسلحانه و گاهی غیر مسلحانه عمل می‌کرده‌اند و گاهی مبارزه مثبت و گاهی مبارزه منفی را پیشه خود می‌ساخته‌اند.

مبارزه‌های غیر مسلحانه چون احتجاج، مناظره، تبلیغ حقایق، کشف واقعیت‌های تلخ و پرده برداشتن از انحراف‌ها و خطاهای کارگزاران و مسئولان نظام یا انحراف‌های مهاجمان و سلطه‌گران و هم‌چنین عضوگیری و نیروسازی برای گسترش نیرو، گستراندن فرهنگ اعتراض و مبارزه و تأیید غیر مستقیم فعالیت‌های مسلحانه نیز در شمار این مبارزه‌ها می‌تواند قرار گیرد.

فعالیت‌های مسلحانه چون تأسیس نهضت انقلابی مسلح و تعیین رهبری آن و یا تأیید و حمایت از آن به گونه مستقیم است.

مراحل سه‌گانه مبارزه‌های سیاسی در تاریخ فعالیت‌های سیاسی علمای شیعه بدین گونه می‌تواند تبیین گردد:

مرحله نخست: این مرحله از لحاظ تاریخی تقریباً - به جز چند مورد - از ابتدای تسلط خلفا بر منصب حکومت پس از پیامبر ﷺ تا اوایل دوران غیبت کبری در قرن

چهارم هجری طول کشیده است؛

مرحله دوم: تشیع در این مرحله در صحنه سیاست حضوری جدی داشته و دولت‌های انقلابی شیعی زمینه را برای تبلیغ اعتقادی و سیاسی تشیع فراهم نمودند و این مرحله از اواخر قرن سوم آغاز و در قرن چهارم و پنجم تداوم داشته، ولی هیچ نظام سیاسی شیعی استوار و پایدار در این برهه پدید نیامده است.

پس از این دوره، دولت‌های انقلابی در برابر تهاجم مغول‌ها به جهان اسلام فرو پاشیدند و تشیع نه به منزله نظامی سیاسی، بلکه به منزله مذهبی پذیرفته برای برخی از حاکمان مغول در ایران دوباره ظهور کرد.

مرحله سوم: تشیع مذهبی رسمی و در چارچوب نظامی سیاسی پذیرفته جهانیان و در صحنه بین‌المللی شناخته شد و همواره با استمرار حکومت‌های گوناگون که همگی تشیع را اصلی مسلم و حیاتی برای قدرت خود می‌دیدند، به منزله نظامی سیاسی در ازای پنج قرن (۱۰ تا ۱۴ قمری) حضور داشته است.

ج) دوره‌های مرجعیت دینی (علمی و سیاسی) شیعه در عصر غیبت کبری

۱. نهاد مرجعیت و تداوم خط امامت و رسالت

اسلام، دینی جامع، کامل، جهانی و ابدی است.^۱ جامعیت اسلام به معنای توجه به همه ابعاد وجودی انسان در سراسر مراحل زندگی است. پس این نگرش جامعه را چون فرد می‌نگرد و دنیا را هم‌چون آخرت. بنابراین، بهترین برنامه را برای انسان به ارمغان آورده است.

با توجه به پیش‌بینی‌های پیامبر ﷺ از آینده جامعه اسلامی و ایمان آوردن آیندگان به آرمان‌های والای اسلام و توجه دادن به امامت دوازده امام پس از وی، و غیبت طولانی دوازدهمین امام، ناچار برای تضمین تداوم رهبری اسلامی که حافظ و پاس‌دار همه ارزش‌های انقلاب است، باید جانشین و قائم مقامی برای امام غایب باشد تا کمال، جامعیت و جاودانگی اسلام به خطر نیفتد.

۱. جامعیت و کمال در آیه «الیوم اکملت لکم دینکم...» آمده جهانی بودن در آیاتی چون «هدی للعالمین» و ابدیت، از آیه خاتمیت «و من یتبع غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه» فهمیده می‌شود.

بنابراین، رهبری در عصر غیبت امام معصوم علیه السلام اصلی منطقی و معقول و نهادی عقلانی و بسیار ضروری و هم‌آهنگ با اصول اولیّه اسلام است. انکار چنین نهادی در متن دین و شریعت، انکار کمال، جامعیت و توانایی شریعت در اداره امور زندگی جوامع بشری است.

مرجعیت فقیه شایسته و جامع شرایط، بهترین گزینه برای هنگام غیبت امام معصوم علیه السلام است. به همین دلیل، قرآن، سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و معصومان علیهم السلام و سیره مبارک آنان، نهاد مرجعیت را آموزه‌ای گران‌بها در جامعه اسلامی نهادند تا در عصر غیبت مفید افتد. شیعه، با وجود چنین نهادی در درازای تاریخ پر پیچ و خم خود و با بدترین اوضاع اجتماعی و حکومتی، در بهترین وضعیت فکری، علمی و سیاسی به سر برده است.

آیه «تَفَقَّهْ وَاذْهَبْ»^۱ و آیه «پرسش از اهل ذکر»^۲ خط کلی شریعت را برای فهم و فراگیری احکام دین از متخصصان مطرح نموده و آیه حکومت دین به دست انبیا و اوصیا و «رَبَانِیُونَ وَاَحْبَارُ» (عالمان و دانش‌مندان)^۳، مرجعیت سیاسی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، امامان علیهم السلام و فقیهان دارای شرایط را تشریح و تقنین نموده است.

احادیث رسیده از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز عالمان را وارثان انبیا برشمرده‌اند و فقیهان را امانت‌داران پیامبران و حاکمان بر مردم و امیران یاد کرده‌اند.^۴

احادیث رسیده از معصومان علیهم السلام نیز به لزوم تقلید از فقیهان اشاره کرده‌اند و مرجعیت علمی و دینی آنان را یاد کرده‌اند^۵ و آنان را حاکم و حجت بر مردم برشمرده‌اند. این احادیث مردم را در مدت دو قرن و نیم بر همین مسلک تربیت نموده‌اند و بزرگ‌ترین مشکل عصر غیبت را چاره اندیشیده‌اند.

نهاد وکالت و نیابت در عصر غیبت صغری فعال‌ترین و مهم‌ترین نهاد متصل به

۱. سوره توبه، آیه ۱۲۵.

۲. سوره انبیاء، آیه ۷.

۳. سوره مائده، آیه ۴۴.

۴. نک: امام خمینی رحمته الله علیه ولایت فقیه.

۵. همان.

نهاد امامت امام معصوم علیه السلام بوده و حلقه وصل میان عصر حضور و عصر غیبت به شمار می‌رود.

از این رو، همه وظایف ممکن و لازم برای رهبر در عصر حضور، به نایب و وکیل خاص یا عام سپرده شده و به تناسب اوضاع زمانی و مکانی، فقیهان هم‌چون امامان معصوم علیهم السلام پا به میدان می‌گذارند و چند و چون مسائل را کارشناسی می‌کنند؛ در هنگام تقیه به گونه‌ای و در جز آن هنگام به گونه‌ای دیگر.

تبیین و تبلیغ دین، رفع شبهات فکری و اعتقادی و رفع مشکلات علمی، سیاسی و قضایی از نخستین وظایف مراجع بوده و مراجع شیعه در عصر غیبت کبری، تألیفات گوناگون در علوم داشته‌اند. اسناد تاریخی، حضور فعال آنان را در صحنه‌های علمی و سیاسی بیان می‌کنند.

۲. مراحل و دوره‌های مرجعیت

در عصر غیبت کبری، با توجه به اوضاع جامعه اسلامی و شیعه و با توجه به اهداف والای دین و امکانات و تجربیات فقیهان و مراجع، برای نهاد مرجعیت مرحله‌ای می‌توان ترسیم نمود که در این مراحل، حرکت بالنده این نهاد بیان می‌شود. با توجه به اهداف حرکتی و انقلابی دین و اصول و شیوه‌های مبارزه برای رسیدن به حاکمیت دین، سه مرحله تاریخی به نظر می‌رسد که مؤرخان برای نهاد مرجعیت بدان روی کرده‌اند.

یکم. مرحله تقیه: پنهان‌کاری در زمینه ارتباط دینی و سیاسی پیش از شروع غیبت کبری آغاز گردیده و میزان آن به تناسب اوضاع سیاسی هر منطقه، تنظیم شده و رابطه مردم با فقیهان و مراجع خود تحقق یافته است. دولت‌های انقلابی شیعی در این دوره، به تناسب قدرت و فضای جغرافیای آن دولت، زمینه را برای ظهور فراهم آورده‌اند. در این باره همه مناطق یک‌نواخت نبوده‌اند.

دوم. مرحله تلاش برای تصدی حکومت: با توجه به این که فقیهان خود زمام امور را به گونه مستقیم به دست نگرفته بودند، قرن دهم به بعد را مرحله دوم از دوران‌های سه‌گانه مرجعیت می‌توان یاد کرد.

سوم. مرحله تصدی حکومت: این مرحله از قرن پانزدهم و آغاز پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی در ایران شروع می‌گردد که فقیهی دارای شرایط، خود به گونه مستقیم مسئولیت ولایت و رهبری سیاسی را بر دوش دارد. با توجه به تجربیات تلخ گذشته که فقیهان به دیگران اعتماد می‌نموده‌اند و به تدریج دولت و حاکمان دچار انحراف فکری یا عملی می‌شده‌اند و حاصل خون‌های پاک شهیدان را به هدر می‌دادند، امام خمینی علیه السلام نهاد ولایت فقیه را به گونه قانونی در رأس امور قرار داد و همه شئون دولت را به این نهاد (مرجعیت فقیه دارای شرایط) وابسته کرد و زمینه فرو غلتیدن قدرت را در دام ابرقدرت‌ها یا دست‌نشانندگان آنان از میان برد.^۱

سید محمد باقر صدر شهید بزرگوار و مرجع عالی‌قدر، برای نهاد مرجعیت در تاریخ شیعه چهار یا پنج مرحله برشمرده است. زاویه دید ایشان در این تقسیم‌بندی، میزان تحوّل در بافت این نهاد، نوع تصدی مراجع در امور و میزان تصدی برای انجام وظایف است:

مرحله یکم. ارتباط فردی و مستقیم مردم با مراجع برای استفتا که از زمان اصحاب ائمه علیهم السلام تا عصر علّامه حلّی بوده است؛

مرحله دوم. تشکیلاتی شدن دستگاه مرجعیت و ارتباط مردم با وکیلان مرجع و تقسیم وکیلان در مناطق مختلف و وساطت وکیلان برای جذب حقوق به سوی آنان. پایه‌گذار این مرحله را مرحوم شهید اوّل می‌دانند و شهادت این مرجع عالی‌قدر به همین دلیل بوده است.

این مرحله تا عصر وحید بهبهانی ادامه داشته است. مراجع، در این مرحله متعدّد بوده‌اند و مردم به تناسب دسترسی و شناخت خود از فقیهان به آنان رجوع می‌کرده‌اند.

مرحله سوم. مرحله گسترش و تمرکز مرجعیت که از عصر مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء تا عصر ورود استعمار به جهان اسلام ادامه داشته است. کارهای ویژه هر مرجع، در این مرحله تقسیم بندی شد و برای هر کاری مسئولی گزیدند. همه

۱. نک: شیخ محمد مهدی آصفی، *الاجتهاد والتقلید*.

مردم به سوی یک مرجع توجه داده شدند و بیشتر عالمان یک مرکز را برای مرجعیت شیعه معرفی می‌کردند. بدین ترتیب، دایره مرجعیت از نظر مراجعه مردم به آنان، هم گسترش و هم تمرکز پیدا کرد.

مرحله چهارم. مبارزه‌های سیاسی با استعمار خارجی و استبداد داخلی و حرکت به سوی حاکمیت اسلام در صحنه زندگی و در سطح سیاسی بین‌المللی که از عصر استعمار تا مطلع قرن پانزدهم هجری طول کشیده است.

مرجعیت، وظیفه دفاع از هویت اسلامی جامعه را که با ورود استعمار مسخ گردیده بود، بر عهده گرفت و همه امکانات را برای دفاع فکری، سیاسی و نظامی بسیج نمود، و به کاربرد. مرجعیت تجدید حیات اسلام را در زندگی مردم امری ضروری شمرد و به گونه مستقیم، رهبری مبارزه‌ها را با جان و دل بر دوش کشید و آنگاه با رهبری پیایی این نهضت‌های ضد استعمار و ضد استبداد، حضور فعال خود را در صحنه سیاست‌های بین‌المللی واقعیت بخشید. از این‌رو، به خطا رفتن قدرت‌ها از مرجعیت شیعه و نادیده گرفتن آن، غیر ممکن شد و مردم نیز همه آرزوهای خود را در حاکمیت مراجع متعهد، وارسته، امانت‌دار و دل‌سوز دیدند.

بنابراین، مرحله پنجم برای مرجعیت، تصدی حکومت و ولایت همه‌جانبه مقام فقاقت و ولایت بر همه شئون زندگی جامعه اسلامی است که با تأسیس نظام مقدس جمهوری اسلامی در مطلع قرن پانزدهم هجری آغاز شد. آن هنگام مرجعیت به دوران تجدید حیات واقعی و بازسازی فرهنگی و دینی جامعه براساس تعالیم دین مبین اسلام آن هم براساس فقه جعفری پا گذارد.^۱

د) مدعیان مهدویت و باییت

مهدویت به معنای مهدی موعود و امام منتظر و باییت در لغت به معنای دربان و در اصطلاح، به معنای سفیر، وکیل و یا نایب خاص امام مهدی علیه السلام است. بنابر باور مذهب شیعه و احادیث بسیاری که کتاب‌های اهل سنت و جماعت نقل

۱. نک: المحنة، سخن‌رانی‌های شهید سید محمد باقر صدر.

مروری بر برخی از مهم‌ترین مسائل عصر غیبت کبری ع ۳۲۷

کرده‌اند، مهدی علیه السلام از آل محمد صلی الله علیه و آله در آخر زمان ظهور خواهد کرد. دو نمونه از این روایات در پی می‌آید:
پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدَّهْرِ إِلَّا يَوْمٌ لَبِثَ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا^۱

اگر تنها یک روز از عمر دنیا باقی بماند، خداوند متعال در آن روز از خاندان من مردی را برانگیزاند و جهان را پر از عدل و داد کند، چنان که پر از ظلم و ستم شده بود.

هم‌چنین فرمود:

لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ فِيهِ رَجُلًا مَنِي أَوْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَواطِئُ اسْمَهُ اسْمِي^۲

اگر تنها از عمر دنیا یک روز باقی بماند، خداوند آن روز را به درازا خواهد کشاند تا این‌که از خاندان من مردی به پا خیزد. اسم او اسم من است و...

روایات درباره مهدی موعود علیه السلام که از پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام آن حضرت صادر شده و در کتاب‌های شیعه و سنی گرد آمده، چنان گسترده است که آن را نمی‌توان انکار نمود و یا در وجود آن تردید افکند.

فراوانی روایات مهدویت که از پیامبر و عترت به ما رسیده موجب شد اعتقاد به مهدویت در میان همه مذاهب و فرقه‌های اسلامی فراگیر شود و همه به آن معتقد گردند.

آن‌گونه که روایات، ویژگی‌های مهدی موعود علیه السلام را بیان کرده‌اند، او فرزند امام حسن عسکری علیه السلام دوازدهمین امام از اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله است. وی دو غیبت صغری و کبری دارد.

با وجود این، برخی از افراد و پیروان مذاهب و فرقه‌های اسلامی، از این باور

۱. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۸۵ - ۱۰۴؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۱۰، ح ۴۲۸۳.

۲. همان، ج ۲، ص ۳۰۹ - ۳۱۰، ح ۴۲۸۲.

فراگیر (مهدویت) بد برداشت کردند و برای خود فردی را مهدی موعود^ع خواندند، در حالی که آن افراد، فرزند امام حسن عسکری^ع نیستند. برخی از افراد فرصت طلب نیز به دلیل اغراض سیاسی و جاه طلبی، به دروغ خود را مهدی موعود^ع خوانده‌اند. این افراد به نام متمه‌دیان یا مدّعیان دروغین مهدویت نامیده شده‌اند.

هر دو انگیزه در تاریخ اسلام برای ادعای مهدویت وجود دارد، چه افراد فرصت طلبی که خود را مهدی موعود معرفی کرده‌اند و چه افراد با فضیلتی که خود چنین ادعایی نداشته‌اند، ولی دیگران آنان را مهدی موعود معرفی نموده‌اند. برخی از جاهلان، افراد با فضیلتی مانند محمد حنفیه فرزند امام علی^ع، محمد بن عبدالله بن حسن، امام جعفر صادق^ع، امام موسی کاظم^ع، اسماعیل بن جعفر (فرزند امام صادق^ع)، امام محمد باقر^ع و امام حسن عسکری^ع را مهدی موعود پنداشته‌اند.

نیز برخی از شیادان افراد خون‌آشام و ستم‌گری مانند مهدی عباسی و ابومسلم خراسانی را مهدی موعود خوانده‌اند.^۱ از سوی دیگر، برخی از افراد جاه طلب و حيله‌گر، از اعتقاد مهدویت سوء استفاده کرده‌اند و به دروغ خود را مهدی موعود خوانده‌اند که نام چند نفر از آنان برای نمونه می‌آید:

۱. عبیدیان

عبیدالله بن محمد فاطمی (۲۵۹-۳۲۲ قمری) ملقب به مهدی که سلسله عبیدیان یا فاطمیان را بنا نهاد، نخست در شام زندگی می‌کرد و در آن‌جا کسانی را به مغرب فرستاد تا مردم را به ظهور مهدی موعود بشارت دهند. برخی دعوت او را پذیرفتند. وی در پایان قرن سوم هجری در شمال آفریقا در منطقه «سجلماسه» قیام کرد و سراسر آن منطقه را تصرف نمود و در سال ۲۹۷ قمری خود را خلیفه خواند و در سال ۳۰۳ قمری در نزدیکی قیروان شهری بنا نهاد که به مناسبت انتساب به وی آن

۱. نک: شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱؛ نوبختی، فرق الشیعه.

را «مهدیه» خواندند. عبیدالله مهدی در سال ۳۲۲ قمری درگذشت.^۱

۲. حاکم بأمراالله

حاکم بأمراالله از خلفای عبیدیان مصر، در سال ۳۸۶ قمری به خلافت رسید. او در یازده سالگی به مرضی مانند جنون مبتلا شد و بعد که به حکومت رسید، دستورهایی نابخردانه صادر می‌کرد.

وی زمانی به مردم فرمان داد که بر در و دیوار مساجد و معابر، بر خلفا و صحابه دشنام بنویسند، زمانی فرمان داد که مردم همه سگ‌ها را بکشند و نیز دستور داد زنان در خانه زندانی باشند و هیچ کدام از زنان نباید از خانه بیرون روند. از این‌رو، برای اجرایی شدن این فرمان، کفش‌گران را از تولید کفش زنانه نهی کرد.

حاکم در آغاز ادعای مهدویت و سپس ادعای الوهیت نمود. در مصر او را ربودند و کشتند و بعد از مدتی لباس‌های خون‌آلود و پاره پاره شده او را یافتند. پیروانش ادعا کردند که او نمرده، بلکه به آسمان عروج کرده است.^۲

۳. محمد بن تومرت

از دیگر متمه‌دیان، محمد بن تومرت (۴۸۵-۵۲۴ قمری) است. او مؤسس سلسله الموحّدین و از قبیله مصامده بود که در جبال اطلس مراکش سکنا داشته‌اند. وی در آغاز مردم را به ظهور مهدی علیه السلام بشارت می‌داد، اما در سال ۵۲۲ قمری ادعا کرد که مهدی موعود خودش است. گروهی از اقوام بربر گرد او جمع شدند و چون فوت کرد (۵۲۴ قمری)، عبدالمؤمن جانشین و پیرو او هنگامه را غنیمت شمرد و اقوام بربر را به سوی مراکش روانه کرد و بعد به اسپانیا تاخت و آنجا را تصرف کرد و سلسله الموحّدین را تأسیس نمود.^۳

۱. دکتر حسن ابراهیم حسن، *تاریخ الاسلام*، ج ۳، ص ۱۴۶ به بعد؛ علی اکبر ده‌خدا، *لغت‌نامه*، ص ۱۹۳۳۱؛ *دائرة المعارف مصاحب*، ص ۶۷۸.

۲. مبلغی، *تاریخ ادیان و مذاهب جهان*، ج ۳، ص ۱۱۱۴؛ *تاریخ ابن اثیر و ابن خلکان*.

۳. علی اکبر ده‌خدا، *لغت‌نامه*، ص ۱۹۳۷.

۴. تهامی

فردی در منطقه تهامیه یمن در سال (۱۱۵۹ میلادی) ادعای مهدویت نمود و گروهی به او گرویدند. او در آن منطقه، دولتی توانست تأسیس کند. سرانجام توران شاه، حاکم و صلاح‌الدین ایوبی کارگزار او را شکست داد.^۱

۵. بابا اسحاق

فردی به نام بابا اسحاق محمد قرمانی، در زمان سلطان سلیمان قانونی از پادشاهان عثمانی، در سال ۶۳۷ قمری (۱۲۳۹ میلادی) در «اناطولی»، ادعای مهدویت نمود و گروه زیادی از مردم را قتل عام کرد، اموال آنان را به غارت برد و سرانجام کیخسرو امیر قونیه، او را به قتل رساند.^۲

۶. عباس الریفی

عباس الریفی از اهالی ریف از بلاد مغرب، در بین سال‌های ۶۹۰ - ۷۰۰ قمری (۱۲۹۰ - ۱۳۰۰ میلادی) در آن منطقه ادعای مهدویت نمود و فتنه عظیمی برپا کرد.^۳

۷. الرجل الجبلی

فردی به نام عبدالله یا قرطیاوس در جبل، سال ۷۱۷ قمری (۱۳۱۷ میلادی) ادعای مهدویت نمود و از طایفه نصریه حدود سه هزار نفر با او بیعت کردند.^۴

۸. ملا عرشی کاشانی

در سال ۸۵۰ قمری (۱۴۴۶ میلادی) فردی به نام ملا عرشی کاشانی در اصفهان ادعای مهدویت نمود و بعد ادعای نبوت کرد و در سال ۸۸۰ قمری کشته شد. جسد او را پس از کشته شدن سوزاندند.^۵

۱. تاریخ الشعوب الإسلامية، ص ۳۲۴-۴۲۶ (به نقل از: باقر شریف القرشی، حياة الامام محمد المهدی علیه السلام، ص ۱۴۴).

۲. تاریخ ادیان و مذاهب، ج ۳، ص ۱۱۱۸.

۳. همان، ص ۱۱۱۵.

۴. همان.

۵. همان، ص ۱۱۲۱.

۹. میرزای بلخی

یکی از علمای بلخ معروف به میرزای بلخی در سال ۸۹۰ قمری (۱۴۸۵ میلادی) ادعای مهدویت کرد و بعد کشته شد.^۱

۱۰. شیخ عبدالقدیر بخارائی

در سال ۹۰۰ قمری (۱۴۹۴ میلادی) در بخارا فردی به نام شیخ عبدالقدیر بخارایی ادعای مهدویت نمود و امیر بخارا او را به قتل رساند.^۲

۱۱. محمد جونپوری هندی

محمد جونپوری هندی دیگر از متمه‌دیان است که به دروغ خود را مهدی موعود خواند. او در سال ۸۴۷ قمری متولد شد، در سال ۹۱۰ قمری (۱۴۹۵ میلادی) ادعای مهدویت نمود و در سال ۹۱۰ قمری مرد.^۳

۱۲. مغربی

شیخ شمس‌الدین محمد فریانی فرزند احمد مغربی در سال ۸۲۴ قمری (۱۴۰۲ میلادی) در جبال حمیده در مغرب ادعا کرد که مهدی موعود است.^۴

۱۳. شیخ مغربی

فردی در سال ۹۵۰ قمری (۱۵۴۳ میلادی) در بلاد مغرب، ادعای مهدویت نمود که در تاریخ به عنوان «شیخ مغربی» از او نامی به میان آمده است.^۵

۱۴. شیخ زاده کردستانی

در سال ۱۰۷۷ قمری (۱۶۶۶ میلادی) در کردستان شیخ‌زاده‌ای خود را مهدی خواند و چون او را دست‌گیر کردند و به نزد سلطان عثمانی بردند، از ادعای خود

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۱۱۶.

۴. همان، ص ۱۱۱۷-۱۱۱۸.

۵. همان، ص ۱۱۱۷-۱۱۱۸.

منصرف شد. او در پاسخ به پرسش‌های سلطان به گونه‌ای سخن می‌گفت که سلطان شیفته او شد و او را در ردیف ندیمان خود قرار داد.^۱

۱۵. عبدالله العجمی

فردی در روز جمعه ۲۶ رمضان ۱۰۸۱ قمری (۱۶۷۰ میلادی) در مسجدالحرام به نام عبدالله العجمی ادعای مهدویت نمود و در همان جا کشته شد.^۲

۱۶. بنگالی

مردی از اهالی بنگاله هند در مسجدالحرام، در ماه رجب ۱۲۰۳ قمری (۱۷۸۸ میلادی) ادعای مهدویت نمود و در همان جا کشته شد.^۳

۱۷. سنگالی

مردی در سال ۱۲۴۴ قمری (۱۸۲۸ میلادی) در سنگال ادعای مهدویت نمود و خود را مهدی منتظر خواند و پرچم مبارزه را برافراشت و بعد از چند صبحی شکست خورد و کشته شد.^۴

۱۸. شیخ سعید یمانی

در سال ۱۲۵۶ قمری (۱۸۴۰ میلادی) در یمن مردی به نام شیخ سعید یمانی ملقب به فقیه ادعا کرد که مهدی موعود و منتظر است. پادشاه یمن ملقب به امام الهادی او را به قتل رساند.^۵

۱۹. سودانی

محمد احمد بن سید عبدالله معروف به مهدی سودانی ۱۲۶۰-۱۳۰۴ قمری (۱۸۴۴-۱۸۸۵ میلادی) یکی از مدّعیان معروف مهدویت در سودان بوده است. او

۱. علی اکبر ده‌خدا، لغت‌نامه، ص ۱۹۳۳۱.

۲. تاریخ ادیان و مذاهب، ج ۳، ص ۱۱۱۷ (به نقل از: زین دحلان)

۳. همان.

۴. حاضری العالم الاسلامی، ج ۲، ص ۱۹۵. (به نقل از: حیات الامام محمد المهدی، ص ۱۴۴)

۵. تاریخ ادیان و مذاهب جهان، ج ۳، ص ۱۱۱۷ (به نقل از: تاریخ عبدالواسع یمانی)

در آغاز، نزد دو تن از علمای پیرامون «خارطوم» درس خواند و سپس به جزیره «ابا» واقع در «نیل ابیض» رفت و در آن‌جا برای خود خانقاه ساخت و به مدت پانزده سال در آن جزیره در انزوا به سر برد. پس از مدتی با شیخ و مرشد خود، به نام محمد شریف، اختلاف پیدا کرد و به مرشد دیگری به نام شیخ القرشی روی آورد. قبیله بگارا که در آن ناحیه از همه مقتدرتر بودند، او را تقدیس می‌کردند.

وی در شعبان ۱۲۹۸ قمری برابر با ژوئیه (۱۸۸۱ میلادی) در چهل سالگی ادعای مهدویت کرد و قبیله بگارا به آسانی دعوت او را پذیرفتند. او در سال ۱۳۰۰ قمری (۱۸۸۲ میلادی) منادیانی به اطراف و نواحی به نزد شیوخ قبایل روانه ساخت تا خبر دهند که او مهدی منتظر است و پیامبر اکرم ﷺ از جانب خدا مهدویت را به او بشارت داده است. او در سودان بر ضد مصر و انگلستان قیام نمود. رثوف پاشا حاکم سودان او را به خارطوم دعوت کرد، ولی او نپذیرفت. پیروان او با سپاه رثوف پاشا جنگیدند و آنان را شکست دادند. دولت مصر سپاهی به فرمان‌دهی جیگلر پاشا به نبرد با او و یارانش روانه کرد، ولی مهدی با پنجاه‌هزار سرباز سودانی او را شکست داد. پیروانش پس از این پیروزی‌ها در سال ۱۸۸۵ میلادی به شهر خارطوم حمله کردند و ژنرال گوردون پاشا حاکم خارطوم را کشتند و بر پایتخت سودان مسلط شدند. مهدی در سال ۱۳۰۲ قمری (۱۸۸۵ میلادی) مرد و سپاهیان‌ش در سال ۱۸۸۹ میلادی شکست خوردند و نابود شدند.^۱

۲۰. صومال

او در سال ۱۳۱۷ قمری (۱۸۸۹ میلادی) ادعای مهدویت نمود. وی نزد قبیله اوگادین نفوذ وسیعی داشت و با نیروهای انگلستان، ایتالیا و اتیوپی به مدت بیست سال درگیر شد و سرانجام در سال ۱۹۲۰ میلادی مُرد.^۲

۲۱. علی محمد شیرازی

او در سال ۱۲۳۵ قمری (۱۸۱۹ میلادی) در شیراز متولد شد، در نوزده سالگی به

۱. حیات الامام محمد المهدی ﷺ، ص ۱۳۹-۱۴۳، ده‌خدا، لغت‌نامه، ص ۱۹۳۳۱، دایرة المعارف، مصاحب، ص ۲۶۹۰.

۲. تاریخ الشعوب الاسلامیه، ص ۶۴۰. (به نقل از: حیات الامام محمد المهدی ﷺ، ص ۱۴۴)

بوشهر رفت و پنج سال به تجارت پرداخت و پس از آن به نجف اشرف رفت و آنجا در درس سید کاظم رشتی شرکت می‌کرد. پس از وفات او، خود را باب امام زمان و سپس مهدی موعود خواند. در مکه مردم را به خود فراخواند، سپس به بوشهر برگشت. وی به دلیل این ادعا دستگیر و زندانی شد و در سال ۱۲۶۶ قمری (۱۸۵۰ میلادی) در تبریز اعدام شد.^۱

۲۲. قادیانی میرزا غلام احمد

میرزا غلام احمد، مؤسس فرقه احمدیه در قادیان پنجاب هندوستان به دنیا آمد و علوم متداول زمان خود را در فارسی و عربی به خوبی آموخت و بر خلاف میل پدرش که می‌خواست او را به خدمت دولت انگلستان درآورد، گوشه‌نشینی گزید و از درآمد املاک خود زندگی می‌کرد. در حدود چهل سالگی کتاب مهمی به نام *براهمین احمدیه* منتشر کرد. در پنجاه سالگی اعلام کرد که به او وحی رسیده و در گرفتن بیعت از مردم مجاز شده است. گروهی از مردم به او گرویدند. دو سال بعد خود را مصلح و مهدی موعود خواند و تا آخر عمر، گرفتار مخالفت مسلمانان و نیز مسیحیان و هندوها بود.^۲

افزون بر این، عده‌ای هم در تاریخ، خود را باب و سفیر امام مهدی (عج) معرفی نموده‌اند که چهار نفر از این شمار به حق سفیر حضرت بوده‌اند که در بحث از نواب اربعه ذکر خواهد شد.

ادعای بابیت در مجموع در دوره غیبت صغری و به ویژه در زمان سفارت ابوجعفر عمروی اتفاق افتاد که در فصل گذشته یادآور شدیم. برخی در عصر غیبت کبری نیز خود را سفیر حضرت شناسانده‌اند و مفتضح شده‌اند.

برای نمونه، افراد زیر، خود را باب و نایب خاص امام مهدی (عج) معرفی نموده‌اند:

۱. ابودلف مجنون (محمد بن مظفر). او پس از درگذشت ابوالحسن علی بن

۱. مصاحب، *دایرة المعارف*، ص ۳۵۶.

۲. همان، ص ۱۹۸۵-۱۹۸۶.

مروری بر برخی از مهم‌ترین مسائل عصر غیبت کبری ۳۳۵

- محمد سَمَری، آخرین نایب خاص امام مهدی علیه السلام ادعای نیابت و بابت نمود و مفتضح شد. او در آخر زندگی‌اش به جنون مبتلا شد.^۱
۲. محمد بن سعد، شاعر کوفی (درگذشته ۵۴۰ قمری / ۱۱۴۵ میلادی)؛
۳. احمد بن حسین رازی (درگذشته ۶۷۰ قمری / ۱۲۷۱ میلادی)؛
۴. حسین بن علی اصفهانی کاتب (درگذشته ۸۵۳ قمری / ۱۴۴۹ میلادی)؛
۵. علی بن محمد سجستانی ساکن بغداد (درگذشته ۸۶۰ قمری / ۱۴۵۵ میلادی)؛
۶. سید محمد هندی ساکن مشهد (درگذشته ۹۸۷ قمری / ۱۵۷۹ میلادی)؛
۷. شیخ محمد مشهدی (درگذشته ۱۰۹۰ قمری / ۱۶۷۹ میلادی)؛
۸. سید محمد علی شیرازی، معروف به باب (درگذشته ۱۲۶۶ قمری / ۱۸۵۰ میلادی).^۲

چکیده

اکثر شیعیان، برای زنده نگاه داشتن حقوق اهل بیت علیهم السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خصوص خلافت و مرجعیت علمی به انتقاد و اعتراض پرداختند و از اکثریت مردم ممتاز گشتند.

شیعه در عصر خلفای راشدین (۱۱-۳۵ قمری) پیوسته زیر فشار بود، و در زمان بنی‌امیه (۴۰-۱۳۰ قمری) از هرگونه مصونیت مالی و جانی محروم بودند، هر چه بر فساد و بی‌دادگری افزوده می‌شد، آنان در عقیده خود استوارتر می‌گشتند و از مظلومیت خود در پیشرفت عقیده، بیشتر بهره می‌بردند.

شیعیان در میانه قرن دوم و در آغاز خلافت عباسیان نفسی تازه کردند، ولی عرصه بر آنان پس از چندی و تا اواخر قرن سوم روز به روز تنگ‌تر می‌شد.

شیعیان در اوایل قرن چهارم تا اواخر قرن پنجم با روی کار آمدن دولت‌های انقلابی شیعه چون آل‌بویه، فاطمیان، حمدانیان و علویان، با کسب قدرت تا حدودی آزادی عمل یافتند و به مبارزه فکری و اعتقادی آشکار پرداختند.

۱. شیخ طوسی، *الغیبه*، ص ۴۱۴.

۲. مبلغی، *تاریخ ادیان و مذاهب جهان*، ج ۳، ص ۱۱۲۳. (درباره سید محمد علی باب، نک: همان، ص ۱۴۰۳-۱۴۱۹)

در دو قرن ششم و هفتم با حمله مغولان به جهان اسلام و ادامه یافتن جنگ‌های صلیبی، چندان فشاری به عالم تشیع وارد نشد و شیعه شدن برخی سلاطین مغول در ایران و حکومت مرعشیان مازندران و سربداران خراسان در دو قرن هشتم و نهم، بر قدرت و وسعت جمعیت شیعه افزود و در هر گوشه از ممالک اسلامی به ویژه در ایران تراکم میلیون‌ها شیعه محسوس شد.

مذهب شیعه در آغاز قرن دهم با ظهور دولت صفویه به رسمیت شناخته شد و تاکنون با وجود دولت‌های پی در پی «زند»، «قاجار» و مشروطه این مذهب رسمی پابرجا مانده و در سراسر جهان هوادار دارد. ایران و عراق برای پنج قرن پیاپی، مرکز تشیع بوده‌اند و حوزه‌های علمیه شیعه در این دو کشور متمرکز بوده‌اند و مرجعیت شیعه، مرکز واقعی جهان تشیع به شمار رفته است.

آغاز قرن پانزدهم هجری سرآغاز استقرار حکومت اسلامی در عصر غیبت بر مبنای نظریه مترقی ولایت فقیه، فقهی عارف، عادل و شجاع پس از مبارزه‌ای بی‌امان با استبداد داخلی و استعمار خارجی است. این حکومت در عصر کنونی، مرجع، پناه‌گاه و برآورنده آرزوهای همه مسلمانان جهان است.

بنابراین، قرن‌های سوم تا پنجم هجری، دوره دولت‌های انقلابی شیعی است که در اطراف دولت پهناور عباسی تشکیل شده بودند.

قرن‌های ششم تا نهم، خلافت فرو پاشید و از مرحله تقیه به مرحله ظهور سیاسی و با اقتدار تشیع گذار صورت پذیرفت.

قرن‌های دهم تا پانزدهم، دوره رسمی شدن تشیع به عنوان مذهب اسلامی و با اقتدار که دارای نظام سیاسی روشنی بوده و در دو جبهه استبداد داخلی، با استعمار خارجی مبارزه‌ای بی‌امان داشته است.

مجموعه نهضت‌های یک قرن اخیر با پیروزی انقلاب اسلامی ایران در طلیعه قرن پانزدهم هجری به ثمر رسید.

شیعه مؤسس علوم اسلامی بوده و رشد دهنده حرکت علمی در جهان اسلام به شمار می‌رود. رشد شیعه در علوم حدیث، فقه، کلام، فلسفه و علوم وابسته به این رشته‌ها بسیار چشم‌گیر است.

فقه و فقه‌ت شیعه از حیاتی مستمر و پویا برخوردار بوده و به تناسب اوضاع زمانی، در دوران سه گانه (حضور، غیبت صغری و غیبت کبری) از ویژگی‌های خاصی برخوردار بوده است.

مکاتب فقهی افراطی و تفریطی شیعه، در گذر زمان رو به افول نهاده‌اند و هم‌اکنون مکتب فقهی شیعه، دربردارنده همه امتیازات و کمالات مکاتب فقهی گذشته است. مراکز فقه‌ت شیعه که حرف نخست می‌زدند، در دوران غیبت کبری به ترتیب قم، بغداد، نجف، حلّه، جبل عامل، اصفهان، نجف، کربلا و قم بوده است. فعالیت‌های سیاسی علمای شیعه در زمینه‌های گوناگون، مراحل گوناگونی را سپری نموده و در دفاع از موجودیت شیعه تا استقرار حکومت اسلامی، براساس مذهب فقهی اهل البیت علیهم‌السلام سیر تکاملی داشته و از گونه‌ای پویایی برخوردار بوده است.

فصل نهم

سیرت و آثار امام مهدی علیه السلام

الف) سیرت

روش، رفتار و سیرت امام مهدی علیه السلام از دو جهت باید بررسی شود: یکی در عصر غیبت و دیگر در دوران ظهور. از آن جا که این سیرت‌ها برای ما نمونه‌ها و سرمشق‌های خوبی می‌تواند باشد، مناسب است در این مقام درباره برخی از این سیرت‌ها اشاره شود:

۱. عصر غیبت

امام شئونی دارد: شأن هدایت و رهبری، حفظ مسلمانان و شیعیان، ایجاد زمینه و گردآوردن یاور برای انقلاب جهانی خود و
آن حضرت به همه شئون و وظایف خود به بهترین گونه اقدام می‌کند و جز آنچه با غیبت ناسازگار باشد، به همه چیز عنایت فرماید، هم‌چنان که در روایتی نیز آمده است:

الْإِنْتِفَاعُ بِي فِي غِيَّتِي فَكَالْإِنْتِفَاعَ بِالشَّمْسِ إِذَا غَيَّبَهَا عَنِ الْأَبْصَارِ السَّحَابُ؛^۱

۱. شیخ صدوق، *کمال‌الدین*، ج ۲، ص ۴۸۵؛ *بحار الأنوار*، ج ۵۳، ص ۱۸۱. («ابر»، کنایه از مخفی بودن عنوان و شخصیت است و «خورشید»، کنایه از تأثیر سودبخش آن حضرت در جامعه انسانی). (سیدمحمد صدر، *تاریخ الغیبة الکبری*، ص ۵۱)

بهره بردن از من در عصر غیبت، مانند بهره برده از آفتاب است، هنگامی که زیر ابرها باشد.

آن حضرت را غایب نامیده‌اند؛ چون ظاهر نیست، نه آن که «حاضر» نیست. غیبت به معنای «حاضر نبودن»، تهمت ناروایی است که به آن حضرت زده‌اند و آنان که بر این پندارند، فرق میان «ظهور» و «حضور» را نمی‌دانند. آمدن آن حضرت به معنای «ظهور» است، نه «حضور» و شیفتگان آن حضرت، ظهورش را از خدا می‌طلبند، نه حضورش را. از همین رو، وقتی ظاهر می‌شود، همه انگشت حیرت به دندان می‌گزند و با تعجب می‌گویند که او را پیش از این هم دیده‌اند. برای به دست آوردن «سیرت» آن حضرت در دوران غیبت از برخی روایت‌ها، دعاها، زیارت‌نامه‌ها، توقیعات و نامه‌های آن حضرت به بعضی از شیعیان و یا نقل قول‌های متواتر از افراد کاملاً مورد وثوق که به شرف حضور ره یافته‌اند می‌توان استفاده برد.

آنچه بیش از همه در میان ادعیه، توقیعات و... به چشم می‌خورد، عنایت خاص آن حضرت به وضعیت شیعیان و گرفتاری‌های آنان در عصر غیبت است. به برخی از نکاتی که در متون آمده، اشاره می‌شود:

یکم. آگاهی از وضعیت و احوال شیعیان

در توقیعی که برای شیخ مفید صادر شده، آمده است:

فَأَنَا نَحِيطُ عَلِمًا بِأَنْبَاءِكُمْ وَلَا يَعْزُبُ عَنَّا شَيْءٌ مِنْ أَخْبَارِكُمْ؛^۱

ما بر اخبار و احوال شما آگاهیم و هیچ چیز از اوضاع شما بر ما پوشیده و مخفی نمی‌ماند.

دوم. حفظ و نجات شیعیان از گرفتاری‌ها و شر دشمنان

نیز در همان توقیع آمده است:

أَنَا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَلَا نَاسِينَ لَذِكْرِكُمْ وَلَوْلَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ الْاَلَاءُ وَاصْطَلَمَكُمُ الْاَعْدَاءُ؛^۱

۱. طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۵۹۶.

ما در رسیدگی و سرپرستی شما کوتاهی نمی‌کنیم و یاد شما را از خاطر نمی‌بریم که اگر جز این بود، دشواری‌ها و مصیبت‌ها بر شما فرود می‌آمد و دشمنان، شما را ریشه‌کن می‌نمودند.^۲

از جمله این موارد، نجات مردم بحرین از دست نوکران و دست‌نشانندگان استعمار است. آن‌گاه که نخست‌وزیر این کشور حيله و نقشه‌ای ریخت تا با شیعیان هم‌چون کافران حربی از اهل کتاب رفتار کنند، یا جزیه پردازند و ذلت پرداخت آن را تحمل کنند و یا مردانشان کشته و زنان و کودکانشان به اسارت گرفته شوند که آن حضرت در خنثی ساختن این توطئه تأثیر بزرگی داشت.^۳

سوم. حضور در میان مردم

أَنْ يَكُونَ صَاحِبُكُمْ الْمَظْلُومَ، الْمَجْهُودَ حَقَّهُ، صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ يَتَرَدَّدُ بَيْنَهُمْ وَيَمْشِي فِي أَسْوَاقِهِمْ وَيَطَأُ فَرَشَهُمْ وَلَا يَعْرِفُونَهُ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ لَهُ أَنْ يَعْرِفَهُمْ نَفْسُهُ؛^۴
صاحب این امر... در میان آنها راه می‌رود، در بازارهایشان رفت و آمد می‌کند، روی فرش‌هایشان گام برمی‌دارد، ولی او را نمی‌شناسند، مگر خداوند به او اجازه دهد تا خودش را به آنان معرفی کند.

در روایتی دیگر از امام امیرمؤمنان علیه السلام آمده است:

فَوَرَبِّ عَلَيَّ أَنْ حُجَّتْهَا عَلَيْهَا قَائِمَةٌ، مَاشِيَةٌ فِي طَرَفِهَا، دَاخِلَةٌ فِي دَوَرِهَا وَ قُصُورِهَا، جَوَّالَةٌ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا، تَسْمَعُ الْكَلَامَ وَ تَسْلَمُ عَلَى الْجَمَاعَةِ، تَرَى؛^۵

۱. همان.

۲. دفع گرفتاری‌ها و بلاها ممکن است به گونه مستقیم توسط خود آن بزرگوار و یا از طریق وسایط و یاران مخصوص وی و یا به وسیله دعای آن حضرت صورت گیرد. (سیدمحمد صدر، *تاریخ الغیبة الکبری*، ص ۱۵۳) می‌دانیم که حضرت، مستجاب‌الدعوه است. (این المضطر الذي يجاب اذا دعا)
۳. *النجم الثاقب*، ص ۳۱۴؛ *بحار الأنوار*، ج ۵۲، ص ۱۷۸؛ *منتهی الآمال*، ج ۲، ص ۳۱۶، (به نقل از: سیدمحمد صدر، *تاریخ الغیبة الکبری*)

۴. نعمانی، *الغیبة*، ص ۱۶۳، (باب أن في القائم سنة من الانبياء)؛ *الكافي*، ج ۱، ص ۳۳۶ (با اندکی تفاوت در عبارات)؛ *بحار الأنوار*، ج ۵۱، ص ۱۴۲ و ج ۵۲، ص ۱۵۴؛ *مکمال المکارم*، ج ۲، ص ۳۷۵.

۵. نعمانی، *الغیبة*، ص ۱۴۲. (به نقل از: کامل سلیمان، *روزگار رهایی*، ترجمه علی‌اکبر مهدی‌پور، ج ۱، ص ۲۲۳)

سوگند به خدای علی! حجت خدا در میان آنان هست، در کوچه و بازار آنان گام برمی‌دارد و به خانه‌هایشان وارد می‌شود و در شرق و غرب جهان به سیاحت می‌پردازد و گفتار مردمان را می‌شنود و بر اجتماع آنان پا می‌نهد و سلام می‌دهد. او مردمان را می‌بیند....

در دعای «ندبه» آمده است:

بنفسي انت من مُغَيَّب لم يَحِلْ مِنَّا، بنفسي أنت من نازح ما نزع عنا؛
جانم فدایت! تو آن غایبی هستی که از میان ما بیرون نیستی جانم فدایت! تو آن دور شده از وطنی هستی که از ما دور نیستی.

چهارم. حضور همیشگی در مراسم حج

يَحْضُرُ الْمَوْسِمَ كُلَّ سَنَةٍ فَيَرَى النَّاسَ فَيَعْرِفُهُمْ وَيُرَوِّهُ وَلَا يَعْرِفُونَهُ؛^۱
آن حضرت هر سال در موسم حج حضور می‌یابد، همگان را می‌بیند و می‌شناسد، اما دیگران او را می‌بینند، ولی نمی‌شناسند.

پنجم. دستگیری درماندگان، راه‌یابی گم‌شدگان، شفای بیماران دور از علاج، خیرخواهی و دعا برای مؤمنان، شرکت در تشییع برخی از آنان، حلّ بعضی از مشکلات علمی عالمان، خبر دادن از پاره‌ای روی داده‌های مهم،^۲ دست‌گیری باطنی افراد و...^۳ از جمله کارهای آن حضرت در این دوران است، چه او را بشناسند و چه نشناسند و چه به گونه مستقیم خود حضرت صورت دهد و یا برخی از یاران و خواص آن حضرت.

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۴۰.

۲. برای آگاهی از نمونه‌هایی از موارد یاد شده، نک: سید محمد صدر، *تاریخ الغيبة الكبرى*، ص ۱۲۲-۱۳۰.

۳. علامه طباطبایی در این زمینه بیانی نغز دارد که فلسفه حضور امام غایب را در میان جامعه روشن می‌کند. وی می‌گوید: «امام چنان‌که نسبت به ظاهر اعمال مردم پیشوا و راه‌نما است، هم‌چنان در باطن نیز سمت پیشوایی و رهبری دارد و اوست قافله‌سالار کاروان انسانی که از راه باطن به سوی خدا سیر می‌کند.» نک: علامه طباطبایی، *شیعه در اسلام*، ص ۱۸۳-۱۸۷.

۲. دوران ظهور

یکم. سیرت تربیتی و اخلاقی

امام باقر (ع) فرمود:

إذا قام قائمنا وضع يده على رؤوس العباد فجمع به عقولهم و أكمل به أخلاقهم؛^۱
چون قائم ما قیام کند، دستش را بر سر بندگان می‌گذارد و عقول آنها را متمرکز
می‌سازد و اخلاقشان را به کمال می‌رساند.

در پرتو عنایات و ارشادات حضرت مهدی (عج)، مغزها و اندیشه‌ها شکوفا می‌شود
و بدین وسیله، همه کوته‌بینی‌ها، تنگ‌نظری‌ها و رذایل اخلاقی که منشأ بسیاری از
درگیری‌های اجتماعی است، از بین می‌رود.
امام باقر (ع) فرمود:

تؤتون الحكمة في زمانه؛^۲

در دولت مهدی (عج) به همه مردم، حکمت و علم بیاموزند.

پیامبر اکرم (ص) فرمود:

إذا خرج المهدي ألقى الله الغنى في قلوب العباد؛^۳

زمانی که مهدی (عج) قیام کند، در قلب بندگان بی‌نیازی افکند.

حضرت علی (ع) فرمود:

لو قام قائمنا... لذهب الشحناء من قلوب العباد؛^۴

اگر قائم ما قیام کند... کینه‌ها از سینه‌ها بیرون رود.

۱. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶؛ منتخب الأثر، ص ۴۸۲. (گفتنی است که در کمال‌الدین، ج ۲، ص ۶۷۵؛
بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸، به جای «اخلاقهم»، «احلامهم» آمده شده است، یعنی حضرت «قائم» فرزاندگی
آنان را به تمامیت می‌رساند و در اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵ از امام باقر (ع) این گونه روایت شده است: «إذا
قام قائمنا وضع الله يده على رؤوس العباد فجمع بها عقولهم و كملت بها احلامهم»

۲. نعمانی، الغيبة، ص ۲۳۹؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۵۲.

۳. الملاحم و الفتن، ص ۷۱، و نیز نک: بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۹۱ (یملاء الله قلوب امة محمد (ص) غنی)

۴. منتخب الأثر، ص ۴۷۳-۴۷۴.

امام باقر علیه السلام فرمود:

إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَرَضَ الْإِيْمَانُ عَلَى كُلِّ نَاصِبٍ، فَإِنْ دَخَلَ فِيهِ بِحَقِيقَةٍ وَآلَا ضَرْبَ عُنُقِهِ؛^۱

چون قائم قیام کند، ایمان را بر هر ناصبی (دشمن اهل بیت) عرضه می کند، اگر به راستی آن را بپذیرد، از او می گذرد و اگر نپذیرد، گردنش را می زند.

امام باقر علیه السلام فرمود:

يَدْعُو النَّاسَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ وَالْوَلَايَةِ لِعَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ الْبَرَاءَةِ مِنْ عَدُوهِ؛^۲
او مردم را به سوی کتاب خدا، سُنَّتِ پیامبر صلی الله علیه و آله، ولایت علی ابن ابی طالب علیه السلام و بیزاری از دشمنان او دعوت می کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

سُنَّتُهُ سُنَّتِي يَقِيمُ النَّاسَ عَلَى مِلَّتِي وَ شَرِيعَتِي وَ يَدْعُوهُمْ إِلَى كِتَابِ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ؛^۳
سیرت و سُنَّتِ او سیرت و سُنَّتِ من است. مردم را بر دین و آیین من به پا خواهد داشت و آنان را به کتاب پروردگارم دعوت می کند.

دوم. سیرت اجتماعی

امام صادق علیه السلام فرمود:

يَمْلَأُهَا فُسْطًاوً عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًاوً عَدْوَانًا؛^۴

زمین را سراسر قسط و عدل می کند، همان گونه که سراسر ستم و دشمنی شده بود.

امام علی علیه السلام فرمود:

فِيرِيكُمْ كَيْفَ هَدَلَ السَّيْرَةَ؛^۵

۱. بشارة الاسلام، ص ۲۳۹ و ۲۶۱. (به نقل از: روزگار رهایی، ج ۲، ص ۶۹۲).

۲. العیاشی، تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۸.

۳. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۱۱.

۴. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۴۶.

۵. نهج البلاغه، خ ۱۳۸.

مهدی علیه السلام به شما نشان خواهد داد که سیرت عادلانه چگونه است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

ووسعهم عدله؛^۱

عدالتش همه را فرا می گیرد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

أما والله ليدخلنَّ عليهم عدله جوف بيوتهم، كما يدخل الحرُّ والقرُّ؛^۲

به خدا سوگند! مهدی علیه السلام عدالت را هم چنان که سرما و گرما وارد خانه ها می شود، وارد خانه های مردمان کند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

ويذهب الزنى و شرب الخمر و يذهب الربا و يُقبل الناس على العبادات و تؤدِّي الأمانات و تهلك الأشرار و تبقى الخیار؛^۳

زنا، نوشیدن خمر و رباخواری از بین می رود، مردم به عبادت و اطاعت روی می آورند، امانت ها را به خوبی رعایت می کنند، مردمان شریر نابود می شوند و صالحان باقی می مانند.

امام باقر علیه السلام فرمود:

... حتى إذا قام القائم جاءت المزاملة و يأتي الرجل إلى كيس أخيه فيأخذ حاجته لا يمنعه؛^۴

هنگامی که قائم ما قیام کند، دوستی واقعی و صمیمیت حقیقی اجرا می شود، هر نیازمندی دست می برد و از جیب برادر ایمانی اش به مقدار نیاز برمی دارد و برادرش او را منع نمی کند.

۱. شیخ طوسی، الغيبة، ص ۱۱۴، بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۷۵.

۲. نعمانی، الغيبة، ص ۲۹۶؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۶۲.

۳. منتخب الأثر، ص ۴۷۴.

۴. شیخ مفید، الاختصاص، ص ۲۴؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۷۲.

امام صادق علیه السلام فرمود:

يوسّع الطريق الأعظم فيصير ستين ذراعاً و يهدم كلّ مسجد على الطريق و يكسر كلّ جناح و يسدّ كل كوة إلى الطريق... و يهدم كلّ جناح و كنيف و ميزاب إلى الطريق؛^۱

جاده‌های اصلی را توسعه دهد، هر مسجدی که بر سر راه باشد، تخریب می‌کند، بالکن‌ها را می‌شکند، پنجره‌هایی که به کوچه باز شود، می‌بندد. هر بالکن، فاضل آب و ناودانی را که به کوچه باشد، از بین می‌برد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

أبشركم بالمهدي... يرضى عنه ساكن السماء و ساكن الارض، يقسم المال صحاحاً. فقال له رجل: و ما صحاحاً؟ قال: السوية بين الناس؛^۲

شما را مژده می‌دهم به آمدن مهدی علیه السلام... ساکنان آسمان و زمین از او راضی هستند. او سرمایه‌ها را به گونه‌ای درست تقسیم می‌کند. مردی از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: به گونه‌ای درست یعنی چه؟ فرمود: یعنی به مساوات میان مردم تقسیم می‌کند.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

يسوى بين الناس حتى لا ترى محتاجاً إلى الزكاة؛^۳
مهدی علیه السلام اموال را میان مردمان چنان به تساوی تقسیم می‌کند که دیگر نیازمندی یافت نمی‌شود تا به او زکات دهند.

سوم. سیرت سیاسی

امام باقر علیه السلام فرمود:

إذا قام القائم ذهب دولة الباطل؛^۴
هنگامی که قائم قیام کند، هر دولت باطلی از بین می‌رود.

۱. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۴۷۵؛ الکافی، ج ۳، ص ۳۶۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۸۱؛ منتخب الأثر، ص ۱۴۷؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۱۳.

۳. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۹۰.

۴. الکافی، ج ۸، ص ۲۷۸.

ولا يكون ملكٌ إلا للإسلام؛^۱

در آن روز حکومتی، جز حکومت اسلامی نخواهد بود.

و ليبلغنَّ دين محمدٍ ما بلغ الليل والنهار حتى لا يكون شرك على ظهر الأرض؛^۲

بدون تردید آیین محمد صلی الله علیه و آله به هر نقطه‌ای که شب و روز می‌رسد، خواهد رسید و دیگر اثری از شرک روی زمین نمی‌ماند.

ليس شأنه إلا السيف؛^۳

او فقط شمشیر را شناسد.

يبلغ سلطانه المشرق والمغرب؛^۴

دولت مهدی علیه السلام، شرق و غرب جهان را فراخواند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

يقتل أعداء الله حتى يرضى الله؛^۵

دشمنان خدا را می‌کشد تا خدا راضی گردد.

إذا قام القائم لا يبقى أرض إلا نوذي فيها شهادة أن لا إله إلا الله وأن محمداً

رسول الله؛^۶

هنگامی که مهدی علیه السلام قیام کند، زمینی باقی نمی‌ماند، مگر آن که گل‌بانگ «اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله» در آن بلند گردد.

... فما يكون من أهل الذمة عنده؟ قال: يسالمهم كما سالمهم رسول الله و يؤدون

الجزية عن يدٍ و هم صاغرون؛^۷

... امام زمان با اهل ذمه چه خواهد کرد؟ فرمودند: مانند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با آنان پیمان می‌بندد، آنان هم با کمال خضوع با دست خودشان جزیه می‌پردازند.

۱. الملاحم و الفتن، ص ۶۶.

۲. منتخب الأثر، ص ۱۵۷؛ تنبیع المودة، ج ۳، ص ۷۸ و ۱۳۲؛ روزگار رهایی، ج ۲، ص ۶۰۲.

۳. نعمانی، الغيبة، ص ۲۳۳؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۵۴.

۴. کمال‌الدین، ج ۱، ص ۳۳۱.

۵. شیخ طوسی، الغيبة، ص ۳۲.

۶. العیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۸۳؛ مکمال المکارم، ج ۱، ص ۷۲؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۴۰.

۷. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۷۹ و ۳۸۱.

إِذْ قَامَ حَكَمٌ بِالْعَدْلِ وَارْتَفَعَ فِي أَيَّامِهِ الْجَوْرُ وَآمَنَتِ السَّبِيلُ...^۱
چون قیام کند، به عدالت حکومت کند و در زمان او ستم ریشه کن و راهها امن
می گردد....

امام باقر علیه السلام فرمود:

يسير بالقتل ولا يستتيب أحداً، ويل لمن ناواه؛^۲
او بر روی نابه کاران شمشیر می کشد و از هیچ کس توبه نپذیرد. وای به حال کسی
که با او بستیزد.

در دعای افتتاح آمده است:

اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَرْغِبُ اِلَيْكَ فِيْ دَوْلَةٍ كَرِيْمَةٍ تَعَزَّ بِهَا الْاِسْلَامُ وَاَهْلُهُ وَتَذَلُّ بِهَا التَّفَاقُ وَ
اَهْلُهُ؛^۳

خدایا! از تو امید داریم که دولت با کرامت (امام زمان علیه السلام) را به ظهور آوری و
اسلام و اهلش را با آن عزّت بخشی و نفاق و اهل نفاق را ذلیل و خوار گردانی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

... لِيُصْلِحَ أُمَّةٌ بَعْدَ فُسَادِهَا؛^۴

... خداوند (به وسیله حضرت مهدی علیه السلام) این امت را پس از آن که تباه شده اند،
اصلاح می کند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

لَا يَكْفُونُ سَيُوفَهُمْ، حَتَّى يَرْضَى اللهُ عَزَّوَجَلَّ؛^۵

یاران قائم، شمشیرهای خویش را بر زمین ننهند تا این که خدای عزوجل راضی
شود.

۱. اربلی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۶۵؛ منتخب الأثر، ص ۳۰۸؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸.

۲. نعمانی، الغیبة، ص ۲۳۱؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۵۳.

۳. مفاتیح الجنان، دعای افتتاح.

۴. اربلی، کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۷۳؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۸۳.

۵. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۷۳.

امام صادق علیه السلام فرمود:

... لو قد خرج قائمنا، لم يكن إلا العَلَقُ والعَرَقُ، والنوم على السروج؛^۱
هنگامی که قائم ما خروج کند، خون است و عرق ریختن و سوار مرکب‌ها بودن
در میدان‌های مبارزه.

در دعای ندبه آمده است:

أَيْنَ قَاصِمِ شَوْكَةِ الْمُعْتَدِينَ، أَيْنَ هَادِمِ ابْنِيَةِ الشَّرْكِ وَالنِّفَاقِ، أَيْنَ مَبِيدِ أَهْلِ الْفُسُوقِ وَالْعَصِيَانِ وَالطُّغْيَانِ، أَيْنَ...^۲

کجاست در هم شکننده شوکت متجاوزان؟ کجاست ویران‌کننده بناهای شرک و
نفاق؟ کجاست نابود کننده اهل نادرستی و عصیان و طغیان؟ کجاست...؟

چهارم. سیرت اقتصادی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

تَنَعَّمْ فِيهِ أُمِّي نِعْمَةً لَمْ يَمْنَعُوا مِثْلَهَا قَطَّ تَوْتِي الْأَرْضَ أَكْلَهَا وَ لَا تَدَّخِرْ مِنْهُمْ شَيْئاً وَ
الْمَالِ يَوْمَئِذٍ كَدُوسٍ، يَقُومُ رَجُلٌ فَيَقُولُ: يَا مَهْدِي أَعْطِنِي. فَيَقُولُ: خُذْ؛^۳

در آن زمان، امت من چنان از نعمت برخوردار شوند که هرگز امتی آن‌چنان از
نعمت برخوردار نشده باشند، سرتاسر زمین محصول دهد و هیچ چیز را از آنان
دریغ ندارد و اموال، انبوه شود. هر کس نزد مهدی علیه السلام آید و بگوید: به من مالی ده،
او بی‌درنگ می‌گوید: بگیر.

امام صادق علیه السلام فرمود:

و يَذْهَبُ الرِّبَاءُ؛^۴

در دولت مهدی علیه السلام رباخواری از بین می‌رود.

۱. نعمانی، الغيبة، ص ۲۸۵.

۲. دعای ندبه.

۳. سنن ابن ماجه، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، ج ۲، ص ۱۳۶۶؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۸۸.

۴. منتخب الأثر، ص ۴۷۴.

امام باقر علیه السلام فرمود:

و يأمرهم بعماران المدن؛^۱

مهدی علیه السلام به کارگزاران خود در سراسر بلاد فرمان می‌دهد که شهرها را آباد سازند.

و تعمر الأرض و تصفو و تزهو؛^۲

زمین به وسیله مهدی علیه السلام آباد، خرم و سرسبز می‌شود.

و تظهر له الكنوز و لا یبقی فی الأرض خراب إلا یعمّره؛^۳

تمام معادن و گنج‌های زیرزمینی در حکومت او آشکار و استخراج می‌شود و در روی زمین مخروبه‌ای نمی‌ماند، مگر آن‌که به وسیله آن حضرت آباد می‌شود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

و تخرج الأرض نباتها و يعطي المال و تكثر المشية؛^۴

زمین همه نباتات خود را می‌رویاند و دام‌ها فراوان می‌شوند.

ترسل السماء مدراراً و لم تدّخر الأرض شيئاً و نبات؛^۵

به هنگام ظهور آن حضرت، آسمان باران فراوان دهد و زمین هیچ روییدنی را در درون نگاه نمی‌دارد.

يقسم المال و لا يعدّه؛^۶

اموال را بدون آن‌که شمارد، تقسیم می‌کند.

إذا قام قائمنا إضمحلت القطائع فلا قطائع؛^۷

زمانی که قائم ما قیام کند، قطایع زمین (که زمام‌داران و حاکمان جور در مالکیت خود درآورده و یا واگذار کرده‌اند)، از بین می‌رود، به طوری که دیگر قطایعی در میان نخواهد بود.

۱. الامام المهدی، ص ۳۷۱. (به نقل از: روزگار رهایی، ج ۲، ص ۶۵۰)

۲. منتخب الأثر، ص ۱۵۷.

۳. همان، ص ۴۸۲.

۴. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۵۸؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۱۵.

۵. احمد بن حنبل، مسند، ج ۳، ص ۲۱؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۸۳ (با اندکی تفاوت)

۶. صحیح مسلم به شرح النووی، ج ۱۸، ص ۳۹.

۷. الحمیری، قرب الاسناد، ص ۸۰؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۰۹.

امام باقر علیه السلام فرمود:

یسوی بین الناس حتی لا ترى محتاجاً إلى الزکوة؛^۱

اموال را میان مردم چنان به تساوی تقسیم می‌کند که دیگر نیازمندی یافت نمی‌شود تا به او زکات دهد.

پنجم. سیرت علمی

امام صادق علیه السلام فرمود:

العلم سبعة و عشرون حرفاً فجميع ما جائت به الرسل حرفان، فلم يعرف الناس حتى اليوم غير الحرفين، فإذا قام قائمنا أخرج الخمسة و العشرين حرفاً فبثها في الناس و ضمّ إليها الحرفين، حتى يثبتها سبعة و عشرين حرفاً؛^۲

علم و دانش ۲۷ حرف شاخه است و تمام آنچه پیامبران برای مردم آورده‌اند، دو حرف بیشتر نبوده و مردم تاکنون جز آن دو حرف را نشناخته‌اند، اما هنگامی که قائم قیام کند، ۲۵ حرف دیگر را آشکار می‌سازد.

إنّ قائمنا إذا قام مدّ الله بشيئتنا في أسماهم و أبصارهم حتى يكون بينهم و بين القائم برید يكلمهم فيسمعون و ينظرون إليه و هو في مكانه؛^۳

هنگامی که قائم ما قیام کند، خداوند آن‌چنان گوش و چشم شیعیان ما را تقویت می‌کند که میان آنان و قائم نامه‌رسان نخواهد بود. با آنان سخن می‌گوید و سخنش را می‌شنوند و او را می‌بینند، در حالی که او در مکان خویش است و آنان در جایی دیگر.

إنّ المؤمن في زمان القائم و هو بالشرق سیری أخاه في المغرب و كذا الذي في المغرب يرى أخاه بالشرق؛^۴

مؤمن در زمان قائم در حالی که در مشرق است، برادر خود را در مغرب می‌بیند، هم‌چنین کسی که در مغرب است، برادرش را در مشرق می‌بیند.

۱. مکمال المکارم، ج ۱، ص ۲۱۴؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۹۰.

۲. قطب‌الدین راوندی، الخرائج و الجرائع، ج ۲، ص ۸۴۱؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶.

۳. همان، ص ۳۳۶.

۴. منتخب الأثر، ص ۴۸۳.

... و لَأَسْخَرَنَّ لَهُ الرِّيحَ وَ لَأَذَلَّنَّ لَهُ الرِّقَابَ الصَّعَابَ وَ لَأَرْقِيَنَّ فِي الْأَسْبَابِ؛^۱
... بادها را مسخر او خواهم کرد. ابرهای تندرآگین سخت را رام او خواهم نمود و
او را از طریق اسبابی (که برای سفر به آسمان است) به سفر کردن به آسمانها
موفق خواهم داشت.

ششم. سیرت قضایی

امام صادق علیه السلام فرمود:

... وَ حَكَمَ بَيْنَ النَّاسِ بِحُكْمِ دَاوُودَ؛^۲
او بین مردم مانند حضرت داوود (بر حسب باطن و واقع) قضاوت کند.
يقضي بقضاء داود و سليمان لا يسئل بينة؛^۳
بر اساس داورى‌هاى حضرت داوود و سليمان داورى مى‌کند و مطالبه گواه و دليل
نمى‌کند.

امام باقر علیه السلام فرمود:

... يحكم بين أهل التوراة بالتوراة و بين أهل الانجيل بالانجيل و بين أهل الزبور
بالزبور و بين أهل القرآن بالقرآن؛^۴
... بین اهل تورات با تورات و بین اهل انجيل با انجيل و بین اهل زبور با زبور و
بین اهل قرآن با قرآن قضاوت خواهد کرد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

... حتى إن المرأة لتقضي في بيتها بكتاب الله تعالى و سنة رسول الله صلی الله علیه و آله؛^۵

۱. حدیث معراجیه، کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۶؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۷ (در صفحه ۳۲۱ از امام باقر علیه السلام
چنین آمده: «... و یرقی فی الاسباب؛ مهدی علیه السلام بر مرکب‌های پر صدایی که آتش و نور در آنها تعبیه شده
است، سوار می‌شود و به همه آسمانها سفر می‌کند.») نیز نک: محمدرضا حکیمی، خورشید مغرب،
ص ۳۹.

۲. الخرائج و الجرائع، ج ۲، ص ۸۶۰؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸.

۳. بشارة الاسلام، ص ۲۴۰ و ۲۵۹. (به نقل از: روزگار رهایی، ج ۲، ص ۶۴۵)

۴. نعمانی، الغیبة، ص ۱۲۵. (به نقل از: سید محمد صدر، تاریخ مابعد الظهور، ص ۸۵۰)

۵. نعمانی، الغیبة، ص ۲۳۸؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۵۳.

... حتی زنان در خانه‌ها با کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله قضاوت می‌کنند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

... و لا يأخذ في حكمه الرشي؛^۱
در حکمش رشوه راه ندارد.

هفتم. سیرت احیاگری

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

و يُحيي مَيِّتَ الْكِتَابِ وَالسَّنةِ؛^۲
او آن‌چه را از کتاب و سنت متروک مانده، زنده خواهد کرد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

سيميت الله به كل بدعة ويمحو كل ضلالة ويحيي كل سنة؛^۳
خداوند به وسیله او بدعت‌ها را نابود می‌سازد و گمراهی‌ها را از بین می‌برد و سنت‌ها را زنده می‌کند.

امام حسین علیه السلام می‌فرماید:

يحيي الله به الارض يعد موتها ويظهر به الدين، يحق الحق ولو كره المشركون؛^۴
خداوند به وسیله او زمین مرده را زنده می‌گرداند، دین را به دست او آشکار می‌نماید، و احقاق حق می‌نماید، گرچه مشرکان خوش ندارند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

لا يدع بدعة إلا أزالتها ولا سنة إلا أقامها؛^۵
بدعتی نمی‌ماند جز این‌که از بین می‌برد و سنتی نمی‌ماند جز این‌که برپا می‌دارد.

۱. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۱۱۷.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۸.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۴۱۲.

۴. اعلام الوری، ص ۳۸۴. (به نقل از: روزگار رهایی، ج ۱، ص ۸۶)

۵. تناییع المودة، ج ۳، ص ۶۲.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «إِعلموا أَنَّ اللهَ يحيي الأَرْضَ بعد موتها» فرمود:

كفر أهلها، فيحييها الله بالقائم؛^۱

... پس از مرگ زمین به وسیله کافر شدن مردمان، خداوند آن را به وسیله قائم زنده می کند.

در دعای ندبه آمده است:

أَيْنَ الْمُؤْمَلِ لِأَحْيَاءِ الْكِتَابِ وَحُدُودِهِ، أَيْنَ مَحْيِي مَعَالِمِ الدِّينِ وَأَهْلِهِ؛^۲

کجاست آن آرزو برای زنده کردن کتاب و قرآن و حدود آن؟ کجاست زنده کننده نشانه های دین و اهل دین؟

هشتم. سیرت نبوی و علوی

امام صادق علیه السلام می فرماید:

يسير فيهم بسيرة رسول الله و يعمل بينهم بعلمه؛^۳

در میان آنان با سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله می گذرانند و عالمانه رفتار می کند.

يسير بسيرة رسول الله؛^۴

از سیره جدش رسول اکرم صلی الله علیه و آله پیروی می کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

المهدي يقفوا أثري لا يُخطيء؛^۵

مهدی علیه السلام روش مرا دنبال می کند و هرگز از روش من بیرون نمی رود.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

لا يداع بدعة إلا أزالتها ولا سنة إلا أقامها؛^۶

۱. الزام الناصب، ص ۲۴۲.

۲. دعای ندبه.

۳. شیخ مفید، الارشاد، ص ۳۹۱؛ سفينة البحار، ج ۲، ص ۷۰۵. (به نقل از: روزگار رهایی، ج ۱، ص ۴۶۴)

۴. نعمانی، الغيبة، ص ۲۳۱؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۵۴.

۵. منتخب الأثر، ص ۴۹۱.

۶. ينابيع المودة، ج ۳، ص ۶۲؛ الزام الناصب، ص ۲۴۷.

بدعتی نمی ماند جز این که مهدی علیه السلام آن را از بین می برد و سنتی نمی ماند، مگر آن که برپای دارد.

إذا قام القائم جاء بأمر جديد كما دعا رسول الله صلى الله عليه وآله في بدء الاسلام أمر جديد؛^۱
زمانی که قائم قیام کند، امری تازه می آورد، چنان که رسول خدا صلى الله عليه وآله در صدر اسلام آورده بود.

نهم. سیرت فردی

امام کاظم علیه السلام می فرماید:

يعتاده مع سمرته صفرة من سهر الليل، بأبي مَنْ ليله يرعى النجوم ساجداً و راکعاً،
بأبي من لا يأخذه في الله لومة لائم، مصباح الدجى، بأبي القائم بأمر الله؛^۲
مهدی علیه السلام بر اثر تهجد و شب زنده داری رنگش به زردی متمایل است. پدرم فدای
کسی باد که شبها در حال سجده و رکوع، طلوع و غروب ستارگان را پی
می گیرد! پدرم فدای کسی که در راه خدا ملامت ملامت گران در او تأثیر نمی گذارد!
او چراغ هدایت در تاریکی های مطلق است. پدرم فدای کسی که به امر خدا قیام
می کند!

امام رضا علیه السلام می فرماید:

خاشع لله كخشوع النسر لجناحه؛^۳
در برابر خداوند فروتن است، هم چون عقاب، در برابر بالش.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

المهدي خاشع لله كخشوع الزجاجة؛^۴
مهدی علیه السلام در برابر پروردگارش چون شیشه خاشع است.

امام رضا علیه السلام می فرماید:

۱. نعمانی، الغيبة، ص ۱۲۳؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۹۲ و ۳۳۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۸۶، ص ۸۱؛ مکیال المکارم، ج ۲، ص ۱۴.

۳. عقد الدرر، ص ۱۵۸.

۴. الملاحم و الفتن، ص ۵۸. (شاید تشبیه به شیشه از جهت تسلیم و مقاومت نکردن آن باشد).

يكون أشدَّ الناس تواضعاً لله عزَّ وجلَّ؛^۱

در برابر خداوند از همه فروتن تر است.

ابجَّحجاج المجاهد المجتهد؛^۲

شتابنده به سوی نیکی‌ها و بزرگواری‌ها، مبارز و سخت‌کوش است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

عليه کمال موسى و بهاء عيسى و صبر أيوب؛^۳

او دارای کمال موسی، شکوه عیسی و شکیبایی ایوب است.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

إنَّ العلم بكتاب الله و سنة نبيِّه لينبت في قلب مهديِّنا كما ينبت الزرع على أحسن

نباته؛^۴

علم به خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله در دل مهدی علیه السلام ما ریشه می‌دواند، چنان‌که گیاه در دل مساعدترین سرزمین‌ها ریشه می‌دواند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

إذ بعث الله رجلاً من أطايب عتري و أبرار ذريتي، عدلاً مبارکاً زکياً، لا يغادر مثقال

ذرة... يكون من الله على حذو لا يغترُّ بقربة و لا يضع حجراً على حجر؛^۵

آن‌گاه خداوند مردی را از بهترین فرزندان و پاک‌ترین عترت من برمی‌انگیزد که سراپا عدل و برکت و پاکی است، از کوچک‌ترین حق‌کشی چشم نمی‌پوشد... او فرمان خدا را پیروی می‌کند، با کسی حساب خویشاوندی ندارد و سنگی روی سنگ نگذارد (از متاع دنیا چیزی برنگیرد).

امام حسین علیه السلام می‌فرماید:

۱. الزام الناصب، ص ۱۰.

۲. جمال الأسبوع، ص ۳۱۰؛ صحیفه مهدویه، ص ۲۹۰.

۳. عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۱، ص ۴۴.

۴. شیخ صدوق، کمال‌الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۵۳؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۱۷؛ منتخب الأثر، ص ۳۰۹.

۵. الملاحم و الفتن، ص ۱۰۸. (به نقل از: روزگار رهایی، ج ۲، ص ۹۵۰)

تعرفون المهدي بالسكينة والوقار، و بمعرفة الحلال و الحرام و بحاجة الناس إليه و
لا يحتاج إلى أحد؛^۱

مهدی علیه السلام را با سکینه و وقار، شناخت حلال و حرام، نیاز همگان به او و بی نیازی
او از همه خواهید شناخت.

امام رضا علیه السلام می فرماید:

... يكون أعلم الناس و أحكم الناس و أتقى الناس و أحلم الناس و أسخى الناس
و أعبد الناس... و تنام عيناه و لا ينام قلبه و يكون محدثاً... و يكون دعاؤه مستجاباً
حتى أنه دعا على صخرة لا نشقت بنصفين؛^۲

او داناترین، حکیم ترین، پرهیزکارترین، بردبارترین، بخشنده ترین و عابدترین
مردمان است... دیدگانش در خواب فرو می رود ولی دلش همیشه بیدار است و
فرشتگان با او سخن می گویند... دعایش همواره به اجابت می رسد. اگر سنگی را
نفرین کند، از وسط به دو نیم می شود.

دلالته في خصلتين، في العلم و استجابة الدعوة؛^۳

دو نشانه بارز دارد که با آنها شناخته می شود: یکی دانش بی کران و دیگری
استجابت دعا.

امام علی علیه السلام می فرماید:

أكثركم علماً و أرحمكم رحماً؛^۴

دانش او از همه فزون تر و مرحمتش از همه گسترده تر است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

فوالله ما لباسه إلا الغليظ و لا طعامه إلا الجشب؛^۵

۱. نعمانی، الغيبة، ص ۱۲۷؛ منتخب الأثر، ص ۳۰۹.

۲. الزام الناصب، ص ۹. (به نقل از: روزگار رهایی، ج ۱، ص ۱۳۲)

۳. عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۱، ص ۲۱۳؛ الزام الناصب، ص ۱۰.

۴. نعمانی، الغيبة، ص ۱۱۴؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۱۵؛ منتخب الأثر، ص ۳۰۹.

۵. نعمانی، الغيبة، ص ۱۲۲؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۵۴.

به خدا سوگند که لباس مهدی علیه السلام جز پوشاکی درشت و خوراک او جز غذایی سخت و بی خورش نیست.

امام علی علیه السلام می فرماید:

و یشرط علی نفسه هم، أن یمشي حیث یمشون و یلبس کما یلبسون و یرکب کما یرکبون و یکون من حیث یریدون و یرضی بالقلیل و یملاء الأرض بعون الله عدلاً کما ملئت جوراً، یعبد الله حق عبادته و لا یأخذ حاجباً و لا بواباً؛^۱
او نیز در حق خود تعهد می کند که از راه آنان برود، جامه ای مثل آنان بپوشد، مرکبی همانند آنان سوار شود، آن گونه که مردم می خواهند و به کم راضی و قانع شود، زمین را به یاری خداوند پر از عدالت کند، چنان که پر از ستم شده باشد. خدا را آن گونه که شاید بپرستد و برای خود دربان و نگهبان اختیار نکند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

یسیر بالتقی و یعمل بالمهدی؛^۲

تقوا پیشه خود می کند و از روی بصیرت و هدایت گام برمی دارد.

دهم. سیرت مدیریتی

امام صادق علیه السلام می فرماید:

المهدي سمحٌ بالمال، شدیدٌ علی العمال، رحیمٌ بالمساکین؛^۳

مهدی علیه السلام بخشنده ای است که مال را به وفور می بخشد، بر کارگزاران و مسئولان خویش بسیار سخت می گیرد، بر بی نوایان بسیار رئوف و مهربان است.

یفرق المهدي أصحابه فی جميع البلدان و یأمرهم بالعدل و الاحسان و یجعلهم حکاماً فی الاقالیم و یأمرهم بعمران المدن؛^۴

حضرت مهدی علیه السلام یارانش را در همه شهرها پراکنده می کند و به آنان دستور می دهد که عدل و احسان را شیوه خود سازند و آنان را فرمانروایان کشورهای جهان می گرداند و به آنان فرمان می دهد که شهرها را آباد سازند.

۱. منتخب الأثر، ص ۴۶۹.

۲. سید بن طاوس، اقبال الاعمال، ص ۶۰۰؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۶۹. (در بعضی نسخ «یشیر» آمده است)

۳. الملاحم و الفتن، ص ۱۳۷؛ الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۱۵۰. (به نقل از: روزگار رهایی، ج ۲، ص ۵۹۸)

۴. الامام المهدي، ص ۲۷۱.

يَبْعَثُ إِلَى أُمَرَائِهِ بِسَائِرِ الْأَمْصَارِ بِالْعَدْلِ بَيْنَ النَّاسِ؛^۱

والیان خود را به شهرها می فرستد و دستور می دهد که عدالت را در میان مردم اجرا کنند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

يَكُونُ مِنَ اللَّهِ حَذْوٌ لَا يَغْتَرُّ بِقَرَابَةٍ، وَلَا يَضَعُ حَجْرًا عَلَى حَجَرٍ...، يَفْتَحُ اللَّهُ بِهِ بَابَ حَقٍّ وَيَغْلِقُ بِهِ بَابَ كُلِّ بَاطِلٍ؛^۲

او دقیقاً فرمان خدا را اجرا می کند، با کسی خویشاوندی ندارد، سنگ روی سنگ نگذارد... و خداوند به وسیله او درهای حق و حقیقت را بگشاید و درهای باطل را ببندد.

يَحَقِّقُ الْحَقَّ؛^۳

احقاق حق می کند.

لَا يَدْعُ بِدَعَةٍ إِلَّا أَرْأَاهَا وَلَا سَنَةَ إِلَّا أَقَامَهَا؛^۴

بدعتی در همه جهان نمی ماند جز این که از بین می برد، و سنتی نمی ماند جز این که برپای می دارد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

فِي سِتِّينَ أَمْرًا لِلْمُهَدِيِّ أَصْحَابَهُ؛^۵

مهدی علیه السلام با یاران خود مشورت می کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

وَزَرَاءُ الْمُهَدِيِّ مِنَ الْأَعَاجِمِ مَا فِيهِمْ عَرَبِيٌّ، يَتَكَلَّمُونَ الْعَرَبِيَّةَ وَهُمْ أَخْلَصُ الْوُزَرَاءِ وَأَفْضَلُ الْوُزَرَاءِ؛^۶

وزیران حضرت مهدی علیه السلام همه غیر عرب (عجم) هستند، و در میان آنان حتی یک نفر هم عرب نیست، اما به عربی سخن می گویند و آنان خالص ترین و برترین وزیران هستند.

۱. الزام الناصب، ص ۲۰۲ و ۲۲۸.

۲. الملاحم و الفتن، ص ۱۰۸. (به نقل از: روزگار رهایی، ج ۲، ص ۹۵۰)

۳. اعلام الوری، ص ۳۸۴.

۴. الزام الناصب، ص ۲۳۳؛ ینایع المودة، ج ۳، ص ۶۲.

۵. الزام الناصب، ص ۲۰۱.

۶. ینایع المودة، ج ۳، ص ۱۳۳؛ روزگار رهایی، ص ۵۹۹.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

... يعمل بكتاب الله، لا يرى منكراً إلا أنكره؛^۱

به کتاب خدا عمل می کند و هر کجا منکری ببیند، آن را زشت و ناپسند می شمرد و انکار می کند.

الولي الناصح؛^۲

سرپرست خیرخواه است.

امام علی علیه السلام می فرماید:

يُحْذَو فِيهَا عَلَى مِثَالِ الصَّالِحِينَ؛^۳

او به گونه نیکان رفتار می کند.

امام رضا علیه السلام می فرماید:

يكون أولى الناس بالناس من أنفسهم وأشفق عليهم من آبائهم وأمهاتهم ويكون أشد الناس تواضعاً لله عز وجلّ ويكون أخذ الناس بما يأمر به وأكف الناس عما ينهى عنه؛^۴

او برای مردم از خودشان سزاوارتر، از پدر و مادرشان مهربان تر و در برابر خدا از همه متواضع تر است. آنچه به مردم فرمان می دهد، خود بیش از دیگران به آن عمل می کند و آنچه مردم را از آن نهی کند، خود بیش از همگان از آن پرهیز می کند.

امام علی علیه السلام می فرماید:

يعطف الهوى على الهدى، إذا عطفوا الهدى على الهوى... يأخذ الوالي من غيرها عما لها على مساوى أعمالها... فيريكم كيف عدل السيرة و يحيى ميت الكتاب و السنة؛^۵

چون مهدی علیه السلام ظهور کند، خواهش های نفسانی را به هدایت آسمانی بازگرداند، پس از آن که رستگاری را به هوای نفسانی کشانده باشند...، او مسئولان و

۱. الحمیری قمی، قرب الاستاد، ص ۳۵۱؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۴۱ و ۳۷۸.

۲. مفاتیح الجنان، زیارت حضرت صاحب الامر.

۳. نهج البلاغه، خطبة ۱۵۰.

۴. الزام الناصب، ص ۱۰.

۵. نهج البلاغه، خطبة ۱۳۸.

کارگزاران را بر اعمال بدشان کیفر خواهد داد... پس به شما نشان خواهد داد که روش عادلانه در حکومت چگونه است و آنچه را از کتاب و سنت متروک مانده، زنده خواهد ساخت.

ب) آثار

با توجه به حضور محدود و کوتاه مدت آن حضرت در دوران پدر بزرگوارشان و محدودیت‌های فراوان در دوره غیبت برای آن حضرت، نباید انتظار داشت که مطالب فراوانی از آن امام همام به دست ما رسیده باشد، اما با وجود همه این محدودیت‌ها، از آن حضرت آثاری اندک به یادگار مانده که بسیار مهم و راه‌گشا نمایند.^۱ آثار آن حضرت عبارتند از:

۱. روایت‌ها و احتجاج‌ها

این روایات به ایام کودکی و دوران کوتاه زندگی آن حضرت در زمان حیات پدر بزرگوارشان بازمی‌گردد.^۲

۲. دعاها و نمازها

دعا، رابطه صمیمانه و زمزمه عاشقانه انسان با خداست. دعا‌هایی که از آن حضرت در دست است، به مضمون‌های بلندی اشاره دارند، مضمون‌هایی چون: شناخت خداوند، مقام شامخ اهل بیت علیهم السلام، مقام امام زمان علیه السلام، قیامت، انتظار فرج، وظایف مؤمنان در عصر انتظار، پیروزی حق بر باطل، صبر بر شداید، رفع گرفتاری‌ها از مؤمنان، دعا در حق پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام، قضای حوائج، و بسیاری از مسائل اخلاقی و رفتاری دیگر.^۳ افزون بر دعاها، نمازهای فراوانی نیز از آن حضرت نقل

۱. مثل این روایت: «و أما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا فإنهم حجتي عليكم و أنا حجة الله عليهم.» (طبرسی، *الاحتجاج*، ج ۲، ص ۴۶۹)

۲. نک: *کمال‌الدین*، ج ۲، ص ۴۵۴ - ۴۶۵، ح ۲۱؛ طبرسی، *الاحتجاج*، ج ۲، ص ۵۳۲؛ *بحار الأنوار*، ج ۵۲، ص ۸۶.

۳. برای اطلاع از مجموعه دعا‌های آن حضرت نک: جواد قیومی اصفهانی، *صحیفه المهدی علیه السلام؛ سید مرتضی مجتهدی، *الصحیفه المهدیه*. (و ترجمه فارسی آن با نام *صحیفه مهدیه*، ترجمه محمد حسین رحیمیان) نمونه‌ای از دعا‌های آن حضرت در پی می‌آید:*

شده است.^۱

۳. زیارات

زیارت، امام‌شناسی و گویای رابطه انسان با امام است. در زیارت‌نامه‌های منسوب به آن حضرت، به معارفی بلند درباره امام‌شناسی، شأن و مرتبت آن بزرگواران و وظایف و تکالیف مؤمنان با آنان و نیز برخی حقایق و مجاهدت‌ها و تاریخ امامان معصوم علیهم‌السلام پرداخته‌اند.^۲

۴. توقیعات و بیانات

آن حضرت توقیعات (نامه‌های) فراوانی به برخی از نائبان خاص^۳ (نواب اربعه)، یا نائبان عام (هم‌چون شیخ مفید)^۴ و یا بعضی از شیعیان و پیروان^۵ خود دارد. برخی

«اللهم ارزقنا توفيق الطاعة، و بعد المعصية، و صدق النبوة، و عرفان الحرمة، و اكرمنا بالهدى والاستقامة، و سد ألسنتنا بالصواب و الحكمة، و املأ قلوبنا بالعلم و المعرفة و طهر بطوننا من الحارم و الشبهة، و اكفف أيدينا عن الظلم و السرقة، و اغضض أبصارنا عن الفجور و الخيانة، و اسدد أسماعنا عن اللغو و الغيبة. و تفضل على علمائنا بالزهد و النصيحة، و على المتعلمين بالجهد و الرغبة، و على المستمعين بالاتباع و الموعظة، و على مرضى المسلمين بالشفاء و الراحة و على موتاهم بالرافة و الرحمة و على مشايخنا بالوقار و السكينة، و على الشباب بالانابة و التوبة، و على النساء بالحياء و العفة. و على الاغنياء بالتواضع و السعة، و على الفقراء بالصبر و القناعة، و على الغزاة بالنصر و الغلبة، و على الاسراء بالخلاص و الراحة، و على الامراء بالعدل و الشفقة، و على الرعية بالانصاف و حسن السيرة. و بارك للحجاج و الزوار في الزاد و النفقة، و اقض ما أوجبت عليهم من الحج و العمرة بفضلک و رحمتک، یا ارحم الراحمين؛ (الكفعمی، مصباح، ص ۲۸۱)

بار الها! به ما توفیق فرمان‌برداری و پرهیز از گناه و نافرمانی و نیت پاک و بی‌آلایش و شناخت و معرفت آنچه نزد تو ارزشمند است، عطا فرما و ما را به هدایت و پایداری، گرامی دار و زبان ما را به صدق و صواب بر کلام حکیمانه و شایسته گویا ساز و دل ما را از علم و معرفت لبریز فرما و شکم ما را از طعام حرام و شبهه‌ناک پاک گردان و دست ما را از ظلم و تعدی و تجاوز بازدار و چشم ما را از گناه و خیانت محفوظ دار و گوش ما را از شنیدن سخنان بیهوده و غیبت مسدود گردان. و به دانش‌مندان ما زهد و بی‌رغبتی به دنیا و نصیحت و خیرخواهی و به دانش‌آموزان ما جدیت و شوق و رغبت و به شنوندگان، پیروی و پندپذیری و به بیماران مسلمان شفا و آسایش و به مردگان آنان رأفت و رحمت و به پیرمردان ما وقار و متانت و به جوانان، بازگشت به سوی تو و توبه و به زنان، حیا و عفت عنایت فرما. و به ثروت‌مندان تواضع و سعه صدر و به فقیران صبر و قناعت و به رزمندگان نصرت و پایداری و به اسیران آزادی و آسایش و به امیران و فرمان‌دهان دادگری و مهربانی و به مردم انصاف و سرشت نیک عطا فرما.»

۱. نک: سید مرتضی مجتهدی، صحیفه مهدیه، ترجمه محمد حسن رحیمیان، ص ۱۲۷-۱۵۲.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۱۹۵ و ۲۱۲؛ همان، ج ۱۰۱، ص ۳۱۷؛ همان، ج ۹۴، ص ۳۶.

۳. نک: طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۵۳۵ و ۵۴۲.

۴. همان، ج ۲، ص ۵۹۶.

۵. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۲۹۴، ۲۹۷ و ۲۹۹.

از این نامه‌ها در جواب برخی پرسش‌ها^۱ و برخی دیگر نخست از جانب آن حضرت صادر شده است. درون‌مایه این نامه‌ها مسائل گوناگونی را دربردارد؛ مسائلی چون: پرسش و پاسخ‌های فقهی، نقش امام در دوران غیبت، برخی هشدارها و پیش‌گویی‌ها، تأیید و تکذیب برخی افراد، وظایف منتظران، مرجعیت فقیهان در عصر غیبت و...^۲

۱. طبرسی، *الاحتجاج*، ج ۲، ص ۴۸۳.

۲. برای آگاهی از مجموعه توقیعات آن حضرت نک: محمد خادمی شیرازی، *فرمایش‌های حضرت بقیه الله: کامل سلیمان، روزگار رهایی*، ترجمه علی‌اکبر مهدی‌پور، ج ۲، ص ۱۲۸۵. مناسب است در پایان یک نمونه‌ای از نامه‌های آن حضرت (نامه به شیخ مفید) آورده شود:

«بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد: سلام عليك أيها الولي المخلص في الدين، المخصوص فينا باليقين، فإننا نحمد إليك الله الذي لا اله الا هو و نسئله الصلوة على سيدنا و مولانا و نبينا محمد و آله الطاهرين، و نعلمك - ادام الله توفيقك لنصره الحق و اجزل مثوبتك على نطقك عنا بالصدق - أنه قد أذن لنا في تشريفك بالمكاتبة، و تكليفك ما تؤديه عنا إلى موالينا قبلك، أعزهم الله بطاعته، و كفاهم المهم برعايته لهم و حراسته، فقف - أيّدك الله بعبونه - على أعدائه المارقين من دينه على ما أذكره و اعمل في تأدية إلى من تسكن إليه بما نرسمه ان شاء الله.

نحن و ان كنا نأوين بمكاننا النائي عن مساكن الظالمين، حسب الذي أرانا الله تعالى لنا من الصلاح و لشيعتنا المومنين في ذلك، ما دامت دولة للفاسقين، فإننا نحيط علماً بأنبائكم و لا يعزب عنا شيء من أخباركم، و معرفتنا بالذل الذي أصابكم مذ جنح كثير منكم إلى ما كان السلف الصالح عنه شاسعا و نبذوا العهد المأخوذ وراء ظهورهم كأنهم لا يعلمون. إننا غير مهملين لمرعاتكم ولاناسين لذكركم و لولا ذلك لنزل بكم اللاواء و اصطلمكم الاعداء، فاتقوا الله - جل جلاله - و ظاهرونا على انتبائكم من فتنة قد أنافت عليكم، يهلك فيها من حمّ اجله و يحمي عنه من أدرك أمّله و هي امارّة لازوف حركتنا و مباتتكم بأمرنا و نهينا و الله متمّ نوره و لو كره المشركون.

اعتصموا بالتقية من شب نار الجاهلية يحششها عصب اموية، يهول بها فرقة مهدية، انا زعيم بنجاة من لم يرم فيها المواطن و سلك في الطعن منها السبل المرضية.

إذا حلّ جمادی الاولى من سنتكم هذه، فاعتبروا بما يحدث فيه و استيقظوا من رقدتكم لما يكون في الذي يليه. ستظهر لكم من السماء آية جلية، و من الارض مثلها بالسوية، و يحدث في أرض المشرق ما يحزن و يقلق و يغلب من بعد على العراق طوائف عن الاسلام مراق، تضيق بسوء فعالهم على أهله الارزاق ثم تنفرج الغمة من بعد ببوار طاغوت من الاشرار ثم يسر بهلاكه المتقون الاخيار و يتفق لمريدي الحج من الآفات ما يولمونه منه على توفير عليه منهم و اتفاق و لنا في تيسير حجهم على الاختيار منهم والوفاق، شأن يظهر على نظام و اتساق.

فليعمل كل امرئ منكم بما يقرب به من محبتنا، و يتجنب ما يدينه من كراهتنا فإن امرنا بغته فجاء حين لا تنفعه توبه و لا ينجيه من عقابنا ندم على حوبه. والله يلهمكم الرشد و يطف لكم في التوفيق برحمته؛ *(الاحتجاج، ج ۲، ص ۵۲۲).*

به نام خداوند بخشنده مهربان اما بعد، سلام بر تو ای دوست با اخلاص در دین که در اعتقاد به ما از روی علم و یقین امتیاز داری. در منظر تو خداوندی را که جز او خدایی نیست، سپاس گزارده و از او، درود و رحمت بر آقا و مولا و پیامبران حضرت محمد و نیز خاندان پاکش را خواستاریم. و تو که پروردگار توفیقت را برای یاری حق دوام بخشد و پاداشت را برای سخنانی که با صداقت از جانب ما می‌گویی، افزون گرداند - را آگاه می‌کنیم که به ما اجازه داده شده که تو را به شرافت و افتخار مکاتبه مفتخر سازیم و موظف کنیم که آنچه به تو می‌نویسیم به دوستان ما که نزد تو هستند، برسانی؛ دوستانی که خداوند به اطاعت از خود گرامی‌شان بدارد و با حراست و عنایت خود امورشان را کفایت نماید و مشکلاتشان را برطرف سازد. پس تو - که خداوند با یاری‌اش در برابر دشمنانش که از دینش خارج شده‌اند تأییدت نماید - به آنچه یادآور می‌شویم متوجه و آگاه باش و در رسانیدن و ابلاغ آن به کسانی که اعتماد به آنها داری، بر طبق آنچه برای تو - اگر خدا بخواهد - ترسیم و تعیین می‌کنیم، عمل نما.

ما هم اکنون در مکانی دور از جایگاه ستم‌گران سکنا گزیده‌ایم که خداوند اصلاح ما و شیعیان با ایمان ما را مادامی که حکومت دنیا به دست تبه‌کاران است، در این کار به ما ارائه فرموده است، ولی با وجود این بر اخبار و احوال شما آگاهیم و هیچ چیز از اوضاع شما بر ما پوشیده نیست؛ از خواری و مذگتی که دچارش شده‌اید با خبریم، از آن زمان که بسیاری از شما به برخی کارهای ناشایستی میل کردند که پیشینیان صالح شما از آنها دوری می‌جستند و عهد و میثاق خدایی را آن چنان پشت سر انداختند که گویا به آن پیمان آگاه نیستند.

ما شما را رها نکرده‌ایم و یادتان را از خاطر نبرده‌ایم که اگر جز این بود (توجهات ما نبود) بلاها و مصیبت‌ها بر شما فرود می‌آمد، و دشمنان، شما را ریشه‌کن می‌نمودند. پس تقوای خدا پیشه کنید و ما را یاری دهید تا از فتنه‌ای که به شما روی آورده، شما را نجات بخشیم؛ فتنه و آشوبی که هر کس را مرگش فرا رسیده باشد، دربر می‌گیرد و آن فتنه، نشانه نزدیک شدن حرکت و جنبش ما و آگاه کردن شما به امر و نهی ماست و خداوند نور خود را تمام خواهد کرد، گرچه مشرکان را خوش نیاید.

چنگ زنید (در آن فتنه) به تقیه، چه هر که آتش جاهلیت را بر افروزد، گروه‌های اموی آن را شعله‌ور ساخته و با آن، گروه هدایت شده را هراسان کنند. من عهده‌دار نجات کسی هستم که در آن فتنه، برای خود مقام و جایگاهی نجوید و در عیب‌جویی از آن به راهی پسندیده گام گذارد. از حادثه‌ای که به هنگام فرا رسیدن ماه جمادی الاولی در همین سال روی خواهد داد، عبرت گیرید و از خوابی که شما را فرا گرفته، برای حوادث بعدی بیدار شوید.

به زودی از آسمان نشانه‌ای روشن و آشکار و از زمین نیز علامتی همانند آن برای شما پدیدار می‌شود. در مشرق زمین، حوادثی غم‌بار و نابسامان کننده، روی خواهد داد و بعد از آن گروه‌هایی که از اسلام روی گردانیده و خروج کرده‌اند، بر عراق سلطه پیدا خواهند کرد و بر اثر بدکاری آنان، اهل عراق دچار سختی معیشت می‌گردند و پس از مدتی با هلاکت و نابودی فرمان‌روایی بدکار، ناراحتی‌ها برطرف می‌شود و سپس پرهیزکاران نیکوکار از هلاکت و نابودی او شاد می‌گردند.

کسانی که از گوشه و کنار دنیا به حج می‌روند، به تمام آرزوها و اهداف خود می‌رسند و هر چه می‌خواهند در دسترس آنها وجود خواهد داشت و ما را در آسان نمودن حج آنان بنابر دل‌خواهشان، برنامه‌ای است که با انسجام و نظم ظاهر می‌گردد.

افزون بر توقیعات، از آن حضرت سخنان فراوانی نیز در باب مسائل مختلف به یادگار مانده است. این سخنان از جانب کسانی نقل شده که به حضور حضرت شرفیاب شده‌اند. محمد بن عثمان عمروی دومین سفیر آن حضرت می‌گوید: آن حضرت را برای آخرین بار در کنار خانه خدا در مکه دیدم که چنین دعا می‌کرد:

اللّٰهُمَّ انجز لي ما وعنتي؛^۱

بار خدایا آنچه که به من وعده کردی، انجام ده.

و دیدم که در مستجار پرده کعبه را گرفته و عرضه می‌دارد:

اللّٰهُمَّ انتقم لي من اعدائي؛^۲

بار خدایا انتقام مرا از دشمنانم بگیر!^۳

چکیده

اخبار فراوانی درباره «سیرت» و «آثار» امام مهدی (عج) در دست است. سیرت امام مهدی (عج) از دو زاویه بررسی می‌شود: عصر غیبت و دوران ظهور. در عصر غیبت، امام (عج) در میان جامعه و مردم حضور دارد و از احوال ایشان باخبر است و در حفظ و نجات آنان فراوان می‌کوشد.

بنابراین، هر یک از شما باید کاری کند که وی را به محبت و دوستی ما نزدیک می‌نماید و از آنچه خوش‌آیند ما نبوده و باعث کراهت و خشم ماست، دوری گزیند؛ زیرا امر ما ناگهان فرا می‌رسد، در هنگامی که توبه و بازگشت برای او سودی ندارد و پشیمانی او از گناه، از کیفر ما نجاتش نمی‌بخشد. خداوند راه رشد و هدایت را به شما نشان دهد و به رحمت خود، وسایل توفیق را به آسانی برایتان فراهم فرماید.»

سپس امضا و گواهی امام (عج) در پایان نامه آمده است.

گفتنی است که برای شیخ مفید دو توقیع صادر شده است: یکی در سال ۴۱۰ قمری و دیگری در سال ۴۱۲ قمری. توقیع یادشده، در سال ۴۱۰ قمری صادر شده است.

۱. طوسی، الغیبة، ص ۲۵۱.

۲. شیخ صدوق، کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۴۰؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۳۵۱؛ همان، ج ۵۲، ص ۳۰؛ شیخ طوسی، الغیبة، ص ۱۵۱، منتخب الأثر، ص ۳۵۹.

۳. برای آگاهی از مجموعه سخنان آن حضرت (عج) به همان منابع پی نوشت شماره ۱۰۹ رجوع شود.

سیرت تربیتی، اخلاقی، مدیریتی و... ویژه‌ای در دوران ظهور برقرار خواهد بود. توجه به این سیرت‌ها الگو و سرمشق خوبی برای پیروان آن حضرت می‌تواند باشد. از امام مهدی عج به‌رغم محدودیت‌های فراوان، آثار گران‌بهایی به یادگار مانده است. دعاها و توقیعات آن حضرت از جمله آن آثار به‌شمار می‌رود که مطالب عمیق و نکات درخور توجهی را دربر دارد.

فهرست منابع

۱. اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، محمد بن الحسن الحرّ العاملي، قم، بی تا.
۲. اثبات الوصية، علی بن الحسن المسعودی، نجف، ۱۹۵۵ م.
۳. الاجتهاد و التقليد و سلطات الفقيه، محمد مهدی آصفی، ط ۱، مرکز الغدير للدراسات الاسلامیة، ۱۴۱۶ق.
۴. الاحتجاج، ابو منصور احمد بن علی طبرسی، مشهد، نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.
۵. اختیار معرفة الرجال، (رجال کشی)، شیخ طوسی، تصحیح حسن مصطفوی، نشر دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ش.
۶. الاختصاص، محمد بن محمد بن نعمان، شیخ مفید، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۷. اضاء علی السنة المحمدیة، محمود ابوریة، بیروت، مؤسسه الاعلمی.
۸. اعلام الوری، ابوعلی فضل بن الحسن الطبرسی، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۹. اعیان الشیعة، سید محسن امین عاملی، به اهتمام حسن امین، (۱۰ مجلد) بیروت، ۱۹۸۶ م.
۱۰. اقبال، علی بن موسی بن طاوس، ابن طاوس، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۱۱. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، محمد بن محمد بن نعمان تلعبری بغدادی، شیخ مفید، قم انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.

۱۲. الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب، شیخ علی یزدی حائری، ترجمه علی عاشوری، بیروت، مؤسسه اعلمی.
۱۳. امامان شیعه و جنبش‌های مکتبی، محمد تقی مدرسی، ط ۳، مشهد، نشر آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲ش.
۱۴. انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، عباسعلی عمید زنجانی، ط ۵، تهران نشر کتاب سیاسی وابسته به کتاب طوبی، ۱۳۷۱ش.
۱۵. بحار الانوار، علامه مجلسی، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق.
۱۶. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم‌السلام، محمد بن حسن بن فروخ صفار قمی، قم، منشورات کتابخانه آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۱۴ق.
۱۷. بین الخلفاء و الخلعاء، دکتر منجد، صلاح الدین، ط ۳، بیروت، دارالکتاب الحدیث، ۱۹۸۰م.
۱۸. پژوهشی پیرامون زندگی نواب خاص امام زمان علیه‌السلام، علی غفارزاده، قم، انتشارات نبوغ، ۱۳۷۵ش.
۱۹. تاریخ ادیان و مذاهب جهان، عبدالله مبلغی آبادانی، ط ۱، قم، انتشارات منطق (سینا)، ۱۳۷۳ش.
۲۰. تاریخ الاسلام (السیاسی و الدینی و الثقافی و الاجتماعی)، دکتر حسن ابراهیم حسن، ط ۷، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۶۴م.
۲۱. تاریخ الامم و الملوک (تاریخ طبری)، محمد بن جریر طبری، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، روائع التراث العربی، ۱۳۷۸ق.
۲۲. تاریخ اهل البيت علیهم‌السلام منسوب به ابن ابی الثلج بغدادی، تحقیق سید محمد رضا حسینی جلالی، مؤسسه آل‌البيت علیهم‌السلام، ۱۴۱۰ق.
۲۳. تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، بیروت، دارالکتب العلمیة، بی‌تا.
۲۴. تاریخ التشريع الاسلامی، دکتر عبدالهادی الفضلی، بیروت، دارالنصر، ۱۴۱۳ق/ ۱۹۹۲م.
۲۵. تاریخ الخلفاء، جلال‌الدین سیوطی، تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید، مصر، مطبعة السعادة، ۱۳۷۱ق/ ۱۹۵۲م.

۲۶. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، دکتر جاسم حسین، ترجمه دکتر سید محمد تقی آیت‌اللهی، تهران، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۷ ش.
۲۷. التاریخ العباسی (السیاسی و الحضاری)، دکتر ابراهیم ایوب، بیروت، الشركة العالمية للكتاب، ۱۹۸۹ م.
۲۸. تاریخ الغیبة الصغری، سید محمد صدر، ط ۲، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۰ ق.
۲۹. تاریخ فقه و فقها، دکتر ابوالقاسم گرجی، انتشارات سمت، ۱۳۷۵ ش.
۳۰. تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، بیروت، مؤسسه اعلمی.
۳۱. تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (معروف به ابن واضح)، بیروت، دار صادر، ۱۳۷۹ ق.
۳۲. تجارب الامم، ابن مسکویه (متوفای ۴۲۱ق)، چهار مجلد، قاهره، ۱۹۱۴ م.
۳۳. تحریر الوسيلة، امام خمینی، تهران، مکتبه اعتماد الکاظمینی، ۱۴۰۷ ق.
۳۴. تحلیلی از زندگانی امام کاظم علیه السلام، باقر شریف قرشی، ترجمه محمدرضا عطایی، کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام، ۱۳۶۸ ش.
۳۵. تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود العیاشی، تحقیق هاشم رسولی محلاتی، تهران، مکتبه العلمیه الاسلامیه.
۳۶. تنقیح المقال، علامه مامقانی، نجف، مکتبه المرتضویه، ۱۳۵۰ ق.
۳۷. تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، تصحیح حسن موسوی خراسان، نجف، ۱۹۸۵ م.
۳۸. جامع الرواة، محمد بن علی اردبیلی، چاپ رنگین، ۱۳۳۴ ش.
۳۹. جمال الاسبوع، علی بن موسی بن طاوس، تهران، مؤسسه آفاق.
۴۰. جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۴ ق.
۴۱. زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام، باقر شریف قرشی، ترجمه سید حسن اسلامی، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ط ۳، ۱۳۷۳ ش.
۴۲. حیاة الامام العسکری علیه السلام، شیخ محمد جواد طبسی، ط ۲، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۷۴ ش.
۴۳. حیاة الامام محمد المهدی، باقر شریف قرشی، قم، ۱۴۱۷ ق/ ۱۹۹۶ م.

۴۴. خدمات متقابل اسلام و ایران، استاد شهید مرتضی مطهری، ط ۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۰ش.
۴۵. الخرائج و الجرائح، قطب‌الدین راوندی، قم، تحقیق و نشر مؤسسه الامام المهدی علیه السلام، ۱۴۰۹ق.
۴۶. خلاصة الاقوال، علامه حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی، نجف، مطبعة حیدریة، ۱۹۶۱ م.
۴۷. الخلافة العباسية في عصر الفوضى العسكرية (۲۴۷ / ۳۳۴ ق - ۸۶۱ / ۹۴۶ م)، دکتر فاروق عمر، ط ۲، بغداد، منشورات مكتبة المثنی، ۱۹۷۷ م.
۴۸. خورشید مغرب، محمدرضا حکیمی، ط ۷، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱ش.
۴۹. دایرة المعارف فارسی، غلامحسین مصاحب، تهران، شرکت سهامی افست، ۱۳۴۵ش.
۵۰. دایرة المعارف القرن العشرين، محمد فرید وجدی، بیروت، دارالمعرفة.
۵۱. دبستان مذاهب، کیخسرو اسفندیار، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۲ش.
۵۲. دعوى السفارة فى الغيبة الكبرى، محمد سنّد، قم، مكتبة الداوری، ۱۴۱۱ ق.
۵۳. دلائل الامامة، محمد بن جریر طبری، نجف، مطبعة حیدریه.
۵۴. دولت مهدی علیه السلام، سیرت مهدی علیه السلام، مصطفی دلشاد تهرانی، ط ۲، مؤسسه نشر و تحقیقات، ۱۳۷۵ش.
۵۵. الدولة العباسية، محمد بك الخضرى، بیروت، مؤسسة الكتب الثقافية، ۱۴۱۵ق/ ۱۹۹۵ م.
۵۶. الدروس، محمد بن مكی، شهید اول، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۴.
۵۷. الذریعة الى تصانیف الشیعه، شیخ آقا بزرگ تهرانی، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۳ق.
۵۸. رجال کشی، محمد بن عمر کشی، مشهد، دانشگاه مشهد.
۵۹. رجال الطوسی، محمد بن حسن طوسی، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۵ق.
۶۰. رجال نجاشی، احمد بن علی نجاشی، قم، مؤسسه نشر اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۶ق.

۶۱. رسائل خوارزمی، مصر، مطبعة عثمانی، ۱۳۱۲ق.
۶۲. روزگار رهایی (ترجمه یوم الخلاص)، کامل سلیمان، ترجمه علی اکبر مهدی پور، ط ۳، تهران، نشر آفاق، ۱۳۷۶ش.
۶۳. زندگانی امام علی الهادی علیه السلام، باقر شریف قرشی، ترجمه سید حسن اسلامی، ط ۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۵ش.
۶۴. زندگانی سیاسی امام جواد علیه السلام، جعفر مرتضی عاملی، ترجمه سید محمد حسینی، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۶۵. سنن ابی داود، حافظ ابوداود سلیمان بن اشعث سجستانی، تحقیق سعید محمد اللحام، بیروت، دارالفکر.
۶۶. سیر اعلام النبلاء، شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، بیروت، مؤسسة الرسالة، ط ۹، ۱۴۱۳ق.
۶۷. سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، قم، مؤسسه تعلیماتی و تحقیقاتی امام صادق علیه السلام، ۱۳۷۲ش.
۶۸. سیره الائمه الاثنی عشر، هاشم معروف الحسینی، ط ۱، قم، منشورات شریف رضی، ۱۴۱۴ق.
۶۹. شیعه در اسلام، علامه سید محمد حسین طباطبائی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲ش.
۷۰. صحیح بخاری، محمد بن اسماعیل بخاری، به شرح کرمانی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۷۱. صحیفه المهدی، سید مرتضی مجتهدی، ترجمه محمد حسن رحیمیان، قم، دارالثقلین، ۱۳۷۹ش.
۷۲. عبدالرحمن الداخل فی الاندلس و سیاسته الخارجیة و الداخلیة، ابراهیم یاسر خضیر الدوری، عراق، دار الرشید، ۱۹۸۲ م.
۷۳. العباسیون الاوائل، دکتر فاروق عمر، ج ۱، ط ۲، جامعه بغداد، ۱۹۷۷ م.
۷۴. عشر ثورات فی الاسلام، دکتر علی حسینی خربوطلی، ط ۲، بیروت. دارالآداب، ۱۹۷۸.

۷۵. *العصر العباسی الثانی*، دکتر شوقی ضیف، مصر، دارالمعارف، ۱۹۷۵ م.
۷۶. *عیون اخبار الرضا* علیه السلام، شیخ صدوق، تهران، انتشارات جهان، ۱۳۷۸.
۷۷. *الغیبة*، محمد بن ابراهیم نعمانی، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۳ق (در فصول پنجم، ششم و قسمت ۷-۷ از فصل هفتم از این چاپ استفاده شده است).
۷۸. *الغیبة*، محمد بن ابراهیم نعمانی، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، مکتبه الصدوق.
۷۹. *الفخری*، ابن طباطبا، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۶ق.
۸۰. *فرق الشیعة*، حسن بن موسی نوبختی، تحقیق و ترجمه محمد جواد مشکور، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی تهران، ۱۳۶۱ش.
۸۱. *فهرست اسماء مصنفی الشیعه* (رجال نجاشی)، احمد بن علی بن عباس نجاشی، قم، مکتبه الداوری، بی تا.
۸۲. *الفهرست*، شیخ طوسی، تحقیق جواد قیومی، ط اول، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۸۳. *قاموس الرجال*، محمد تقی تستری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۹ قمری.
۸۴. *قرب الاسناد*، حمیری قمی، قم، مؤسسه آل البیت.
۸۵. *الکافی*، محد بن یعقوب کلینی، بیروت، دارالاضواء.
۸۶. *الکامل فی التاریخ*، ابن اثیر، (۱۳ مجلد) بیروت، دار صادر، ۱۴۰۲ق / ۱۹۸۲ م.
۸۷. *کتاب الغیبة*، محمد بن ابراهیم نعمانی، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۹۷ق.
۸۸. *کتاب الغیبة*، شیخ طوسی، قم، مؤسسه معارف اسلامی، ۱۴۱۱ق.
۸۹. *کشف الغمّة فی معرفة الائمة*، علی بن عیسی الاربلی، تبریز، مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ق.
۹۰. *کشف المحجّة لثمرة المهجة*، سید رضی الدین علی بن طاووس، نجف، ۱۳۷۰ق / ۱۹۵۰ م.
۹۱. *کلیات فی علم الرجال*، جعفر سبحانی، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۶۶ش.
۹۲. *کمال الدین و تمام النعمة*، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ق.

۹۳. *لسان العرب*، ابن منظور، قم، نشر ادب.
۹۴. *لغت‌نامه*، علی اکبر ده‌خدا، ویرایش جدید، چاپ دانشگاه تهران.
۹۵. *مأثر الانافة فی معالم الخلافة* (۳ مجلد)، قلقشندی (۷۵۶ - ۸۲۰ق)، تحقیق عبدالستار احمد فراج، بیروت، عالم الکتب.
۹۶. *المحنة*، شهید سید محمد باقر صدر، ط ۱، قم، انتشارات ذوالفقار.
۹۷. *مروج الذهب و معادن الجواهر*، علی بن حسین مسعودی، (۴ مجلد) تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۲ق.
۹۸. *مروج الذهب و معادن الجواهر*، علی بن حسین مسعودی (۲ مجلد) بیروت، نشر شرکة العالمية، (در فصل ششم از این چاپ استفاده شده است).
۹۹. *المسالك و الممالك*، ابن خرداذبه، ابوالقاسم عبیدالله، لیدن، ۱۸۸۹ م.
۱۰۰. *المستدرک علی الصحیحین*، حاکم نیشابوری، بیروت، دار صادر.
۱۰۱. *مستدرک الوسائل*، میرزا حسین نوری، بیروت، مؤسسة آل البيت، ۱۴۰۸ق.
۱۰۲. *مسند*، احمد بن حنبل، بیروت، دار صادر.
۱۰۳. *مصباح الکفعمی*، ابراهیم بن علی الکفعمی، قم، منشورات اسماعیلیان.
۱۰۴. *مصباح المتهجد و سلاح المتعبد*، شیخ طوسی.
۱۰۵. *مطلع العصر العباسی الثانی* (الاتجاهات السیاسیه والحضاریه فی خلافه المتوکل علی الله، ۲۳۲ - ۲۴۷ق) دکتر نادیه حسنی صقر، جلد۲، دار الشروق، ۱۴۰۳ق/ ۱۹۸۳ م.
۱۰۶. *المعارف*، ابن قتیبه، ابی محمد عبدالله بن مسلم، تحقیق ثروت عکاشه، قم، منشورات شریف رضی، ۱۴۱۵ ق.
۱۰۷. *معجم البلدان*، یاقوت حموی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ق/ ۱۹۷۹ م.
۱۰۸. *معجم رجال الحدیث*، آیت الله العظمی سید ابوالقاسم خوئی، بیروت، ۱۹۸۳ق.
۱۰۹. *المعجم المفهرس لألفاظ احادیث بحارالانوار*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۳ش.
۱۱۰. *معجم مقانیس اللغة*، احمد بن فارس بن زکریا، الدارالاسلامیه، ۱۴۱۰ق.

۱۱۱. المعجم الوسيط، ط ۳، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۴۰۸ق.
۱۱۲. مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی.
۱۱۳. مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، نجف، مكتبة الحیدریه، ۱۳۸۵ق.
۱۱۴. مكتب در فرآیند تکامل، دکتر حسین مدرسی طباطبائی، ترجمه هاشم ایزدپناه، نشر داروین، آمریکا، نیوجرسی، ۱۳۷۴ش.
۱۱۵. مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم علیه السلام، محمد تقی موسوی اصفهانی، قم، مدرسه الامام المهدی علیه السلام، ۱۴۰۴ق / ۱۳۶۳ش.
۱۱۶. الملاحم و الفتن فی ظهور الغائب المنتظر علیه السلام، ابن طاووس، اصفهان، مؤسسه صاحب الامر، ۱۴۱۶ق.
۱۱۷. الملل و النحل، شهرستانی، بیروت، دار المعرفه.
۱۱۸. مناقب آل ابی طالب، محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی، قم، انتشارات علامه، ۱۳۹۷ق.
۱۱۹. منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر علیه السلام، لطف الله صافی گلپایگانی، تهران، مكتبة الصدر، بی تا.
۱۲۰. من هو المهدی علیه السلام، ابوطالب تجلیل تبریزی، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۰۹ق.
۱۲۱. مهج الدعوات و منهج الدعوات، سید رضی الدین، علی بن طاووس، منشورات سنایی.
۱۲۲. مهدی موعود، علامه مجلسی (ترجمه جلد سیزدهم بحار الانوار) مترجم علی دوانی، تهران دارالکتب الاسلامیه.
۱۲۳. النفقات و ادارتها فی الدولة العباسیه، دکتر ضیف الله یحیی الزهرانی، مکه، مكتبة الطالب الجامعی ۱۴۰۶ق / ۱۹۸۶م.
۱۲۴. الواقفیه، ریاض محمد حبیب الناصری، کنگره امام رضا علیه السلام (مشهد)، قم، نشر مهر، ۱۴۰۹ق.
۱۲۵. وسائل الشیعه، شیخ محمد بن حسن حرّ عاملی، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۹ق.

۱۲۶. *وسيلة النجاة*، سيد ابوالحسن اصفهانی، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۳۹۷ق.
۱۲۷. *وفیات الاعیان فی ابناء الزمان*، ابن خلکان، بیروت، دار الثقافة.
۱۲۸. *یادنامه شیخ طوسی*، ج ۲، چاپ دانشگاه مشهد، دی ماه ۱۳۵۰ش.
۱۲۹. *ینابیع المودة لذوی القربی*، قندوزی، بیروت، دارالاسوه، ۱۴۱۶ق.
۱۳۰. *یوم الخلاص*، کامل سلیمان، بیروت، دارالکتاب اللبنانی، ط ۳، ۱۴۲۰ق / ۱۹۸۲م.